

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۸۴۰

۸۴۰

۱۹۷۳۹

ترجمه الجريدة في شرح القصيدة
ان طبى

طبى

مجموعه ۱۱ رساله

عربى

فردوسى در شيخ محمود

سنه

۱۱۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: _____

مؤلف: _____

مترجم: _____

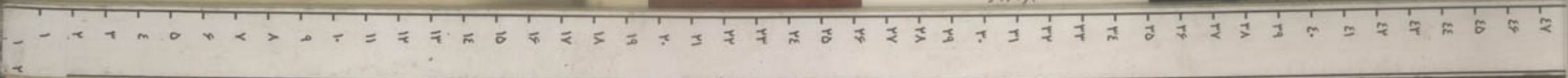
شماره قفسه: _____

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: _____

۸۴
 ۸۴
 ۱۹۷۳۹

ترجمه الجريدة في شرح القصيدة
 ان طبعی
 مجموعہ ۱۱ رسالہ
 عربی
 قزوینی دستخط محمود
 سنہ
 ۱۱۱۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

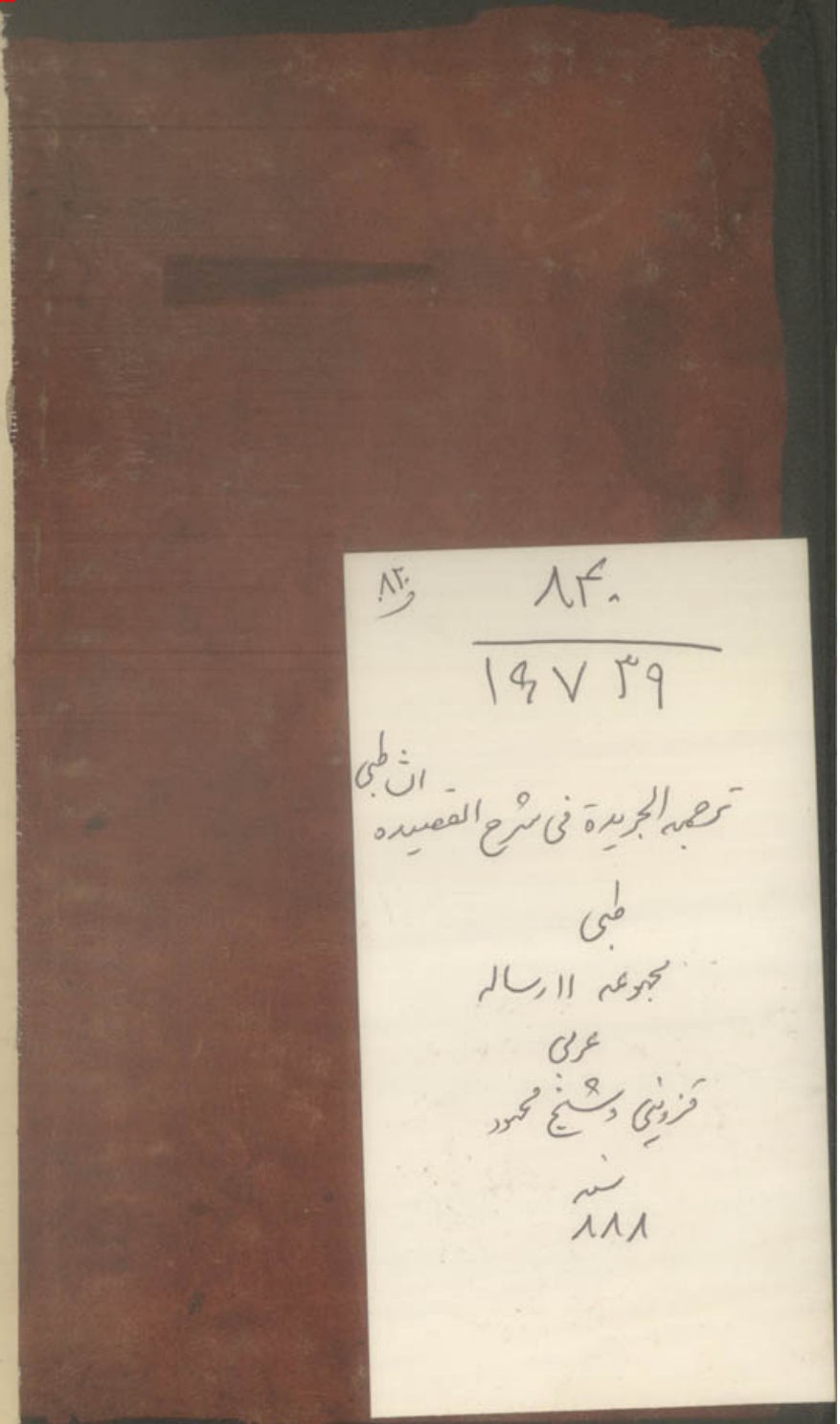
کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸
۸۸
۷۸



۸۴۰
۱۹۷۳۹

ان طبى
ترجمه الجريدة فى شرح القصيدة

طبى
مجموعه الرسائل
عربى
فردوسى در شيخ محمود
سنة
۱۱۸۱

٨٢
٧-٥

Handwritten text in Arabic script, mostly illegible due to fading and bleed-through.

١٤٧٣٩١

٨٢



Handwritten notes in Arabic script, possibly a list or index, with some numbers and names.

تفسير الجريد
في شرح القصيدة
بمناجاة
لذقرون

٢٥٠

٨٢
١٤٧٢٤



Handwritten notes in Arabic script at the bottom left corner.

Handwritten signature or name at the bottom center.

الفكار ونحن المقدور وانت المالك ونحن المملوك وانت القوي ونحن الضعفاء
 وانت الغني ونحن الفقير وانت الغفور ونحن الخاطيون واسم السامي ونحن الغافى
 وانت المحطى ونحن المسكين وانت الباعث ونحن المبعوثون واسم الحي الذي لا يموت
 ونحن عبيد سوف نموت اجرتنا من النار يعفوك وادخلنا الجنة ببرحمتك
 وارزقنا النظر الى لقائك وجهك الكريم في الاخرة بكرمك واصرونا الطين
 والطاعون والوباء في الدنيا واغفر لنا ولاياتنا وامهاتنا واخواننا واحبا
 وازواجهنا وذرياتنا واقربائنا وجميع المومنين والمومسات والمسلمات
 عامة انك على كل شيء قدير والواجبة جديدي رحمة بالرحم اللهم انت
 الذكر بالذكر احفظني ما حفظت به الذكر وانصرتني بما نصرت به المرسل تقولك
 وقول الحق انا نحن نزلنا الذكر وانال حافظون يا من نجنته لا يحصى قوا واورع
 لا تحصى ونوره لا ينطفئ يا من شق البحر لموسى الغنى الكفى الكفى بالله
 استجرت وبه استخرجت وعليه توكلت وهو حسبي ونعم الوكيل
 اللهم سكن هيبه صدمه قهر مان اجيرت باللطيف النازلة الواردة
 من فيضان الملكوت حتى تنسبت باذيال لطفك وتعتصم
 بك من انزال قهرك يا ذا القوة الكاملة والقدره الشامله اغثنى
 باغيات المستغيثين اللهم باو والولا واسامع الدعاء وبالكاشف
 الصر والبلاء صرف عنا القحط والطعن والطاعون والوباء والزلازل
 والعلل وكما مرضى وموت الفجا والفرق والفاقر والغنا والجر والجبنا
 كو محمد مصطفى وعلى المرتضى وفاطمه الزهراء وخديجه الكبرى وحسن الرضى
 وحسين شهيد كربلاء ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهنالك من اهل بيته
 اسالوهما ناولهما ده نوبت يكون عدلنا هم لنا من اهل بيته اسالوهما
 ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسر اغنا عن اهلنا وبناتنا وبناتنا وبناتنا وبناتنا
 برحمتك يا رحيم الرحمن

قال السعيد السلام

من صام يوم عاشوراء كتب له ثواب

الف الف حجة والذ الف عمرة واعطاه

ثواب الف شهيد

يا رسول الله

يا حبيب

يا رسول الله

من قال عند ذكر مؤزى ان اشهد ان محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يبعث

من قال عند ذكر مؤزى ان اشهد ان محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يبعث

ومسح بحبليه لم يمتد عينيه ابدا

فأبى الله
 محمد بن رسول الله بالذين معه أشداء البرية هؤلاء كفرة لا يجوز
 روايت الحسن كمثل الشيطان اذ قال للامان الوقف ها هنا كلف بايكم
 المفتون الوقف هنا لا يجوز فوسطن بينهما الوقف ها هنا
 لا يجوز فويل للصليين الوقف ها هنا
 كلف قرا يا ايها الكافرون
 الوقف ها هنا كلف لا يجوز
 وقال الكافرون الوقف
 ها هنا كلفم

بذلك ودر قرآن وقف حرام ههنا
 حاست كه وقف نشاء بكونه
 وقف كتمت مع ظلم بناد اكد اول فلما
 اضواءت ما حوله وبعديان
 كتمت وروى فقال لم الله وقف كتمت
 موتوا ابتلا كتمت سبحات الله فقهر
 بعد ازان بوطن اعنا ابتلا كتمت
 وقف كتمت غرابا ابتلا كتمت
 كتمت ابن الله ابتلا كتمت
 ههنا ما لنا وقف ههنا قالوا
 كتمت ابن كتمت وقف ههنا
 يازرع انى كتمت وقف ههنا
 كتمت شريكى الملك
 ابتلا كتمت جلاله
 بصيط وقف كتمت ههنا
 الا الوقف ابتلا كتمت ههنا
 حرام است كتمت كتمت

مسلك الصالحين
 ابن كتمت

مسلك الصالحين
 ابن كتمت

ماوردی
والتی
فاظلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي ترك علي عمن الكتاب وورد من تلاه ويجعله جزك الشوايك اشكر ان لا
الا الله وحده لا شريك له شهادة سالمة من الازتياب واشهادان محمد أعين ورسوله
ارسله يا فتح طرق السجاد والاصواب صلى الله عليه وعلى آله وعترته ما لمع سرب
وهطل حجاب **اما بعد** يرتظر أصحاب بصرت پوشش بينت كه افضل علوم
اسلامی علم تفسیر قرآن و معرفت قرأت استت و امام عالم فاضل کامل ابو القاسم
شاطبی تقی مد الله بعفانه در فن قرأت و معرفت اقوال علماء اسلام جهان و غیره
عمر بود قصید نظم آورد که جامع تر از آن در قرأت کتابی ساختند اند نه منقول و نه
منثور و چون حق تعالی این ضعف قاسم از الحاج ابرهیم بن محمد قزوینی را توفیق
رفیق برهانید نامدی مدید ملازمت استادان که قدوه و متعین ملا فارس و حجاز و یمن
و شام و سایر بلاد اسلام بودند نمود و علم قرأت از ایشان استفادت کرد و قصیده
شاطبی را که بعد از خودی و نایب بود او را بر ایشان خوانده و اجازه عالییه حاصل کرد جمعی از
مستفیدان القاسم نمودند که انرا شرحی توفید و از شرح ایجازی بکند و اختلافی که
مشایخ کبار را بسبب اختلاف روایات و طرق باشد بیان کند و ایرادی که شراح کرده
باشند بقدر وسع جوابا بخناید از مشایخ چنان شنیده باشد یاد کند القاسم ایشان
مدبول داشته شرحی نوشت و در بنا چه انرا مشرف کرد انید بطور از القاب خود هم چنان
غیبات الحق و الدنيا و الدین و چون آن شرح بری بود و بعضی از استفادات ان بواسطه فلفطت
مخروم میماند شرح دیگر بختر بعد از ان نوشته شد بنامی تامنعت آن عام باشد و طلبه
اطن مستفید کردند و نام آن ترجمه ابرهیم فی شرح القصیده کرده شد و حسبنا الله و نعم
الوكيل نعم المولى و نعم النصير **الکر در نسخ بحسب الفاظ اختلافی افتد**
چون صحت معانی باشد ضروری نیاید **مولانا**

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي ترك علي عمن الكتاب وورد من تلاه ويجعله جزك الشوايك اشكر ان لا
الا الله وحده لا شريك له شهادة سالمة من الازتياب واشهادان محمد أعين ورسوله
ارسله يا فتح طرق السجاد والاصواب صلى الله عليه وعلى آله وعترته ما لمع سرب
وهطل حجاب **اما بعد** يرتظر أصحاب بصرت پوشش بينت كه افضل علوم
اسلامی علم تفسیر قرآن و معرفت قرأت استت و امام عالم فاضل کامل ابو القاسم
شاطبی تقی مد الله بعفانه در فن قرأت و معرفت اقوال علماء اسلام جهان و غیره
عمر بود قصید نظم آورد که جامع تر از آن در قرأت کتابی ساختند اند نه منقول و نه
منثور و چون حق تعالی این ضعف قاسم از الحاج ابرهیم بن محمد قزوینی را توفیق
رفیق برهانید نامدی مدید ملازمت استادان که قدوه و متعین ملا فارس و حجاز و یمن
و شام و سایر بلاد اسلام بودند نمود و علم قرأت از ایشان استفادت کرد و قصیده
شاطبی را که بعد از خودی و نایب بود او را بر ایشان خوانده و اجازه عالییه حاصل کرد جمعی از
مستفیدان القاسم نمودند که انرا شرحی توفید و از شرح ایجازی بکند و اختلافی که
مشایخ کبار را بسبب اختلاف روایات و طرق باشد بیان کند و ایرادی که شراح کرده
باشند بقدر وسع جوابا بخناید از مشایخ چنان شنیده باشد یاد کند القاسم ایشان
مدبول داشته شرحی نوشت و در بنا چه انرا مشرف کرد انید بطور از القاب خود هم چنان
غیبات الحق و الدنيا و الدین و چون آن شرح بری بود و بعضی از استفادات ان بواسطه فلفطت
مخروم میماند شرح دیگر بختر بعد از ان نوشته شد بنامی تامنعت آن عام باشد و طلبه
اطن مستفید کردند و نام آن ترجمه ابرهیم فی شرح القصیده کرده شد و حسبنا الله و نعم
الوكيل نعم المولى و نعم النصير **الکر در نسخ بحسب الفاظ اختلافی افتد**
چون صحت معانی باشد ضروری نیاید **مولانا**

یابی است که بسیار رحمت است و دیگر آنکه هر با ناست بر جمیع خلائق و بعد از سببه کلمه
که نیت را بدان تمام کند که آن کلمه مناسب بسم الله و موافق حدیث نبوی باشد که قال علیه الصلوة
والسلام لا تنجوا ولا تمنجا ولا تمنجا منک الا الیل و لفت و مویلا یعنی بناگاه مومنان و خلاص
کنند خلائق و در حدیث ما ندر کانت **و نیت صلی الله منی علی الرضی محمد المهدی الناسی جلا**

یعنی نوبت دوم بعد از سببه صلوات خواستیم از حق تعالی یعنی رحمت ابرهیم را
خدای تعالی از وی راضی است و او محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام است و چون
او بر هدیه فرستاده است بمردمان تا راه نماید ایشان را در دین بقوله اولی الناس فی الزعم
علی صلوة و ایضا انما انا رجعة معیاده **و عترتکم الصالحین من ذریة محمد و آل محمد**

بعد از صلوات بر رسول علم فرمود صلوات میفرستیم بر عترت او که رسول خدای علم
فرموده است که عترتی اهل بیتی بعد از ان صلوات میفرستیم بر صحابه یعنی کسی که با وی صحبت داشته
است یا رسول الله را علمه دیده باشد که قال رسول الله صلعم من حبت جمیع اصحابی
و اولیهم و استغفر لهم جعله الله یوم القیامة معهم فی الجنة بعد از ان کت صلوات می
فرستیم بر کسی که متابعت صحابه کند بر احسان و مرام است اینی که بر راه ایشان باشد
بعد از ان فرموده بالخیر و بلا یعنی حال آنست که بودند صحابه مانند باران بزرگ قطره که
باخبر باشد و حق تعالی در حق ایشان فرموده است که و السابقون الاولون من المؤمنین
و الا نصار و الذین اشرفهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنهم **مولانا**

تثنت ان الحمد لله دائما و االیهم و ابراهیم العلاء
یعنی نوبت سوم شکر و ستایش می گویم حدیثی از جلاله و حال آنست که او سبب سستی است
در جمیع احوال و اوقات و هر کلام که در او را و حمد بنا شد ان مقطوع الشرف باشد بقوله
کل امرئ ذی بان لم یبدأ فیه بحمده فهو اقطع و در لغت الجذم القطع یعنی در وی نقصان شد
قوله العلاء یعنی الشرف و العلاء از بهر و در شعر انرا مقصود گردانید و ازین نوع بسیارند در تصدیه

قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله یتدرونه بینهم الاحقهم للملایکه و غشیتهم اجمع
و حیت القتی بتراع ظلما تم عن القبر ببقه سنا متیلا

یعنی در آن موضع که مرد برسد از ظلمات اعمال خود و آن زمانی باشد که قاری را دفن کنند و او
تنها با معامله خود همانند در کور در آن تنهایی و تجرد باشد بدو روشنی یعنی نور ظاهر و آن قرآن
باشد که با فرح و کسور و پیش وی آید از بهر موانست و ایمن که همانیدن قاری را از خوف و شدت
ظلمات کور و تاریک با ظلمات کور که رسول صلعم فرموده است مارایت منظر فقط الآ و القبر فضع
منه و در خبر آمده است للقبر ظلمات لاینوزها الاصلاح الاعمال و هر آنکس بجا آید درین
منزل اول پس در غیر این اسان تر باز اورا و الا سخت تر بخورد بالله عز و جل

هنا کتبت علی قیلا و موضعه و عز وجل کتبت علی القبر

یعنی در آن مکان کتبه که قرآن برسد بقاری تهمنیه کند اورا و کو بدخوشی بار از جوابا و بستان
موت از تاب نور قیامت و آمده است القبر موضعه من ریاض الجنة و حقه من حفر التراب قولین
اجله یعنی آن سبب قرآن قاری را در موضعی بلند با عز و کرام حق تعالی فرود آورده و بدو روشن
چنانکه منظور خلایق و در خبر آمده است افوا و ارتقی بكل ایة درجة

بیاضه خضایه جید و اجده بی سوسه الی صلا

یعنی از حق سبحانه و تعالی در خواهد که یادب از دوست من راضی شو و چه سزاوارست قرآن
که طلبش شود حق تعالی کند از برای جیب خود خاصه سوزی که آن سبب اتصال جیب باشد
بجیب و سوزی بقوله صلعم بحی القرآن يوم القیامة و بیال الله عز و جل علی فی ان برضی قاریم

فیابها القاتر و تمسکا مجلا لنفی کل حال میجلا

هنیا مر با و الدالک علیهما ملا یسران نوار فی التاج و احلا

یعنی ای کسی که بقرات قرآن دست در زده یعنی بتلاوه ان مستوفی و بر مضمون ان عمل میکند و کار
مستوفی است

Handwritten marginal notes in Arabic script on the right side of the page.

آنست که قرآن بزرگ است بس عظیم ان از واجبات دان در سرا و ضرا و ازین سبب است که تا نیا
ناظم اشارت کرده بقوله مجلا و رسول صلعم فرمود است من و قرآن فقد و قر الله نوار
داد مر قاری مذکور که که تعظیم قرآن کرده باشد بقوله هنیا مر تا یعنی خوش گوار بار و میگوئی بنو
رسد از سعادت و درجات اخروی بواسطه قرآن قوله و الدالک علیهما یعنی ما در و بدر قاری را بر این شانند
حکما میگفت با تاج عزت بواسطه قرآن خواندن فرزند چنانچه خلایق از نور آن میخیزد در روز
قیامت و در خبر آمده است که نور ان از نور افتاب زیاد باشد

فاظنکم بالخدا عند جزایة اولیاءهل الصفوة و الملا

پس از مذکور فرمود که فرزند انکس کلبا و کرامت مذکور کرده باشد هو انچه ظن شما باشد زیادت
ان ان یا بد آن فرزند روز جزا و رسول خدا صلعم فرمود اهل القرآن اهل الله و خاصته و قوله
الملا یعنی اشرف قوم باشد و صفوه خاص هر چه را گویند

اولوالالبه و الاحسان الصبر الیه حلا بها جال القران منصلا

یعنی اهل قرآن می باید که موصوف باشد بدین صفات که ناظم یاد کرده یکی آنکه بیکو کار و باصلاح باشد و در
آنکه متابع رسول کند در افعال و اقوال بیکو و سم آنکه باید که صابر باشد یعنی حبش نفس اند بر
و اعتبار کند از معصیت و چهارم متقی باشد بعد از ان فرمود که صفات ایشان بر وجه مذکور در
قرآن مفصل آمده است یعنی روشن گشا قاک الله سبحانه و تعالی ان لا مرار لعی لعم و قوله تعالی
واصبر نفسك مع الادی دعون الیه و الله یحجبه الحسنة و قوله والله ولی المتقین

علیکما ما عشق قیما منافسا و مع نفسك اللدنیایا نقا

فرمود که بر تو باد یا سامع که این اوصاف که گفتیم حاصل کنی و در دار دنیا چون میدانی که لذت
دنیا باقی نیست در حالت زندگی بفرقش نفس دنی فانی خود را بنفیسهای بلند و سوزی باقی ان
جهانی و منافسا صح نفس است و مراد از روح الضمیر و انفا سها عبادت است با صفات و شاید چشمت
کویم بگویم بفرموده خود را بنفیسهای بزرگ و بلند قرآن و در خبر آمده است بحسب طایع علی و حسن علی

بحسب اللہ بالخیرات عنائمه لنا نقلوا القران عدنا و مثل شللا

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

Extensive handwritten marginal notes in Arabic script on the left side of the page.

یعنی جزاها حق تعالی ایمنه قرار از نماز نفل که در کوفه تا ما خوش با سانی زیاده و نقصان با سانی
 متصل از ایشان تا رسول حبیب الرحمان چون این همه بنمودند دعای که مناسب حال ایشان بود
 ناظم بدان اشارت کرد لعول علیه الصلوة والسلام من اولی الیکم موعودا فکا فیئوف فان لم
 تجدوا فادعوا لصدوق رسول الله
فیهم بدور سبعة قد توسطت سما العلی والعدلی زهرا وکلا
 یعنی از ائمه مذکور هفت امام اند که در کجالت ایشان مانند اند ماه شب چهارده و چون ماه
 در آن شب میماند اسمان رسد چنانچه میباشند بطرفی و حال آن باشد که نوس تمام بی حجاب و
 نقصانی نسوان در غایت کمال باشد و چون ائمه سبوع در جمع علوم با علو اسناد در حفظ
 و اقلان قرأت منسوب بودند ایشانرا مانند بیدر که و چون در خبر آمده است ان القران علی
 سبعة اروق و نیز مصاحف عثمانی رضی الله عنه که بخط خود بنشسته است هفت است و گفت
 انرا علم عصر اختیار کردند نیز هفت امام که ذکر آن کرده شد و شیخ المشایخ برهان الدین جویری در تاریخ
 سده ثمان و جزو ستمایه در علم خلیل علیه السلام که مولف این مختصر بروی ختم جمع اجمع می خواند فرمود
 که هر قران که نقل آن بتواند باشد موافقت عربیت و رسم مصحف عثمانی از روف و بیور باشد و بعضی
 که ذکرش کامل نباشد حرفی که مختلف فیه باشد و درین قصیده نه باشد اعتقاد کنند که آن شاذ است
 و آن خطا باشد حق تعالی عکس از ان خطا و زلل نگاه دارد و چون ائمه را نسبت کرده بیدر را و با نراست
سبعة منها استنارت فتوریت سواد الدجی حتی تغرقوا غلجا
 یعنی آن بدور استار کانی چند اند که نور از آن بدور گرفته اند و چون این ستاره نور از آن ماه
 میسکین و مناسب است روایه ستاره کردند بعد از آن فرمود فتوریت سواد الدجی روشن
 لدخانه تاریکی شب را تا آن غایت که متغرق شد تاریکی جهل و علم ایشان روشنی عالم را ظلم کرد
 یعنی آن روایه را بدان طریق که ائمه فر گرفته بودند بعد از ایشان نقل کردند زیاده و نقصان و آن
 نور علم ایشان عالم فر گرفت و باقی ماند باقی بوضا هذا و بالله التوفیق

وسوف تراهم واطا بعد و اجتمع اثنين من اصحابه ثم تلا
 بعد از ذکر بدو که ائمه سبوع اند و شهب که راویان اند فرمود که زود باشد که ببینی امامی با
 با دوروی از روایه او و متمثل یعنی روشن و بعد از آن امام امام دیگر یاد آوروی او و حلقه او

تا هفت امام و چهارده روای او بدین ترتیب مذکور یا کرده شود و بدانکه این روای از مشهوران
 روایه اند و صریحا روایتی نیست از مشهوران که با صطلاح قرا و اوراق میخوانند بعد از آن ایضا کتابم
 رحمة الله علیه گفت لعمر طرف بعد از آن یا کرده شود
تخیرهم نقادهم کلنا مع و لیس علی قرانیه منا کلا
 یعنی اختیار کردند ائمه مذکور نقد کنند ایشان و ناقد کسی باشد که نیک را از بدتر نتواند کرد
 و تابع کسی را گویند که در علم و غیره مانند خود ندارد و چون ائمه قراسبع علماء با عمل بودند لفتا
 بدینا نکردند و قرانرا سبب خوردن و آشامیدن نکردند چنانچه فرمود ناظم و لیس علی قرانیه منا کلا
 پس علماء عصر این ائمه را که در قصیده مذکور باید اختیار کردند رحمة الله علیه اجمع
فاما الکرم البصر الطیب نافع فذاک الذی اختار المدينة
 ازین بیت شروع کرد در بیان معرفت ائمه سبوع و ابتدا از نافع که صاحب تفسیر و این
 مجاهد کرد و چون نافع امام مدینه بود و آن اشرف اماکن عند مقله مسکا لغوی صلح اللهم
 انی اوجنتی من احب البقاع فاسکنی فی احب البقاع البیت و نافع پسر عبد الرحمن بن نعم
 اصحابش از اصعبها ان اطلبه دوم است و روایت کرده است که بر هفت کس قران خوانده اند
 از نافع و در علم عربیت و وجه قرأت دانای بوده است و در علم حدیث یکانه وقت و امام مالک
 رضی الله عنه گفته است که قرأت نافع خواندن سنت است و چون نافع سخن اقیق بوی مشکل از دهن
 وی آمدی از وی سوال کردند این از چه یافتی گفت رسول خدا صلح در منام لب تکریم من همکار
 و چیزی در دهن من خواند چون بیدار شدم این را می یافتم و از آن وقت باقی ماند پس از آن زمان
 اقامت کرد در مدینه تا متوفی شد بخدا در سنه تسع و سبعم و عایه

وقالون عیسی ثم عمن و من شطهم یصحبنا المجد الرفیع
 و عیسی نام قانون است و سبب نیل خواندن قران او را لقب قالون شد و نام پدرش میثا
 بود و قالون پیش از حضرت قران خوانده است بر نافع و دلما داد او بود و مولد در سنه عشرين و عایه
 بود است در مدینه و وفاته در سنه خمس و مائیه و ورش راوی دوم است و از شذیه بیاض او را لقب
 ورش گفتند و نام او عثمان است و از مشهوران روایه است و اهل عرب و مصر اعتماد بر قرأت او کردند
 و ولاده او سنه عشر و مایه بوده است و وفاته در سنه سبع و عیز و مایه و قالون و ورش قران
 بر نافع خوانده اند و واسطه و بدان سبب شرف و بلندای او شهره یافتند کما اشار بقوله المجد الرفیع

و قالون عیسی ثم عمن و من شطهم یصحبنا المجد الرفیع
 و عیسی نام قانون است و سبب نیل خواندن قران او را لقب قالون شد و نام پدرش میثا بود و قالون پیش از حضرت قران خوانده است بر نافع و دلما داد او بود و مولد در سنه عشرين و عایه بود است در مدینه و وفاته در سنه خمس و مائیه و ورش راوی دوم است و از شذیه بیاض او را لقب ورش گفتند و نام او عثمان است و از مشهوران روایه است و اهل عرب و مصر اعتماد بر قرأت او کردند و ولاده او سنه عشر و مایه بوده است و وفاته در سنه سبع و عیز و مایه و قالون و ورش قران بر نافع خوانده اند و واسطه و بدان سبب شرف و بلندای او شهره یافتند کما اشار بقوله المجد الرفیع

معتلا
معتلا
معتلا

وَمَكَتَ عَبْدُ اللَّهِ فِيهَا مَقَامَهُ هُوَ بِنِ كَثِيرٍ كَأَنَّ الْقَوْمَ

بعد از نافع شروع کرد در بیان امام دوم که قاری ملک و شیخ در حدیث نبوی و او عبد الله بن کثیر مکی است و بر عبد الله السائب و غیره خوانده است کما اشار بقوله کثر القوم منی غلبه کومر قوم و غیر خود را در رتبت با کویم بسیار خلق بسبب علم او بزرگی یافتند و ولادت او در مکه بود در سنه خمس و اربع و وفات او در سنه عشرين و مایه

رَوَى أَحْمَدُ بْنُ كَثِيرٍ وَ مُحَمَّدٌ عَلَى سِنْدٍ وَ هُوَ الْمَلْفُ

یعنی احمد بنی و محمد که لقب او قبیل است هر دو با سناد خوانده اند بر عبد الله بن کثیر اما راوی اول که احمد است بر عکرمه خوانده است و او بر شبل بر عبد الله و نیز عکرمه بر اسمعیل قسط خوانده است و شبل و اسمعیل بر این کثیر خوانده اند و بنی منسوب است بر این بنی و ابو بکر از اهل همدان بود از مشاهیر آنجا و جدا احمد بنی و نسبت کرد احمد را بر او و خود شدند بدان سبب و اما راوی دوم که قبیل است بر احمد قواس خوانده است و قواس بر این لایط و هب بن و ایضاً و او بر اسمعیل قسط و اسمعیل بر شبل بن عماد و معروف بن شکان و ابن هر دو بر این کثیر و چون احمد را استناد او را مقدم داشت بر قبیل و نسبت سخنامه معروف شد قبیل و ولادت احمد در سنه سبعین و مایه بود و وفات در سنه خمس و مایه و ولادت قبیل در مکه سنه خمس و مایه و وفات سه احدی و تسعین و مایه بود **الغلا**

وَأَمَّا الْأَمَامُ الْمَا فِيهِ صِرْحٌ جَهْرٌ أَبُو عَمْرٍو الْبَصْرِيُّ

یعنی امام سیم از قبیله مازن است و او از عرب العوا است از قبیله مازن و مازن قبیلت از قبیله تمیم و از ایام کبار است در علم عربیت و در قررات از مشاهیر قرآ و از اهل دین و ورع و کفایت او ابو عمر است و نامش زین ابوعریان او محبی است و قبل غیر ذلک و چون بدین رسید اهل مدینه بروی خوانند قررات و کسی که بروی بخواند او را از مقربان شمرند و او در جهنم معیم بود و مولودش در مکه بود و در کوفه وفات یافت سه اربع و خمس و مایه و وفات بر

أَفَاضَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَيْبَةَ فَاصْبَحَ بِالْعَدَبِ

عبد الله بن علی بن ابی سبته
السید العطاء و العقیله الزان بالصدق
العذبة و انهل الشرب الاول
و اعلم الشرب الثاني و العوا
بنی مازن

چون ابو عمر در گذشت از مشاهیر روایات او یکی بنویسید بود که ابو عمر و افاضت کرده بود علم قررات را بروی و چون مشهور شد بنویسید و سر منگشت از ابو عمر و بعلم تمام بروی که اسان بود فرا کفر او که صاحب ضبط و ایقان بود بقدرات ابو عمر و بکثرت خواندن بنویسید بر ابو عمر و قررات ابو عمر بروی بقرار کوفه کما اشار بقوله فاصبح بالعدب الغرات معللا ای سخی مع بعوده و از آن سبب او بنویسید گفتند که صحبت با بنویسند منضمه خال ممدی داشتی و مولود او در سنه ثمان عین و مایه بود و وفات در سنه اثنین و مایه در ایام کشیدن مامون رحمه الله علیه **عنه نقلا**

أَبُو عَمْرٍو الْقَتْرُ وَ صَاحِبُ الْحَمْرِ أَبُو شُعَيْبَةَ هُوَ السُّوسِيُّ

چون واسطه میان ابو عمر و بن العلاء و روایان بنویسید بود فقط او را یاد کرد و بعد از آن فرمود ابو عمر الدوری و ابو شعیب هر دو قررات از بنویسید فرا گرفتند کما اشار الله بقوله نقیلا و نام ابو عمر و شخص سیمین همبان دوری است و دور موضعی است در بغداد و ابو شعیب نام حکام است پس زیاد بن عبد الله و نسبت کرد او را با سوس و آن موضعی است با هواز و مولود دوری بخداد در سنه خمس و مایه و مات بها سنه ست و اربع و مایه و وفات سوسی در کوفه بود **عنه نقلا**

وَأَمَّا دِمَشْقُ الشَّامِ دُرِّ زَيْنِ عَامِرٍ قَتْلُكَ عَبْدُ اللَّهِ ط

یعنی امام چهارم عبد الله بن عامر است که دمشق شام سوی اوست زیرا که در دمشق امام و قاضی و قاری بود در زمان خود پس خوش بود فرامندن در آن مقام بواسطه فضل علم او و قران رضیحه بن ابی شهاب خوانده و او را امر المومنین رضی و بسبب ضبط و ایقان قررات اهل شام بود و اعتماد بر قررات او داشتند و ناظم بسبب علم و فضل او را بر اهل کوفه مقیم داشت و فرید در شام که انرا حیانه خوانند ولادت او بود در ایام و وفات او در روز عاشورا سنه ثمان و عشره و مایه و این خبری مولف این خروف در سوره مذکور از مسیخ

دِمَشْقُ بَرَهَانَ الدُّرِّ اسْكَنْدَرِيٌّ سَيِّدُكَ بَعْرَمُ زِيَارَتِ رَفْتَهُ بُوَدُّ

هَشَامٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ سَابِغَةَ كَوَانَ بِالْأَسْنَادِ

فرمود او ای اول ابن عامر هشام بن عامر دمشق است و راوی دوم عبد الله بن کثیر کوان

وقوله بالاستناد عنه تنقلا يعني هشام قرأت بعمر اك مئى واوب بن عم خوانه است
وايشان بر يحيى بن كحرت يحيى بر ابن عامر و ابن ذكوان بر اوب و اوب يحيى و يحيى بر ابن عامر و يحيى
زيادى علم و حديث هشام را بر ابن ذكوان مقدم داشت و ولاده هشام در سنه ثلاث و خمسين
و ما يه يوه و وفات در سنه خمس و مائتين و ولادة ابن ذكوان سنه ثلاث و سبعين و ما يه در روز
عاشورا و وفات در سنه احدى و اربع و مائتين

و قرنلا
و الكوفة الغرامين من ثلثة انا عوا فقد ضاعت لدا

مى گويد از كوفه مشهور سه امام بودند كه علم ايشان منتشر شد در جهان مانند بوى مشك
و قرنل و از بن استعارت مراد تعظيم ايمه مذكور است و اعتماد بر قرأت ايشان بر تيمه ايرك بر آن كسى
منجى نباشد زيرا كه عاصم مشهور است با مامت و علم و حديث و زهد و ورع و جمع بر زهد و ورع
در نصبايى است كه تشبيه كرد ناظم لقوله ما از گاه من متورع كذا سياتى و كسابى مخصوص بود بعلم عمر
و خصلا بل محمود و شروع كرد در بيان ايشان بقوله

فاما ابو بكر و عاصم اسمعشعته را و ابى المبرز افضلا
و ذاك ابن عياش ابن بكر الرضى و حفص و ابى الاتقان
كان منقلا

يعنى عاصم لا كنيته ابو بكر است و ابو بكر ابو البرد و قرآن بر عبد الرحمن سلمى و بر زرين جدين خوانده
وايشان بر عثمان رصم و بر علي بن ابي طالب و ابى بن كعب رصم و ابو الجود بنف و نواست و شلى
بصم بن و فتح لام يا علم تخفيف روايت است و از قرأت عاصم و لعجى او خلق يعنى كندى و قول
بعضى آنست كه قرآن بر عثمان خوانده است و جماعتى بسيار قرأت فرار كوفته ازوى و از ان
جمله كسى كه مشهور تر بودند ناظم ذكر ايشان كوه اول شعبه كه سپهر عياش اش سنه و كنيته ابو زيد
ابو بكر است و او را ميرزا فضل خواند زيرا كه بسبب علم حديث و زهد و تقوى يگانه يوه در
خود و راوى دوم حفص بن سليمان بر از غاضرى است و در اتقان بعزات عاصم حفص
بود از غير خود زيرا كه از عاصم بن ابي نعيم ايزه فرار كوفته يوه و بعضى را مقدم داشته اند بر شعبه
بسبب اتقان و وفات عاصم در كوفه سنه ثمان و عشرين و ما يه بود و ولادته شعبه سمرقند

تسعين بود و وفات سنه خمس و تسعين و ما يه و ولادته حفص سنه احدى و تسعين و وفات

و عمة ما انزكاه فتقربع اما ما صبوا للقران مرتلا

فرمود امام دوم از كوفه جنم بر جنبه الزيات است كه بعد از عاصم قرأت بروى قرار گرفت
و شيخ كسابى يوه و بعضى از اوصاف او ناظم ياد كرد و گفت جنم چه زيرك و دانا بود و عالم
و پرهيزكار و قرآن بهتر تيل خواندى يعنى ميسر و منقولست از فرقى كه در مقام پهر حق تعالى
خواند و حق تعالى بعد از قرأت قرآن اكرام كرد باوسى و فرمود بنشين و فرمود تا نابع كرامت
بر سرش نهادند و كم زرين در ميان بستند و دستوانه زر زرين در دستش كردند و حق تعالى
فرمود يا جنم اين اكرام از بهر قرآن خواندن و روزه داشتن و تعليم قرآن تو كردم و هم خير يا اهل

قران كتم و وفات او بجوان بود بسنه ثمان و خمسين و ما يه
سعيي خلف عنه و خلا لا الذى بر فله سيله متيقنا و

بدانكه از مشاهير زواة حمز سلم بود و از اصحاب او خلف و خلا دم مشهور شدند بقرات
جنم و قوله رواه سلم متيقنا و حفصا يعنى كه خلف و خلا در روايت مى كند از جنم در جا
كه جنم متيقن و حفصا بود و شايد كه معنى آن باشد كه سلم در حاله الاتقان روايت از جنم
مى كند و خلف بر تيمه رسيدن بود كه او را اختيار قرأت است در بعضى كتب و در بقرات و وفات

و اما علفا لكسابى نعتها ما كان في الاحرام فبده تسريلا

و اما اسم از كوفه على بن جنم بر عاصم است و بكسابى مشهور بود بسبب كه در وقت احرام
كسابى در بر زده بود و بعد از ايمه مذكور علم قرأت و عريبت بروى قرار گرفت و وفات او بعد
از هفتاد سال در قريه كه آنرا از نبويه خوانند در ربي بود سنه تسع و ثمانين و ما يه و محمد بن

حسن با و وفات بافت و قالوا هندا قبا العلم و القبرات
روى كنيته عنه ابو الحارث الرضى و حفص هو الذى و فتي

بعد از كسابى از مشاهير يواة ابو الليث بن خالد مى وزى كه ابو الحارث كنيته اوست و حفص
كه در مشهور است و ياد كرده شد از بنش كه راوسى ابو عمر است **سوال** چگونه معلوم شود
كه روايت دورى از ابو عمر است يا از كسابى **جواب** هر گاه كه از كسابى روايت مى كند ناظم او را

ورش از قاست و راوی بزی ابو بصره و راوی قنبل ابن مجاهد و راوی دوری ابو الرضا
 و راوی سوسی ابو جبر و راوی هشام حلوانی و راوی ابن ذکوان اخفش و راوی
 ابوبکر یحیی بن ادم و راوی حفص عیبد بن الصبیح و راوی خلف ادیس بن عبد الکرم
 و راوی خلاد قاسم بن وزان و راوی ابوالحارث محمد بن یحیی و راوی دوری
 حفص بن محمد بن اسد النضیبی و الله اعلم و چون ناظم نفعه الله بغفره
 بعضی از خروف ایجاد مشهور تغییر و تبدیلی کرده است کما سیاتی و نیز اینجا
 ذکر طرق کدیم پس از هر ظهور جدولی بکنیم که شامل جمیع رموز باشد
 از رموز صغیر و کبیر و رواق و حرف ط علامت راوی راوی باشد
 که از اطراف کفتم و ذکر اسانید قرآنا رسول الله علیه الصلوة والسلام
 بر سر جدول بنویسم و از رسول تاجیریل و از جبریل تا بالله تبارک و تعالی

دوم از مکه باشد این کثیر
 وارد دمشق است این عامر منیر
 عاصم و حسن و کسائی کبیر

نافع است اول از مدینه منیر
 سیم از صنع مازنی ابو عمرو
 وان سه قاری دیگر از کوفه

نافع آمد چون الف قالون چو با ورش است و هم
 ابو عمرو و اسد و دوری و یا سوسی ندیم
 ابن ذکوان کردانی ابو یوسف تحقیق
 حمزه و اوحلف و قاف و خلاد ای حکیم
 تاسع دوری با ک کوش این جزین علم عظیم
 ذال بهری کوفیان و ابن عامر
 غیب ز بهر کوفان و ابو عمرو شان هم توفیق
 این بود کفتم رواق تابدانی این چنین
 حمزه باشد با کسائی شحمری ریب و کمان
 عم نافع و با ابن عامر هم چنان
 حق بود ابن کثیر و ابو عمرو کفتم عثمان
 از حمزی نافع و ابن کثیر است هر دو شان
 توبدان رمز کسر اینست و قول قاریان

ای سرزمین صغیر را بدین روش
 دال خه ابن کثیر بنی و ما قبل جوزا
 کاف ابن عامر است و خود بود هشام لام
 عاصم آمدن ابو بکر است صدی حفص ابن
 را کسائی سین ابوالحارث بود کفتم
 هر رواق رانانی توفیق دان بعد از کین
 خا بود قریب بعد از نافع هم
 ظا ز بهر کوفیان ابن کثیر متفق
 شین بود از حمزه و باشد کسائی بن هم
 از کبیر از هر خواهی تابدانی محبته دان
 چون محبات حمزه باشد با کسائی حفص
 از سما نافع بود ابن کثیر و ابو عمرو
 چون تفر ابن کثیر و ابو عمرو بن عامر است
 حصن بهر کوفیان و نافع آمد متفق

حفص کوبید چنانکه فرموده است رباب امامه روایک مع متوالی عنه لحفظهم **سوال** چون حفص
 اسمی مشترک است میان راوی عاصم و راوی کسائی که دوری است و چون دوری از کسائی روایت میکند که
 ناظم او را حفص کوبید پس فرق چگونه پیدا آمد میان راوی عاصم و راوی کسائی **جواب** کوبید حرکت
 که مراد ناظم از ذکر حفص راوی عاصم باشد حفص را مقید نکند بذا که مراد کسائی است یعنی چنانکه در
 ها الکنایه کفتم و فیها معانای حفص اخرو لا و حرکت که مراد ناظم راوی کسائی باشد ذکر حفص را مقید
 کرد اند بذا که مراد کسائی است یعنی ذکر کسائی چنانکه در باب امامه گفته است و روایک مع متوالی حفص هم و این
 از مشکلات قصیده است و شرح ازین ساکت بود ندرت است بود تعرض آن رسانیدن چنانکه از شیخ
 محمد الدین تونسی در دمشق و از شیخ برهان الدین جعبری در مکه استماع شد و ما وفات ابوالحارث
 در سنه اربعین و ما یبده است **تنبیه** نقل تواریخ مذکور از شیخ برهان الدین جعبری و نقول
 و چون ذکر ائمه و روایه کوفه شروع کرد در بیان نسب ائمه نقول

ابو عمرو و همز و الحقیبه این عامر صریح و باقیه احاطه
 فرمود که از ائمه سید ابو عمرو و ابن عامر محضی صریح النسب اند یعنی که رفق هماس ایشان
 و اصول ایشان نشده است بلکه اصل هر دو از عرب است و در باقی فرآد و قولست یکی
 آنکه قول اصل اند و قول دوم آنکه اگر ثابت شود که رفق هماس ایشان یا اصول ایشان متعلق
 حندی و الاصل نباشند

هر طرف بقدری با طرارق و لا طرارق فمختنی بها محلا
 یعنی هر آن روایه مذکوره را روایاتی دیگر هستند که در اصطلاح قرآنی ایشان بدین طرارق خوانند
 شاید که مراد ناظم اس باشد از آنچه کفتم و شاید که مراد آن باشد که ایام مذکور را معاد
 ایست روشن چنانکه یاد کرده شود که با آن مذاهب راه یا بدو عالم کما اشار بقوله بعد
 کل طرارق بعد از آن فرمود نترسد در آن راهها هیچ شب روی ما که پس حاصل اینست
 که ایام مذکور را روای روای هست با مذاهب که هر طرایی که بدان طرارق بیان عذاهب قدرت
 خواند از غایت روشنی او راهی خوبی از خطا و زلل نباشد که سند قرات ایام مذکور
 و رواه که درین قصیده اند متصلت تا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون ذکر طرق
 شرح نکرده اند و شیخ ما برهان الدین جعبری رحمه الله علیه از مهمات دافستی درین
 مختصر یاد کرده شد بدانکه راوی قالون از مشهوران ابو نشیط است و راوی جبریل

و راویان او باشد **تنبیه** بدانکه از حروف ایچ بعد از حروف مذکور شش حرفی
ماندوان حرفی ششظغش است انرا بعد ازین باکلمات هشت گانه که انرا در حرف
گفتیم بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی
و من بعد ذکری الحرف اسمی بجایه منی تنقضي ایتک بالواو فیصلا
مراد از حروف ایچ کلمه مختلف فیه از قرآن یعنی بعد از حروف مختلف فیه نام قار که بیام
در اول کلمه دیگر بحرفی از حروف ایچ نادالالت کند برانکه صاحب آن حرف چگونه خوانده
نحو و مالک یوم الدین راویه ناصر و چون آن قرآن معلوم شود که منذهب کیست و او می
بیاورم از هر فصل تا معلوم شود که حکم مسئله اول باخر رسیده نحو و عدد سه احوال و السبب
ل قبل پس معلوم شود که حکم قرآن مالک انبات انراست و حذف الف و حکم صوابا و کوا
سوی الحرف لا مرتبه فی تضایها وباللفظ استغنی عن القید بالجملا
یعنی در بعضی مواضع مخالفه شرط مذکور گنم یعنی او فیصل بناورم و ان وقتی
باشد که حرفی نباشد در ایچ مستندیه شود کلمه مختلف فیه بیکدیگر در وقت اتصال
کلمات نحو و ضم فوایق شاع خالصه اصف و او فیصل در میان فوایق و خالصه بناور
ذیرا که کتبی نبوده از ان سبب که حکم خالصه نوعی گفت و حکم فوایق نوعی دیگر یکی را قیدیم
است و دیگر را اضافت و امثال دین قصید بسیار واقع شود بیاید داشته قوله و
باللفظ استغنی عن القید یعنی در بعضی مواضع اختصار گنم بلفظ کلمه مختلف فیه
می قید و این در مواضع باشد که روشن باشد و بقید حاجت نباشد نحو و مالک یوم الدین
راویه ناصر پس اگر روشن نباشد حرفی مختلف فیه را مقید کردیم نحو و ما یخبر عن الفتح
من قبل ساکن و بعد ذکا
و رب مکان کما الحرف قبلها لما عارض والا فربیس مهورا
یعنی در بعضی مواضع حرفی در پیش از او فیصل مکرر کردیم و آن از هر عارضی باشد
و سبب آن باشد که ناظم که بیت تمام شود بدان لفظ یا در آن کلمه معنی نیلوا باشد که مکرر
شود نحو یعنی عملاً و اسراراً خلاصلاً بعد از ان فرموده که این چه لغت امری
نیست خوف ناک یعنی اسانست و مخالف فاعله سابق نیست
و منهن لیکوفی تا مثلت و منهم بالخاء لیس باغفلا

خواهد

عینت الاوی اثبتهم بعد نافع و کوفی شامر ذالهم لیس
شروع کرده در روایتی و آن شش حرفست که از حروف ایچ باصطلاح او باقی مانده است
و بدانکه تا علامت کوفی است و ذکر ایشان در وقت پیش ازین و خا علامت شش امام است
از حروف فرموده که مرادمان ایچ اند که در اول قصیده مذکورند بعد از نافع بعد از ان گفتند که ذال از
ذال علامت کوفیان و این عامر شامی است و چون کوفی مغفل یعنی نقطه ندارد و مثلت گفت
از آنکه سه نقطه دارد و نیز اشارت است بسبب ایام و هر کجا کوفی مجسمه را نقطه باشد و اگر کوفی
مهملاً صدان باشد
و کوفی مع المکی بالظا معما و کوفی بصر غیرهم لیس مهملاً
و بدانکه کوفیان نامکی یعنی این کثیر چون جمع شوند ظا معجم علامت ایشان باشد حول ان
بن الحلا با اول کوفی جمع علامت ایشان حرف غیر باشد
و ذوا القطن شین لکسای و حخره و قافیهما مع شعبه تلا
و شین علامت حخره و کسای باشد و چون از حروف ایچ فارغ شد باقی ماند مجموع چندتا
ان هشت کلمه اختیار کرد نام یکی از ان کلمه دلالت کند بر قافیه اول ان گفت و قافیهها مع
شعبه صحبه تلا یعنی چون با حخره و کسای راوی خاصه که شعبه است جمع آید علامت ایشان
صحبه باشد
صحاب همای حفره عراف و شامر سمانی نافع و قافیه العلام
یعنی چون با حخره و کسای و حفره راوی خاصه است جمع آید علامت ایشان صحاب
و کلمه عیم علامت نافع و این عامر شامی است و کلمه سمانی علامت نافع و ابوعمیر و بن الحلا
و امام عامه یعنی این کثیر باشد و قوله و حق فیه حق مبتدا و فیه خبر و ضمیه فیه راجع است نامکی
یعنی این کثیر و ابوعمیر در قرآنی متفق باشند علامت ایشان حق باشد و چون با این هر دو راوی
جمع آید علامت ایشان قاف باشد
و عوفی المکی فیه نافع و حفره عن الکوفی و نافعهم عالا
یعنی چون عبدالله این کثیر و نافع متفق در قرآنی علامت ایشان حرفی باشد و ضمیه فیه

مغفلا

الاندر بعضی مباحث خوانده اند و بعضی بنا که آن غیب و خطا است چون ناظم قاری غیب بگوید
معلوم شود که باقی قرآن بخاطر خوانند و هم چنین در جمیع اصناد و اکثر اصناد بعد از این خواص آمدن
وقوله بالذکا لفضلای یعنی ای طالب فن من رحمت بنمای فکر خود را تا بسرعت فهم خود اصطلاح
مراد برایی و بسبب آن فاضل شوی ان شاء الله

کتاب و اثبات و فتح و مدح غیر نقل و نقل و اختلاص حاصل

و عزیر و تذکیر و غیب و خفیه و جمع و تنوین و تحریک اعملا

شروع کرد در اصناد می گویند مدقصر است کفوفه و فی حدزون المدماتل پس حدزون غیر از این
ذکوان و کوفیان بقصر خوانند و ضد اثبات حذف باشد کفوله و تثبیت فی الحالیه در الواعا یعنی از کثیر
و هشام اثبات یا آت زواید کند در وصل و وقت مس غیر ایشان حذف کنند و ضد فتح اماله باشد
و چون متنوع است یعنی اماله محض و اجماع یا تغلیل نیز بریز پس خوف التباس را ناظم نکوبد یا فتح
که معلوم نشود که مراد قرآت یا اماله و اجماع است یا اماله تغلیل و بین این اما چون کوبد یا امل یا اقل
ضد هر دو نوع فتح باید گرفت چون این معنی معلوم شود و مراد از قول ناظم که گفت و فتح آن باشد
که چون کوبد یا امل یا اجماع که هر دو اماله محض آید یا کوبد تغلیل یا نیز بریز از هر دو آن قاری که آن اماله
محض نیست فتح باشد در جمیع صور صدان نحو و اجماع کمال التوریه مار در حسنه و قائل در وجود و
صدان غام اظها را باشد کفوله تمد و ن الا دغام فاز و ضد هر ترک هم باشد کفوله و هم ضمیر که
و ضد نقل ترک باشد کفوله و نقل رد اعن نافع و ضد اختلاص اكمال حرکت حرف باشد چنانکه
اولا بود کفوله و کم جلیل عن الذور مختلصا جلا و بدانکه اخفا نیز هم چون اختلاص است کفوله و اخفا
العیز صیغ بد جلا و قوله تحصلا صفت اختلاص است یعنی حاصل کن ای طالب این فن معرفت
اختلاص را چنانچه یاد کرده شد و بدانکه ضد جزم با اصطلاح ناظم رفع است کفوله و بالقصر للمکی و جزم
فلا یخف و ضد تذکیر تا نیت است کفوله و ذکر لم کن شاع و ضد غیب خطا است کفوله و فی بعضی
الغیب حل و ضد خفت ثقل باشد کفوله و شد حفص منزل و ضد جمع توحید باشد کفوله و جمع سارا
حتمه ذکره و ضد تنوین ترک تنوین باشد کفوله لثمود نونوا و ضد تحریک اسکان باشد
کفوله و حرک عین الرعب و بدانکه در تحریک تفصیلی هست کما فاک الساطم

فهر عاید است با حرمی و چون مکی از مکه است و نافع از مدینه مناسب آمد فوله حرمی و چون
کوفی و نافع متفق باشد در قرآنی علامت هر چه را خصص باشد و اشارت کرد بقوله علا یعنی
که در قرآنی که این جماعت بران متفق باشند شرفی تمام باشند آنرا و چون تا مل کنی معلوم
شود که حاصل رموز مذکور بر سه قسم است اول رموز صغیر که دلالت بر یک قاری دارد و بعضی
و قسم دوم شرفی حرف مذکور یا زبغیه ایچ که انرا و ادفی یاد کرده شد و قسم سیم الفاظ معکافه
است که انرا بر یکبیر می گویند اهل این فن

و مضمات غیر قبل و بعد کلمه فکن عند شرطی واقصر بالواو

یعنی هر گاه کلمه بیاید که در اول او حرفی باشد در مورد کمال یا بر یک قاری و آن حرف پیش
از کلمه باشد که دلالت باشد بر جمعی یا خود آن کلمه در اولش نیز باشد بعد از کلمه جمع آید در هر دو صورت
آنچه شرط کردم عمل کن و شرط آن که چون از حرفی بخلاف غیبه و قاری آن فارغ شوم و او فیصل بیاورا
و بدانکه در بر سه قسم است قسم اول آنست که حرفی بر یک قاری دلالت کند و آن بعد از قرآن آید و بعضی
التوریه مار در حسنه و قسم دوم آنست که کلمه منفرد انگلانت هشت کلمه مذکور که ان دلالت بر جمعی
کند این کلمه پیش از حرفی قرآن و بعد از حرفی قرآن آید چنانکه بعد از این یا کتبیم این قسم را اما قسم سیم
که مقصود است از این بیت آنست که رموز صغیر که دلالت بر یک قاری دارد و رموز کبیر که دلالت
بر جمعی دارد و هر دو با هم جمع آید چندین شایده که رموز صغیر مقدم شود بر رموز کبیر نحو و صیغه ارفع
صغیر صیغه رضی و شایده که مؤخر نیز باشد از رموز کبیر نحو و روفی قصر صحبت حلا و این دو قسم
بغیر این قول من قبل او و بعد کلمه و بر هر دو تقدیر شایده که هر دو مقدم باشند بر قرآن نحو صفا
حق غیب بکفون و قوله عم علا لا یعقلون و شایده که مؤخر باشند از قرآن نحو روفی قصر صحبت
حلا و لباس الرفع فی حق نفسلا و از اینجا که گفتیم که بر هر دو تقدیر تا اینجا این مجموع نیز هم
من قول و مرهات من قبل او و بعد کلمه و چون معلوم شد که رموز صغیر و کبیر با هم می آیند اگر بعد
از رموز صغیر و کبیر تا نیاید رموز صغیر بعد از هر دو رموز بیایدان نیز روا باشد نحو و صیغه ارفع صغیر
حرمی رضی و بیایدان نیز که این اقسام مذکور و جل آن از تصدین تا ممل حاصل شود
و ما کان ذا ضد فانی بضمه عنی فراهیم بالذکا لفضلای
بعد از اقسام مذکور شروع کرد در بیان اصطلاح خود در عبارات و جوه قرآت و گفت
هر وجهی که از برای قاری از قرآید کند صدان وجه از برای باقی قاری یاد کنم مثال آن قوله لا تعبدوا

وحيث جرى التخيير غير مقيد هو الفتح والاسكان خاء

شروع کرد ناظم در بیان تفصیل مذکور بدانکه قسم اول از تخیر است که غیر مقید باشد کقولہ
مقا قدر حرکت صحاب و قسم دوم است که مقید باشد کقولہ و محل ليقطع بکسر اللام کم حین حلا
این قسم ظاهر است از آن سبب فرموده که این عار و ورش و ابو عمر و ليقطع را حرکت کسر لام خوانند
و باقی قرا باسکان خوانند و پیش ازین بیت در اضداد معلوم شد که صد حرکت اسکان اما قسم
اول که غیر مقید گفتیم مشکل است از آن سبب که حرکت متنوع است اما چون ناظم گفت حرکت
که کوم حرکت و مقید نگردانم مراد من فتح باشد اسکان ذایل شد بعد از آن گفت و الا سکان اخاه منزلا
یعنی اسکان صد حرکت است فرقی نباشد که حرکت مقید باشد یا غیر مقید و این بحث از مشکل تفصیل
تامل با بگردن در آن راه اعلم

واختب بن النور والياء وفتحهم وکسر وبن التصب و الخفض

شروع کرد در بیان اصطلاحی دیگر در اضداد و گفت برادر انداختم میان نون و یا و میان فتح
و کسر و میان نصب و خفض و ذکر نصب بعد از فتح و خفض بعد از کسر یاد کردن عرض الد حرکت
اعرابی و بناسی است پس حاصل این باشد چون گوید که از هر قاری در کلمه مختلف قیاس خون
ضدان قرات یا باید خواندن از برای باقی قرا و اگر گوید بفتح یا بنصب خون ضدان کسر یا خفض
باشد نحو و نخله نون مع طلاق و نحو ان الدین بالفتح رفلا و هم چنین اگر گوید یا خون یا کوبید بکسر
خون ضدان نون باشد و صد کسر فخر کقولہ و نوبیه بالياء و قوله وان الله بکسر کلا هر یک
اینها بجای یکدیگر فرمایند که اشار بقوله منزلا چون معلوم شود این قاعده عمل یکسان است از

وحيث قول الضم والرفع ساکتا فغيرهما بالفتح والنصب

دیگر باز قاعده میگوید چون گویم از برای قاری بضم خون و ساکت شوم از قرات باقیان ایشان
بفتح خوانند نحو و فی اذیرون الیاء بالنصب کذلا و اگر ذکر رفع کنم و ساکت شوم از قرات باقیان
ایشان بفتح خوانند نحو و رفع و لا یا مرلم و وجه سما اما اگر قرات باقیان بفتح نباشد در نوع
اول و بنصب نباشد در نوع دوم پس ساکت شوم از آن کقولہ و جزا و جزو ضم الی اسکان صغ
وقوله و رضوان اضم غیر ثانی العفود کسر پس قرات باقیان در جزا اسکان مذکور در رضوان
بکسر مذکور

وفي الرفع والتذكير والغيب لانه على لفظها اطلقت

قوله

نوعی دیگر از اصطلاح ناظم است که چون کلمه مطابق یاد کند غیر مقید و اعراب آن احتمال رفع و نصب
و هر دو در مراد ناظم رفع فقط و اگر آن کلمه را احتمال تکریر و غیر تکریر باشد مراد تکریر باشد و اگر احتمال غیب
و غیر آن باشد مراد غیب باشد و قوله من قید العلای یعنی این قصیده را از هر کسی گفته ام که او را فهمی
و ذهنی باشد و اضداد بر وفق مذکور معلوم کند و مطلق با از مقید تمیز نوازند کردن و این سه نوع
مذکور ناظم در سوره اعراف در بیان بیت گفته است قوله و لا یعلمون قیل الشعبة فی

وقبل و بعد الحرفانی بکما عزت به الجمع لا یلیس

چون در موضعی که از الفتنه بود که بعد از کلمه مختلف فیه انرا یاد کنیم در هر کس که دلالت بر دو
قاری دارد باید بشود قاری گوید یا کیم پیش از حرف مختلف فیه و بعد از و نیزه چنانکه یاد کرده شد
و مهمات من قبل و بعد کلمه و چون قاعده مذکور مقرر شد طالب این قصیده را اشکالی نماند
و برین اصطلاح آسان شد دانستن رموز و استنباط جمیع قرات و بعضی از قواعد که باقی ماند
در اثنا قصیده معاود شود

و سیواسی حینت سیم نظم به موصفا جید المعانی

از آن قاعده یکی اینست که هر کجا که اسم قاری توان آوردن در نظم پیش از قرات و خواه بعد
چون نظم بدان مسامحت کند نام قاری بیارم حال کونیه موصفا یعنی چون نام قاری بگویم در
مسئله هیچ ابهامی نماند بلکه مانند صغری عنق طفلی که او را اعمام و احوال باشد ظاهر باشد در
قبایل عرب یعنی دانستن آن آسان تر باشد کقولہ و کوفهم تسالون مخففا و حمن و الامحام

وحرکان تا باب له فیه مذهب فلا بد ان تسمی فی ذریع

دیگر میگوید چون از ایام سبعه بابی مخصوص باشد بدو از مهمات باشد نام او کسر و بنام او مذ
اثران باب ظاهر کردن تا بداند قرات او را و معلوم شود مذهب او کقولہ و ذونک الیاد عالم الکبیر
و قطبه ابو عمر و البصری فیه حفلا و قوله و حمن منهم و الکسای بعد انا لا ذوات النار حیثین صلا

اهلت فلیتها المتعالبانها و صغت بهام ساع عذبا

بعد از مذکور آغاز کرد بمدح قصیده و گفت اهلت یعنی آواز بر آورد و بداند طالب این فن
که قاری چند مرتبه موجود است زاید از کتب قراة تعجیل کنید پیش از قرات پس از آن لیک

طلب نفع را تخم در زمین انداخت و فایده آنرا زرع نیافت بسبب آنکه خشک سالی پیش آمد و زرع
از باران بی نصیب بود پس تقصیر از زرع نبود از مفهوم این سخن آنست که طالب عارف معانی این
قصیده باشد سعادت دو جهانی یافت و اگر بصورت او اختصار کرد از بیک فایده خالی نماند **مقولاً**
و ان كان حرق فان لم يصله من الحلم و ليصله من جوارح
حرق اینجا عبارتست از خطا چون ذکر نسیج و هلهل رفته بود مناسب آنست که آن سخن و آن سخن
معنی اگر خطایی بود درین قصیده سبب صورت شعری که صنعت آن کوشش نداشتند باشد تو بزیادتی
علم خود در برابر آنرا و از حلقم خود موافق مکن بلکه اگر جوهرت زبان مرترا حاصل است در بیان خطا
و اصلاح کن و این توضیح است که می گوید و اگر درین قصیده خطا و خلل کم باشد و آن نیز
اگر باشد بر تقدیر اجمالی یا اطلاق یا فوات او لوثی توان گفت **و القلا**
و قول صادق ان لا الواو و فوجم لطاح الانام الكلك الخلف
چون اجازت کرده بود تاظم (اصطلاح را اینجا گفت) کسی که مواضعی از آنست که نگاه دار و بگویند
بی میل و محابا که اگر موافقت نباشد در میان خلق و جمیع موافقت پس هلاک شود و در خلاصه سبب
بخش و عداوت و نیز اشارتست بدانکه موافقت همی از آنکه خللی پیدا کند تا بعد از آن اصلاح آن کند
که احتمال آن باشد که مراد تاظم معلوم نگردد باشد شروع در سوال و جواب کند پس کلام اهل علم با او
که داشته و نیز **و عشق سالما صدرا و غریبه فوجم خطار القدس**
تاظم رحمه الله بعد از وصیت مذکور می گوید در زمان حیات خود چنان باش که سینه تو از بعضی حسد
سالم باشد و چون آمده است که الغیبه اشده من الزنا از همین آنکه میگوید فرمود که از غیبت دور باش
اگر خود بگردد باشد که در خبر آمده است هرگز عرض اخیه رد الله عن وجهه النار که عرض
برادر سلمان نگاه دارد مقام او همیشه باقی باشد بعد از آن که هان آمرزیده و بار مغفرت شسته
باشد که اشارت بقوله حضرت خطار القدس این معنی است **و هذا من اهل الصبر لك بالتي كقبض على حجر فتجوا من البلا**
و فی الحدیث بانی علی امتی زمان القابض علی دینه كالقابض علی الحجر ای علی النار تاظم رحمه الله
فرمود که زمان ما آن زمان است که رسول خدا صلعم فرموده است که زمانی آید بر امتان من که
منکر از ظلم شود و موفات پوشیده شود که خواهد که امر معروف کند ما منکر نتواند و مثل او چون
کسی باشد که در دست گرفته و بران مشقت صبر کند تا بجان یا بد از بلا خوفی آنرا که اگر اظهار
انظهار کند الم خود کند مشقت او زیادت کرده

هظلا
ولون عینا ساعدت لتوكت سمايها بالدمع ديماء
ولكن ما عن قسوة القلب فخطها فيا ضيعة الاعيان شتى
میکوید اگر چشم مرا بباران کند ای بچکیدن از زمینهای چشم و بجای قطرات خورشید چکندید در چشم
بر تقصیر خود و بر زمان ناموافق و لکن سبب ناکرستن از سخنی دست که در خبر آمده است از بعضی
من الشقا جود العین و قسوة القلب و طول الامل و الحصر علی الدنيا و این مذکور بظهور است
پس فرمود تاظم فیا ضیعة الاعمار تمتی سیم هلالا و معنی سیم هلالا آنست که نه در آن وقت باشد
و نه در تجارت دنیا یعنی این قوم حذر کنید از آنکه عمر کرانایه ضایع کنید نه دنیا حاصل و نه آخرت
که در آخرت ندامت شود **بنفسی استهدی الى الله وحده وكان القرآن بشرا و**
معنی نفس من فداها کس با که طلب هدایت حق سبحانه و تعالی تنها کند و از غیر او متبهر شود و حال آن
که در آن حدیث قصدا و رضای حق تعالی باشد و هیچ مقصدی دیگر نه بری از با و نفاق این جنبه
طایی یا نصیب قرآن بود یعنی چون حق تعالی مردمان را روز جزا نصیب دهد قرآن حظ او باشد و متبعل
یعنی بالگرداند او را بمقصود خویش برساند **و طابت عليه ارضه فنفتت بك عیب حين اصبح محصلا**
صغیر علمه عاید است با مستهدی و صمیر او صمه نامستهدی یا با الله ما ما مذکور قرآن بود که
تقدیر که با قرآن عاید باشد معنی آن باشد که خوش شود با مستهدی از حق قرآن و مستغفر شود با تو
روایح را چنین در آن حال که محضل آشته باشد و محضل چیزی ما گویند که بر شرف باشد شبیب
نعم مستهدی مذکور متجمع شود از آیات قرآن با انواع فواید چنانکه از زمین باران دیده متجمع شود
با انواع ریاحین و آثار رحمت خود و ثنا بسبب تلاوة او متبعل شود بروی چنانکه شبنم بر با صدف
فطون لمر و الشوق بعث هم و مرید الاسی صناع في القلب مشعلا
یعنی چشم مستهدی را با شد در حال که شوق باعث سود او بر قصد قرآن و آتش چون منتظر کرده در دل او
در آن حال که شعله زنده باشد یعنی شوق مستهدی باعث شود او را بر قصد قرآن و بسبب تقصیر
سابق در دل او و جز آن حرق آنکند شود چنانکه آتش از آتش زنده حاصل شود و چنانکه آتش او را باران
هو المحبتي يغدو على الناس كهم قبياع بما مستملا
هو عاید است المحبتي با طالب مذکور یعنی او متبعل بر کزیده نزد خدای تعالی بر مردمان همه و حال آنکه

گفت که پیش رسول خدا صلعم قرآن میخواندم کفتم اعوذ بالله السميع العليم مر اکتب یا ابن ام عمیر
 قل اعوذ بالله من الشيطان الرجيم که بر جمل جنبین خوانده ام و او بر منکامل جنبین خوانده است و مکامل
 گفت که در لوح محفوظ جنبین باقی نماند رحله گفت که این نقل ثابت شود باقی نماند اما جنبین باقی
 از اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بنام کفتر و

و فيه مقال في الأصول فروعها فلا تعد منها باسقاطا

بعضی در تعوذ اقوال بسیار است و فروع آن اقوال در اصول فقه و اصول قرآن مذکور و مثبت است
 اما در اصول فقه هیچی نماند امر تعوذ مجهول باشد بر وجوب یا بر نوب یا بر هر دو و اما در اصول قرآن
 بحث در احادیثی که در تعوذ آمده است و درست شده است آن می باید که از آنجا و زنگنه چنانکه در
 اصول مذکور است چون اعتقاد کند و از آن فروع که محققان محققان است و سابقان نظر محققان
 و اخفاؤه و فصل اباه و عانتا و کفر فنی کالمهدوی و

باب البسملة

بسم الله الرحمن الرحيم و غیره در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

و صلیک السورین فصاحته و صلواتها

در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

وصلی آخر سورة منقضي بول سورة اینه کردن از باب فصاحت است از آن سبب که در وصل
 اعراب و وف و فرق میان حرفات وصل از جهات قطع ظاهر شود خوبانیک الدعوی انی امر الله
 و کذا و کذا و فحدث الم بشرح و الحاکم انما و حامدة الهک و فاد فضاء اشارت بخبر
 و کذا و کذا اما در بعضی کتب که جمع قرآن یعنی من هم چون یک سورت چون در اول فاتحه
 رحله الله را روی روایت آمده است که جمع قرآن یعنی من هم چون یک سورت چون در اول فاتحه
 بسم الله بگویم کفایت است مر انا باخر قرآن و چنانکه در میان بعضی از سورت بسم الله نیست
 سورتین هم چنان بسم الله نمی گویم و قوله کلا جلایاه حصلا کاف کل و جم جلایاه و حاصل
 باین عامر و و در اول از نافع و ابو عمر و یعنی این سه امام میان سورتین وصل کنند هم چون سورت
 کنند و ناظم نگاه لفظ این کلمات اشارت کرد که خواندن و لانتن این وجه یعنی سکت که در جمیع
 مشهور و اخص است بسم معلوم کن و چون بیان عمل کنی یعنی سکت کنی میان دو سوره دلیل کنی بر انقطاع
 و انصر کلا و بجملة کتبه و فیها خلا و حید و اوضح کلا

و انصر کلا و بجملة کتبه و فیها خلا و حید و اوضح کلا

کلاف کلا اشارت است باین عامر و صاحب بانی عمر و یعنی از این عامر و ابو عمر و نفعی نیامده در آنکه
 فصل کنند بسم السورین یا ترک فصل کنند اما آنکه ناظم گفته است وصل و اسکتا و جمعی است
 محبوب و مشایخ ابا بر سجیل استیجاب گفته اند که اشارت بقوله حب و جز ذکر کرده پس بنا بر آنکه در ترک
 بسم الله نفعی نیامده است جایز باشد بسم الله کفتر و مولف این مختصر بر مشایخ کبار در سخن گجان بخدایب
 این عامر و ابو عمر و بوصل بین السورین و سکت ی بسم الله خوانده است و بفصل بین السورین و بسم الله
 خوانده است در روایت اول که مشهور تر است یعنی وصل بی بسم الله و فصل با بسم الله بر وجهی که
 از نادانان قصیده است و شراح را گفته و کوی بسیار است درین بیت و آنچه خاصه است از شروع و اقل
 مشایخ شامی است که گفته اند

و سکتة المختار و تنفس و بعضهم في الاربع الاربعة

لهذا و انصر و هو فيهن ساکتة فافهمه و انصر

چون ذکر سکت رفته بود میان آنکه سکت مختار پیش قول کلام است گفت است که قار قطع صوت
 کند زمانی آنکه و پیش از تنفس رجوع کند باز بیلوا و قول که اگر زمان قطع صوت دراز کند لوجه بی
 تنفس باشد یا تنفس باشد بی طول انرا و قف خواند قرآن سکت قوله و بعضهم فی الاربع الاربعة
 یعنی بعضی از مشایخ ادعای صورت مشهور و ان سوره قیامه و المطفف و البدر و الفجر است
 بسم الله می گویند میان سوره مذکور و سورتی که پیش از ایشانست بر سجیل استیجاب از این روایت

بسم الله الرحمن الرحيم و غیره در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

بسم الله الرحمن الرحيم و غیره در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

بسم الله الرحمن الرحيم و غیره در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

بسم الله الرحمن الرحيم و غیره در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

بسم الله الرحمن الرحيم و غیره در بیان این دو امام اعوذ بالله بسم اعتملا
 خوانده اند و چون ابو عمر و ان گفته است در بسم کبر در تعوذ خلاف نمی دانم میان چهار و سه یعنی که
 قرا متفق اند بر چهار ناظم اولی اشارت کرد بچهار بقوله مجبلا و ثانیاً انما اذینا در ظاهر بیت فرمود انما و ثانیاً
 یعنی که از آنجا که مشایخ مانع کرده اند از آنکه اعوذ بالله بسم بگویند بر قول صحیح اما بر قول غیر صحیح
 از ایام سلف مثل احمد بن محمد و ابی المهدوی و باخفا خواندن جایز داشته اند و در مشایخ شام و یمن
 بچهار خوانند و بسم این معصوم

مذکور که وصل سوره می کنند بی اسم الله و مراد از ایم مذکور ابن عامر و ابو عمر و ویرایش آنکه
 نصی از ایم مذکور یافته باشند بسم الله گفتن میان سورا بر وجه چنانکه ناظم گفت هم دون نص
 و عرض از بسم الله گفتن با سبک کردن آنست که آیت رحمت متصل نشود بآیت عذاب و مقول این
 معنی بعد از این ذکر کرده شود قوله و هو فانی ساکت حمزة یعنی آن هر بعضی که در سورا بر وجه مشهور
 بسم الله اختیار کرده اند و مستحب داشته اند سبک کردن مدح مجز چون اختیار او ترک بسم الله
 کما مر و قوله و لیس بخذ لا ابریس مر و کما یعنی بسم الله کمتر از بسم الله و وصل هر کرد و سبک از هر
 در سورا بر وجه مشهور نیز میگوید

فَمَا تَنْصِلُهَا مِنْ بَرَاءَةِ لَنْزِلِهَا بِالسَّيْفِ مُتِمِّمًا

یعنی هرگاه که ابتدا کنی بسوره براءت یا وصل کنی براءت را بسوره دیگر که پیش از اوست ترک بسم الله کن
 بجماع قرائت هر آنکه در جمیع مصاحف عثمانی در صمگ مکتوب نیست و این بر کتب صمگ مکتوب
 پیش وصل در اول سوره فرمود که بسم الله بگویند و در اول براءت فرمودی و ناظم در جماع
 گفت لَنْزِلِهَا بِالسَّيْفِ یعنی بسم الله از بسم الله امانت و در براءت امانت نیست بقوله عالی اقتلا
 اکثر که کافرازان سید در اول براءت یا مودع

وَلَا يَدْعُمُهَا فِي ابْتِدَاءِ سُورَةٍ سِوَاهَا وَفِي الْأَجْزَاءِ خَيْرٌ مِنْهَا

یعنی چون قاری در اول قرائت ابتداء یا اول سوره کند واجب باشد بسم الله
 گفتن از برای جمیع قرائت اول براءت که بسم الله نباید گفتن اما در اجزای
 قرآن یعنی بقایای سوره چون خواص خواندن قاری بخیر باشد
 بسم الله گفتن و ترک آن و از مفهوم قول ناظم ظاهر چنانست که در اجزاء
 سوره براءت نیز مختصیر باشد قاری ابتداء وجه مختار ترک بسم الله است
 مطلقا و از مشایخ کبار مؤلف در وقت قرائت در مثل حزب الله لا اله الا
 هو و الیه یرد علم الساعه بعد از استعاذه امر کردند بی بسم الله گفتن چنان
 استعاذه از هر آنکه مکرر است استعاذه مستقل که در آیت براءت رحمت

فَمَا تَنْصِلُهَا مَعَ آخِرِ سُورَةٍ وَلَا تَقْرَأُ فِيهَا فِي مَجْمَعٍ

یعنی هرگاه که قاری وصل بسم الله کند یا آخر سوره گذشته نشاید که وقت
 بسم الله کند زیرا که بسم الله از سوره آید است و از منع این وجه معلوم

شود سه وجه دیگر که آن ممنوع نیست یکی وقت براءت سوره تم علی
 البسله و وجه دوم آنکه وصل کند آخر سوره بسم الله و وصل بسم الله
 کند یا اول سوره دیگر و وجه سیم آنکه وقت کند براءت سوره و وصل بسم الله
 یا اول سوره و آن وجه چهارم است که ذکر است سوره امر القرآن

وَمَا لِكُ يَوْمَ الدِّينِ مِنْ نَاصِرٍ وَعِنْدَ سِرَاطٍ وَاللَّطِيفُ اسْتِغْنَى

بِحَيْثُ آتَى وَالصَّادِقُ يَا شَيْخَ الدِّينِ حَلْفٌ وَاشْتِمُّ خِلَادٌ

میگوید صاحب راه را و یه و یقون ناصر کسانی و عاصم مالک در سوره
 فاتحه بوزن فاعل خوانند یعنی با نبات الف و باقی قراءه حذف
 الف خوانند و چون این قراءت مشهور بود ناظم آنرا می قید یاد کرد بعد
 اذان و او فیصل آورد و گفت و عند سراط و السراط قتل یعنی
 سراط و السراط منکر و معرف قتل به سین خوانند در جمیع قرآن قرون
 که با الف لام تعریف نوشته باشند یا نه و منون باشد نحو سراط و مضاق باشد چنانکه سراط و
 در جمیع قرآن صاد الف سراط و صراط با شتام را می خوانند و مراد از شتام این است خلط
 لفظ صا که با لفظ زای چنانکه نه سین باشد و صکار و نه زای و حقیقت این بمشافه
 از استار معلوم شود و آشم خلد لا الا و لا یعنی خلط موافقت کند با خلف در شتام
 یک کلمه فقط قوله تعالی اهدنا الصراط و در باری بقی بصار خوانند هم چنانکه قرآن قرا غیر
 مذکور و بعضی از مشایخ مؤلف نقل کرده اند که خلط در کجا الصراط معروف باشد شتام خوانند
 در جمیع قرآن مراد ناظم بقوله و آشم خلد لا الا و لا اینست و بدین روایت خواندم بر شیخ
 خبار شیخ دمشق فی سبع و سینه و سماه و در قرون بر شیخ کمال الدین احمد زاهدان
 بطریق غایه الاحتیاط در قرائت عسر الا مصداق و لا خواند بودم از هر خلد چنانکه از شیخ
 شهمار الدین گفته آمد بر معظم آن قواد دمشق و یمن و غیرهما و قرآن خلط اهدنا الصراط
 با شتام خوانند فقط و این صحیح است و مشهر

عَلَيْهِمُ الْيَوْمَ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَلَا يَمُرُّ جَمِيعًا بِرَأْسِهَا وَوَقْفًا

میگوید هر چه رحمة الله علیهم و ولیدیم و الیهم این کلمات را به ضم ها خوانند که
 که در قرآن بیاید در حال وصل و در حالت وقت و ضمت ضم بر اطلاق ناظم
 میگوید هر چه رحمة الله علیهم و ولیدیم و الیهم این کلمات را به ضم ها خوانند که
 که در قرآن بیاید در حال وصل و در حالت وقت و ضمت ضم بر اطلاق ناظم

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and other religious text.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and other religious text.

حال آنکه هاسکور باشد از غیر جنم در علمم و الهامم و ولایم که جنم این کلمات را در حالت وصل و بضم ها خوانند که تا مرقوله و محلا اشارت با تمام اقسام مذکور یعنی اتیانک بما مور حال آنکه کلام با در وقت آن مذهب جنم و غیره چنانکه منضمات است

باب ادغام الحکیر

ادغام آنست که در فی ساکن بیرفی متحرک وصل کنی چنانکه هر دو حرفی می شود شوند نامسملند تلفظ کردن بدان آسان آید بر زبان و عرض از آن تخفیف است در کلام و بدانکه ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر و کبیر بر دو قسم است مثلین و متفاوتین و هر یک از بی برد و قسم اندر یک کلمه و در دو کلمه آینه شروع کرد ناظم در باب مثلین و معومم داشت از القوت به دستقاپیز و چون ادغام از مسائل فاشتر است از موقدا داشت بموا بواب دیگر از اصول و چون اصل این باب تعلق با ابو عمر و داشت و ادغام منسوست غالباً

بابی عمر و ابو عمر مذکور و فاکرد و نام بصیرت گفت بقوله **وَدَوَّكَ الْأَدْغَامَ الْكَبِيرَ وَفَطْبَهُ ابُوعَ وَالْبَصْرَ فِيهِ تَخْفِلاً**

فَقَوْلُهُ غَنَمًا سَلَكًا وَمَا سَلَكًا فِي الْبَابِ لَيْسَ مَعْرُوفًا

قوله دو تک اشاره می کند بر صحت ادغام و ثبوت آن و در بقول جماعتی از آنجاست که در قرآن ابو عمر و آنرا از کار کرده اند و ابو عمر و میالف کردی در بر فصل و گفت که ادغام ها و اجزاست در کلام عرب و طریقه زبان ایشان بوزن و ابو عمر و رحمة الله از حسن بصری رصع روایت کرده است و از اینست که ناظم او را نسبت کرد بقطب و گفت و فطبه ابو عمر و النصری فیه تخفلاً و امر او را تخفلاً آنست اینجا که در ابو عمر و جمع آمده است روایات در باب ادغام قوله فقی کلمه شروع کرد در قسم اول از مثلین درین کلمه و گفت که ابو عمر و ادغام میکنند کاف و کاف فی قول تعالی مناسککم و ما سلكکم فقط قوله و باقی الباء لیس معروفا یعنی روایت ادغام در غیر کلمه که ناظم یاد کرد محو جیا هم معمول نیست بلکه در وقت است و ناظم رحمة الله ادغام کبیر مخصوص بود آید با بی عمر و تبعاً للتیسر و تخفیف هم از بسوسی چنانکه ذکر آن باید و ابو عمر و در این باب و مدعاً است اظهار و ادغام و در بعضی ساکن در مذهب تحقیق و تخفیف و چون این دو باب با هم جمع کنی چهار مذهب حاصل آید اظهار و تحقیق اظهار و تخفیف ادغام و تحقیق ادغام و تخفیف و از امام هدی چهار مذهب است که در منقولست و شرح مؤلف الامام مجتهد الاثری التوسی که علم قرآنی در مسقط پنجهار مذهب خواندی و شنودی و شرح برهان الدین جویری که شرح حرم خلیل الله بود غیر از قسم اظهار با تحقیق خواندی و شنودی اما بر بابی فخر در شام و بمن ادغام با تحقیق هم از آنست

فقی است و چون نوع دین کلام مدخلی ندارد بضم و در ادغام آن کسر متعین شد پس جنم بکسر خوانند در حالت وصل و وقف

وَصِلَ صَمِيمٌ جَمْعٌ قَبْلَ حَرْفٍ لَرَاكًا وَقَالَ لَوْ لَمْ يَخْتِمْهُ

وَقَوْلُهُ هُوَ الْقَطْعُ صِلَاهَا لَوْ لَمْ يَخْتِمْهُ وَتَكُنْهَا التَّوَقُّفُ

بدانکه جمع بر دو قسم است قسمی آنست پیش از حرف متحرک باشد و قسم دوم آنکه پیش از حرف ساکن واقع باشد شروع کرد در قسم اول و گفت که صاحب دال در کلام این کسر وصله کند ضم جمع را یعنی اشباع کند چنانکه او را پیدا شود از آن در حالت وصل نحو علم هو اندر نهوا ام لم تدر هو و هو لا یومنون بعد از آن شروع کرد در مذهب باقی فرا بقوله و قالوا یخین جلا یعنی فالون از نافع روایت کرده است وصله و ترک آن در جمع قسم اول و در نافع موافقت این کسر می کند بصله چون بعد از ضم جمع همه قطع بیاید چنانکه معاکوا

انما یخین منهم و باقی قرآ با سکن میم خوانند و چون اول از ضم جمع که پیش از متحرک بود خارج شد اشاره کرد بقوله لکن کلام

وَفَزَّوْنَ وَصَلَّوْنَ مَعَهَا قَبْلَ سَاكِنٍ لَعَلَّ وَخَدَّهَا تَشْرِيحًا

مَعَ التَّكْسِرِ قَبْلَ لَهَا وَالْيَا سَاكِنًا وَفِي الْوَصْلِ كَسْرُهَا بِالضَّمِّ مَحَلًّا

كَمَا هِيَ لِلسَّبَابَةِ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ وَقَوْلُهُ لَلْكَسْرِ مَحَلًّا

شروع کرد در قسم دوم از ضم جمع که پیش از ساکن واقع شود نحو انتم الاعوان و علیکم الصلوات و گفت جمع قرآ بضم میم خوانند فی صله الا ابو عمر و که بکسر میم خوانند بشرط آنکه ما قبل میم ها بود و ما قبل ها احد الامین یا یای ساکن یا کسره باشد نحو هم الاسباب و علیهم القتال کسرتانم الاعوان و لن یوتیمم الله خارج باشد از مذهب ابو عمر و جمع قرآ مستوف اند بضم ها و تم در حالت وصله و وقف قوله و فی الوصل کسرها با بضم شمالاً یعنی مدلول ستن شمالاً اخری و کسای در حالت وصل کسرها که پیش از ضم جمع باشد بضم خوانند از آن سبب که ضد ضم چون مقید باشد فتح نشاید بر اصطلاح ناظم حینند کبیر معومم و باقی قرآ بکسر خوانند پس حاصل آنست که در حالت وصل قرآ را سه قرآست در ضمیم الاسباب و علیهم القتال ابو عمر و بکسرها و مع خوانند بضمها هم جزه و کسای و باقی قرآ بکسرها و ضم میم خوانند قوله و وقف للصل یعنی جمیع قرآ وقف می کنند بر ضم جمع حاکم

شکل است

وَيَا قَوْمِ مَالِي غَمْرًا قَوْمٌ مِنَ الْاِخْلَافِ عَلَى الْاِنْغَامِ وَلَا

قوله تعالى يا قوم مالي غمرا قوم من الاخلاف على الانغام ولا مطلقا بخلاف ودران شکی نیست که از مسایل معلول نیست که درین دو کلمه بیاه اضافه محذوف است

بجلاف مسایل مستقیم که دران لام الفعل محذوف بود قوله

وَاطْمَأْنَنُوا فَمَا أَصْحَابُ الْعِزَّةِ لَعَالَمٌ إِلَّا نَجْحَمُ الْعُنُقِ وَالْجَبَلُ يَسْقُطُ فِي الْيَمِّ مَذْرُوعًا

فَابْدَلَهُمْ غَمْرًا قَوْمًا أَصْلُهَا وَقَدْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ مِنْ قَوْمِ

یعنی جماعتی از قلم ادغام اظهار کرده اند قوله ال لوط وتعدیل ایشان قلمه و وقت اخذ از قلمه اول

و جمع منع کرده اند بدین وجه اگر علت قلمه و و یوری بس ادغام در قوله لک کید اجازت نبود بود

باتفاق ادغام رواست پس ناظم رحمه فرمود که تحت کسی که اظهار را ل لوط گوید بهر آن باشد

که اعلا لعین با حجت سازد بر تعدیر ثبوت آن بعد از آن شروع در بیان کیفیت اعلال آن بدو وجه

یکی آنکه ال در اصل اهل بوده باشد ابدال ها کردند باهونه ال شد بعد از آن ابدال هم کردند بانف

و وجه دوم آنکه اصلش اول بود نحو قول و او را ابدال کردند بانف بر قاعده اهل تصریف و لعلم

وَوَاوُهُو الْمَضْمُونُ هَا كَمُورٍ فَازِغْرٍ وَفَرِغْرٍ فَمَا لَمْ دَعُوا

وَيَا بَنِي قَوْمٍ اذْغَمُوهُ وَخَوَّهْ وَلَا فَرَّقَتْ بَيْنَهُ عَلَى الْمَدْعُو كَمَا

فرمود که ابو عمرو و وا و هو چون ملاتی و او ی دیگر شود و حال آن باشند

که پیش از وا و مدغم هاء مضموم ضمیر باشند نحو هو و من هو و جنوده او را

دو وجه باشد یکی ادغام بر قاعده مذکور و وجه دوم اظهار خوف سقوط مدغمه قوله

فادغم امر که در ناظم بوجه مختار که ادغام است و مذهب او از آن وجه که فساد

الحاق
الاصح

خواننده مذهب سوس و باطما و تحقیق بخود وی

وَمَا كَانَ مِنْ مِثْلَيْهَا كَلِمَتَيْهَا فَلَا يَدْخُرُ فِي غَاوِمَا كَانَا وَلَا

كَيْعَلَمَا فِيهِ هَدِيٌّ وَطَبِخٌ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَالْعَفْوُ مَا مِثْلًا

شروع کرد در قسم دوم از باب مثلیه در دو کلمه و گفت چون مثله در دو کلمه باشد نحو حال لهم و ما رکت

بجای هم واجب باشد ادغام کردن حرف اول را در دوم و آن حرف اول میخورد با کلمه اول کلمه ما الی قوله

والعفو و لم مثلا ابو عمرو و بعد از سکون ادغام کند و اگر ساکن باشد اول کلمه و اولی قمار بجای هم

باجماع قرآدغام کند و این بحث در باب اتفاقیه یاد کرده شود و اما نحو منوا و جاعدا و قهر العباد

یعقول ادغام نشاید کردن اگر چه مثلیه اند که اگر ادغام کند مدسا قط شود که حال کلمه است حرف مدغم

مخفی ماند و معنی مترادف کلمه پس اطهار در مثال این نوع واجب و ترک ادغام باید کردن

وَلَا يَكُنْ تَأْخِيزًا وَمَخَاطِبًا وَلَا مَكْنَسِي تَوْحِيدًا أَوْ مَسْقَلًا

کَلِمَتَيْهَا بَأَنَّ تَكْرُرًا وَسِعَ عَلَيْهِمْ وَإِيضًا تَمِيقَاتٌ مِثْلًا

از باب مثلیه که ابو عمرو و ادغام می کند در بیت چهار موضع استنا کرد یکی آنست که حرف مدغم ناخبر باشد

دوم تا مخاطب سیم منون چهاریم چون حرف مدغم مشدق باشد و در بیت دوم استنا کرد چهارم بهر تالیف مذکور

یاد کرد و فلذا طهر و فی الکاف بحر تک کفره از النون تخفی قبلها

یعنی رواه ادغام از ابو عمرو و کاف بحر تک کفره از النون تخفی قبلها یعنی نشود تا جمل کلمه که از انما غنم است باقی ماند

والب

ادغام کند بخلاف **تنبیه** ایگان ها هو با ذکره شوهر در پیش
وقبل تنبیه الیافی التلاعات من سکوناً و اضلاً فهو یظهر

یعنی باینکه در آخر القیاس است پیش از یادیدن معنی و الیایی پس سکون آن با وصلی
هر دو عارضی است پس از قبیل مسایل مذکور باشد که در آن ادغام و انبار جایز بود بکلی
باجتماع اظهار باید کردن کما اشارت بود که در قبله مساملا و در خوش حرف خوانده اند که ابو
نرو اللاتی عین یار اول را بیان کرد از ناظم خوف آنرا که کما عین اعتقاد کند که از باب شش است
آز یاد کرد و اصل آن الیایی بود چون با در طرف افتاده بود و ما قبل کما بود با در طرف کرده
و ممنوع را با یاد کرد خدا اللات شد بعد از آن همه را ساکن کرده فوائده از بهر تخفیف چون با عارضی
بود ادغام نکردند اظهار دلیل بر وزن یاد کرد و عروضا با سانی معلوم شود فایده ذلک

باب ادغام الحرفین المتقاربین فی کلمة واحدة

وان کلمة ترکان فیها تارة با ادغام للتقارب فی الکاف **تخللا**
و لم یبد اذا ما قبله متحرك مبین بعد الکاف و تخریج

کینه فکمه و اشکمه و خلفکمه و مثیاقه اظهر و قاره
شروع کرد در قسم اول که آن یک کلمه است از متقاربین و چون شروع دوم از ادغام کلمه است
یعنی چون دو حرف در یک کلمه جمع آیند که آن دو حرف را قریب مزج باشد بیکدیگر ابو عمرو و ادغام
کند از جمله کاف در کاف چون در کلمه مذکور باشد و شرط آنست که یکی از کاف یا قاف در کس ظاهر
شرط دوم آنکه بعد از کاف بیاید که آن بیام میان حرف کلمه مذکور و کلمه که بعد از آن مخلط باشد بحرف کف
و القلم و خلفکم اما اگر کس پیش حرف بیاید که بعد از بیاید میماند
نحو مثاقه یا ممد نیامد و اگر چه کس باشد بخوبی بر فک اظهار و اجیب باشد قوله الخلا یعنی
با وجود قیود ادغام بعد از آن اظهار در یک کلمه

و ادغام الحرفین المتقاربین فی کلمة واحدة

بدانکه ادغام و اظهار قوله تعالی ان تطلقن که در سوره تحریم است اصحاب ابو عمرو و اخلا
ناظم رحمانه میگوید قل احق بکوا ادغام اولی است از اظهار از آن سبب که تطلقن تعقل است
سبب الجمع و تانیث است خفت در و مطلوب باشد و قال فی التنبیه الزم الیایی با عروضا

یسر لالت میگذرد روایت برید از ابو عمرو اظهار است و مولف این بخش بر التنبیه با ادغام خوانده است
و هما یکنوا کتیباً فمدغم او ای کلمة الیبت بعد علی الی

شفا لیر تضیق نفساً یحارم و اصین کوی کان ذا حنین سائمه قد حولا
ان الیبتون و کنوا مخاطب و الیس عجم و ما ولا مستقلا
شروع کرد در قسم دوم از باب استقارین در دو کلمه می گوید عروفا که ابو عمرو ادغام میکند بیکدیگر نشان از قوت
ابو عمرو را از ادغام کلمه جمع که معاست قوله سنشد مجتکل بذل یصن قتم و ناظم انرا در اوایل بیت شفا
که اول آن شیخی است و اول آن جیم جلاست جمع کرد و بعد از آن بیان کرد که عروفا از آن شانزده حرف
در چند حرف ابو عمرو ادغام کند الا در چهار موضع که استثنا کرده که ادغام نشاید کردن و آن مواضع معبرند
قوله اذا لم ینون یعنی باید حرف اول از متقاربین منون نباشد بحرف و لا ضمیر بعد تاء و تا مخاطب نباشد بحرف
لیر خلقه ثینا و روم نباشد بحرف و لم یوت سعة و مشقل نباشد بحرف الحرف من ربک کس کان در امثال این
مذکور اظهار باشد عروفا و الله اعلم و مراد از شفا در آن است از حوران هشت و در عرب استیمیه

کنند زیرا باین اسم و از نفساً حسن خلقی یعنی آن زن تنگ خلق نیست بلکه خلق پسندیده دارد ای
محب از روی طلب دوائی مخافی که در موقع است و ما یوس الیو حال آنکه پیش ازین صاحب حسن بود

فخرج عن النار الذی حاد مدغم و فی الکاف قاف و هو قف

خاق کتشی لک قف و اظهرا ان ساکن الحرف الذی قبل القبل
شروع کرد در حرف و شفا مذکور بر تیب مخارج عروف که عروفا در چند حرف ابو عمرو ادغام کند ابتدا از حاد
حسن کرد و فرمود که حاد یعنی مدغم است بقراءت ابو عمرو و آن در یک موضع است قوله تعالی من اخرج عن النار
و قاف در کاف چون ما قبل قاف محو باشد نحو حال کل شیء و خلق کل شیء و چون ما قبل قاف ساکن باشد ادغام
نکند نحو فوق کل و کاف در قاف ادغام کند چون ما قبل کاف و ایضا محو باشد نحو لک تصور و چون ما قبل
کاف ساکن باشد نحو و تر کوا ک قایما ادغام نکند

و ذی المعارج تعرج الجیم مدغم و فی قبل اخرج شطاه

شروع کرد در حرف چهارم از حرف و شفا که آن جیم است بدانکه ابو عمرو و جیم را در دو حرف ادغام کند که در قاف
المعارج قوله تعالی ذی المعارج تعرج و در سوره تحریم قوله تعالی فی سوره القمح اخرج شطاه
و عند سبیل الشری العرش مدغم و ضل البعض شانه مدغم

مدغم بود و در طایفه پس مدغم فيه يازده حرف باشد اما تا در ثانی درین قسم از باب متضمن مذکور باشد پس
حروف تا در مقاربتینده بماند و بدانکه ضمیر غیرها عاید است بآداب و ضمیر ناگوها با حروف و شفا و مانند
یازده حرف که تا در آن مدغم است اینست نحو التورکة تكون الصالحی استدخلهم والذاریات ذرواها
شهداء والعاذرات ضعی الصالحات ثم فالذاریات ذروا والمغیر از صبی الملائکه ظالمی الصالحات
جنات الملائکه طیبین قوله وفي احرف وجهان عنه ههنا یعنی کلمات معدود و مشهور برین اهل ادب

روایت کرده اند از ابو عمرو و جمله تا در اظهار و ادغام کنند و این حرف را بعد از این یاد کرد ناظم گفت
فمع حملوا التورکة ثم الذوق فلو قال آت ذل ولتات طابقتان

وفي جینت شیا اظهارها خطابه و نقضانه و الکسر الاذغاف سهلا
درین دو بیت پنج حرف از حروف مختلف فیه یاد کرد و عرف اول التورکة ثم وضع الازکوة ثم
بسم آت ذل الوتبی بهام ولتات طابقتان پنج جنت شیا و کلمته اندکله اظهار در بیت
شفا فریاً انت که تا در وی از حروف خطابت که ادغام کنند دال بر مخاطب غنی شود
و نیز بسبب حذف عین کلمه نقصان در وی حاصل است که تا در این از وی ادغام کنند
در کلمه پیش از یک حرف ظاهر نباشد موثقی باینجا ف که در ناظم دره است گفت و الکسر
الاذغاف سهلا یعنی دلیل ادغام آت که کسر بود تا تعقیل است پس نقل کسر مجوز ادغام

وفي خمیة وهي الاوایل تاوها وفي الصادتم سین
شرفی که در عود هم و یانزد هم درین بیت از حروف شفا که در پنج حرف مدغم
و عوف مدغم فیه الا بیان کرد بقوله هي الاوایل تاوها یعنی از اوایل در حروف که در
در آن مدغم بود تا نیز ابو عمرو در آن حروف ادغام و پنج حرف از اول تا نیز است تا جناد ضغاف
جنت تومرون الحديث سنستدرجهم والحرث ذلك جنت شتما حدیث ضیف و حرف یازدهم ذال سم
و ان در حروف مدغم شود یکی رصاد نحو ما الخنصا حبه و در قرآن ذکر بیت نظیر این و حرف دوم
سمل است نحو فاتی سید و الخنصا فقط و حوله تدخلا ای ادغم الحرف فی الحرف

وفي الاذغاف و هو في الازغاف اذا نقتا بعد المسکن متر لا
سین قال التورکة ثم الذوق فلو قال آت ذل ولتات طابقتان

شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در
شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

حرف کسر التا سهل الازغاف مدغم
فمع حملوا التورکة ثم الذوق فلو قال آت ذل ولتات طابقتان
وفي جینت شیا اظهارها خطابه و نقضانه و الکسر الاذغاف سهلا
درین دو بیت پنج حرف از حروف مختلف فیه یاد کرد و عرف اول التورکة ثم وضع الازکوة ثم
بسم آت ذل الوتبی بهام ولتات طابقتان پنج جنت شیا و کلمته اندکله اظهار در بیت
شفا فریاً انت که تا در وی از حروف خطابت که ادغام کنند دال بر مخاطب غنی شود
و نیز بسبب حذف عین کلمه نقصان در وی حاصل است که تا در این از وی ادغام کنند
در کلمه پیش از یک حرف ظاهر نباشد موثقی باینجا ف که در ناظم دره است گفت و الکسر
الاذغاف سهلا یعنی دلیل ادغام آت که کسر بود تا تعقیل است پس نقل کسر مجوز ادغام

شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در
شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

وفي جینت سین النفوس و مدغم له الازغاف شیا باختلاف
شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

بجلاف الازغاف و چنانکه روایت مجاریه است از وی اما سین در زای قوله تعالی و ذا النفوس زوجت و اما کسر
در شین قوله تعالی الازغاف شیا فی التورکة و مریم

ولذا کلمتین سهلا کاشدا ضغاف ثم هدا صدق ظاهر
شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

جمع کرده در آن ده کلمه که مذکور است سهلا تا با غیبت نحو المساجد ملک یکا کسنا برقه من بعد ذلك شهید
شاهد من بعضه از نوبت کلمات یکا کسنا برقه من بعد ذلك شهید

گفته اند مراد سهلا و عدله التورکة من کوبد ترب سهلا و حروف شد بطیب را یخ زهد و زمان زهد او در
و صدق بود در زهد ظاهر و موقوف شد در جهان حاصل از ترکا بیست است ناظم را چون قاری عمل کند مضمون قرآن

و تدغم مفتوحة بعد ساکن نحو في غير التا فاعلمه واعلا
یعنی ابو عمرو دال را در حروف مذکور ادغام بشرط آنکه در حال فتح ما قبل ال ساکن نباشد چنانکه یاد کرده شد
قبل البیت و اما اگر احد الامین یعنی فتح دال و سکون ما قبل که اجتماع ایشان موجب ترک ادغام است شکی
باشد که چون دیگر موجود باشد ادغام شایر که در آن ایضا نحو من بعد ذلك و شهید شاهد اما دال را در تا
ا غام کند ابو عمرو و مطلقا اگر چه دال مفتوح باشد و ما قبل او ساکن نحو کذا ترذیع و بعد لیکه با در آن سبب
که اگر یکمخرج اند و مثال مفتوح بعد از ساکن غیر از تا نحو بعد ذلك و بعد ذل و داود ذیو ابو ظمیر بعد شیا
اراد سکورا ابو عمرو و ادغام نکند درین مذکور و مانند این پس حاصل سخن در الیسه قسم است آنکه دال حرف
مدغم شود مطلقا قسم دوم آنکه در غیر تا نیز مدغم شود اگر چه دال مضموم یا مکسور باشد قسم سوم آنکه کسرها
نشود اولاً و آن چون دال مفتوح باشد و ما قبل ساکن کا اشار بقوله ولم تدغم مفتوحة بعد ساکن

وفي عشرها والظا تدغم تاوها وفي احرف وجهان منه
شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

شروع کرد در حرف نهم از حروف شفا که آن تا است و گفت که ابو عمرو و ادغام کند را را در لام و لام را در

نوبت

تقریر

تقریر

سبب لغو است

چون ما قبل در دو محل باشد نحو سبغوننا و كفل رح اما اگر ازین دو حرف یکی مفتوح باشد و قفل
 آن ساکن اظها کند نحو واقعا و اخیر لعلمک و رسول بهم اما اگر یکی ازین دو حرف مفتوح باشد و قفل
 ایشان ساکن نباشد یا خود حرکت ایشان فتح نباشد صورتی مانع ادغام نباشد نحو سبغوننا
 المصغر لا یكلفه و بالذکر لما و جعل ملک و یقول ربنا و فضل ربی قوله سوگی قال یعنی لام
 تمال ابو عمرو ادغام کنند در مطلقا اگر چه ما قبل اوساکن باشد نحو قال ربی و قال یجلان در آن
 سبب که مد الف حال قائم مقام حرکت داشته اند قوله ثم النون در غیرها نون از جوف و جمل در آن
 از جوف و شفا است ابو عمرو ادغام کنند در لام و در بدان شرط که ما قبل اوساکن نباشد و از تادیه
 ربل و توفیق و چون ما قبل نون ساکن باشد اظها رکند اعم یعنی نون رحمة ربل و یقولون و یقولون
 الا انک یون در کله نمی باشد که ادغام کند مطلقا اگر چه ما قبل نون ساکن باشد کما اشارت نمودیم
و استکن عند الیم و قبل یاء علی بن محرز یک فتحی تنزلا
 فتحی در جوف یا نوزعم از جوف شفا و کتف ابو عمرو چون سیم بعد از جوف محرز واقع شده باشد
 آنرا بعد از سکون محزی گرداند پیش جوف یا و اخفا بجای ادغام فرواید نحو یقولون یقولون یقولون
 ادغام کردن غنة ساقط می شود و در اخفا همان غنة که از ادغام حاصل می شود باقیست بدانکه
 غنة نیز که جمال کلمه برانست موجود و جمله علی اثر محرز یکی احتوا می کند تا آنکه ما قبل سیم مذکور ساکن
 باشد نحو لنا یوم بجای لوت ابرهیم بنید که اظها رمتعین ما

و یقین متسا یا بعد جیشانی مدغم فاقدر الاصول لتاصالا
 شروع کرد در جوف شاد دم که آن حرف آفرین از جوف شفا است و کتف ابو عمرو و با بعد از سیم
 یسا ادغام کند و آن در پنج موضع واقع است یکی در ال عملن و دو در ما ید و یکی در عتق و یکی
 در سهوم فتح و در غیر مذکور خواند بضرر مثلا و سنکت ما لاولا ادغام جایز نباشد و قله قادر
 الاصول تا صلا یعنی در باب اصول مذکور تا اصل می باشد می ترا که رجوع کنی با آن بی زیاده و نقصان

ولا ینع الادغام ان هو عارض اماله کالابن ابرهیم و التاصال
 یعنی که ادغام مانع اماله نشود زیرا که ادغام عارضی است و حال آنکه سبب بشد از اماله
 اقل است و سبب اماله که کسره است اصلی پس اماله با وجود ادغام جایز نباشد طلبا للتحفة
 نحو الابرار ربنا و النار ربنا و بادغام خوانده شد بر مشایخ مذکور در هم ابرهیم اجماع
و اشتم و شتم فی غیر یاء و میها مع الباء و میه و کن مثاملا

سبب لغو است

و اشتم ورم اشارت بداند که جماعتی از ذوات ابو عمرو و یونس که در ادغام کوهی
 حرفی در حرفی از شلیلز و متقا پیر از آن حرف مدغم را اگر مصموم بودی اشتم و در ورم کوهی و اگر مصموم
 بودی خودی بر سبیل استصحاب نادان بودی بر حرکات جوف قوله فی غیر یاء و میها یعنی چون
 جوف مدغم باشد که ملاقی با یاء می شود یا می باشد که ملاقی با یاء می شود نحو نصب بر حمتنا بعد از
 تعلم ما علمه اعلم بالشاکر بس یا خود جوفی منضمون باشد که در جمع صورت ندر اشتم ندر ورم شتا
 کردن و مراد از قوله و اشتم و رزم آنست که اشتم کن بر اصطلاح بصیران و ورم بر اصطلاح کوفیان
 که ورم بنش اشتم است پس حاصل سخن آنست که در جوف مدغم ورم جایز نباشد اما اشتم
 روا باشد الا در صورتی مذکور که ندر ورم جایز نباشد و نه اشتم ورم و کن مثاملا اشارت

به تاویل مذکور و نیز گفته اند که کن مثاملا اشارت است به صفتی که معتقد باشد ورم کردن قولی است
 همچون و یقول ل و امثال آن ابو عمرو چیز ادغام کند بزرگ ورم کند فتح لفظ را و غیر ادغام کردن تا ورم
و ادغام حرف قبله صحیح ساکن غیر و بالاختصاص و طبق منصلا
خذ العفو و امرهم من بعد ظلمه و فی التمدد ثم لکنه و العفو

بوانکه حرف مدغم بر وقت است یکی آنکه ما قبل او حرف صحیح ساکن باشد چنانکه نام
 یاد کرد در بیت آردم خذ العفو و امرهم و العلم مالک از باب متلبس و مولف من بعد ظلمه و فی التمدد
 از باب متغایرین و قسم دوم آنکه ما قبل حرف مدغم حرف مد و لیس یا حرف لیس باشد جوف او و جالی
 و لحدیث سنندرجه و اللصیر لا یکن اس و حدیث شتوا و خیف سکت در قسم اول ادغام
 کردن ما ورم تلفظ بدان که بعد از سبب اجتماع ساکنین عیا بعد از پس اوجی کردن از ادغام
 با اخفا خلاصی باشد از نزاع یعنی اگر در حالت ورم و اشتم حرف مدغم را احتوا کرد و خلاص یافت و
 بقصد رسیدنکما اشارت بقوله طبق منصلا و اما قسم دوم که حرف مدغم ما قبل او حرف صحیح نباشد
 از ادغام کردن با ورم صعب نباشد که مد در آن قائم مقام حرکت باشد پس مشتق باقی ماند
 و قوله فاشتملا العفو بر فاشتمل الضابط البایین یعنی قاعده مذکور شامل باین متلبس می باشد

شده یجمع امثلا و از مذکور و غیر مذکور قیاس کن بران و ادغام
 بدان قاعده متخلف فیها یعنی است یکی مای غیر جمیع مذکور کوهی علم و مای غیر مزد منضمون جوف
 خود بود و مای ثابت خود روی و هاء سکت مخی با هیه و هاء ضمیر منضمون یا مجرور
 این باب بر مباحث این قسم نیز مشتمل است و این هاء ضمیر مزد منضمون یا مجرور

سبب لغو است

و اشتم

باعنا حرکت و سکون طرفین چهار قسم است زیرا که خالی نیست
 از آنکه واقع میان دو ساکن است یا در محو یا مختلف اول ساکن ثانی محو یا محو
 از چهار قسم سه متفق علیه است و یکی مختلف فیہ و ایند اگر در بیفتات و گفت
وَمَا يَصِلُوهَا مَضْمُونٌ قِيلَ سَاكِنٌ وَمَا قَبْلَهُ التَّخْلِيفُ وَصَالَا
 یعنی هرگاه که ما بعدها ساکن باشد قراصله نکنند هارا و از آن قسم است از بعد دو قسم در بحث مندرج
 یکی آنکه طرفها ساکن باشد نحو جعل الله و دوم آنکه ما بعد ساکن باشد و ما قبل محو باشد نحو
 بعلمه الكتاب و چون این هر دو قسم مذکور شد شروع کرد در آن که ما بعدها محو باشد لکن
 که ما قبل نیز محو باشد هر قراصله کنند نحو خلفه و رزقه

وَمَا قَبْلَهُ التَّشْكِيكُ لِأَنَّ كَثِيرَهُمْ رَقِيبٌ مَعَهُنَا مَعَ حِفْصٍ آخِرٍ
 شروع کرد در قسم چهارم مختلف فیها است کفر که این کثیره کثرت کند هارا چون واقع باشد هارا در
 ساکن و حروفی محو فیهم هدی و حفص بر او است عاصم موافقت میکند فی قوله فیهم هانا در سورة

مرفان که ایشار بقوله مع حفص آخر ولا
وَسَكِنٌ يُوَدُّهُ مَعَ تَوْلَةٍ وَنُصَلِّهِ وَتَوْتَهُ مِنْهَا وَأَعْتَبَ صَافِيَا
 و عثمهم و عن حفص فالقوة و يتفقه جملي صفة قوم بخلف و احتملا
 و قل يسكون القاق و القصر حفصهم و يأتيه لذي طه بالاشكان بختلا

وَفِي الْكَلِّ قَصْرُهَا بَانَ لِسَانَهُ يَخْلَفُ وَفِي طه بوجهمين محملا
 اگر کرد ناظم رحمه الله در بیت او بتسکس هار بوده و لا بوده و تولد و نصلد و نونه منها هر کجا آید در
 مران مرصاحب فا و صاد و حا و ایشان حزه و ابوبکر و ابو عمر و اند و صد اسکان درین قرآن محو بلکه
 باشد بر خلاف اصطلاح ناظم رحمه الله از آن که فتح را مدخلی نیست و در بیت چهارم کفر است که قالون
 مطلقا و هشام بیل و جدرین کلمات مذکور بقصرها خوانند پس هشام بوجه دوم و باقی قرآ و ایشا
 و ش و ز که کبر و ایزد کوان و کسای با شد صله کنند در جمع و عثمهم و عن حفص فالقوة یعنی جماعت
 مذکور که در بیت اول نام ایشان گفته اند و حفص از عاصم هار فالقه را بسکیر و غیر ایشان از قالون
 و هشام و غیرها بر قاعده مذکور یعنی هشام بصله و قصر و قالون بقصر و و ریش و این کثیره و این کوان
 و کسای بصله قوله و يتفقه جملي صفة قوم بخلف یعنی صاحب حاجم و صاد صفة و قاقی
 که ابو عمر و ابوبکر و خلاد اند با ساکن ها خوانند و خلاد بوجه دوم بصله خوانند بقیهم من قوله فی البيت

قوم بخلف و حفص از عاصم بسکون قاف و قصر هایتقه خوانند که ایشار بقوله و قل يسكون القاق
 و القصر حفصهم و قالون و هشام بر قاعده خود باشند و باقی قراصله خوانند یعنی قالون بقصر و هشام
 بصله و بقصر نیز خوانند و باقی قراصله خوانند و قوله و يأتيه لذي طه بالاشكان محملا یعنی صاحب محملا
 که سوسمی است با ساکن ها خوانند قوله و من يأتيه در سورة طه و چون گفته است ناظم رحمه الله و فی الکل
 قصر لهار بان لسانه يخلف و فی طه بوجهمين محملا پس قالون در جمع موضح مذکور بقصر خوانند و در بانه
 او را قصر باشد و صله ایضا و هشام درین کلمه موافق او باشد در وصله و قصر و باقی قراصله
 خوانند و الله اعلم اما معانی رموز و قوافید و ذواید در جمع ابیات و توفیقات و تنبیهاات اگر خوانند

در باب المعانی فی شرح جواز الایمانی گفته ام که عرض ازین مختصر کشف قراصلت
وَأَسْكَانٌ يَصِدُّ مَنَّهُ لَيْسَ طَبِيبٌ يَخْلِفُهُمَا وَالْقَصْرُ قَدْ كَرِهَ فَوَلَّاهُ
أَعْرَابٌ وَاللَّزَالُ خَيْرٌ مِنْهَا وَشَرَّابٌ عَرَفِيَّةٌ سَكِنٌ
 مکتوب صاحب یا عینه و لام لیس و طاطیب که سوسمی و هشام و دوری اند بر صند با ساکن
 ها خوانند محملا و عنهما کما سیاقی بعد از آن فرمود که صاحب فاء فا ذکره و نون و فولا و لام
 و همی الرجب که حزن و عاصم و هشام و فافع اندها بر صند را بقصر خوانند و وجه دوم از آن
 هشام که قصر است و وجه دوم که صلوات از آن دوری اینجا معلوم باشد و باقی قراصله خوانند
 و هم این کثیره و این ذکوان و کسای و اللززال خیر ابرو و الی قول البیت می گوید صاحب اللم سهل هشام با ساکن ها
 خوانند و خیر ابرو و حزن ابرو در سورة زلزال و غیر هشام بصله خوانند تنبیه صد اسکان مطلق در

کلمه حزنی باشد که ممکن بود آن کلمه بحسب استعمال عرب چنانکه ضم در بر صند و خیر ابرو و کسر در نونه و
وَعِيٌّ أَعْجِبُهُ بِالْمَنْ سَاكِنًا وَفِي لَهَا عَمْرٌ لَفٌ عَرَفِيَّةٌ حَرْمَلًا
وَأَسْلَبٌ نَصِيْرًا فَاسْتَأْذِنْتُ لَيْسَ سَاكِنًا وَفِي لَهَا عَمْرٌ لَفٌ عَرَفِيَّةٌ حَرْمَلًا

یعنی مدلول نکر که این کثیره و ابو عمر و این عام است قالوا الرجب بجز س که خوانند در سورة اعراف و شعرا و باقی
 قراصلت هم و این جماعت مذکور صاحب لام لن و دال عوله و حار حمله هشام و این کثیره و ابو عمر و ارجیه
 بضم ها خوانند بعد از آن گفت که صاحب نون نصیر و فاء فا ذکره عاصم و جمع اند بسکون ها خوانند و غیر مذکور
 بکسر ها خوانند و ایشان نافع و این ذکوان و کسای باشد چون از اثبات هم از رجه و ضم ها و سکون و کسر
 ان فارغ شد شروع کرد در صدها و اثبات کرد بجمع حولا و دال دون و راریب و لام توصله که و ش و ا کثیره
 و کسای و هشام اند پس معلوم شد که باقی قراصله کنند لیس از کثیره و هشام در ضم ها و صله متفق باشند

و اما معانی رموز و قوافید و ذواید در جمع ابیات و توفیقات و تنبیهاات اگر خوانند

قالوا الرجب بجز س که خوانند در سورة اعراف و شعرا و باقی قراصلت هم و این جماعت مذکور صاحب لام لن و دال عوله و حار حمله هشام و این کثیره و ابو عمر و ارجیه بضم ها خوانند بعد از آن گفت که صاحب نون نصیر و فاء فا ذکره عاصم و جمع اند بسکون ها خوانند و غیر مذکور بکسر ها خوانند و ایشان نافع و این ذکوان و کسای باشد چون از اثبات هم از رجه و ضم ها و سکون و کسر ان فارغ شد شروع کرد در صدها و اثبات کرد بجمع حولا و دال دون و راریب و لام توصله که و ش و ا کثیره و کسای و هشام اند پس معلوم شد که باقی قراصله کنند لیس از کثیره و هشام در ضم ها و صله متفق باشند

و کسای وورش در کسر ها وصله متفق باشند پس از اصحاب نظر او عمر و ابن ذکوان یمانند و عمر
 ارجیه بفر خوانند و ضم های وصله و ابن ذکوان بپس خوانند و کسر های وصله و عمر و عاصم که مرقا
 ارجیه بی هم و ضم وصله کسرها خوانند و وورش و کسای باقی مانده از اصحاب کسرها را وصله کنند که فر
 نس قران سبعة را از جهت مذکورش وجه حاصل شود در ارجیه باعتبار هجره و اسکانها و وصله
 فان شش قرات چون بمانند قالوا ارجیه واخاه و تحقیق و تخفیف هجره اخاه با وجوه وقف
 خواهد گفتن و ان چون وقف با سکان کنی جائز باشد قصر و توسط و طول در ان و باز با هو یکی اشام
 و ضم هجره روم حاصل ارجیه و جوه مذکور هشتم است که دو وجه باشند مرقا سبعة را و ایشانرا بتفصیل
 یاد کنیم تا اصلی باشد این ترتیب مرقا طلب این فن را و باقی مسایل بعد از تحقیق بقواعد ناظر استقضا
 میکند اما قائلان را از جهت مذکور ارجیه واخاه و وجه و وورش یک وجه و ابن کثیر را یک وجه
 و ابو عمرو را یک وجه و ابن عامر را بر و بی هشتام یک وجه و بر و بی اول کلام یک وجه و عاصم را یک وجه و ابن
 دو وجه از سبب تحقیق و تخفیف و کسای را یک وجه مجموع در اول وجه باشد و چون دو و از روم
 در هفت وجه مذکور ضم یکی هشتاد و چهار شود پس طالب باید که بعد از تا عمل آورد تا از خطای
المبدأ بقصر
اذا الفاقبها بعد كسرة او الواو عن ضم لقيها لم يطول
فان يفصل بالقصر ياءه طالبا مختلفهما و یک گرا و محض لا
کلی عن سو و شاء اتصاله و مفصوله في امها اخره الى
 چون از نهادن کتابت فارغ شد شروع کرد در احکام مذکور از ان وجه که در خفا مشاکند و مراد
 از مانت است که در ارسود زمان صوت حرف مد و لین و قصر عدم آن باشد و حرف مد مخفی صال
 سه اند که الف و ناقبل ان البت مفتوح باشد دوم یا چون ما قبل او سکون باشد و سوم او خول
 ما قبل او مضموم که اگر فاء و او را ما قبل مفتوح باشد قرا ایشانرا حرف لین خوانند و چون حرف
 و لین ملاقی همی شوند که در کلمه باشند از ماضی متصل خوانند و اگر بین کلمه باشد ماضی متصل خوانند
 اما قسم اول چنانکه حج و سوره و شاء و قسم دوم چنانکه فیما امره الی در قسم اول فرمود که قرا سبعة
 مد باشد و در قسم دوم منفصل گفته صاحب یاء باده و طاطابا و یاء بر و یک و والد ذکا که قائلون
 و دوری و سوسی و ابن کثیر اند بقصر خوانند و قائلون و دوری و جهر دوم که مد گفته باشد که اشکال بقوله
 باده طالبا مختلفهما و بدانند که از ظاهر لفظ ناظم جنبه معلوم که قرا سبعة در ماضی متصل متفق باشند

اخاه

در ماضی متصل

و در ماضی متصل مختلف که مراد اهل ادب او مقلد در بن فصل مختلف اند ابو عمرو در فی در سبب گفتند
 که در قسم متصل و منفصل قرا بلفظ مرتبه اند وورش و جهر بر یک مرتبه اند و آن مدطول است و عاصم
 کثیر از ایشان و ابن عامر و کسای کثیرا عاصم و قائلون و دوری و ابو عمرو و جهری کثیرا از ایشان و بود دوم
 قائلون و دوری از ابو عمرو و سوسی و ابن کثیر بقصر خوانند و آن مرتبه اول است که گفته اند بعضی عدل بقدر
 یک لفظ باشد در تقویب و مرتبه اول که از ان وورش و جهر بود مقدار پنج الف و عاصم چهار و ابن عامر و کسای
 سه الف و قائلون و دوری و ذوالف بود اول و بدین مراتب مذکور مولف این مختصر بر جمیع مشایخ متکلم خوانند
 الا بشیخ بیضاکان در جبر که در قسم متصل چهار مرتبه خواند و در منفصل بی مرتبه زیرا که او گفت مرتبه
 قصر و متصل ساقط شود و باقی مشایخ گفتند که در متصل بعد از عکس مدیه بی مرتبه خوانند و اما بشیخ
 برهان الدین سلطانی و شیخ جمال الدین خبیری که از مشایخ دمشق بودند خبر دادند که از مشایخ خود که ناظم روم
 در متصل عذیب قرا سبعة بود مرتبه داد خوانند از هم حرفه وورش و بطول و غیر ایشان را بعد از عکس یک
 دیگر در متصل سه مد و ورش و جهر را یک مرتبه و قائلون و ابو عمرو و ابن کثیر را یک مرتبه و ابن عامر و کسای را
 یک مرتبه حق تعالی همگان را در توفیق و توفیق کرد و اندک در تو صواب ایشان

و غیر

و بعد من ثابت او معیر بقصر فان روی او رش مطولا
و وسطه قو فر کس ن حو ل الله ان لا ایمان مثالا

چون از قسم ماضی متصل و منفصل فارغ شد شروع کرد در آنکه حرف مد بعد از حرف غیر واقع شود جمع
 قرا متفق اند که قصر کنند الا وورش که او بمد طول و توسط نیز خوانده است پس قرا را وجه قصر باشد فقط
 و او را قصر و توسط و طول و ائصال آنکه حرف مد بعد از حرف ثابت یعنی محقق آید ناظم روم که امنیت و شال
 هجره غیر بر سه قسم باشد تبسبیل چنانکه حوالا لله بقراءة نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و کسای فی بابه بانقل
 چنانکه لایمان یا بابدال چنانکه حال لوط کاسیاتی فی قوله و الاخری

کمد عند ورش و قبله و قبل محض المد عنها تبدلا
سوی یا اسیر ائبل او بعد سائین صحیح کفران و مسبول استیلا
و ما بعد هنر القصل ائبت و بعضهم یواجز کم الان مستقفا تولا
و عا دلا و ابن غلبون ظاهر بقصر جمیع الیاب قال قولا

شروع کرد در کلماتی چند که مستثنی است از قاعده وورش کلمه اول یا اسیر ائبل دوم در موضع کسری که هجره را از روم در ماضی متصل و عاصم
 محقق مذکور بعد از حرف صحیح واقع شود نحو القرآن و الظمان و مسبول سم در مواضعی که حرف مد
 عکس سبب
 تکرار اول الی

محقق باه
 و شش بعد از متعلق
 و این است
 حبه و اتان لیس
 فان قوله الارش
 باقی الی اصل و تان
 باقی الی الاصل
 او را اصل الی الاصل
 او را اصل الی الاصل
 او را اصل الی الاصل

و عن سقوط المدفیه و و شمشیر و فقه و حیات

بعد از هم وصل باشد و سخن و ایندی لی و اینت و چون از کلمات مذکور که قولا و احدا میزند و کس مدتر آنها نیامده بود فارغ شد شروع کرد در کلماتی چند که مختلفه است کلمه اول بواضح کم ووم آن چون هدر در آن از برای استقامت باشد و آنگونه ازین باب نباشد نحو آن صحیح الحق و آن خفایه که قرات و کس با غیر مساوی باشد و چون استقامت کس بر اصل خود باشد در مد و دلتله بر مذهب بعضی از شایخ قرا کلمه سیم عباد الا و کس را در کلمات دو وجه باشد بنا بر مذهب این غلبون که از شایخ ابوعمرو دانی است که روایت از وی نقل شده است درین فصل جمیع مذکور که اشارت بقوله قول از جمله لغز قولا له و له اعلم

و عن کلمه یا لمد ما قبل ساکن و عند سکون الوقوف و همان

و چون از حرف مد و لین که مجاور هم باشد فارغ شد شروع کرد درین قسم که مجاور ساکن شوند فزود که جمع قوا مکند و باز فزود که چون ساکن سبب وقف باشد قرار دو وجه باشد که آن مد و توسط است یعنی قصر نیز جایز باشد پس حاصل سخن اینست آن باشد که اگر ساکن لازمی باشد نحو الطامه و الصاخه و الحاح و غیره و آنکه در نماز سخن و الا الضال و الصافات با جماع مد باشد فقط و اما اگر سکون کافیه باشد که سبب وقف است و وقف حاصل شده باشد نحو الدین و تسعیر و مناب و غفور و قدر سه مرتبه باشد و موله از هر حرف بر مشایخ کبار سه وجه خوانده است و منبع نیکو در آنکه بر مشایخ خود خوانده بودند که القراه سنه متتبعه

و مدله عند الفواتج متشعبا و فی عین اللوحان و الطول

قوله و مدله عند الفواتج متشعبا و فی عین اللوحان و الطول و فی طه الفصرا لیس ساکن و ما فی الفخر حرف مد فبمطلا و مدله عند الفواتج متشعبا یعنی چون حرف مد و لین ملاقی حرف می شود در او ایل سور قرآن مد طول کشند جمیع فراه در حرف عین که در اول سوره مريم و شعور است مد طول و توسط کشند و در نحو حرف طه که در اول طه است و را و حا و یا در الراء و حم و یس و ایضا طه در اول طه و اسیر و در سوری که حرف الف در اول آن واقع شود در جمیع قصر باید کردن و اگر بعضی ازین بحث ازینست معلوم شده بود چون خواست که از فصلی باشد مستقل یا عاده کرده و حاصل این فصل بر چهار قسم آید قسم اول ثلاثی که وسط حرف مد و لین باشد تخویم نون لام کاف صا درین قسم مد مشعب با توسط و قصر باشد قسم دوم ثلاثی که وسط حرف مد و لین باشد نحو عین دو وجه جایز باشد که اشارت بقوله و فی عین اللوحان قسم سیم ثلاثی که در وی مد و لین و نیز باشد و در حرف فاء باشد نحو الف و قسم چهارم که تنای باشد نحو طه درین دو قسم قصر متعین باشد که اشارت بهما بقوله و فی طه الفصرا و الف و السب

و ان تسکن الیاءین فتح و همزة یکنه او و او فوجها حلا بطول و قصر وصل و رش و وقف عند سکون الوقف للکامل اعلم

و ان تسکن الیاءین فتح و همزة یکنه او و او فوجها حلا بطول و قصر وصل و رش و وقف عند سکون الوقف للکامل اعلم و در این باب معنی همزه متعین بر سه نوع اند زیرا که هر دو متعین باشد یا خود یکی متعین و دیگری یکسور یا مبهم نحو اندر تمام اینها از نزل اشاره کرد بعد لول سما که نافع و این کثیر و ابوعمرو و آنکه در انواع

و شمشیر آخری هفتین کلمه سما و بذات الفتح خلف تحملا

و شمشیر آخری هفتین کلمه سما و بذات الفتح خلف تحملا و قول الفاعل عن اهل مصر تبدلت لورش و فی بغداد بر وی بدانکه ناظم بعد ازین خواهد گفت که این باب معنی همزه متعین بر سه نوع اند زیرا که هر دو متعین باشد یا خود یکی متعین و دیگری یکسور یا مبهم نحو اندر تمام اینها از نزل اشاره کرد بعد لول سما که نافع و این کثیر و ابوعمرو و آنکه در انواع

وطه وفي الاعراف والشعراهما المنتم للحد الثالث ابدلا

وَحَقَّقْنَا صَحْبَةً وَتَقْبِيلًا بِاسْقَاطِهِ الْأَوَّلِيِّ رَبَطَهُ
وَفِي كُلِّهَا حَقْنٌ وَأَبْدَلُ قَبْلُ فِي الْأَعْرَافِ مِنْهَا الْوَاوُ وَاللَّامُ

کلمه پنجم امنتم است در سوره مذکور که قرابسه هم سیم انرا ابدال تا قبل بعد از آن فرمود که مدلول صحیح کسب است
و ابوبکر هم ثانیه امنتم که آن هم قطع بتحقیق خوانند و قبیل هم اول را که استفهام است اسقاط کنند سوره
طه و در سوره اعراف و ملک هم اول را ابدال کنند یوا و کو یفرعون و امنتم و الیه النشور و امنتم یعنی یوا و مفقود بود
از جمع سهله در صورت مذکور اما در اعراف و اعراف هم سهله الفی باشد و در سوره ملک الفی باشد اخیر و بی آنکه
المشایخ الکبار و حفص از عاصم در مواضع ثلثه باسقاط یعنی هم اول یا بندازد و تلفظ کند بجمع محققه بعد از هم
الفی و نافع و بزیر و ابو عمرو و ابن عامر در جمع و قبیل در شعرا بتسهیل هم نماند خواند و الادخال مد

وَأَنْ هَمْزٌ وَضَلَّتْ لِأَمْرِ مَسْكِينٍ وَهَمْزٌ لَا سِتْفَهَاءَ وَأَمْدَدُهُ تَبْ

فَلَلِكُ ذَا أَوَّلِي وَيَقْضَمُ الَّذِي يَسْهَلُ عَنْ كَلِمَا كَأَنَّ مَثَلًا

کلمه ششم در موضعی است که همز وصل واقع شده باشد میان همز استفهام و لام تعریف فرموده بجمع قرابحه و همز
ابدال کنند بالف بروجع اصح و جایز باشد که تسهیل همز نماند خوانند و آن در شش موضع است قل الذکرین در

انعام و ج و آلان و ج و در یونس و آنکه در یونس و غل و قراه ابو عمر آسیر در یونس ابضا
وَأَمْدَدُهُ تَبْ یعنی در مواضع سه مدکوره باجماع ائمه قرابحه نماند شد بین همز مدکودن و در اسم ابها کا اشار بقوله و

لا بحیت ثلاث یتفقن تزلوا **تَلْبِیْهٍ** قولهمنا در سوره نعرف بر مذهب آنکه فصل بین همز تزلوا کتبا
ایضا مدکودن و ورس بر اصل خود باشد و مدونته

وَأَضْرِبْ جَمْعَ الْهَمْزِ ثَلَاثَةً أَلْفًا تَهْمُ إِفْرَافًا أَيْنًا الْإِنزَالُ

وَمَدَّكَ قَبْلُ الْفَتْحِ وَالْكَسْرِ حَجَّةٌ بِمَا لَدُو قَبْلُ الْكُسْرِ خَفِ

فرموده که انواع همزیه منفق درین باب سه قسم آید و در بیت اول امثله آن یاد کرد بعد از آن فرموده بجمع
دوم که همز مفتوحه با مفتوحه و یا مکسوره نحو انذرهم و اینا ابو عمرو و قالون مطلقا ادخال الف کنند بجمع
الهمزیه و هشام در نوع همز مفتوحه با مفتوحه در اول باب معایوم شده بود که بمقتوی همز و بتسهیل
خوانند ایضا کا اشار بقوله و بذات الفتح خلف لجملا و درین موضع فرموده مدلول حاجه و یا بها و لام لدا ابو عمر
و قالون و هشام بجمع همزیه بخوانند پس هشام را دو وجه باشد درین نوع و ج اول موافق ابو عمرو و قالون

والله اعطف
على الاعراف

ثلثه مذکوره جمع دوم را تسهیل کنند و چون آن شهر فای دارد و قوی بر تخفیف دیگر که بد است اشارت کرد بظاهر نظر
بقوله سما بعد از آن گفت که صاحب لام لعل که هشام است در نوع اول که مفتوحه بین کتیم او را دو وجه باشد تسهیل
و کسب تحقیق الاموضعی که او و اصحاب تسهیل مذکور از قاعده خود و تسهیل آمدن بین همزیه بیکر دیده باشد چنانکه حفص
یاد کرده آید و چون هشام جمع کرد بجمع الف نیز بحسن آن اشارت کرد تا همز جمله بقوله لجملا و بعد از آن شروع کرد
فحش بوجه دوم در کیفیت تغییر همز ثانیه از نوع مفتوحه فرموده که روایت از اهل مصر آمده است تبدیل همز ثانیه
مفتوحه بالف و باقی فزایحشون لظاهر نیز خوانند الامواضع چند معدود که تابع مغایره اند و مغایره ابدال است و روا
اهل عراق که یواد و غیره اند تسهیل کما سیانی و میان تسهیل ابدال در او با یکدیگر آید و فرق قول ناظم جمله

وَحَقَّقْنَا فَصِلَتْ صَحْبَةً الْعَجْمِيَّةَ وَالْأَوَّلِيَّ اسْقَطْنَا تَسْهِيلًا

از مواضع مذکور که اصحاب تسهیل با غیر ایشان را مخالفتی هست در اصل قاعده خود ناظم از مواضع خوا
کفنی اول که اعجمی است در سوره فصلت فرموده که مدلول صحیح یعنی ابوبکر و همز و کسبایی تحقن همز نماند خوانند و صاحب
لام تسهیل که هشام است اسقاط همز اول کنند چنانکه اعجمی ما زین باب باشد بنیاب مذهب و باقی قرابحه این
کثیر و ابو عمرو و ابن کولان و حفص بتسهیل همز ثانیه خوانند این کولان و حفص مخالف اند از قاعده اصل خود و اصحاب
بر تسهیل خود در تسهیل کما فرود فصلت کما ساقی

وَهَمْزٌ أَهْمَتْ فِي الْأَخْفَاقِ شَفَعَتْ بِأَجْرِي كَمَا دَأَمْتُ وَصَلَاتِي صَلَاةً

کلمه دوم اذهبتم طیباً تکلم است در سوره احقاف م گوید که صاحب کاف و کما و ال دأمت این کثیر و این عامر تشفع
یعنی همز بیکر با هم اول همز کتبا باقی قرابحه همز خفته و هر یک از این کثیر و این عامر رجوع با اصل مذکور خود در سوره
و تحقیق با مدونگی کردن بعد از آن اشارت کرد بحسن تشفع بقوله و صلا یعنی تشفع بحسب و جبر و اول

وَفِي قَوْلِكَ إِذَا كَانَ شَفَعُ حَمْرَةٍ وَشَعْبَةٌ أَيْضًا وَالذَّمُّ شَفَعٌ

کلمه سیم آن کما سال در سوره نون و العالم من توبه انرا همز و ابوبکر تشفع یعنی همز مکه او را ضمه کند و بر اصل
مذکور خود بتحقیق خوانند همز تبرا و فرموده که این عامر تسهیل همز ثانیه کده هشام بر قاعده اصل خود باشد در تسهیل
مستقدم کما بر فصلت کما سیانی زیرا که از کبره بتسهیل و متعوض مدوقه شد مرورا و در تحقیق مخالف اصل خود است
و ابن کولان ایضا مخالف اصل خود است در تحقیق زیرا که او نیز ان کان بدو همز ثانیه تسهیل خواندنی مدونگی

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عَبْسَانَ عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمْرٍو

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عَبْسَانَ عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمْرٍو
کلمه چهارم ان بونی احد در سوره آل عمران فرموده که این نیز تشفع کند همز را چنانکه ازین باب بود بعد از آن بر قاعده
اصل خود تسهیل همز ثانیه کند یعنی مد و از کبره ناکید ثانیاً گفت انی ما تسهیل

ووجه دوم او را بداند یا شد یا تحقق هر نیز در نوع دوم یعنی مفتوحه یا مکتوبه که اینها را نیز دو وجه باشد لیکن
 وچون اول مدکنند با تحقق و وجه دوم قصر با تحقق و اول علم
وَمِنْ سَبْعَةِ كَلِمَاتٍ خَلْفَ عَنِّي بِشَيْءٍ وَفِي غَيْرِي الْأَعْرَافُ وَالشَّوَارِبُ
أَيْ كَلِمَاتٍ مَعَارُفٍ صَادِقَةٍ فِي فَصْلَتِ حَرْفٍ وَخَلْفَ عَنِّي
 یعنی از مواضع که هشتم در فصل بجز اینها خلاف که در جمیع قولا و احاد مدکنند هفت موضع است اول
 آن قوله انما ماتت در معنی و قوله انکم لتاتون الرجال اینها لا جزا در اعرف اینها اینها در شوا و الشوارب
 ایضا الله انکم لتلقون لکن در معنی و وجه هشتم را مد یا تسهیل و قصر یا تسهیل باشد که اینها بقوله و بالتلف
وَلَيْتَمَ الْخَلْفُ قَدْ مَدَّ وَجْهَهُ وَسَهَّلَ سَهْمًا وَصَفَا فِي النَّبِيِّ الْأَبْدَلِ
 لفظ ایتم در نوع دوم که هم مکتوبه بود از مفتوحه باشد داخل بود لکن چون در حکم آن مخالف بود ناظر انرا از انرا
 کرد و مخالفت آنست که ابوعمر و قاتون در اینجه تسهیل هم ثانیه کنند لکن مد بین الحرف نیز نکند پس مخالف قاعده خود
 باشد و در کس و این نیز بر قاعده خود اند درین سله و هشتم را همچنان دو وجه مذکور با قیدت یکی مد یا تحقق
 که اشار بقوله قد مد وجهه و دوم قصر با تحقق که اشار بقوله و لیتم الخلف قول و سهیل سما و صفا اگر چه در اول
 باب فرمود که نافع و این نیز ابوعمر و جمله هم هم دوم را تسهیل کنند اما ثانیاً یاد کرد تا در محل جلف نیز مد یا تحقق
 سما مستصحب باشد و لفظ و بولان فرمود که ایتم نحو قیاس بر وجه خود ابدال کرده اند در اینجه بیاضی که
 اشار بقوله و فی الفخا بولاً و مراد آن نیست که جمیع قرآت تسهیل کنند و جمیع بخوبان بلکه اکثر قرآت را تسهیل
 خوانند و بعضی بابدال و اکثر بخوبان ابدال کرده اند و اول تسهیل و اطلاق ناظم حمل بر اکثر باشد و قوله سما و صفا
 اشارت بجمله تسهیل و تسهیل از آن جهت عالیست که التواضع قرا و اهل عیبت برآید
وَمَنْ كَبَّرَ قَبْلَ الْخَلْفِ حَبِيبُهُ خَلْفَهُمَا بَرَّ أَوْ جَاءَ لِيَفْصُلَا
وَفِي عَمْرَانَ لَوْ فَاهِشْنَا مَهْرَ حَفِصٍ وَفِي السَّاقِي لِقَالُونَ وَاعْتَلَا
 یعنی جدول لالی و حاجب هشتم و ابوعمر و مدکنند میان هم نیز در مواضع که هم مفتوحه یا مکتوبه در یک کلمه
 جمع آیند و وجه دوم قصر کنند که اشار بقوله خلفهما بر او جاء لیفصلا و مدلول با بهره قاتون مدکنند نیز قول واحد
 قوله بی حبیبیه اشارت بحسن مد یعنی اجابت کرد مد حبیب خود را و مراد از حبیب قاتون است و ضمیر
 عاید است با مد و قول جاد لیفصلا اسما و المد لیخبر به الحرف نیز و بدانکه احکام نوع ثالث تمام کرد در بیت
 و آن سه کلمه است در قرآن قل و نبیکم درال عمران و انزل رسدا و الفی در قمر و در بیت ثانی با تمام می
 کلمات مذکور هم شروع کرد و در اول باب گفته بود که نافع و این نیز ابوعمر و تسهیل هم ثانیه کنند و باقیان

بتحقیق خوانند پس چون بتحقیق با مد و قصر جمع شود بیایدان تن مراتب قرا سه قرا اول تسهیل
 ثانیه تسهیل و پیش از آن اذخالف الف کله قول واحد و تسهیل و تسهیل هم کتبه فی اذخالف قولاً
 واحد ابوعمر و تسهیل هم کند و بیک وجه اذخالف الف و وجه دوم قصر کند و اذخالف الف از زیادات
 ناظم است و کوفیا و این کوان بتحقیق هم کنند و اذخالف الف نکند قولاً واحد از این سه وجهی با مانده
 هست او را سه وجه است و چون اول تحقق با قصر در مواضع ثلثه و وجه دوم تحقق باید در مواضع ثلثه
 و وجه سوم مخالفت در مواضع ثلثه که اشار بقوله و فی ال عمران روهو هشتم هم کفص یعنی اول و اینیکم
 درال عمران بتحقیق خوانند بی مد موافق قرات حفص و این نیز وزن شعر تعیین حفص کرد و در سور قصص
 قوله انزل و التي بتحقیق خواند و مد و تحقق و قصر وجه ثانی در مواضع که اشار بقوله و مد قبل الضم
 بی حبیبیه خلفها کما و وجه سوم در مواضع تسهیل هم ثانیه خوانند که اشار بقوله فی الباقی کقالات
 قوله و اعتلا یعنی وجه سوم از آن هشتم است که آن مد تسهیل است قوی تر و مسهول تر است

بَادِ الْأَهْمِيَّةَ مِنْ كَلِمَتَيْ الْعَلَا
وَأَسْقَطِ الْأَوْفَانَ فِي تَقَاتُفِهِمَا مَعَادَا كَلِمَتَا مَنْ كَلِمَتَيْ عَمْرَانَ
وَالْوَنَ وَالنَّبِيَّ وَالْفَتْحَ وَاقْتِئَا فِي عِبْرَةٍ كَالْيَا وَكَالْوَاوِ فِي الْعَلَا
 شروع کرد در هر نیز متفقین که در دو کلمه باشد و این باب بر دو قسم باشد یکی که هر نیز متفقین باشد
 با مختلف قسم اول سه نوع آید از هر یک که در دو مفتوح باشد کجا امرنا یا مکتوب باشد کجاست اسماء ان
 یا مضموم باشد کجا اولیا و لیک و این نوع غیر ازین نمی آید در قرآن و در بیت اول اشارت که ابوعمر و عمر اول
 اسقاط کند در انواع ثلثه در بیت هم فرمود که قاتون و نیز موافقت کند با ابوعمر و در هر نیز مفتوح نیز در
 اسقاط هم اول و در غیر مفتوح نیز تسهیل هم اول کند کالیاً در مکتوب نیز و کالواو در مضموم نیز و این
 و لطافت نظم این سه انواع را جمع کرد در بیت اشارت کرد ناظم بقوله جلا
وَالسُّوِّيَّ إِلَّا أَبَدًا تَمْرَادًا عَمَّا وَفِيهِ خِلَافٌ عَنَّمَا لَيْسَ مَقْفَلًا
 قوله تفاتی با تسهیل در ابوسف علمه که از یک نوع مذکور است فرمود که قاتون و نیز را دو وجه است
 وجه اول است که هم اول با ابدال کنند بوا و بعد از آن ادغام کنند در واو ثانی و وجه دوم تسهیل هم
 اول کنند بر قاعده مذکور و تحقیق هم ثانیه کنند قوله خلا فی عنهما خبر عاید است با قاتون و نیز و قوله
 لیس مقفلاً یعنی این دو وجه مذکور که قاتون و نیز خوانند از مشکل نیست بلکه مرویست و اگر چه صحیح

تیسر را اختصار کرده است بر وجه ابدال و وجه تسهیل مکرر نیز مشهور است از نافع و این کثیر در بعضی
و لاخری مدد عند قریب و قبیل و قد قبل محض المدد عنها تدا
و فی حق لاه ان و البقاء لوی و ششم بیبا خفیف اکثر بعضه تدا
 چون از تخفیف همزه اول در انواع نلته مذکوره فارغ شد شروع کرد در تخفیف همزه ثانیه و کیفیت
 آن بود و وجه یاد کرد از کسر و رش و قبیل وجه اول تسهیل قیاسی که ایشار بقوله والاخری مدد عند و رش
 و قبیل و وجه دوم ابدال بقوله محض المدد و بیان تسهیل و ابدال در آفتاب بیاید و وجه ابدال از زیادات
 تفصیل است در قول هوله ان کتم و البقاء ان اردن بوجه ثالث روایت آمده است از رش که ایشار بقوله
 بیبا خفیف اکثر و آن ابدال همزه ثانیه است بیبا و مکسوس و خفیف چنانچه بان مدی نباشد و همزه اول محقق
تبیحات چون بعد از همزه ثانیه محمول باشد می جای آید در ان اشکالی نیست اما اگر بعد از همزه ثانیه
 ساکنی باشد خالی با از آنچه آن ساکن حرف مد باشد یا نه اگر نباشد نحو جاهد ام تا دو وجه جایز باشد وجه اول تسهیل
 همزه ثانیه و وجه دوم ابدال با مد و ثلثه بر قاعده اصل و کوش و اگر آن ساکن حرف مد باشد نحو جاهد ال لظایه
 قرار در خلاف است بعضی گفته اند که تسهیل همزه ثانیه و ابدال همزه نیز جایز باشد و اکثر بر آنند که تسهیل جایز و ابدال
 ممنوع و این صیح است و عبارت ناظم رحمه له دلالت دارد بر وجهی مذکورین و مولف این مختصر بر وجهی
 خوانده است بر بعضی از شاخ شام در جامع دمشق و در حرم خلیفه علم و بر بعضی بیک وجه مشهور
 که آن تسهیل همزه ثانیه است و آمده است که القوافی ستمه متبعه بعد از انز محاکمات آن کردن
 قیاس بر اقیس ضعیف از قلم علم باشد و له اعلم
و ان حرف مد قبل همزه غیره قصر و المد ما زال عدلا
 چون از انواع همزه متغفین فارغ شد شروع کرد در احکام حرف مد که پیش از همزه باشد که نظر آن تسهیل
 یا محذف یا بیدل باشد که مود جایز باشد که انرا بعض خوانند زیرا که موجب مد آن بود که مد سلاقی هم محقق
 می شد و بعد از تغیری موجب نماند و وجه دوم ایفا مدم کند زیرا که تغییر همزه عارضی است و در بعضی قرا
 در اکثر مواضع اعداد عارضی نمی کند و محسن این وجه ایشار است که ناظم بقوله و المد ما زال عدلا تبیه
 اولی آن بود که این بحث در باب مد و قصر تکلفی و لکن چون ذکر تغییر همزه آن گفت این مسئله اعاده کرد
 نامعلوم کرد که این بحث مشترک است بیبا نیز و بدانکه همزه متغیری تسهیل باشد و محذف و ابدال نیز مثال
 تغیری تسهیل در نحو من السماء این در قرات قالون و نبری محذف باشد در قرات نبری و سوسی و در قرات
 قالون و در بر تقدیر آنکه همزه اول ساقط باشد و مثال تغییر بیدل فی نحو ابواکم و نساکم و جاء و اشار و

همزه چون برسم خط غیبی رضم وقع کند یا بتسهیل قیاسی یا سیاقی
و تسهیل الاخری فی اختلافها سما تقی الخ مع جا ائمه
نشاء اصبتنا و السماء اوا ائتنا فتوعان فوکا لیا و کما لیا و سہلا
و نوعان مینها ابدلا منہما و قل یبشأ و اکی لیا و اقیس مغدلا
و عن اکثر القرا تبدل و اوها و کما همز ال کما تبدل مفضلا
 شروع کرد در همزه متغفین بعد از همزه متغفین ایشار کرد که مدلول سما یعنی نافع و ابدال نیز و ابدال
 همزه ثانیه کند و مراد از تسهیل مذکور جمع تغییر است در اول بیت زیرا که در بیت دوم تسهیل مصطلح قرار گرفته
 بجز نیز خوانند یعنی میان همزه و حرفی که مجانس حرکت او باشد خواهد گفت که اول را حمل بر تغییر نلته تکرار لازم آید
 و چون این مقدمه معلوم شد بدانکه همزه متغفین در کلام مجید بر نوع آید نوع اول آنکه مفتوحه بعد از کسره شروع
 دوم مفتوحه بعد از مضمومه متماثما تقی الی و جا آمده و آن در بیت اول یاد کرد نوع سوم مضمومه بعد از مفتوحه و نوع چهارم
 مکسومه بعد از مفتوحه متماثما نشاء اصبتنا و السماء اوا ائتنا و آن در بیت دوم یاد کرد و نوع پنجم مضمومه بعد از مضمومه
 نحو منشاء الی که در مراع آفرینیم یاد کرد و چون در نوع ششم که عکس نوع پنجم باشد نحو عیبت فی دعاء السید
 که در قمان نمی آید آن ساکن و بعد از آنکه مذکور شروع کرد در کیفیت تخفیف انواع خمس مذکوره فرمود فنوع اول
 فلکالیا و کالوا و سلا یعنی در نحو تقی الی همزه دوم را تسهیل کن مان همزه و با در نوع دوم نحو جاهد ائمه تسهیل
 کن میان همزه و او بعد از آن در بیت سوم فرمود و نوعان منها ابدلا منہما یعنی در نوع دیگر از چهار نوع مذکور نشاء
 اصبتنا و السماء اوا ائتنا ابدال کن من همزینها یعنی همزه مضمومه را با او و کرد ان در نحو نشاء اصبتنا و همزه
 با یا کرد ان در نحو و السماء اوتنما و در نوع پنجم از انواع مذکور نشاء الی فرمود کالیا اقیس مغدلا یعنی تخفیف
 آن هم چون باقیاس نزد یکتا است از مفهوم کلام ناظم دو وجه معلوم شود وجه اول آنکه همزه ثانی نام چون با همزه
 و وجه دوم چون واو خوانند بعد از ان ایشار بود همزه متغفین الی و ان هم ابدال است یعنی با و محض نحو کالیا
 و انرا اضافت کرد با کثر قرا قوله و عن اکثر القرا تبدل و اوها بعد از ان فرمود و کل کثر ال کما تبدل مفضلا
 یعنی جمیع قرا چون بجهت ابدال کنند در جمیع انواع ابتدا بجهت محقق ابدال یعنی تغییر بر اتفاق جمیع قرا

و ابدال محض و المشکل بین ما هو الهمز و الهمز بالذی منه اشکلا
 شروع کرد در کیفیت ابدال و تسهیل مذکور و فرمود ابدال آن باشد که همزه را ابدال کند بجز فی محض الهمز یعنی
 اگر همزه مکسور باشد یا با محض کنند و اگر مضموم باشد با او و اگر مفتوح باشد با الف کنند و گفت تسهیل آن باشد
 که همزه را بین کسره و نبری میان همزه و حرفی که همزه از او منسکله باشد یعنی شکل همزه که آن حرکت است از اجزای
 ماخوذ باشد و آن مینمی است بدانکه در باره وقت گفته است که حرکات اعراف مد ماخوذ آید فی قوله اوتاتا حمل و اوتابا

وَابْدَأَ الْآخِرَىٰ لَهْفَتَيْنِ لِكَلِمَةٍ إِذَا سَكَتَ عَمَّا يُرَاوَعُ

جماعتی از قرآن که در کلمات معدوده موافقت سوسمی میکنند در ابدال هم درین ابیات گویند ایشان می کنند متوجه
و کس است که ابدال هم کند چون در فاعل واقع شده باشد فرمود که در بیخ موضع ابدال کند اگر چه هم
در فاعل باشد اول آن بجز فرمود و دم پیش و سیم الذیسه و چهارم لیلای و پنجم کلمه الذی است که بعد از ابدال
همه نمی اجتماع با این باشد ادغام و کشن یا اول در ثانی و کسای متابعت سوسمی می کنند در کسری و قولی که
هر جا که بیاید و شوی موافقت سوسمی می کنند در کلمه لولو فرقی نباشد که آن موقوفی بالف و لام بافتار باشد و دوری بود
ابوعمر و قول لا یلتکم بزایدی هم ساکن خوانند و بدل اول یا بجزلا سوسمی هم در ابدال کند بالف بر فاعله خود
مولد از ابدال در قوله تعالی اللولو و لولو هم اولست و قوله فالتکم اللوزی ازین قبیل است که گفته است ناظم رحمه
و باللفظ استغنی و ضد هم ساکنه در بابتکم فتح باشد بر اصطلاح ناظم و ان ممکن نیست الی جمع عربیست ضد
سکون اینجا ترک همز قول و ابدال ازی لهن تر لکلمه یعنی چون در کلمه دو همز جمع آمد و همز دوم ساکن باشد
واجب باشد ابدال آن با جمع امیر بخوادم و او محل فافهم بلکه **باب نقل حرفه الهز الی الساکنه**
و حرکت یون برین کل ساکن اخر صحیح بشکل الهز و اخذ فی سیهلا

یعنی هر کلمه که آخر آن حرفی ساکن صحیح باشد و بعد از آن ساکن در اول کلمه دوم همز باشد و کسرت آن همز
نقل کنند میان ساکن که پیش از آن همز باشد و همز بلا اسقاط خمز من آس و س اوئی و قلی کوید منام و منوئی فعلی
و ساکن مفعول حالی نباشد یکی از سه قسم اول آنکه منون باشد که منون الی و لوقا احد مبین ان اعد و الله قسم دوم
چون ساکن نام تعریف باشد محو الارض و لاجز و لا و الی این قسم اگر چه لام تعریف که همز متصل است در خط پیش
پیش تر از حکم متصل است قسم سیم باقی هر دو صحیح است که من آس و اول ذکر اسما و الم احمد الی اسما و یقید
ساکن صحیح محو الف و الی و فی انفسکم خارج شود محو خلو الی و بنا الی آدم داخل که هر دو نیز در حکم حرف
صحیح آید پیش از ابدال و ازین است که ناظم رحمه الله از ان ساکن است و بسیاری از قرادین سلیخه کند چون
درین علم ما هر نباشند حرفی نکنند میان حرف و حرف و در بعضی از ایه عراوق در حروف الی و الف و الی
و در سیم صحیح که پیش از همزه قطع آید نقل همزه جایز دانسته اند و آن مذهب صاحب تیسیر و شاطبی نیست و مولف
این مختصر در جمع بلا که خوانده است بر مشایخ کبار بزرگ نقل خوانده است و مختار اینست و در سوره فاتحه
با و کده شد و کس می جمع را صل کند چون واقع شود پیش از همز قطع پس بر فاعله خود باشد

**و عن حمزة في الوقف خلف وعنده مروني خلف في التوصل سكتا مقلدا
فثبتت في شئ وشيا وبعضهم لدى اللام للتعريف عن حمزة تلام
وشئ وشيا لمنزلة و ينافح لدى يونس لأن بالنقل تقيلا**

قول و عن حمزة في الوقف اشاره است بخلاف که از حمزه روایت آمده است که در ساکن مذکور در حالت وقف
که در اول کلمه باشد همزه را دو وجه باشد یکی نقل حرکت همزه با حرفی ساکن که در ما قبل همزه باشد و وجه دوم نقل حرکت
قول و عنده الی قوله و شئ و شیا اشاره است بر اینست که در ساکن همزه بر ساکن مذکور یعنی خلف سکت مطلقا
بر ساکن موصوف و در شئی و شیا ایضا در حالت وصل یعنی چون کلمه ساکن بر او متصل شود بکلمه همزه بخلاف در سکت
نباشد مطلقا و از معنی وصل معلوم شود یعنی که محل وصل و محل وقف که بیشتر گفته است مختلف است و قوله و
الی قوله و شئ و شیا اشاره است بر اینست که در لام تعریف از کلمات منضله و غیر
و شیا از منضلات سکت کرده است و بر غیر اینها ترک سکت کرده چون استاد روایت دوم با همزه که در دور اول
باشد در روایت دوم حاصل طریق بر ما اول است که خلف بر کل منضصل و لام تعریف و غیر آن و در شئی و شیا سکت
مطلقا و علاقه بر هیچ یک از اینها سکت نمیکند و اما حاصل طریق ثانی که خلف و بخلاف هر دو سکت می کنند بر لام تعریف
و در شئی و شیا فقط چون در هر دو روایت با باختلاف مذکور فی قوله و عن حمزة فی الوقف خلف باعتبار یکی از طرف
بر شئی و شیا سکت ساقط شود و در وقف بر نحو فافهم لایسه وجه باشد نقل چنانچه گفت و عن حمزة فی الوقف
خلف و سکت باعتبار طریق اول و ترک هر دو باعتبار طریق ثانی و بخلاف با دو وجه باشد نقل چنانچه ذکر رفت که
نقل یا ترک سکت و در وقف بر کل لام تعریف محو الارض خلف با دو وجه باشد نقل و سکت بنا بر هر دو طریق و بخلاف در
سوره و باشد یکی نقل و دوم سکت باعتبار طریق دوم و ترک هر دو باعتبار طریق اول و چون ازین همزه روایت تعریف
چنانچه گفته شده معلوم شود بدانی که خلو یا اتفاقست در سکت محو الارض بخلاف را احتیلا و است در سکت و در ترک
سکت و چون استنباط این مسائیل از مشکلات قصیده بود در تبسطی رفت تا طالب این فن از خطب روایات این باشد
تنبیه مواد از سکت اینها آنست که قطع کنند آواز را بر ساکن مذکور زمانی سیه که اگر دراز کشد و وقف باشد سکت
کما سر قوله و لنافع لدى یونس لأن چون از احکام فارغ شد باز رجوع کرد بذهب نافع که تعویذ اوست نقل
همزه ثانیه در قوله تعالی آلان و فاکلم آلان و در عصیت و کس بر فاعله و عالو یا بموافقت نقل همزه
کنکار همزه در مود و در همزه منقول بر فاعله خود باشد و در همزه اول نیز سیه وجه خوانند اگر چه در اصل کلمه

ساکن بود است پس سیه در سیه نه باشد جایز باشد نه وجه خوانند در قول آلان لاله اعلم
و قول عادا الی و ی ساکن کلمه و یون منه بالکسر کاسیه ظلالا
یعنی مدلول کما و کاسیه و ظلالا این عامر و این کثر و کوفیا خوانند در سیه میخ قول تعالی عادا الی
بکسر تنوین عا و سکون لام اولی و بعد از لام همزه مضمومه و بعد از همزه و او ساکنه و بعد از نون لام
در حالت وصل و چون در لام تعریف اصل آنست که ساکن باشد و کسر تنوین از نون الف کاسیه مدح کرد از نون

وَبَدَلُهُ لَمَّا تَطَرَفَ فِي مَثَلِهِ وَتَقْصُرُ أَوْ تَمُضِي عَلَى الْمَدِّ أَحْوَجًا

شروع کرد در بیان هفتم دوم که هم تکرار باشد و ما قبل ساکن و نقل نتوان کرد با ما قبل و قبل نوع ازان الف و اللام و قوسط آید و در طرف نیز مثال آنکه در وسط آید حیوانا کم و من شعابرا لده و جبا و او سکاوه و مثال آنکه در طرف باشد نحو جبا و الصرا و مینا در آن قسم که هم در وسط افتاده باشد سهیل باید که در آن اشار بقوله سهیل

همها توسط و ایجا که در طرف افتاده باشد ابدال باید که در اشار بقوله ویدله معنی طرف و در آن قسم قصر جایز باشد و طول نیز چنانکه گفته آمد آن حرف مد قبل هم غیر نیز قصر و المد ما زال اعتدلا

وَيُغَيِّرُ فِيهِ الْوَاوُ وَالْيَاءُ مَبْدَأًا إِذَا زِيدَتْ فِي تَأْفُرٍ قَبْلَ حَتَّى يَنْصَلَا

شروع کرد در هفتم دوم مذکور که هم تکرار باشد و ما قبل و ساکن و نقل با آن ساکن مصنوع باشد و ان او و یا که اصل نباشد نحو فوق و خطیبه و بری و النبی هم که واقع است بعد از او و یا را یا و او کند و او بود و او ادغام کنند و اگر بعد از یا باشد از یا یا کنند و یا را در یا ادغام کنند تا فرق ظام شروع میا در حرف زاید و اصل

کا اشار بقوله حتی یفصلا و حکم حرف اصلی نحو السواوی و حی و سبی و در آخر باب ثانیا خواهد گفتند که بعضی از آنجا بر حروف زاید را انداد و ادغام کرده نحو السواوی و حی و سبی و له اعلم و در آخر

وَيَسْمَعُ بَعْدَ الْكَسْرِ فِي الضَّمِّ هَمْزٌ لَدَى فَتْحَتِهِ يَأْوَدُ وَأَخْوَجًا

چون از هم تکرار که بعد از انواع ساکن آمد فارغ شد شروع کرد در احکام هم تکرار که بعد از وقت باید و آن مختص شد بجز در آن قسم زبر که هم مفتوح باشد یا مکسور یا مضموم و ما قبل هر یک از اینها مفتوح یا مکسور یا مضموم است و نه مثال بگویم تا بر طالب اسان باشد در آن مثال مقصوره با جوکات ثلث سالم بود خطیبه مثال مکسور

با و کات ثلث خطیبه بدین سبب مثال مضموم با جوکات ثلث روسم روف مستهزون و ناظم در بقیه اشارت کرد که چون فتح بعد از کسر بیاید نحو خطیبه ابدال باید کرد بیا و چون هم مقصوره بعد از ضم بیاید نحو بولع ابدال

کنده هم در هر بلو یا یکی از احکام نه که مذکور هفت قسم باشد و آن مقصوره باشد بعد از فتح و مکسور بعد از کات ثلث و مضموم بعد از جوکات ثلث اشارت نمود که در بیت دوم که در جمع هم سهیل کند هم تا نسیه را نیز بر قاعده مذکور و چون اقسام هم ساکنه و متحرکه فارغ شد فرمود که هشام موافقت هم کند در تخفیف هم

که در او کلمات باشد از آن سبب که آن محل استراحت است و تخفیف هم آن متوسطه محض است همچون جمله

وَيُرَاعَى عَلَى أَظْهَارِهِ وَادِّغَامِهِ وَبَعْضُ كِسْرِهَا لِيَاءٌ تَحْوَلًا

کقولک لنبیهم و بنیهم و قدر و ووا انة بالخط کان منسهلا

ففي الياء ياء والواو والحذف رسمه ولا تخفف بعد الكسرة الضم ابدال ياء و غنة الواو في عكسها ومن حكي فيهما كالياء وكالواو وأعضلا

وَمُسْتَهْزِئُونَ الْحَذْفُ فِيهِ وَخَوْنٌ وَضَمٌّ وَكَسْرٌ قَبْلَ قَبِيلٍ وَأَحْوَجًا

شروع کرد در احکامی چند که تعلق بعضی از سابل مذکور دارد زیادتی قولید را ازان جمله فرمود که از آنهم هم ساکنه که ما قبل آن متحرک باشد نحو برینا فرموده بود که ابدال هم کنند پس رینا شود در زینت اشارت

که در آن دو جایز باشد یکی اظهار نظر با اصل کلمه زیرا که بدل عارضی است و وجود دوم از غم چون رعایة لفظ کنیم و قیاس بر رسمه در توی و توبه دو وجه جایز باشد و از هر ظهور ناظم اختصار کرد بر رینا بعد از فرمود و بعضی کسرها لیا و تحولا کقولک لنبیهم و بنیهم یعنی از انواع هم مذکور در نحو انبیهم و بنیهم هم

چون ابدال کند هم راها را بر اصل خود که ضم است باقی بگذارد یا نه ابعده را در آن وجه است بعضی گفته اند هم ها باقی باشد که بدل عارضی است و بعضی گفته اند ها مکسور باشد که اعتداد عارضی کند قیاس بر اینهم و آن

و فهم بعد از این احکام فرموده و قدر و ووا انه بالخط کان منسهلا و این اشارتست بر وایت سلم از هم که در عزت متابعت خط مصحف عثمانی رطم کرد پس الکر صورت هم و او باشد ابدال یوا و کند و کوبد در و انبا و و بنا و کم در نحو انبا و کم و نسبا و کم و در انبا و کم و نسبا و کم بناه خالص و در نحو سادل و امر لیه و امتازت سال و اوت و امتازت یعنی ابدال کند الفة در نحو المودة و یوا و شیا کوبد الموده و یوا و شتی در جمع هم را حذف کند و

بعضی مواضع که ابدال الف مؤدس شود با جمع ساکنین نحو رایت و سالت و احتمال باشد در بعضی صور که حذف هم بنا بر خط مصحف متعذر باشد و آن در صورت باشد که پیش از الف و جواز و ساکن نحو

السواوی و النشاء و در بعضی صور اشتباه معانی باشد نحو تجزون و در بعضی صور که بر حذف حرف قبل نیاشد نحو مسویا و مذوما و القرآن پس حاصل تخفیف رسم در مذکور و انواع این و مستحسن آن باید نظر

کنیم اگر تخفیف قیاسی و رسم موافق باشد عمل کنیم قولا واحدا و اگر مختلف باشند و اتباع رسم معتقد نباشد بر تخفیف قیاسی اختصا کنیم و اگر معتذر نباشد بر تخفیف رسم نیز عمل کنیم **تنبيه** در ضم قول ما نه

بالخط دو وجه گفته اند یکی شرح و جواول آنست که ضم عاید با هم است تا هشام را در تخفیف رسم و این واضح است زیرا که مؤلف این مختصر بر مشایخ کبار از هم هشام تخفیف رسم خوانده است در بلاد حجاز

اما اگر در بلادین خوانده است از هم هشام نیز و وجود دوم الکضیم عاید با هشام است که از این تخفیف رسم در طرف ابدی است و هشام اقلیت بضم و هم خود اصل است درین باب احتیاج نباشد تذکره و چون

هشام که به تبعیت تخفیف رسم کند اولی اصل باشد اولی قول فنی الیا یایی والواو والحذف رسم در جمع و

هشام که به تبعیت تخفیف رسم کند اولی اصل باشد اولی قول فنی الیا یایی والواو والحذف رسم در جمع و

با مذبح جمع فزود که جمع در ریا و او وحده عزت متابعت رسم کند و ذکر الله کند در ریا که او نیز در حق
 و او بیاست قوله والاخفش بعد الکسر الضم ابداً یا شروع کرد در مذهب اخفش که فاعل و مفعول بود
 در دو نوع نوع اول آنست که جمع مضموم بعد از کسر باشد نحو سفسف تک تعین حرکت ما قبل کذا اخفش
 چون هم مضموم بعد از کسر باشد هر دو را قبل کتب با یا بوجه احسن که اشار بقوله والاخفش بعد الکسر
 و الضم ابداً بیاید و بوجه دوم که ضعیف است تسهیل کند مانند با ک اشار بقوله والاخفش بعد الکسر
 در نوع دوم که جمع مکسوم بعد از ضم باشد نحو سئل سئل و جمع را قبل کتب با و مکسور بوجه احسن که اشار
 و عنده الی و عکس و بوجه دوم که ضعیف است تسهیل کند مانند او ک اشار بقوله و من جملة فیها ک الی
 و سبیه در نوع اول نحو سفسف تک تعین مانند و او کند و در نوع دوم نحو سئل مانند یا ک در است **تلییه**
 قوله اعضا درین لفظ شرح را اخلافت بعضی گفته اند درین دو مسله مذکور اخفش مخالف سبیه کرده است
 متروک است و اعضا اشارت برین و بعضی گفته اند اخلافت از نحو اطلاقت و ضمیر مستکن از کسر است
 فحسب سخن در قوله و جمع تمام شد و قوله و کسر قبل ابداً کلامی دیگر است که اگر مراد این بودی بایستی گفته قبلا و اخلافت
 تا ضمیر عاید بودی با سبکیه و بعد از آن فرمود و مستهون اخذ فیهم و نحوه یعنی مالم یون و خاطیون و سبکیه
 در اشارت این کلمات جمع چون وقف کند حذف عزت کند بنا بر رسم زیرا که درین کلمات در صحن عینان جمع
 جمع مرسوم نیست و چون او ساکن باشد و ما قبلش مکسور محل خلاف باشد که نظر بخلاف جمع عارضی کند
 کسر و او بحال خود باقی بماند و اگر نظر بر آن کند که در کلام عرب مستکرم است بعد از کسر و او ساکن پس ما قبل
 و او را مضموم باید کرد ایند پس در نحو مستهون از طریق قضیه بی وجه حاصل شود بنا بر تسهیل قریبی
 و رسم و بوجه اول چنانچه تسهیل قیاسی گفته آمد در اقسام تسهول اول باب و بوجه دوم ابوالعمره باها در مذبح
 اخفش و حکیم تسهیل هم میان هم و بلکه آن وجه اعضا است و بوجه چهارم حذف هم باضم ما قبل در رسم و
 بیخ حذف هم با کسر قبل در رسم ایضا اگرچه ضعیف است و مولف این مختصر و اکثر شایخ بوجه مذکور خوانده است
 و در بعضی رسم و بجه مختار که ان معض و ضعف نیست و بوجه ششم که آن ابداً جمع باشد و او بر تقدیر آنکه جمع
 مرسوم باشد بعضی از شایخ شام خوانده است در سنه خمس و تسهول کما و از شایخ مولف شرح شمس الهادی
 جباره مقدسی در شرح خود که جایز است مانند آن و له اعلم
و ما فیہ یلنی و اسطابن و ایدر کلن علیہ فیه و جمان اعملا
 یعنی چون هم مبتداً متوسط کرده در کلمه سبب حرفی که در اول آن کلمه در آید و بجه باشد جمع را تخفیف
 و تحقق جنانکه در هم متوسط گفته آمد بشرط آنکه از حرف زاید که در اول کلمه در آید هم جوخه و او کند در اول

مراد از زاید آنست که محذوف او در نفس آن کلمه خالی ظاهر نشود و نحو هاتم و در بیت ثانی بعد از این مثل باد کوه
 اما اگر محذوف حرف زاید در نفس کلمه خالی باشد چنانکه عرف مضارع و مسم اسم فاعل و مفعول نحو بونی الی و ان
 یاخذ و مومن و ما یاتا در مجموع وجه تخفیف باشد فقط و بنسب و هاتم حرا عرا و الحاقه ازین قسم است
 که جمع را تخفیف باشد ایضا فقط و چنین داد مولف این حرف را جمع بر همان الی و حسی به روایت کرد
 این از شایخ در رسم خلیل علیه در رسم نش و تسهول است
کما و یا و اللام و الباء و نحوها و لامات تعریفه قراناً
 شروع کرد در کلماتی که متوسط شده باشد بسبب زاید در اول آن قوله کما و نحوها الی و هولا و نحوها الیها
 و نحوها فمهم و لالی و نحوها فمهم و هولا و نحوها یعنی نحو فامنوا و امنوا و اخفی و فاولهن و کافهم و
 الذمهم و الی و اینها قوله و لامات تعریف نحو الارض و الاجن و هولا لمن تملأ یعنی بمن من درین استعار
 یا کسی است که در آن کند و بعد از فکر بقوه علم و ذکا فزود تواند کردن در احکام مذکور و اقسام سبیه
 غیر مذکور از انواع آن تواند قیاس کردن و براده صواب تواند رفتن و احکام که بعد ازین باید ضم کند که درین قسم است
و اسمی و هم فیما سوی متبدل بها حرف مد و اعرف الباء محذولاً
 چون بیان هر آنی که در طرف بود کرد درین ضم کند احکام وقف فزود که در هر موضعی که نقل کرد
 با ما قبل جایز باشد نحو لمر و السوا یا خود ابداً یا ادغام جایز باشد نحو قور و النسی اشام در مضموم و روم
 در مضموم و مکسورین از نحو جمع و هشام اما در کلمه که هم در طرف آن افتاده باشد و ما قبل هم حرف مد یا
 و ابداً هم جایز باشد نحو الساء و الباساء و نشاء و یا خود هم مفعول باشد در طرف بعد از تقدیر سکون ابداً
 آن جایز باشد در هر دو نوع جایز باشد روم و اشام و مثال نوع ثانی خوبید و تبدی و اللولو و قوله و اعرف
 الباء محذولاً یعنی آنچه گفته آمد از اول باب تا بدین موضع فهم کن که مشکل است ضبط آن کسی که قواعد
 ناظم نداند و قوله محذولاً یعنی حال آنست که جمیع احکام جمع است درین باب
و ما و ا و اصلین تشکن قبلها و ایما فعن بعضی بالان غا و جملا
 ذکر و او و یا ساکن رفته است که پیش از هم مفعول باشند آن برد و قسم بوی زاید و اصلی حکم زاید آن بود که ابداً
 و بعد از انغام و اگر او و یا اصلی باشند فرقی نباشد که حرف یا باشد نحو سوة یا و ف مدولین نحو السوی
 و جمی که نقل کرد هم با ما قبل کند و درین بیت اشاره کرد که بوجه دیگر غیر از نقل جایز باشد یعنی اصلی یا جاری
 بجز زاید بر آید و ادغام کنند و گویند السوی کترو و سوه و خطبه پس بر قول بعضی روم جایز باشد در نحو
و ما قبله التحریک اولی فحرفا فالبعض بالرقم سهلا

وَمِنْ بَرَعٍ وَاعْتَدَ غَضًا بِسُكُونٍ وَالْحَقُّ مَقْتُوخًا فَقَدْ شَدَّ

مکتوبه در وضعی که حرف مکتوب در طرف افشاده باشد و ما قبل آن مکتوب خود را ویدید و پیدا با خود ما قبل حرف
مکتوبه الف باشد خواه سها و جایش فرمود که هر دو نوع یعنی جایزه داشته اند سهیل با روم و در اولین
قابله عنده حرف مکتوب است و از قول ویدله ماما نظرف مثله و بعد معلوم شده و سلم روایت کرده است
از جمع که در جمع این انواع حرف را نیز نیز خوانند و ان نتوان خواند الا آنکه روم حرکت کنی و از هر حرفی در وقت
اینجا بعضی رسم جایزه داشته اند که سهیل یعنی روم معتدراست و نیز بخوان آن که در است از سبویه کاسیا
ع باب الوقف قوله و من لم یومر و اعتد محضاً سکوناً اشارت کرد بقول بعضی دیگر که خوانند
روم و انشام مطلقاً در انواع مذکور زیرا که اعداد ساکن که در وقت اول و الحوق مقنوجا اشارت بعضی
دیگر از قول الحاق کرده اند مقنوج را بمضموم و مکسوره در روم و در هر سه نوع روم می کنند و این وجه سناذ
زیرا که اید قرآن جایزه داشته اند روم در هر مضموم و مکسوره و قول قد شد موغلا اشارت بدین معنی می
حاصل این شد که در انواع مذکور اید را سه وجه باشد وجه اول آنکه روم و انشام نباشد مطلقاً و وجه
دوم آنکه روم و انشام باشد مطلقاً و وجه سوم که مختار است آنکه در بعضی کسب انشام و روم باشد و در بعضی
فقط روم باشد

وَمِنْ بَرَعٍ وَاعْتَدَ غَضًا بِسُكُونٍ وَالْحَقُّ مَقْتُوخًا فَقَدْ شَدَّ

قوله اینجاست یعنی در تخفیف حرف انواع طرق بسیارست غیر از مذکور است و ان نزدیک است
بجینتی که منور گرداند نوران هر کلمه را که مسوده باشد یعنی بر کسی که انواع تخفیف تواند کرد که مکتوب
باشد و بر وی مشکل شده چون از خانه آن طرق اخذ کنند نور این طرق مشروح و منور گرداند آن هر را از
در آن حال که آن اشکال برین شخص مخفی باشد چنانکه لیل الیل یعنی مظلم **تنبیهات** چون از حکام باب
فایز شدیم محلا سالی چند یاد کنیم مفضللاً بتبیب اقسام عقرات بر پنج ترتیب ناظم تا طالب این فن را از ضبط
ایمن باشد و مبتدی را اصلی باشد درین باب و اول باب از سایل حرف ساکن که بعد از حرف مکتوب آید شروع
کرده بود متابعت اولیم که وقف کنی قوله انا تا وریا سه وجه جایزه باشد وجه اول ابدال حرف و بعد از ابدال
اظهار و ادغام نیز جایزه باشد و وجه دوم حلق حرف بنا بر رسم که هر کلمه بودیم چون کسی یا اشتباهی باشد
بر رسم نیکم اما روایت از هر آمده است اینجا و اما قوله تعالی الرویا رویا که هر دو وجه ابدال باید کرد و بعضی
نیز ادغام جایزه داشته اند و نیز جایزه حذف حرف کردن بنا بر رسم پس کوی المروا و رویا و اما هفتی و
اقرار و سیاه مشهور از هر تخفیف آمده است و بعضی از جمع و هشتم بمحقق خوانده اند بدان علل که خوانند
از هر سوسنی که او نیز بمحقق خوانده است و از سایل حرف مکتوب که را که ما قبل او حرف ساکن باشد مکتوب محروم و
سلسون

نقل حرف باشد فقط سهیل و حذف بنا بر رسم جایزه نباشد و در نشاء حکم مذکور باشد اما در بعضی
دو وجه جایزه باشد وجه اول نقل و وجه دوم متابعت رسم و در نحو انما یکم چهار وجه باشد سهیل قیاسی باشد
وقف و متابعت رسم باشد و مقصر اما حذف حرف نشاء یکدن و نقل الف با هر کجا هر دو وجه حذف و نقل و مکتوب
حرف با ما قبل جایزه باشد و روم و انشام نیز چنینند جایزه باشد حذف حرف بنا بر رسم لکن در رسم
روم و انشام نشاء یکدن و حوله حرف و انکفوا اید از جمع و وجه چند روایت کرده اند و آنچه از ان مختار است ناظم
اشارت کرد بدان بر یک وجه ابدال حرف بود و مقنوج چنانچه در بعضی بیاید و وجه دوم نقل حرف کند با ما قبل قیاس سایل
مذکور و این دو وجه مشهور و مختار و وجه هر دو انکفوا مسترد خوانند اند روایت از جمع و وجه است
که در هر دو وجه و در هر دو با زای کرده اند و انرا در ادغام کرده اند و در کفوا هم چنین و بولول نیز مختار بعضی
از شاخ و دوش خوانده است و این مختار نیست اکثر اید و در نحو هیه و سوه نقل حرف جایزه باشد و ابدال الف
نیز جایزه باشد اما سهیل نیز و اتباع رسم هر دو ممنوع و در نحو موکلا نقل حرف با ما قبل جایزه باشد و وجه
حرف را قلب کردن با و لو و ادغام کردن و او اول در و او تانی و وجه دوم وقف بر رسم نحو مولا و اما در نحو
چهار وجه آمده است وجه اول حذف حرف بعد از آن که نقل کرده باشد نحو الموده و وجه دوم ادغام بعد
حرف با و بر قول بعضی نحو الموده و او اول مشد و او دوم ساکن و وجه سوم تخفیف حرف نیز بر کوبید
الموده بفتلات و او ت و وجه چهارم تخفیف رسم یعنی سکل و او خواهد نحو الموده و در وجه پنجم و چهارم
باشد و در نحو شعی و السوسه سه وجه جایزه باشد حذف حرف بعد از نقل با روم و انشام و وجه دوم ابدال
یا ادغام مع الروم و الانشام و وجه سوم حذف حرف فقط بنا بر رسم و از سایل حرف مکتوب که ما قبل آن الف باشد
و ترا بجمان و در ان شش وجه آمده است وجه اول آنکه وقف کند کلمه نیز بر مامله حرف و هر دو الف را امانه
کنند و از ان نیز برین وجه ترا و ان وجه مختار است و وجه دوم آنکه وقف کنند بالفی واحد ممال که بعد از ممال
باشد نحو ترا و وجه سوم آنکه وقف بالفی واحد ممال بقیه یا کند ترا و وجه چهارم آنکه وقف بعد از الف بولول
را باشد کند نحو ترا و وجه پنجم آنکه وقف کنند بالفی واحد ممال بعد از آنکه عدال الف حرف ساکن باشد نحو ترا و وجه ششم
آنکه وقف کند بکسرا و اما الف واقع بعد از الف و قلب حرف کند سیا و الف غیرا بعد از ان ثابت دارد در نحو ترا و این
اصول است که نه روایت محمد است و نه موافق عربیت و ما بقی و جمع هم مترواست و هم در عربیت همی در اول
نماند کسی که بنا می باشد و قوله یرا و او این قسم مذکور است در هر دو وجه است یکی از ان هشتم و در اول
اما وجه هشتم آنست که هر اول را تحقیق کند و تا نشاء ابدال بالف چنانچه فکر رفت و مدمشع کند با حرف و
سهیل حرف اولی که نیز بر و ابدال ثانیه و مدمشع کند با حرف بر قاعه مذکور است با و وجه دوم آنکه ابدال کند

ولام حمل در سه حرف مدغم است و آن نون و تا و ثا است بخود ثوب الكفار و قل هل نبتکم وهل
تنبيه اگر قائلی که در حرف مدغم فیه تا که هفت حرف شرح داده شد و تا که سه حرف پس مجموع ده باشد
 جواب آنست که لام بل مخصوص است در کلام مجید به پنج حرف و آن ضاد و ظا و ظا و ز و سین است و لام حمل
 بنا فقط بخود ثوب الكفار و مشرک اند در دو حرف و آن نون و تا است بخود هل نبتکم وهل نبتکم بل تا بکم
 سر مجموع حرف مدغم فیه هشت حرف باشد و این است که ناظم بنا بر این واقع است در کلام مجید اعجاز **قول**
 فادعها را و اشارت بدانچه گفته بودیم که بجهه درین فضول بر سه قسم باشد اول آنکه ادغام کنند در جمع حرف
 دوم آنکه در جمع آنها را نکنند سیم آنکه در بعضی ادغام کنند و در بعضی اظهار ریس کسای درین فصل از قسم اول است یعنی
 لام حمل و بل در جمع حرف مدغم ادغام کنند و مدلول را تا و بعد از آن شروع کرد در مذهب کلامی که در بعضی حرف و ادغام
 میکنند و در بعضی اظهار بقوله و ادغم فاضل بجهت آنکه مدلول جمع است و او آواز زدن بود و بعد از او حرف مدغم فیه
 یاد کرد بقوله شاه سرتیبا یعنی در تا و سین و تا ادغام کند مطلقا و در باقی حرف ظاهر را انا قوله بل طبع الله در کلام
 که بر عایت خلا و حرف دو وجه باشد **قوله** و فی نسی الا ادغام جب یعنی مدلول صاحب ابوعمر و ادغام کند لام حمل
 در تا تره رسون مکرر در تا نسی در الحاقه و در غیر آن موضع نیز در باقی حرف اظهار کند **قوله** و اظهار لیدی و ادغم
 ضمانه یعنی مدلول لام لیدی و هشتم لام حمل و بلا اظهار کند پیش نون بخود هل نبتکم بل نبتکم و لام بل در ضاد اظهار
 بخود بل ضلوا عنهم فی الاحاق و غیر این یک کلمه در قرآن دیگر نیامده است پس این است که گفته اند که لام حمل پیش
 ارضاد ادغام مدخلی نباشد چنانچه سلسله محقق سینه باقی بماند از حرف مدغم فیه پیش حرف هشتم در جمع و ادغام کند
 الا لام حمل در تا قوله ام حمل تسوی در عده که اظهار کند حرف و کسای استوی یا خواند پس از قرآن سبوح کس
 ادغام نکنند در کلام فاضل و چون یاد کرده شد مذهب کسای و جمع و هشتم و ابوعمر و باقیان از زبان و تا
 و این نیز و عاصم لام حمل و بل در مجموع حرف ثانیه اظهار کنند **باب اتفاقا ادغام از وقت و تا ثانیه**
و لا خلف فی الادغام ان ذل ظالم و قد یجت ذعد و سیمائلا
و قامت نریه ذمیة طیب و ضعفها و قل بل و هل راها لیب و یغفلا
وما اول المثلیه فیه مسکن فلا بد من ادغامه فمثلا
 یعنی قرآن سبوح متفق اند در ادغام کنند ذال از در ذال و وظا محو اذ ذهب و اذ ظلو اما اشارت نمود اول
 ظا و ذال قدر تا و ذال محو قد تبین و قد دخلوا اما اشارت نمود و قدیمت دعد و تا تا نین در مثل خود
 و در دان و طایفه نیز کما انت تاسهم و اجبت دعوتک و قالت طایفه کما اشارت نمود و قامت نریه ذمیة طیب
 و قل و بل و هل یوکل انوس در مثل خود و در و لام ایتمه قرآن با جمع ادغام کنند اضا کما اشارت نمود

وقل و بل و هل یاها لیب بخود لیب و بل و هل و قل یا و بل و یکم و هل فیه و بل یا و و قرآن کسی که کند
 و در نفس حرف و ی باید که سکت مفرجه حضرت است **قوله** و ما اول المثلیه میگوید قرآن سبوح متفق اند در ادغام
 حرف که مثلیه باشند و حرف اول ساکن فرقی نباشد که در یک کلمه باشند یا در دو کلمه بخود یک کلمه الموت فارسی کلام
 اما در موضعی که اول مقصوم ما قبل باشد بخوامند و عملوا یا یا ساکن مکسور ما قبل کمالی بوسوس ادغام
 کردن که جلال ایشان مداست چنانچه گفته آمد شرح آن در قوله و من یظهر فیا لعللا **تنبيهات** در ترجمه باب
 ذکر قل یا یا بل و هل گفته بود چون در حکم داخل الحاق کرد اینجا و نیز قوله و ما اول المثلیه الحاق کنه اینجا است
 داشت و پیش ازین حکم آن گفته بود درین باب مسائلی چند که ایماه قرار در اظهار و ادغام آن متفق اند
 اختلافی در ادغام که زیادتی فواید بدانکه اجماع قرأت اظهار کردن در موضعی که بعد از ضاد تا بیاید یا ظا
 نحو فاذا انضمت و قد فرضتم و فیما عضم عظمت بر مذهب مختار و چون بعد از ذال یا ذال حرفی از حرف
 که آن با و لام و نون و فا و راست کسی بیاید با جماع اظهار کنند بخود لغت بختنا و قد لغتینا و قد نری و قد فاذ
 و لغتوا و اذ یونان و اذ لم یصدوا و اذ فرقنا و اذ نتقتنا و اذ فرعون و اذ رمیت و در نحو و اسمع سمیع
 و من یتبع خطوات و اصغع عنهم و لجب باشد اظهار کردن بین کلمتین و چون بعد از زیم جمع و او یا و فایاید
 اظهار باید کردن نحو هم و عدو فی ضحیا هم اما چون بیاید نحو و هم هم فاحکم بینهم دو وجه جایز است
 یعنی اظهار واحدا و آن جمله که ادغام نشاید کردن هر موضعی است که بعد از آن کلمه که در آخر آن فایاید و بعد
 از آن و یو یا یم بیاید نحو لا تحف و لا تحزن و نحو تلف ما صنعوا و تحلف من ارضنا و چون بعد از لام بل هم بیاید
 اظهار باید کردن نحو بل چشاک و چون بعد از نظار ساکن تا بیاید واجب باشد ادغام کردن نحو لریسبط و احطت
 و فطم و چون از سین ساکن تا بیاید نحو نسو و قول المستقم اخفا باید کردن و در نحو و ذن و حصدم و ما
 استهدو هم و الم تخلفکم واجب باشد ادغام کردن و بر مذهب بعضی بر الم تخلفکم جایز داشته اند اظهار کردن
 و ان ضعیف است و عمل بران نیست و ازین نوع آنچه یاد کردیم قیاس بر این گفته آمد میکنند و با سه التوفیق
اما بدانکه در معانی الفاظ این فضول در شروع بسطی کرده اند و بعد از شروع مختصری از آن یاد کنیم تا
 این سخن از آن نیز بزمند شود انشا الله تعالی بدانکه در او باب و عده کرده بود بدکری و فریب که ساکن الفاظ باید
 از آن شروع کرد در وفایان و عده و آن ذکر زینب است فرمود ذم الحاق یعنی زینب که محبوب است و گفته اند حرفی
 مراد است از آن آفرن و چون آن زینب مثنی کند یعنی بختر کند صال لهما یعنی مستطیل و بسیار شود بکبر او
 بر سبحان و حال آنکه او مرتفع الحال است و آن عجب و بکبر او و اصل باشد که کسی که تقرب کند بسوی او و بیاید بکبر او
 واصل کسی باشد که تقرب کند بدو و عرض ازین استعارت اعراض طالب است از فصیلت و در نحو و طاعت

ادغام کند

بعوزان فرمود فاطما رها یعنی اظهار غمش زینب روان می کند بوی خوش و رو داد ایما و اظهار مکنه طیب نفس خود
 که صفت زینب می کند حال آنکه ظاهر است صفت زینب **قوله** وادغم ضنکا الی افوه یعنی اخفا می کند از جهت محل آن کجا
 که وصل زینب یافته است وصل را و مراد راحت و صلوات و از آن استعاره کرده است بگوید که در است لغز و غم و اخفا
قوله مولی یعنی محبتی که دایما از محراب و در تجسس و غنا است از آنجا که می باید با صیانت او کرده باشد **قوله** وقد
 سمحت الی افوه این ایماست هم از غم غم است اما از هر آن افرا ز کرد تا مقصود قرآن که حکم دال قدس معلوم بود معنی
 آنست که بدستی که زینب در آن حال که اظهار عجز می کند می کشد دامن خود را از آن دلمتی که تمام و بی نقص است حال
 آنکه هر چه زینب را که جلوه می دهد با دصبا خوش بوی معلول آنست و مراد از زینب تجسمه طیبه الی ایچ است آنچه شنیده
 می کند دامن و بر او زینب در آن حال که نیم صبا بروی دهد و معنی معلول سر را بکنده است و مراد از طیب الی ایچ عفت
قوله فاطما رها الی افوه مراد از زینب زینب است یا نور روی وی یعنی ظاهر می شود حال زینب را نسبت
 وی یا نور روی وی و دلالت می کند بر وی حال آنکه دلالت نسب و بی و اضع است و اخفا می کند یا فتن وصل او و غیر
 که از تشنگی هم آن بچنان رسیده است **قوله** وادغم مروالی افوه مراد از کلمات است از وصل و اذک صفت است
 و صیرت ضعیف است و غم غم را یعنی وصل راحت رسان زینب اخفا می کند مضرت محبتی را که تخفیف و نزار شده است
 و از آن غمش آتشی بر سرش وی سستی شد و او را تخفیف کرد اندک بختی که سایه و بر زایل کرده است **قوله** و فی حرف
 نینا الی افوه مراد از حرف اول جانی است یعنی در آنکه وصل اخفا می کند مضرت هم را خلاقی نیست چنانچه در پیش
 معلوم شد اما در طرف ترین محب وصل خلافت است بعد از آن فرمود که اظهار می کند که مر صدقه را با آنکه در حد
 حرف و اخذ راه فری می کند و معنی صادیکار است معنی و فاقه و عرض ازین کلام آنست که ترین بوصول محبت الی
 باشد که بذل جهد خود کند در طلب و مجتهد باشد در نیل مطلوب و الا در ترین او خلافت نیست تحریص می کند عاید را
 بزبادی طاعت **قوله** و ابدت سنا نخر یعنی در حال غمش زینب تبسم میکند و اظهار می کند دندانه های منور خود را
 آن دندانی که صفت او آنست که صفت زده است در دهن او از زلفان ابر و عن غیب او **قوله** حجب و رو داد با
 یعنی جمع شده است بر آتش خود دارد **قوله** عطا الطلا یعنی خوشگوار خوش بوی مسلسل او **قوله** فاطما
 در الی افوه معنی آنست که آنچه اظهار می کند زینب در حال تبسم در آنست که مرتفع القدر است و در ایچ
 آن در دعا و اخفا میکند در ک وصل و مضرت هم را در آن حال که نظر یافته باشد در وصل و با آنکه وصل شده
قوله و اظهار کف الی افوه یعنی اظهار می کند کف تمام عطا یا ک خلق صاحب فاحا الی ک مضرت
 یعنی عطا و ملاذ است آنچه از وصل باید مقصود ازین بی آنست که هر که موصوف باشد بدین صفات او با ک
 ندارد از اظهار آنچه حق تعالی او را بدان اطلاع دهد **قوله** و اظهار را وید هشام الی افوه مراد آنست که اصحاب

مذکور دو فرقه اند یکی آنکه اظهار مکنه حال وصل را و می گویند که اگر این کف بود که اعمال ما منهدم و محبط
 و ازین معنی تغییر کرده بود و اظهار را وید هشام خدمت و امراد از کف هشام است که سبق و فرقه دوم اگر کف
 میکند میان خوف و رجا و افشا نمی کند یعنی ایشان را در آنکه بجز در این حال وصل از حق دایم باشد خلافت خاتم
 رحله آنرا که ملامت بدین این ذکون خوانند یعنی زینب که وارث معنی تعیین کرد **بقوله** و فی وجبت خلف
 این ذکون یعنی در وجوب وصل ما را خلاف آن کسی که زینب باشد محبت است **قوله** الابل و هل الی افوه مراد
 اضرب است یعنی افراچ از کلامی با کلام دیگر معنی بدت آنست که آیا دیدی که گردا نید سو کردن زینب کسی را که ملامت
 دور را وست و در فراق او محنت زده است با سبب مضرت و مشقت و مبتلا کرد او را اشارت است به آنکه
 آن کسی که محرم باشد از لغت الله بسبب اعمال سینه دایم مبتلا باشد بانواع مشقت **قوله** فادغمها روا الی افوه
 معنی آنست که اخفا میکند حدیث زینب را و مراد از اخفا سو زینب است و اخفا میکند آن فاضل را و عا
 که صفت او آنست که تنهار و شاد می کند عا شیا و حال آنکه زینب است تنهار او **قوله** و بد فی النفس الی افوه
 که در کلامی دیگر فرمود آنکه مقیم محبت است در محبت ثابت شد محبت او بیسار آنچه بسبب محبت او نفس
 و نسبت آنکه چون کسی از وی سوال کند از حال محبوب او اخفا کند که در دوست دارد اخفا می کند **قوله**
 و اظهار دل و واع الی افوه فرمود که اظهار محبت جایز باشد نزد کسی که واع نفس و حافظ باشد سر سرترا و بزرگ
 باشد ضمان او یعنی التزام او را اخفا سررا بعد ازین فرمود که خطاب کن در حالت آن عباد و بگو آیا دیدی مثل آنچه ترا
 فرمود پس استیفا کن مجموع این وصایا را حال آنکه فی کفنی و مشقتی باشد و عا عجا فخیلی باشد **قوله** و لا خلف
 مع الاذغام الی افوه مقصود آنست که در اخفا محبت با غیر واعی مذکور هیچ خلافی نیست محققان را بعد از آن اشاره
 فرمود بسوی عقلت **قوله** اذ ذل ظالم یعنی چون دلیل شد آنکه ظلم کرد بر نفس خود مراد منصوب حلاج است یعنی
 چون اظهار محبت کرد در مذلت افتاد پس جمله اظهار رشتا بد کردن و دیگر آنکه ندان خود می کرد اندک مجبور می شود
 و قتی که اظهار محبت می کند و قطع و صلت میکند از وی و بدین معنی اشارت فرمود **بقوله** و ودیت الی افوه
 ترید دینیه الی افوه معنی دمی که مراد از وی زینب است بدین سر می بود دایم که نگران و مستغرق و طیب و صف
 خود است و می نماید طیب و صف را با بچمان تا شیعته می شوند بعد از آن فرمود بل یعنی اضرب از غیر حد
 وی و بر طریق استقامت و فرمود هل راها لبیت و یعقلا یعنی هیچ عا قلی در زینب را و حال آنکه بر عقل مانده
 و مراد نفس است یعنی هیچ عا قلی او را بیند لا آنکه از عقل با زا بد **قوله** و ما اول المثلبین الی افوه مراد
 که احد القمانیز را از محبت چون سکینه باشد لا بد است از آنکه اطفال آن مثل دیگر کند اشارت با آنکه چون عاشق
 در محبت صادق باشد با سبب و قمار است و چون محبت بجا نری بد است و او را لا بد است از آنکه اظهار او

کسی

اظهارا رکنکما اشار بقوله وفيه الخلف عن ورشم جلا ومدلول صرمي ونون نصرافح و ابن كثير وعاصم اظهرا
كثرت صا د كهي بعض در ذال ذكر و دال بر در ثا ثواب و ثا لبنيك و لبنيك در ثا در موضع لبنيك در ثا و با و ثا
ادغام كند در كهات منكره **تنبيهات** از قيد صا د مريم صا د والقران بيرون رود و چون در مقدمه
يكلمت مختلف فبه بود وصل يعني ملحق كردان بر د ثا و لبنيك و لبنيك بصا د مريم قوله و صرمي نصر اشارت است

و طاسين عند الميم فان اخذتم اخذتم وفي الافراد عاشر

يعني مدلول فا فان اخذتم اظهرا رکنه نون طاسين ييش هم که بعد از نون است و مدلول عين عاشر و ذال مدغلا خصص
و ابره ثا ذال اخذتم و اخذتم اظهرا رکنه در ثا در مجموع قران و با قيان ادغام کند **تنبيهات** از قيد صم
طاسين ملاحظه باشد و قوله فان يعني که اصطلاح ناظم داند خلاص يابد از ضبط و اصطلاح ناظم است که مبد
که تعلق او با ما قبل ربيتي نباشد و ا فصل نياز د و اگر اصطلاح ناظم نماند نوحه کند که اخذتم و اخذتم و اخذتم

و انزل هدي بر قيس مجلفهم كاضاع جابلهت لمدار
و قالون ذ و خلف و البقرة فكان تعذب ك نابا بالخلف جواك و تعذب

بعضي مدلولها هادي و با بر و قاف قريش بزي و قالون و خلد اظهرا رکنه يا ا رکنه در م صا ب ل ج و ب و ج دوم
ادغام كند و مدلول كاق و كاضا ضاع و جم جاء ابن عا و خلف و ورش اظهرا رکنه في خلاف و با قيان قبل و با و ع و
و كسا ي كند قوله بلهت له در جملا يعني مدلول لام له و دال دار و جم جملا هشام و ابن كثير و ورش نابلهت در
دال ذ لك اظهرا رکنه و با قيان غير از قالون ادغام كند و قالون را در وجه باشد كما اشار بقوله و قالون ذ و خلف و في البقرة فعل
يعذب دنا بالخلف جوا يعني مدلول دال دنا و جم جمدا ابن كثير و ورش با يعذب در م صا اظهرا رکنه و ابن كثير بوجه دوم اذنا
كس كما اشار بقوله دنا بالخلف و از با في قوله ابن عامر و عاصم نغفر و نوزب بر فح لا و با حوا نند كما سيأتي في قوله النعم و نيز
مذهب نافع و ابن كثير با ع و و مجرم و كسا ي ياد كند انما ك نغفر و نوزب بجم خوا نديس از نحو ايضاح ياد كند مذهب
قوله لا انما في نغفر تا نوزب نوزب هريك را چند وجه باشد چون احكام ادغام و اظهرا روم و وقف سكون و نفا
و اشمام با آنچه گفته آمد منضم بشنوم با هم فاما قالون را نوزب را نغفر با اظهرا را بيش لام لمي باشد و چون با يعذب با ادغام
در م صا نوزب و و ج و وقف هدي كانه مذكور در باب مدوقصر و اشمام و روم در باب و وقف بر تقدير آنکه در مدلول و و ج
خواند و و ج و هفت و چهارده باشد قالون را و دور را با و ع و داخل باشد با و در ركن و ج اظهرا ركنه و نوزب و نوزب
دوم که را ب نغفر در لام لمي ادغام كند با و ج و وقف هفت و ج باشد دور را و ورش را اظهرا ركنه و يعذب و مدلول ياد

و ادغام في الجزر و لنا قدر سا حميلا و خير في ثب فاصدا و

چون ان الفاطما يفة فارغ شد شروع كند در كذاي که مشرف آمده است فرمود که مدلول قاف قدر و را و رسا و حاميلا
خلد و كسا ي و با و ع و و ادغام كند با سا كند را در ف و ان در مضمون اول بخلاف صوف در رسا و با و ع و
در بعد و قال انهم من جعل كرجان و فا ذه فان ذكره و من لم يدر فاولي ك در جرجان و خلد را در كذا اوين
دو و ج است ادغام و اظهرا ركنه اشار بقوله و خير في ثب فاصدا و با و بصيحت روايت خلد اشارت كرد بقوله ذر
و نيز ذر بر آنکه ادغام در مواضع منكره ضمني دارد و اول علم

و مع جزوه يفعل بذلك سئلوا و تخسيف بهم من اعوا و شد

يعني مدلول سئلوا ابوالحارث لام يفعل در ذال ذلك در جمع قران ادغام كند بشرط آنکه لام مجرور باشد بخون
يفعل ذلك و مدلول را راعو كسا ي ادغام كند فاجسف در بابهم در سببا قوله و من نرضه من مجرول است ما يود او
اوست كقوله تعالى ان من مات ربه مجرما فان له جهنم و قوله سئلوا اشارت بصيحت روايت يعني چون در روايت ادغام
ثابت است الفاعل بقوله مقصص نبايد كردن و رعایت نقل ايم قدا كردن

و عدت على ادعائه فيدتها سئلوا بعد حيا دنا و شتموا حلا

معنى مدلول سئلوا شولهد و حيا حيز و كسا ي و با و ع و ادغام كند ذال را در ثا في قوله تعالى عدت بيدي در سئلوا
و دخان و فيدتها در طه و مدلول حيا حلا ابو عمرو و لام له و في شتموا ابو عمرو و هشام و حيز و كسا ي ادغام
كند در سوسه و حيا و زغوف قوله او رثتموها تا در ثا و مدلول ط ظال دور را مجرور در لام بيل و ج ادغام
كند و بوجه ظاهر كما اشار بقوله طال بالخلف و مدلول ياد يذلا سئلوا ادغام كند قوله واحدا و معاني يوز
اشارت بصيحت قرأت و و ج و ان يعني ادغام در كهات مذكوره ادله عالمي است که مستحق جد است و شتمت
روايت او محمود را که موافقت عربيت است و قوله طال بالخلف يذلا اشارت است بهر هرات ادغام دورا
انظروهم و از جهت قوه مانند شهر جيل و قوله له شرع ضمير اول راجع است باجماد و ثا ي با ادغام م

و يسبين اظهرا عن قتي حقه بدلا و نون و فيها خلف عن في شتموا حلا
و حرمي نصر صا د غنم من ثوب لبتا افرد و الخلف و

يعني مدلول عمن عن و فاقتي و حقه و ثبلا حفص و حيز و ابن كثير و ابو عمرو و قالون اظهرا رکنه نون ياد يذلا
و القران و نون ثا في در سوسه ن در او و القلم و با في قرا غير از ورش در موضعين ادغام كند و ورش بوجه دوم

وَعِنْدَ حُرُوفِ الْحَقِّ لِقَطْعِ الظُّمْرِ الْأَجْعِ حَكَ عَمَّ خَالِيَةَ غَفَلًا

شروع کرد در قسم دوم میگوید اگر بعد از نون ساکن و نون حرفی از ع و و حلق شش کند که در اول مصرع بیاید که
واقع شود جمیع قراظهار کند و حرفی را که ساکن تا نون ساکن که در وسط کلمه باشد آنرا نیز مثال
باشیم نحو نون نون و بیان و شیء از کما و نحو من جاز و منهم و جوف عمار و نحو من ح و واخر و نار حامیه و نحو من علق
و انعت و خاشقہ عملا و نحو من خلقهم و المنعمه یوحید خاشقہ و نحو من غفور و غنیغضون و عفو غفیر **تنبیه**

معنی الا حاکم الی اخره تنبیه است بدانکه این حکم که بر آن کلمه شد در مصرع سابق عام است هر جمیع اعضا را و حکم که در
شامل همه امثالت و اگر از راهی است یا دیگر زیرا که باقی الف ساکن نباشد

وَقَلْبُهُمَا يَمَّا لِلدِّيَارِ وَأَخْفِيَ عَلَى عَثْرَةِ عِنْدَ الْبَوْلِ فِي

شروع کرد در قسم سیم نون ساکن و سون چون عاقی باشو در این حرف کلمه سیم نون بود که شد
و محط الکون و نون در این قسم تشدید باشد زیرا که طریقت نه ادغام **قول** و اضا الی اخره چون از قسم
فارغ شد شروع کرد در قسم چهارم که اخفا است فرمود که نون ساکن و نون پیش باقی حرفی که آنرا نون حرفی است
اخفا باید کرد و اخفا حالتی باشد میان ادغام و اظهار خالی از تشدید بدینچه میگوید در این سطر

فَعَلِكُمْ حُرُوفًا وَجَنَانٌ حُرُوفٌ نَحْوُ مَنْ تَقَلَّتْ اَزْوَاجُهُمْ حُرُوفًا وَجَنَانٌ حُرُوفًا وَجَنَانٌ حُرُوفًا وَجَنَانٌ حُرُوفًا
دو نون کومن ذی الوری و ظل زلفت نحو فان زلتهم و نفسا زکیة نحو ان سکون و رجلا سلیما نحو من سلیما
و منی شمرید کومن صبر و عملا صلی نحو منضود و غذا باضعفا نحو فان طین و صعبا طیبیا نحو ان
و ظلا ظلیلا نحو فان قوا و سفر فعدة و نحو ان قیل و ینقلب و یتابع قبلهم نحو انکالا و ان کان و زلزل
کلتا و چون از احکام مذکور فارغ شد اشارت کرد با کلمه و اشتمال آن بقوله لیکن **تنبیه**

از کلمه اسانی حفظ این فصل بنظم آورده شد

یا نون و سیم و او و لام و رای با خبر
ازین نون ادغام شش حرف را
لیک در چهار اول ادغام باغنه
غیر مثل دنیا و قنوان که مضطر باشد
بامضا عفا تا کرد مشتبه اندر عید
شش حرف حلق قاسم کلمه نظم پر در
تا کردی قلب پیش معبران معتبر
چون الف حکم ندارد یا نون باقی ماند

و جوف و غف و وجه باشد و این کلمه را چهار حرف و چون زیرا که غفیر اول و دو حرف است و در هفت وجه و قطع حاده
و سوسلی رهاقت وجه باشد و هشتم را سه وجه و دو وجه دیگر در هفت وجه و در هفت وجه و در هفت وجه
و سبب ادغام باغنه مخالف و این کلمه را هفت وجه باشد و عا م را هفت وجه باشد و کاسی سید
نیاست در وجه قائل پس و این هفت وجه باشد و چون بعد از ادغام در هفت وجه باشد و کاسی سید
جاری دارم قما سید را هفتاد و دو وجه باشد که نون و چون طالب این فن عارفان ترویج شوقی و تعاریف بر اول سان
شروع کردند

باب احکام النون الساکة والتنون

بدانکه نون ساکن بر دو قسم است قسم اول آنست که در لفظ و خط ثابت باشد و در وصل و وقف در وسط کلمه و در آخر
کلمه باشد و مثال قسم دوم در آخر کلمه باشد لیکن در لفظ ظاهر شود در نون الخط آنرا نون خوانند مثال قسم اول نحو نون
و سزیم و قسم دوم نحو محیط بانگافری بعد از مقدمه باید دانست که چون حرفی که آن بیست و هفت حرف است
نون ساکن یا نون ایضاً نباشد بیکی از چهار قسم قسم اول ادغام قسم اظهار قسم سیم قلب قسم چهارم اخفا و این قسم
اول بر دو قسم است اول ادغام باغنه و قسم دوم ادغام باغنه و عثره آوازی باشد که از بی نون ایضاً نون ساکن یا
نونین باشد پس ناظم شروع کرد در قسم اول که اشارت نمود و کلمه النون و النون ادغام باغنه و اللام و الی اخره
قرا نون و نون ساکن را ادغام کند در لام و لا بیغنه نحو من لدنک و من نهم و هدی المنقر و اخته رابیه و بعضی از قرا
در قسم مذکور جایز داشته اند ادغام باغنه و مختار و اصح آنست که ناظم یاد کرد موافق صاحب تنبیه و اشارت کرد بدین
نحو که نون ساکن باغنه نیکوست و خالی از تکلف و نیز بر قول بعضی لام و را و نون را نیز خارج اند پس ادغام نون
بجای جمیع قرا در قسم دوم مذکور ادغام کرده اند نون ساکن را در حرف نون و نون یا نون بومید بصدون و من قول
و بومید نون عثره و من بورعوا و کسب من السماء و من مال و نحو بومید و اهیه و من وال قریه فی الواو و الیاد و ما خلق
بجای خلق مختلف قرا کرده است در واو و یا که او ادغام کند بیغنه در حرف نون و کون و متونی میقول

و کلمتینموا از عمو مع عثره و الواو و الیاد و نفا خلف

بجای جمیع قرا در قسم دوم مذکور ادغام کرده اند نون ساکن را در حرف نون و نون یا نون بومید بصدون و من قول
و بومید نون عثره و من بورعوا و کسب من السماء و من مال و نحو بومید و اهیه و من وال قریه فی الواو و الیاد و ما خلق
بجای خلق مختلف قرا کرده است در واو و یا که او ادغام کند بیغنه در حرف نون و کون و متونی میقول

و عندها الکلال ظفر حکمة مخافة اشباه المضاعف انتقال

یعنی چون واو و یا بعد از نون ساکن واقع شوند در کلمه نحو قنوان و عنوان و دنیا ایه قرا بر خلق قاعا مذکور
اظهار کنند که ادغام کلمه مشتبه شود بمضاعف پس تقبل شود و عوض از ادغام تخفیف است

و جوف و غف و وجه باشد و این کلمه را چهار حرف و چون زیرا که غفیر اول و دو حرف است و در هفت وجه و قطع حاده
و سوسلی رهاقت وجه باشد و هشتم را سه وجه و دو وجه دیگر در هفت وجه و در هفت وجه و در هفت وجه
و سبب ادغام باغنه مخالف و این کلمه را هفت وجه باشد و عا م را هفت وجه باشد و کاسی سید
نیاست در وجه قائل پس و این هفت وجه باشد و چون بعد از ادغام در هفت وجه باشد و کاسی سید
جاری دارم قما سید را هفتاد و دو وجه باشد که نون و چون طالب این فن عارفان ترویج شوقی و تعاریف بر اول سان
شروع کردند

ورویای و الرویا و حرضاه کیف ماتی و خطا باشد مستجاب و غیره
حق تعالی و فی قدسها فی لیس اکثرک مشکلا و فی کیف انسانی و من قبل
جاء من عصانی و اوصانی غیره بختلا و فیها و فی ظاسین اتانی الذی اذغمت

و فی بالواو تختلا عنهما اسما و استجره و کسای معی کلمه اجاب و کسای اماله کند

بیشتر آنکه بعد از اجاب او باشد نحو اما ز و احیا و عوت و یخی و اگر بعد از اجاب او باشد حزمه اما نه کند و کسای کس
برقاعه اصل خود اما کند و کلماتی چند که کسای اماله میکند فقط در جهت بعد از او بود و کسای کس
بیا تمکلم و کلمه دوم الرویا که موافق باشد باقی و کلمه سیم مرضا است فرقی نباشد که مضمون با مجرور با مضارع باشد
بقوله و مرضا کیف ماتی و چهارم خطایا و قوله شله یعنی فرغ که کلمه خطایا کم و خطایا

و من خطایا و غیره چهارم و ششم حقیقتا و هفتم قد هدانی و هشتم در سوره کهف و ما انسانی و غیره در سوره
و من عصانی فانما کما اشارت بقوله و من قبل جانی من عصانی و دهم و یانزد هم در سوره مريم و اوصانی و اتانی الکتاب

و در انزوم در غل غماتی الله و سیزدهم و چهاردهم در سوره والشمس و القمر اذا تباهما و الارض و ما طیبها و بانزد هم در سوره
والضحی و اللیل اذا سجد و شانزدهم در سوره و ان زعافت و الارض بعد ذکر جهنما کسای در سوره حواضع مذکور اماله
کند و کسای را دو وجه باشد در کلمات مذکور کسای و الودع و رویای و الرویا و تولاها و طیها و سمر و وجهها بالظن

خوانند کسای و حزمه و باقی فرایغ خوانند **تنبیهات** حوله الرویا و الرویا یکی را اضافه کرد بیای متمم و یکی با تمام
نوعت تا قوله عالی لا تقصص و یکی در یوسف بیرون بروی که بعد از آن ذکر آن بیاید و لغتانه مقید کرد اندیجی تا نه قفاه
خارج از خود در جمله کلمات

خارج باشد و اولی هدانی و لوان الله هدانی و قوله و لیس امرک مشکلا یعنی آنچه مقید کرده ام اما کن از کسای
که آنچه کفتم امری نیست مشکلا بلکه آسانست همان کسی را که فهمی دارد **قوله** حتی تضوع مندل یعنی که انفراد کسای یا
بر وجهی میان کوردم مضبوط که مانند است بیرون جوس مندل که خلاص از طبیبان اسایش باشد و مندل معون
طیب است و بعضی گفته اند که مندل مرضی است در بلاد هند که بوی خاصی خوش یا نسبت بدان موضع کنند

و اما حهاها و الضعی و الدبول مع القوی فاما لاها و بالواو تختلا

جمله از انفراد کسای فرایغ شد رجب کرد با کلمات مذکور که درین بیت آورده است که حزمه و کسای اماله کند
کما اشارت بقوله فاما لاها بعد از آن فرمود که و صحف جتانی در سوسم بوا و ندر این چهار کلمه کما اشارت بقوله فاما لاها
و مالها و تختلا **تنبیه** این کلمات چهارگانه مذکور غیر از دیوا اگر چه داخلست در حکم فواصل اما ناظم
در جمله مجموع را مخصوص گردانید تا اصل بایشان نیز میان بند و این کسی در یاد که او را کسای بیاست

و کسای کس
و کسای کس
و کسای کس
و کسای کس

و اما بعضی گفته اند کالف و منقلب است از با بولمل آنکه حول تنبیه کنند و میمان کونید و اما عسی از باب
البیاست بلبل قوله هل عسیتم و اما بانی الف محمولست بر تانیث و بل چون از غروف معاینه خارج باشند
داخل حرف تانیث در و چنانکه در ریب یس بنا برین وجه ناظم فرمود که در مجموع این کلمات حزمه و کسای اماله کند
و کسای را درین کلمات دو وجه باشد و ابو و بر و یث دور درانی که استغنام باشد بر سر خواند و باقی فرایغ خوانند

تنبیه بدانکه این کلمات داخل است در اصول سابق و فایده اعاده آنست که چون این کلمات سبب اماله در این
مختلفه است اگر ناظم ساکت شدی معلوم نشود که حزمه و کسای در ایشان سبب اماله اعتبار کرده اند که اماله
واجب باشد یا نه پس ناظم مخصوص ذکر کرد تا معلوم شود که درین کلمات سبب اماله اعتبار کرده اند پس اماله باید کرد
و اساس در اول بار گفته آمد و بدانکه که آنی استغنام در قرآن بیست و هشت موضع می آید در البقره و چهارم در العنکبوت
و یکی در مایه و دو در انعام و یکی در توبه و دو در یونس و دو در یس و یکی در مؤمنین و یکی در عنکبوت و یکی در سبأ و یکی در
و یکی در یس و یکی در زمر و دو در غافر و یکی در زخرف و یکی در دخان و یکی در فرقان و یکی در صافه و یکی در بقره و قوله

و ما استعمل بالیا غیر لی و ما نزلک و ما من بعد حتی و قل لی

چون از ان قسم کسای اماله کند بعضی دیگر آنست که موسوم باشد بیا از جهت صاسبتی که اصل ان و او می
درین قسم اماله کنند موافقت رسم مخصوصی و علی و ازین تذکر کلماتی چند استغنا کرد که موسوم اند بیا و اما که در مجموع
است کما اشارت بقوله غیر لی الی قوله و قل علی و کسای در هر قسم بر قاعده خود یعنی الضم
و باقیان یعنی خوانند و این کلمات در مصحف امام بیا نوشته خود حق التباس لا اما لدی تا فرقی نباشد از اسم اشاره چون
کند زید و اما فی فرقی باشد میان آن و میان الی که مستند باشد و اما علی تا فرقی باشد میان آن و علی که فعل باشد
فرعون علا و اما حتی تا فرقی باشد چون داخل شود در ظام و مضمر نحو حتی زید و خواه و
اما زکی بیا نوشته مناسبت ماقبل را قوله و لکن اللذی زکی و قوله من بعد یعنی و ال و
جایز باشد و کلماتی نیز در فاشه مثال کز کاهها و باخی مع البلی
فرمود که حزمه و کسای اماله کنند مگر در اصل و ثلثی باشد و او ای از انتم
و فعل مثال اسم نحو الاعلی و فعل مثالش از ثلثی و او ای باشد که او را با جحدی از
ابواب مزید فیه نقل کرده باشد نحو زکرها و باخی و اسلا از هر آنک اگر اسم باشد چون
تنبیه اش کنند در تثنیه یا یا شود و اگر فعل در فعل مشکلم یا یا کرد در قوله

و من اجیاء عنهما یعد و او و فیما سواه للکسای

و من اجیاء عنهما یعد و او و فیما سواه للکسای
بیشتر آنکه بعد از اجاب او باشد نحو اما ز و احیا و عوت و یخی و اگر بعد از اجاب او باشد حزمه اما نه کند و کسای کس
برقاعه اصل خود اما کند و کلماتی چند که کسای اماله میکند فقط در جهت بعد از او بود و کسای کس
بیا تمکلم و کلمه دوم الرویا که موافق باشد باقی و کلمه سیم مرضا است فرقی نباشد که مضمون با مجرور با مضارع باشد
بقوله و مرضا کیف ماتی و چهارم خطایا و قوله شله یعنی فرغ که کلمه خطایا کم و خطایا

و رویای

وَمَا يَكُ مَعِ مَثْوَىٰ عِنْدَهُ جُفُوفُهُمْ وَعَجِيْبِي مَشْكَاةٌ هُدَايَ قَدِ اِخْلَا

عنی جفونی ووری بر وایت کسای اماله کند قوله ورویکر و مثنوی و مشکو و هدی و جزم و ابوالحارث و ابی
قوله عز ورس و لا یجوز وجد بفتح خوانند کلمات مذکوره و ورس دو و جد باشد یکی فصح و یکی اما لیه بر برزیده بعضی
گفتند الف و منقلبه لیا و است که چون جمع کنند مشکوات شود پس آنکه اما لیه جازیه می یارد کسی بود که
الف اول کج و او نیست اما لیه در موضع لازم است که حرف رابع است و نیز ما قبل و ما بعد الف کسبه است
از اسباب اماله است و اما ابوعروا نکلمات مذکوره و عیال اماله کند کما مر **تنبیهات** از قید مثنوی مثنوی
بیرون رود و انحصار بحسام و از هدی فهمیده که ابوالحارث و جزم هر سه کلمه موافق باشد در اماله با دوری

وَمَا اَمَالَهُ اَوْ اَخْرَجِي مَا بَطْنُهُ وَاي النَّجْمِ كَيْتَعَدَا
وَفِي الشَّمْسِ وَالْاَعْلَىٰ وَفِي اللَّيْلِ وَالضُّحَىٰ وَفِي الْاَقْرَابِ وَفِي النَّسَبِ اَنْ تَمَيَّلَا
وَعَرَّحْتَهَا نَمْرًا لَقِيْنَا نَمْرًا مِمَّا رَجَحْنَا بِاَمْنِهَا لَفْتَحْنَا مِنْهَا

یعنی از جمله جزم و کسای اماله می کشد با اتفاق بگویند که کلمات مذکوره از این سوره که ناظم یاد کرده واقع شده باشد
اول سوره طه یا در دوم و النجم سیم و الشمس چهارم سوره الاعلیٰ پنجم و اللیل ستم و الضحیٰ هفتم افراشته
و انرا نجات ختم سوره عینس که اشار بقوله و من تحتها ادهم القیامه یازدهم المعارج **تنبیهات** قوله فی
اشارت بوجه اماله یعنی تا ایات مناسب بگویند باشند و چون سوره مذکوره بر ششم بر وجهی که ضبط از اسباب
باشد اشارت کرده بقوله یا منهل افلحت منهل یعنی ارشده و صل بن فخر خلاص یا فنی از تجزیه درین جمله حال
انکه عطا کردیم می آید می جستی و بعضی گفته اند که مراد ازین اشارت است که کسی که مع وقت اختلاف در میان
دانسته خلاص یا فنی از تجزیه بر مذهب امام که بدیش او کله آیت باشد اما لیه کن که اگر قار بر هر قریه که آیت
خوف خبیط باشد مرا و ایا پس لابد باشد دانستن آن تا مذهب مدینه و مکه و شام و غیره و اختلاف ایشان حلقی
کند و مسلک یاد کنیم از اختلاف ایشان تا باقی بران قیاس کنند قوله تعالیٰ منی هدی در سوره طه بدیش اهل کوفه
آیت نیست و قوله من طبعی در نازعات اهل مدینه آیت نمی شه و در سوره اقرآذی یعنی آیت نمی شه بدیش اهل شام

مَنْ حَكَبْتِ اَعْمِي فِي الْاَسْرِ فَاَتَيْتَا سُورِي وَ سَدْتِي فِي الْوَصْفِ اَسْمَا

وَمَا تَرَىٰ فَا نَرِي شَعْرًا يَبِي وَا عَمِي فِي الْاَسْرِ اَحْكَمُ حَكَبْتِ اَنَا
شروع کرده در کلمات که جماعتی از قرآن موافقت جزم و کسای می کنند در اماله آن و فرموده که مدلول صحیح جزم و
کسای و ابوبکر و لکن در می در انقال و قوله فهو في الاخره اعني که آن حرف نافی است در سخنان و قوله سوری در

ایات

اعلیٰ

و قوله سوری در سوره قیامه در چهار کلمه مذکور اما لیه کند در حاله وقف و فراسبعه در حالت وصل متفق اند
در فتح سوری و سوری و محسن این کلمات که در سیدت جزم فرموده بنظم او در اشارت کرده بقوله تسبیلا
بعد از آن فرموده که مدلول فارغ از معنی حمزه اما لیه کند رای شرای در شعر ارباب است وصل
و در حالت وقف باید که در حکم ان و احرامی الا سراج حکم صحبه الما و لا یعنی
اعلیٰ اولین در سخنان مدلول جا حکم و عجبیه ابوبکر و حمزه و کسای و ابوعمر اما لیه کند
تنبيه ابوعمر و از اصل خود تا بخواه و زکر و یعنی از اماله بنیه پیش بر جزم کرد و با اماله
محض نغمه زد که ما بعد من اشاع حکما و حفصه من برای عجز اهل انرا

یعنی مدلول کشین شاع و جا حکم حمزه کسای و ابوعمر و اماله بعضی کنند
مر الفی که ان واقع باشد بعد از را جزمی تا باشد که منتقل باشد از یا نحو آیت تری
و تمامه و کلا و یا خود آن الف از جهت تنبیه باشد خود کسای و ابوبکر و یا الف
از جهت لائق باشد خود تری در وقف بر مذهب کسی که مدلول خوانند و جزمی اماله

درین باب مشهور بود تا کنیم اشارت کرده بدان بقوله شاع حکما حفصه بروایت
عاصم موافقت مذکور و ن اما لیه کرده است قوله چرا که حفصه در غیرین باقی

نَاي شَرَعَ عَمَّنْ اِخْتِلَافٍ وَ شَجَعْتِي فِي الْاَسْرِ وَ هِيَ فِي النُّورِ وَ سَمَّا تَلَا

عنی فرموده که مدلول شایع شرع و یا یعنی جزم و کسای بی خلاف و سوسی بخلاف قوله و نای بجا نبه در سوره
و سخنان اماله الف نای کند و سوسی در موضع بوجه ثانی با باقی قرآن فتح خوانند و شجعه در سوره اسر اما لیه کند
و در فصلت بفتح خوانند و النون ضو سنا تلا یعنی مدلول ضا ضو و سین سنا و تا اختلاف ابوالحارث و
دوری نون نای در سوره یزید خلاف حمزه و ابوبکر اما لیه کند در سببان فقط و خلاص اما لیه کند در هر دو سوره
و خلق کسای اماله جزم و نون کند در هر دو سوره **تنبيه** قوله و هم اشارت بجماعه مذکوره پیش از شجعه
و قوله و النون ضو سنا تلا او کلام دیگر است و قوله شرع یعنی اشارت به بعضی وجه قدرت و ظهور ان
و قوله و النون ضو سنا تلا اشارت بظهور وجه امال نون و از اصحت کرده که معتزلت منور برق است

اِنَّهُ لَمَّا شَافِي وَ قَلَا وَ كَلَاهُمَا شَعْفِي وَ لَكْسِي اَوْلِيَا تَمَيَّلَا

فرموده که مدلول لام له و شافین شاف هشام و جزم و کسای بجز ناظرین ناه در سوره احزاب اما لیه کند و مولود
شعفه جزم و کسای قوله و کلاهما در سخنان اما لیه کند **تنبيه** قوله شاف اشارت به بحث روایت و مجاوزه
کسین هم ناه و قوله شافی اشارت است بوجه اماله او کلاهما کا اشار بقوله و لكسرا و لیا تمیلا یعنی ناه

در این باب مشهور بود تا کنیم اشارت کرده بدان بقوله شاع حکما حفصه بروایت
عاصم موافقت مذکور و ن اما لیه کرده است قوله چرا که حفصه در غیرین باقی

که کافر است تا حق الف که منقلب است از با و ورش در امانه بر قاعده خود باخ
وَمَا لَنَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا نَدْعُوهُ وَلَكِنْ لِيَرْجَمُنَا بِالْأَعْيُنِ
وَلَكِنْ شَرُّهُ لَأَيُّ قَدْرًا فَحَمَلَهُ غَيْرَ بِأَفِيدَةٍ فَاحْضَرْنَا كَمَا
 شروع کرد در امانه صورت فرمود که ورش در کلماتی که در آن رای باشد بعد از الف باشد کما در مجموع امانه
 نیز کند نحو **وَأَذَى** و **بِشْرَى** و این قسم قوله تعالی و لو ان یکلمکم کثیرا منکم استغنا بکم و ورش در آن دو وجه است
 از آن فرمود که اول در ذوات الیا نیز دو وجه است یعنی فتح و امانه نیز و مراد از ذوات الیا آن نیست که منقلب
 باشد فقط بل که علم ترا که الف مشدود از با باشد نحو خطایکم یا خود اصل او و او باشد اما در بعضی احوال مردود
 شود باینکه اجنبی یا مرسوم باشد بسیار معنی پس حاصل آن باشد که جمیع باب تا باین موضع آنچه مرسوم و کسای امانه
 می کنند با اتفاق یا با تفرد و ورش با دو وجه باشد و مولف نیز در خواننده است بر آنکه مشام بدو وجه و بر بعضی مشکوه
 و مضائق و الیهما بفتح خوانده است و باقی باب بدو وجه و این روایت صحیح تر است زیرا که اکثر شرح برین اندکین
 قول اکثر چون روایت آمده است جایز باشد خواندن **قوله** و لکن یکس الای قد قل فی حق یعنی که ذوات الیا در اکثر
 آیات سورا حدی عشره مدکور بیاید و ورش قولاً و لولا امانه بین خوانند غیر از آن کلماتی که در آیات سوره آورده در کلمات
 ها باشد مخصوصاً که ورش امانه نکند پس حاصل آن شد که در کسای ذوات الیا در است یا آنکه ذوات الیا باشد نحو **ذُرِّمُوا**
 و ورش قولاً واحد امانه کند و اگر بنا شد خالی نباشد از چه در وی ها باشد یا آنکه نباشد نحو **ذُرِّمُوا** و **ذُرِّمُوا** و **ذُرِّمُوا**
 کما و اگر ها باشد نظر کنیم تا آنکه در ویست نحو صفاها و ورش امانه نکند و اگر بایستی باشد نحو **ذُرِّمُوا** و **ذُرِّمُوا**
 باشد و اگر گویم **قوله** قد قل فی حق امانه است که روایت فتح اندک آید بر تقدیر آنکه حذف مضاف کرده باشد بر قول
 بعضی از شرح معنی آن باشد که اگر صاحب ورش بداند که در کسای امانه کند ورش الای که در کسای امانه باشد که اگر بنا
 که فتح کند فرق باشد که ذوات الواو نحو صفاها یا از ذوات الیا نحو بناها اما در ذوات الواو اصحاب امانه اندک
 و در ذوات الیا اصحاب امانه بسیار فافهم ذلك ما ذکرنا فیه ادنی غرض و امانه
وَكَيْفَ تَأْتِي فَعْلَى وَأَخْرَأَيَّ مَا تَقْدِرُ لِلْبَصْرِ سَيِّئِي لَهَا أَعْتَلَا
 یعنی او عجم و بصری جمله الف فعلی و فعلی و فعلی و کلماتی که در آخر سوره احد عشر مذکور واقع شده باشد مجموع
 امانه نیز کند الا آنکه ذوات الیا باشد نحو للبصری و للبصری که امانه محض کند که روایت از کسای امانه آنکه او گفت
 عرب را در کسای امانه است که در غیر آن نباشد و از نیست که اصحاب محض بود که را باشد امانه است فقط
وَمَا يُولِيكَ أَلِيٌّ وَأَحْسَبُ طَلْقًا وَعَنْ غَيْرِهِ قَسَمُهَا وَإِنِّي أَسْتَفِي الْعَلَا
 یعنی دوری از او عجم که مدلول او طاهر است امانه بین پس کند قوله ما یولی و این در کلام مجید در سه موضع آمده

قوله ما یولی العجمی و ما یولی اللدویا و یولی لینی در سوره مائده و هود و قحان و الفانی نیز کما مر فی آخر
 در سوره نوره و یاسق و یوسف و هود و عن غنیم قسمها یعنی غیر از ذوات الیا و کسای و ورش بر کسای جمع
 کنند با اصل مندرج و بصیانت روایت دومی اشارت کرد بقوله طویا
وَكَيْفَ تَأْتِي فَعْلَى وَأَخْرَأَيَّ مَا تَقْدِرُ لِلْبَصْرِ سَيِّئِي لَهَا أَعْتَلَا
وَمَا يُولِيكَ أَلِيٌّ وَأَحْسَبُ طَلْقًا وَعَنْ غَيْرِهِ قَسَمُهَا وَإِنِّي أَسْتَفِي الْعَلَا
 یعنی که غیر الفعل ان الفانی باشد منقلب از با که مدلول فاه و عجم امانه محض کند و آن مدلول است
 زاع و خاب و خاف و طار و ضاقت و حاق و زاع و اوجاد و شأ و زاد بعد از آن فرمود که این کلمات و لغت
 هر یکند در دو کلمه و آنجا و شأ است و نیز در قوله تعالی قد طردهم الله مرضا امانه کند قولاً واحد و در
 این کلمه در مجموع قرآن هر جا که بیاید او را دو وجه باشد **قوله** و قل صحت بل بان معجزه و کسای و شعبه
 در سوره مطهره قوله بل بان امانه کند و قوله معذرا اشارت بجوازت جماعه مذکور و بتبیین آن که روایت
 ایشان معنی است تا بر رسول صلعم **تنبيهات** فارغ و فافهم حاصلشاید که هر دو در امانه باشد
 که احدی و قوله غیر زاع و آن در دو موضع آید یکی در خواب و قوله و از زاع الایصار دوم در صفا
 قوله لم زاع غنیم الایصار در خلاف نیست بل که حزم و باقی قرا بفتح خوانند و قوله و کیف التلافی
 غیر زاع با معنی احراز که از فعل رباعی و از مستقبل نحو فاجاها و از آغ الله و شأ و ولا یخاف و خاف و
 او است که در فتح این نوع خلا فیست
فَوَيْلٌ لِلْغَالِيَةِ قَبْلَهُ مَا طَرَفَاتُ كَيْفَ تَقْدِرُ تَدْعِي حَمِيدًا وَتَقْبَلَا
كَأَبْصَارٍ يَفْعَلُ وَالْمَا تَقْدِرُ الْجَمَامَاتُ حَمَامِكُ وَأَقْتَسِرُ لِنَتَضَلَا
 یعنی مدلول تا تدعی و حامد او در کسای و ابوع و امانه محض کند الفانی را که و کما باشد پیش از راه
 ملسوسه که آن در طرف لغت و با باشد لفظاً یا حکم که اشیا بقوله کما بصارم الی قوله و الکی یا وجود
 بقوله اما حمید باشد در طرف لغت و اما باشد لفظاً یا حکم که اشیا بقوله کما بصارم الی قوله و الکی یا وجود
 نماز فیهما یا خود مد نظر فرمایند لفظاً حکماً نحو و تارق نشأ به امانه کرده از آنرا و از اینها است
 قوله الی الجوارین از ایمیوس کسای امانه است قوله و اقمی لنتضلا یعنی آنچه از اصل باشد یا مستقیم
 اینها است فاسر است و امانه کنی قائم کنی محبت متکرران امانه را
وَمَنْ كَفَرَ فَبِئْسَ الْكَاذِبِينَ بَيِّنَاتٍ مِّنْ رَبِّهِمْ وَمَا يَحْتَفِلُ فِيهِ خَلَا

فجلا

بدر و جبار بن و ابان و مویز و ویش جمیع البایب کان مقابلا
وهذا عنده باختلاف ومعنى في البوار وفي التفخيم

ومع كافر عطف است بر قوله وفي اللغات قبل اظرف يعني دورى كساي و ابو عمر و لفظا كفرن فرقى
نباشند كه موقوف باشد يا منكره اما له كند بدان شرط كه رسوم باشد بيا قوله و هار و روى مرو و خلف حد خلا
يعنى مدلول را بر او و ميم مرو و بخلاف عنه و صاد و ص و ح و حلا و با بدار كساي بنى خلاق و اين كواكب
يعنى بفتح و اما له و ابو عمرو و قالونى خلاف قوله هار در رسومه توبه اما له كند و مدلول تا نمود دورى
قوله جبارين و الجار در ماب و نسا اما له كند قوله و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود
و في اللغات قبل اظرف تا بقوله و جبارين و الجار و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود
و فتح نيز كما اشار بقوله و هذا عنده باختلاف بعد ان فرمود كه حقه در اما له بيزمير موافقت كند با و ویش جمیع البایب كان مقابلا
و ان دار البوار است در ابراهيم و حرف الهم و جبارين و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود
كافرين بيا كافر و نسا اما له كند قوله و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود

واضحاغ ذى ما اين حح و انية كالا بملر و التقليل جادل
يعنى مدلول حاج و وادواته ابو عمرو و كساي اما له محض كند در موضعي كه اجتماع لا اين را بيش از الف
قد يبدل الف نحو الابرار و الفار و مدلول جمع جادل و فافصل و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود

و انية كالا بملر و التقليل جادل
يعنى مدلول حاج و وادواته ابو عمرو و كساي اما له محض كند در موضعي كه اجتماع لا اين را بيش از الف
قد يبدل الف نحو الابرار و الفار و مدلول جمع جادل و فافصل و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود

و انية كالا بملر و التقليل جادل
يعنى مدلول حاج و وادواته ابو عمرو و كساي اما له محض كند در موضعي كه اجتماع لا اين را بيش از الف
قد يبدل الف نحو الابرار و الفار و مدلول جمع جادل و فافصل و ویش جمیع البایب كان مقابلا يعنى انان بيت كه ناعلم فرمود

بوارى و ابرى في العقر و خلفه ضعافا و حرف التثنية و
شروع كرد در كهان چند كه تفرقه دورى كساي است و غير از وى از قرار سبعة كساي را در آن مدخل نيت انان كهان
بلى انصار است در آل عمران و سهره صيف دوم سار عواد آل عمران و سوره الحديد و ستم سار ع و در مومر فقط
و جهارم بارى و ان در سه موضع است دو در البقره و ملى در سوره شجره و از انهم در البقره و انعام و سبحان و دو
كساي و يكى در فصلت و يكى در نوح و ستم طحانهم و در البقره و در انعام و اعراق و در يونس و در مومر و
هفتم سار عون دو در آل عمران و سه در ماب و ستم در انبيا و هفتم در مومر و هشتم در فصلت قوله و في

بوارى و ابرى في العقر و خلفه ضعافا و حرف التثنية و
شروع كرد در كهان چند كه تفرقه دورى كساي است و غير از وى از قرار سبعة كساي را در آن مدخل نيت انان كهان
بلى انصار است در آل عمران و سهره صيف دوم سار عواد آل عمران و سوره الحديد و ستم سار ع و در مومر فقط
و جهارم بارى و ان در سه موضع است دو در البقره و ملى در سوره شجره و از انهم در البقره و انعام و سبحان و دو
كساي و يكى در فصلت و يكى در نوح و ستم طحانهم و در البقره و در انعام و اعراق و در يونس و در مومر و
هفتم سار عون دو در آل عمران و سه در ماب و ستم در انبيا و هفتم در مومر و هشتم در فصلت قوله و في

و في اذنا و قوله لا نظيره و هشتم الجوار در رحم عسقى و سوره رحمان و كقهرت در جميع مذكور قوله و
دورى اما له كند فقط قوله بوارى او اوارى يعنى قوله بوارى سوره اخيه فاوارى سوره اخى در حرف ذورى و اوارى
باشد قوله ضعافا و حرف التثنية قولك بخلاف ضممنه يعنى مدلول فاقى قوله خلاصه بخلاف عنه و ضامنه
خلف قوله واحد قوله تعالى ضعافا در سوره النساء و قوله انان اتكن و قبل ان برود در سوره محمل اما له كند و خلاصه
بوم دوم فتح خواند **تثنيه** از قيد مابيه بوارى سوا كرم در اعراق برون رود و جوارى شايد كه بى با بيزمير
و قوله تميم اشارت است با تمام اما له و چون انان انفراد دورى كساي فارغ شد شروع كرد در تمام انفراد جمع و بعد از آن

بمختلف ضممنه مشارب لامع و انية في هل اتيك لا عدلا
يعنى مدلول لامع و لامع لا عدلا هشتم قوله مشارب دريس و انية در هل اتيك اما له محض كند و بقيد هل اتيك انية
مرفضة در سوره انسان خارج باشد بعد از ان عطف كرد بر بيت اول قوله عابدون و عابده كذا في قول امير
كه هشتم اسر و حرف لا نيز اما له كند پس تميم كذا و نون عابدون له در غير اين سوره واقع باشد خارج باشد نحو انان
قوله و خلفه في الناس حتى كمدلول حاصل ابو عمرو و يكى وجهه في ككلمه الناس سيبايد اما له كند و بوم دوم فتح خواند

تثنيه مسايل كه بعد از انصاري
امده اند و كذا اخراج است در ان و بيا آنكه ابو عمرو و در غير اما له كساي نباشد لا در الناس محرور و در قوله و من كان في
اعمرى و در با و هار فواتح مومر و طه و اما له محض نباشد در را و الا لا قوله بشرى و لا اعلم و بيا آنكه كذا انان
كه محرور باشد نقله را در ان سه و جاست ابو عمرو و داني در كتاب اما له قطع كده است بر اما له و بعضى دو و نقل
كده اند و بعضى گفته اند كه دورى و سوسى و يكى لا دو و جبار باشد كما اشار بقوله و خلفه في الناس في و جرحاصلا
و بعضى گفته اند كه اما له از ان دورى است و فتح از ان سوسى و اين نقل سخاوى است ايضا انانم و بولف بختصر
برا كنه مشايخ شام چيز خواند است كه نقل سخاوى است و بر بعضى با ما له خواند بر و ان دورى و سوسى و قوله

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

عابره و الجواب انهم و في الا كرا و عمار هيتلا
يعنى كه مدلول ميم مثلا ان ذك ان اما له محض كند در كهات مذكور كه نيت است و مواضع انرا تفصيل با و نيت از كرا ظهور كلمه
او قوله و انظر الى حمارك في البقره و كمثل الحمار و جمع و كلمه دوم قولى يصيلي في الجواب در آل عمران و على قومه من الجبار
در ميم و اكراسي ككلمه سيم است و ان قوله تعالى بعد ارامه در نور و جهارم ككلمه عمران در قمران حوى كرا بايد و قوله و خلفه

اولی که فرقه منون باشد چون بران وقف کنند مطلقا اما کنند و هر یکی بقاعده خود کما اشار بقوله وقتضا
 وقتضا وقوله دوم آنکه اما کنند مطلقا کما اشار بقوله وقتضا وقوله سیم آنکه مضبوط اما کند و مجرور و مرفوع
 نمانند کما اشار بقوله وقتضاهم فی المصباح و استملا و بعد احکام مذکور مثال الله یاد کرد یعنی در کلمه اسمی مجرور
 و مرفوع واقع شود نحو واجل اسمی و قوله تعالی الی اجل اسمی چون مسمی اول صفت اجل است پس مرفوع باشد و ثانی صفت
 مجرور مسجور باشد و جمله لا یعنی مولى عن مولى چون مولى فاعل یعنی باشند پس فاعل باشد بخلاف عن مولى که مجرور است
 یعنی پس بعضی از بی نوع اما له نمی کنند و در مضبوط نحو غزاً و نتر العالم می کنند که غزاً خبر کان است پس مضبوط باشد
 و نتر از موضع نصب است که حاست از ان ارسلنا یعنی فرستادیم رسولانرا حال آن بود که مستجاب بود پس بی نوع
 بعضی اما له نکرند تا فرق باشد میان مضبوط و غیر مضبوط کما اشار بقوله تریباً یفاک تریباً است یعنی امری فرقیه و لا اعلم

باب مذهب کساییی فی اما له التیها التانیث فی الوقف

خلاف کرده اند در محل اما له درین فصل بعضی گفته اند محل اما له آن حرف است که پیش ازها تانیث است فتح آن حرف ابکس
 بدل شد کما کسای رحله و بعضی گفته اند که محل اما له خودها تانیث است و آن حرف نیز کما قبلها است و این اخبار را ظم است
و فیها تانیث الوقوف و قبلها ممال کسایی غیر عشر لیجدها

و یجیهما حق ضفاط عص خطا و اکثر بعد الیا یسکن میلا
 او الکسر و الاسکان لیسن بخا جز و یضعف بعد الفتح و الضم ارجلا

لجیه مایه وجهه و لیکه و بعضه سوی الف عند کسایی میلا

فمود که کسای اما له تانیث کند و ما قبل او نیز در حالت وقوع و ال وصل الی صورنی که ال و الیس از
 ها تانیث باشد کما از عروف استغلا باشد و آن در وقت کما اشار بقوله حق ضفاط عص خطا هو العظیم
 و الحاقه و قبضه و بالغه و الصلاة و بسطه و قاعده و خصاصه و خاصه و موعظه این حرف مانع اما له اند
 جمله و اکثر بعد الیا سیکر نیلا او اکثر پیش ازین هر دو که مواضع اما له عروف استغلا اند تانیث می کند که عروف که جزیه
 مواضع اند چون از احاطه شرطه یکی باشد بوی به ساکن باشد و نه کسر و پیش ازها تانیث نحو الفشاة و الهلکة و
 السفاهة و بره در امثال این طایع ضعیف باشد اما له کما اشار بقوله و یضعف بعد الفتح و الضم اجلا قوله ارجلا
 جمع رجلاست اما اگر پیش ازها تانیث نماند ساکن باشد نحو لیکه یا کسرم باشد نحو لیکه یا کسرم یا کسرم یا کسرم
 اما له که در نجای باشد کما اشار بقوله و الاسکان لیسن بخا جز و کاف و را که از عروف که اندر لیکه و غیر مانع نباشد
 و ناظم اختصار کرد در چهار مثال لجب و وجهه کامر و مایه و لیکه مثال الله از عروف که همع بعد کسر و کاف

لا یترکون یعنی در مجموع کلمات مذکور این دلان را در وجه باشد کما مودوم فتح اما در موضع مذکور گفته اند
 که بحر مجرور اما له کند او را در ان خلاق نیست یعنی در موضع اما له باشد و اذ فقط و این است که بعد از علم بقوله
 این دلان فرمود که عمل کن بر آنچه گفته آمد کما اشار بقوله فاعلم لیتها **تنبیه** از قید بحر مجرور بحر و خارج
 شود و عدل خبر از مفتوح در قران نمی آید پس مقید کرد آنرا و ان کلمات مذکور که هر یک بیست قوله همار که و الحار و ریش
 و ابو عرو و دور بر از کسای بی بقاء عندها کنند و رموز و اشارات ناظم در بیانها را عالمان کما هو **مثلا**

و لا یمنع الاسکان فی الوقف عا حیا اما له التیها التکی فی الوصل

اینست از تکیه آنکه گفته بود و فی لغات قبل از طرک میراد آنست که چون بر نحو الایرا و تقطار و الناس و فترکی
 اسکان که سبب وقف حاصل بد مانع اما له نشود که آن اما له سبب کسرم جایز بود کردن زیرا که اسکان عارضی است و کسرم
 با فی حکما پس اصحاب اما له بقاء عندها کما اشار بقوله و اعتبار آن سکون عارضی نیست

و قد یسکنون فف ما فی صوغه و ذوالرفیه الخلف فی الوصل

یعنی در موضع کالف مال در طرف افتاده باخ و بعد از الف ساکنی باشد کما مثل الناظم بقوله کوسس الهدی مذهب جمیع است
 که اصحاب اما له هر یکی بقاعده اصل خود اما له کنند در حاله وقف و اگر پیش از ساکن جو و مان را باشد مدلول یا بجزا یعنی

یعنی سوسس اما له محض کند بیک وجه در حالت وصل و وجه دوم ترک اما له کند کما اشار بقوله و ذوالرفیه الخلف نحو الفری
 الی و ذکره الدار **تنبیهات** بدانکه نحو اولم بر الذین اولم بر الا نسان از قبل مذکور نیست و ازینست که ایتمه قرا

در فتحان متعلق اند و اما در نحو سوسس اما له در حالت وصل بران تقدیر که سوسس اما له انداخته است مشایخه و بعضی تنقیح
 و بعضی ترفیق و کلام احتمال وجهی دارد اما ترفیق از قوله و کل الی اسم الله من بعد کسره ترفیقها معلوم شود و اما

تغییر از قوله کما فتح بعد فتح وضعه در برابر اما من معلوم شود و علت آنست که فتح اصلست و اما له را عارضی است
 عارضی که ترفیق باید کرد و اگر اعتبار عارضی کنیم و نظر یا صل کنیم که فتح است پس تعلیق از فتح و روانی مشایخ

کبار مولفان بر بخش خوانده است ترفیق و تغلیظ نیز و قوله فافهم محصلا اشارتست بدانکه گفته آمد در کلمات
و قد یمنون التوبین وقفا و رفقا و تخمهم فی المصباح

سیم و موی فجمع مع جره و مضون غری و تتری تریلا

مراد از تخم درین موضع عبارتست از فتح و ترفیق عبارت از اما له بدانکه بعد از اخلاق است ساکن
 متصل که آن تریون است محوسمی و موی و غری و تری که در حاله وقف اما له کند یا بناظمه قول یاد کرد قول

مرا در تخم درین موضع عبارتست از فتح و ترفیق عبارت از اما له بدانکه بعد از اخلاق است ساکن
 متصل که آن تریون است محوسمی و موی و غری و تری که در حاله وقف اما له کند یا بناظمه قول یاد کرد قول

بعد از آن ساکن واقع شده آید حاصل یعنی آن شد بعد از چهارده حرف مذکور باز در حرف باقی از حرف و بی کسبایی
 که مطلقا بخورد و فاحشته و خافیه و کامله و خاینه و هامه و بفتد و الموقوده و مینونه و المقدره و بارزه
 و کاف و قوق و حخته و نوه و بعضی مذهب است که جمع حروف و اما نکند الا الف لظلمه و کله و الحیوه کا آثار
 بقوله و بعضهم سوا الف عند الکسبای میلا زیرا که اعتبار موانع نکتند برین قول **تنبيه** قوله حق ضفاط
 عصن خطا معنی ضفاط عصر است و معنی خطا سمن سار است بدانکه ضفاط عاصی در حرف است

باب مذاهی در الراءات بعد از اماله هاد تا نیت شروع کرد در ترقیق رات که نوعی است
 از اماله و اصل درین باب تخم است که محتاج نیست بسببی و ساکن باشد و میسر که ساکن را حکم منفی علیه است و میسر که
 در حالت وصل حکم است و در حالت فک حکم دیگر حکم و فقه در آخر باب خواهد گفتد در حالت وصل حال باشد یکی
 از سه قسم مضموم باشد یا مفتوح یا مکسوم در مکسوم اتفاق است که ترقیق کنند در آن دو قسم دیگر که مضموم
 است هر دو را تخم کند غیر از و ریش که بعضی را تخم کند و بعضی را برقیق و درین اقسام اصول مضبوط است
 این جهت تا طم شروع کرد در مذهب و فرمود

ترقیق و ریش کل ما و قبلها مسکنه یا او لکنه موصلا

یعنی چون را مفتوح یا مضموم باشد پیش از او یا ساکن باشد نحو خیر اخیری یا خود مفتوح باشد و پیش از او کسب لاری
 باشد متصل بدان کلمه که در آن باشد خود مراد و سراجا و ریش ترقیق کند و باقی آن تخم که اگر کسب منفصل باشد یا کلمه
 منکره بخوبی بر یکدیگر و ریش نیز تخم کند

و لمن فضلا ساکنا بعد کسبه سوی حرف الاستعلاء سوی الحاقا

یعنی اگر میان ساکنی حایل شود و ریش اعتدال آن ساکن نکتند بخوالتد که و در کدر امثال این ترقیق که در آنها
 بعد از خروج استثناء کرد و فاستعلاء را که پیش از آن باشد و حال آن باشد که ساکن باشد و ما قبل حرف فاستعلاء
 باشد نحو فطر لاله و اصل هم و فو که فراه سعه متفق اند در تخم این نوع قوله سوی الحاقا استثناء کرد از استثناء یعنی
 اگر پیش از آن حرف ساکن خا باشد نحو اخراج و اخراجا که و ریش ترقیق کند و اگر حرف فاستعلاء موجود است زیرا
 که خا در این نوع حکم و فاستعلاء نذر دو چون این قسم که را بعد از کسب باشد تمام شد اشارت کرد بقوله فیجلا

و حقیها الاعی و فی حرفی تکررها حتی یبری متعذرا

نکتند بود که هر ای که بعد از کسب باشد و ریش انرا بر ترقیق خوانند درین بخت خاص و اگر دو فرموده که اگر کسب مذکور در اسما
 اعجمی باشد بخوابیم و عمران و اسراصل و یا خود کلمه ارم باشد و یا خود کلمه مذکور دور باشد نحو فرار و حواری
 در هر سه نوع و ریش و غیر تخم را نکند **وقوله** حتی یبری متعذرا اشارت است بنوع اخیر که را مکرر است از آن

سبب که اینها با اتفاق تخم می باید کرد پس در اول را نیز موافقت تا فی تخم کردند

و تخم در کرا و سبب و بابیه لدری حله الا حجابا عبرا حلا
و فی شتر عنده بن ترقیق کلهم و حبر ان بالتخمیم بعض ثقبلا

ناظم گفته بود که چون را مفتوح بعد از کسب باشد و ریش انرا بر ترقیق خوانند یعنی اشاره کرد اگر مضموم باشد از عظم
 رواه و ریش و این است که بتخم خوانده است از آن سبب که ریش را نیز گفته اند است و ترجیح تخم بر ترقیق ازین جهت
 که اشارت بقوله اعرا رحلا و رحل ساکن است و ان کومه ترقیق اختیار کردند نحو مصر او صوا و فطر انبغی خوانند
 از سبب حرفی است و بعضی را صاحب تخم درین فصل صراحتا بر ترقیق خوانند از این جهت که حاصل سخن بر تخم است
 قسم اول که در جمع تخم کنند الا صرا و با جمع را ترقیق کنند الا مصرا و اصل و قطر او هر سه وجهی است و اول
 این تخم خوانده است و هر قسم بر بعضی از شراخ شام قوله و فی شتر عنده بن ترقیق کلهم در مسئله قیاس این بود که در اول
 برای و ریش تخم خوانند که بعد از آن ساکن نیست و نه بعد از کسب که مر و اینها اول معلوم شده بود ترقیق خواند اما
 در کتب اینجا فرموده که قوله شتر ترقیق نیز خوانند و بعضی حیران بتخم خوانند اند پس در کلمتین از مضموم ناظم معلوم
 شد در یکی دو وجه و آن روایت مولف و فاست و بعضی حیران بتخم خوانند و در بنا بر قوله این بعضی می یابند که
 جایز بود بر ترقیق خواندن در قوله اولی الف و قوله شتر و مولف این تخم در سر و حیران بود و در حواله نیز در مسقط

و فی الراءات عن و ریش سوی ما که کرته مذاهب شدت فی الاءات و قالا

در روایت ذکر کلماتی چند که خارج است از قاعده مذکور و اصول مطرز و پیش اصحاب و ریش در غایت جدا است
 که اشارت بعمل شدت فی الاءات و قالا از آن جمله در آخری و در کلمه یعنی از ریش دو وجه روایت کرده اند و بعضی تخم
 فقط و اصل آنست که بر ترقیق خوانند که ما قاعده مطرز باشد و نیز بعضی خود حکم و لهجه و اجزای و عسری
 و حصه و صده و یوحی بنصران و ساجان و یوحی و فو که فراه سعه خوانند از آنها بر اقسیده صعیفه جناب در حواله علال
 آن گفته اند و ان معتمد علیه نیست و مشایخ کبار بدان لغات نکتند و مولف بر تخم بر شراخ بر ترقیق خوانند از مجموع مذکور

و لا یفرق ترقیقها بعد کسبه از اسکنه باصباح السبعه المالا

و ما عرف الاستعلاء بعد فراه لکلهم التخمیم فیها تد تالا

یعنی که فراه سبب و ریش و غیره متفق اند در ترقیق را ساکنه چون بعد از کسب باشد نحو فرعون و یغی لکم و شتر و نیز فراه سبب
 در تخم را ساکنه مطلقا قوی نیست که را ساکن باشد یا میسر که چون در هر دو نوع حرفی از حرفی استعلاء بیاید مثال ساکنه
 نحو صا و فطر طاس و لبا لم صا و مسائل میسر که مخصوصا لریک و اعراضا و انه الفراق کا اشارت بقوله و ما و الا استعلاء بود

و در حواله نیز در مسقط و در کتب اینجا فرموده که قوله شتر ترقیق نیز خوانند و بعضی حیران بتخم خوانند اند پس در کلمتین از مضموم ناظم معلوم شد در یکی دو وجه و آن روایت مولف و فاست و بعضی حیران بتخم خوانند و در بنا بر قوله این بعضی می یابند که جایز بود بر ترقیق خواندن در قوله اولی الف و قوله شتر و مولف این تخم در سر و حیران بود و در حواله نیز در مسقط

وقوم که ترقق جایز داشته اند آن نیز قیاس کرده بنا بر وجهی ضعیف و قیاس در پس نوع
مثنی است به قرآمدخلی ندارد که اشارت بقوله وما للقیاس فی الفرائض ما خلیس ائمتنا بر سخت
نقل و متابعت و او بابت باید کردن و آنچه ایامه سلف بعد از صحی قنوت قبول کرده اند
و خوابنده از آن نشاید بخا و ز کردن که اشارت بقوله فدو تک ما فیہ الرضی منک فلا

و ترقیقها مکسورۃ عند وضع یقینها

و لکنها فی وقتهم مع غیرها ترقق بعد الکنس و ما تیسر **ان شاء الله**
اولیایا تاتی بالسکون و رومهم کما وصلهم قابل الذکا

بعده از احکام را ساکنند شروع کرد در احکام را متحرکه و آن خالی نباشد از آنکه منجوع باشد یا منقسم یا مکسور
چون مکسور باشد سبب با اتفاق ترقق کنند در حالت وصل فوقی نباشد که در اول کلمه باشد بخارج بار و وسط
خارج و بر و یا در آخر باشد چون کسی لازم باشد نحو فی الزوال البصار و غیر ما عارض باشد نحو و ذکر اسم و الزوال البص
و قوله و یقیمها فی الوقف اجمع اشکلا ضعیفا بدست با از مکسور مذکور یعنی چون وقف کنند بر مراد مکسور و حال آن
باشد که حرکت از راه نکند و نیز پیش از راه کسی نباشد و یاد ساکنند نیز نباشد و در فعال نحو مط و الم و الم و الم و الم
و العرو چون شرط مذکور باشد اکثر ترقق کنند در حالت وقف اما بعضی از کوش نقل کرده اند ترقق چنانچه از ائمتنا
قول ناظم قول اجمع اشکلا معلوم می شود آن نیز روایت آمده است نیز که نظر با صل آوردند و سکون و وقف عارضی است بر معنی
اجمع اشکلا ندان باشد که جمیع ترقق کرده باشد بل ترقق اقی باشد **قول** و لکنها فی وقفهم مع غیرها یعنی آنچه در
سابق گفت مطلق بود در هر حالت استدل کرد و شروع کرد در تخصیص حکم مکسور در حالت وقف فرمود که مکسور و
مکسور یا منقسم و منقسم و چون وقف کنند بر سکون یعنی روم نکند ترقق باید کردن چون از شرط بل می موجود باشد
شرط اول کسر و دوم المکسور از راه حال باشد شرط سیم المکسور پیش از راه یا ساکن باشد نحو و لانا هر قدر از المکسور الیایر
میشود و فعلوا الخیر قدیر **قوله** و رومهم کما وصلهم پیش ازین معلوم شد که را را تخصیص و ترقق می کنند در حالت سکون
فرموده که اگر روم نکند نظر وصل کنند که در حالت وصل از احکام ترقق است یا ترقق اگر ترقق باشد در حالتی که روم نکند ترقق
کند و اگر ترقق باشد ترقق روم کنند و چون از احکام رات فارغ شد فرموده است آن کن ذهن خود را در احکام

و فیما علا هذا الذی قد وصفته علی الاصل بالتقمیر

در اول باب مذهب و کس میان که که جای ترقق کند و در انشاء باب مذهب قراسع را و در آخر باب ذکر وقف کرد

فراوه لکنهم التقمیر فیها نزل الا و هو و استعلا را در سکت جمع که موده فقط خصی صغیر و از قسیر کلمه
که کما اشارت بقوله و خلفهم بوق که در آن دو وجه از قریش روایت آمده است و اشارت کرد بوجه آن بقوله سلسلا یعنی
تقمیر و ترقق سه سلسله از جهت عربیت زیرا که چون نظر بر آن کنیم که را میان دو کسیر اقتاده است ترقق مستحسن باشد
و اگر نظر بر حرف استعلا کنیم بگویند تا تخم فاعله نهادند یعنی تخم در این قسم اسان و نیز نیز از ترقق است کما اشارت
بقوله تذللا **تنبيهات** حروف استعلا درین باب که بود از را باشد و متصلی بکلمه در کلام مجید پیش از روم و غیره
و ان فان و ضا و طاست نحو هذا فراق و علیک اعراضهم و هذا صراط و غیره امثال این در مجموع قرآن ترقق
خوابنده که حروف استعلا از کلمه منفصل باشد کجولیندر قوم ما و عنکم الذکر صفا در امثال این قسم و در ترقق خوانند
و ان فان کویله ناظم آنچه گفت و ما و فلا استعلا بعد مطلق گفت شامل مجموع حروف استعلا است که اول را
آیند گویم که چه عام که در است براد خاضع است یعنی سه حروف از حروف استعلا است که امر که موافق روایت است
فان فان و کویله ناظم و معنی فقط خصی صغیر است که معنی شود در کلماتی تابستان در خانه تنگ و مواد تحصیل است
یعنی از دنیا راضی شوی بمنزل آنچه گفته شد و اعلم

و ما بعد کسر عارضی و منصرف فخر فهذا حکم متبدلا

یعنی چون را بعد کسر عارضی باشد یا بعد از کسر منصرف یعنی کس و غیر جمله تخم خوانند آن را مذکور را
کسر عارضی نحو ارضی و اربابا و ارجعی و معال کسر منصرف در راه چون و رسول و لوله و و شاید که کسر عارضی
و منصرف با هم جمع شوند خواند رتبع و ام را تابوا و چون از احکام مذکور فارغ شد و نظیم و متفکر ناظم شد
با تمام آن اشارت کرد بدان بقوله فهذا حکم متبدلا **تنبيهات** بدانکه حاصل کسر بر چهار قسم آمده متصل
لا روم و عارضه و منصرف لا روم و عارضه ناظم تخم بعد از سه قسم یا در کرد و آن غیر متصل لا روم است زیرا که در منصرف
لا روم نحو مرفقا و الحراب اتفاق بر تخم نباشد بل که نحو مرفقا متفق الترقیق است و نحو مرفقا متفکر الترقیق است
بترقی خواند و سایر قرآنی که سابقا معلوم شد

و ما بعد کسر اولیایا فیما الهی بر ترقیق نص و شیء فیمثلا
و الیایا فی القراءه مدخل قد و تک ما فیہ الرضی متفکلا

مرفقا بدانکه در مرفقا بعد از کسر باشد نحو المرفقا بعد از ایایی باشد نحو مرفقا و الیایا بعضی از ائمه قرآنی و این
ترقی خوانند لکن رضی که بران اعتقاد باشد نیست ایشانرا و بعضی حکم تخم اختیار کرده اند و این وجهی است که
ظاهر لفظ ناظم چنین اقتضا می کند که فاعله مذکور در این بیت عامست و روایت از تحقیقا متفکرا متفکرا متفکرا
کلماتی سعد و است و آن لفظ قدیر است هر کجا که بیاید در قرآن و در کلمه نیز است در البقر و النفال و دیگر هر کجا است

منفصل

وَلِيَا يَا مَانَا نَفِي وَسَوَاهِمَا وَوَادِ التَّمْلِيَا لِيَا نَسْنَات لَا

بعضی شمش شفا حمر وکسای و قف کتدر برالف مبدل که آن عوض تنویر است در باب او آن در رسم سجا است و باقی در
وقف کنند بر نما و ابتدا کند بند عوا و مدلول سمن سنا و نال لایث و دور که راویان کسای اند و قف کتدر بر الف وادی
در رسم هم نکل و باقیان بخلف یا خوانند **تنبیه** فوله شفی اشارتست بوجه قرازم و کسای و نیز بظهور آنکه فوله
فوله ایایی قید گفتن را که از آن قبیل است که گفته است و باللفظ استغنی عن الغیر و چون ولدی در حالت وصل
از کونش ساین یای او بخند و شماران پس در حالت و قف فیه موجب تنقیح باقی ماند پس کسای ایشان با کرداران
و فیه و ممة قف و عمة بده بخلف عن البری و اذ فغ مجهلا

خوبی بزی از آن کثیر روایت کرده است که چون وقف کردی بر ما استقامی که مصور باشد بجز فی احوال و جاره که آن قرا
دو وجه باز است اولی وقف بر هاست و دوم وقف بر جمیع غیرها بعد از آن خود که در حق کتب صحیح و جوی و
صحیح کسی را که تو را درین روایت نسبت دهد با جهل که اشارتیه فوله و اذ فغ مجهلا و فیه یعنی قیامت می کردی
و هم یعنی هر خلو و عمه یعنی نسالون و لمه یعنی لم یکون و غیره بر وجه المیلون و اشال این مجموع بزی را دو وجه است
و باقی قرا و قف کند غیرها و مجموع این کلمات بر رسم اندر غیر حاجت بزی است که محافظت حرکت سیمی کند که داشت
برالف مختلفه اگر چه مخالف رسم است و غیر او که وقف میکنند غیرها حجت است که سکون عارض است بر اذ فغ رسم
باب فی مذاهبه فی آیات الاضافه چون از اصول فارغ شروع کردیم بدان است
اضافه و یا اضافه عبارتست از اضافه تکلم و ان فعل و اسم و حرف متصل باشد بحولین و سبلی و انی چون

ناظم در باب قواعد این خواهد گفت و تعبیر خواهد کردن یک یک را و واجب شد در اول ضابطه که در این
و لست بلامر الفعلیا اضافة و ماهی من نفس الاصول فتنکلا
ولکنها کما فی الکاف و کما تلییه ببری للنهار و الکاف منجلا

یعنی یا اضافه لام کله نیست و از نفس کله نیست تا مشکل شود بر مبدی تعبیر کردن آنرا از حرف و کله یا اضافه
کله است براسه که متصل می شود باخر کله دیگر همچنانکه های ضمیر غایب و کاف ضمیر مخاطب در هر کله که با اضافه
داخل شود های ضمیر و کاف ضمیر باشد که داخل شود در آن کله خواه که فعل باشد خواه اسم و خواه حرف بحولین
بسیار سیلک سیلک سیله انی اندک از پس طالبی که بنا بر این قاعده کند با هیچ قدری از افراد بر روی مخفی نماید

و فی مانی یا و عثم منیفی و تثنین خلف القوم احکیمیا مجهلا

فتسعون مع هم ینتج و تسعها سما فتحتها الامواضع امبلا
یعنی جمیع با آن اضافه که فراسعه را در عددان اختلافت و حال است که دو بیت و دو واژه است و قولا

فرا نامی لسه و قد شغیادی الذین ناظم از باب روایت کرده است و بعضی از ایا اضافه می شمرد و چون در رسم بخندون الیا
ناظم از باب روایت شمر و این باب را بر شش قسم نهاد است قسم اول آنکه با اضافه پیش از حرف قطع مفتوح باشد و
پیش از حرف مکسور و رسم پیش از حرف مضموم و چهارم پیش از حرف وصل که از حرف مصاحب ممتزین باشد و پنجم آنکه پیش
از حرف وصل منفرد از لام تعریف واقع باشد ششم آنچه واقع باشد پیش از غیر همنه از بابی
حروف شروع کرد درین بیت تقسیم اول و فرمود که نور و نه یا است آن که مدلول
سما نافع و این کثیر و ابوع و جمله بفتح خوانند الامواضع چند کاسیاتی که از سما بعضی که شود
و یا خود یا سما بعضی دیگر منضم شود که اشارتیه فوله الامواضع همبلا یعنی در مواضع سما از
قاعده خود که آن فتنح است افعال کنند **تنبیه** بدانکه درین باب فتنح و اسکان
ضد یکدیگر اند اگر ناظم اشارت کند بفتح مرفوعی را با فتنان با اسکان خوانند و کذا لست
و العکس و اما فوله مصعوخی در موضع خود حکم آن گفته اند و فوله منیفی ای زاید درین

فاری و فتنی انبغی سلو بها لک و ت حنی کن

اشارت کرد با اتفاق فراسعه که در چهار کله از قسم اول هر معنوی است بعد از ایا اضافه که با اسکان خوانند اول
از فی انظردوم فتنی الاسم فتنی اهل جهان ترجمه کن و در آن بعد از اتباع اثر گفته اند که جمع باشد فی لغت و بعضی
از کلمات ماقبل ایشان ساکن است و بعضی مابعد خود اندکی قبل فتنی و لکن تانی و سوف تانی بعد از فی مناسبت

در مانی یا و عثم منیفی و تثنین خلف القوم احکیمیا مجهلا

یعنی این کثیر که مدلول او ذال اسمی بر قاعده خود ذی اقل و ادعوی است بکنم و ذکر مانی آنکه مبعذ خوانند و قوله
دو اشارتست بدلیه او بر قاعده خود است و در این کلمات نافع و ابوع و مخالف قاعده خود اند و کلمات اتباع اثر است و نیز گفته اند
که سبب بیار و حرفت در کلمات مذکور فوله و او زعی مواجا هطلا یعنی مدلول جمع جاد و ها هطلا و شش و بزی و زعی آن که
بفتح یا خوانند و قوله معا یعنی او زعی مد و موضع می یاید بر مثل و یکم در احقاق و قوله جاد هطلا هطلا یا را با کونیه است
باشد یعنی که ایشان بعد از اتباع اثر مستقر اند بر قاعده خود و اما قاون و قبل و ابوع و مخالف قاعده خود اند و عملشان آن
که چون بعد از او زعی فوله لک و لک و اصل لی و درین جمع سان الیا اندر سببیکه داشتن بعد از اتباع اثر در زبان جمع این

لیسونی معر سبیلی لنا فغ و عنه و لبصری ثمان سحلا

و کونف انی الا و لان ولی بها و ضیعی و یسزلی و ذوقی فتنلا

چنین مجموع با ساکن خوانند و مدلول فاعلی و عین علاجی و حصص عمری در البقره با ساکن خوانند و بعد
 قعود مدلول فاعلی و شش شرا بر بنام و کسای در سوره ابرهیم قل عبادی الذی با ساکن خوانند
 بعد از آن فرمود که حاجی و شجاع اوسر و حمر و کسای در عنکبوت با عبادی الذی و در رمی ما عبادی الذی
 اسر و با ساکن خوانند و بعد از آن فرمود که مدلول فاعلی و فاعل ان عام و حمر در سوره اعراف علی الذی
 با ساکن خوانند پس حاصل سخن آن باشد که این مواضع معجزه دارد. موضع مذکور یعنی از قرآن پنج موضع با جمع موافقت
 می کنند که مرودند موضع دیگر نیز در جمع باشد که با ساکن خوانند فافهم ذلك **تقییه** قوله فی الذی شاع عام
 لفظ دلالت بر آن میکند که قوله با عبادی الذی امر او در زم نیز داخل باشد لکن از آن سبب که ما اضافه ازین کلمه نیست
 و در جمع مصاحف داخل نباشد هم چنانکه با قوم و با عباد فالتقرب که چون با آن همه تقربند امثال اینها داخل است
 و در جمع مصاحف داخل نباشد هم چنانکه با قوم و با عباد فالتقرب که چون با آن همه تقربند امثال اینها داخل است

فحسب عبادی الاعداء عهدی ازلانی فی حشر الذی انان ایاق الحلال
واهلک فی منها فی صا مستی مع الانبیاء ساری فی الاعراف کمالا

شروع کرد در این بیتین بیان چهارده حرفی با که مصاحف لام تکریم باشد که مختلفه اند تا غیوان که قرآن سبب صفت
 در فتح یا خارج شوند نحو نفی الحق و بلغنی البکر و ما مسنی السوء و اما چهارده با که مختلفه است پنج کلمه از آن
 عباد است چنانچه سه از آن باید که شده معنی قل عبادی در ابرهیم و با عبادی الذی در عنکبوت و با عباد الذی
 اسر و در رمی و چهارم در انبیاء قوله عبادی الصالحون و بیجم عبادی المتکونین در سوره سوره عبادی الظالم کما
 و هفتم ان ارا فی الله در زمر و هشتم بی الذی یکی در البقره و نهم اتانی الکما در بزم و دهم ایاق الذی یکی در زمر
 کما و یازدهم اهلکی اهلکم در ملک و دوازدهم صبه الشیطان در صا و سیزدهم مسنی الفجر در انبیاء
 و چهاردهم رضی الفواشی در اعراف **تقییه** بدانکه از قنوه و منکره و سوره حدود و سوره مسی السواء
 در مسنی البکر و رضی الله خارج باشد و قوله خلا اشارت است با تمام چهارده یا مذکور

و سبع ههنا الوصل فرزا و فتحها فی مع انی حقا لیتی حلالا
و نفسی ستمادری ستمای قومی الرضی حمید هندی ستمای بعدا

شروع کرد در فتح بی که بعد از با اضافه فهم و وصلی لام تکریم باشد و آن در هفت موضع است
 که اشارت ناظم و البقره عزمود که مدلول حق این کثیر و ابوهر و ازین هفت موضع مذکور قوله اخی اشهد و الی
 که در ط و اعراف می آید یعنی یا خوانند و مدلول حلال ابوهر و بالیقینی ایزد در قرآن یعنی خوانند و مدلول
 حرمیان و ابوهر و نفسی اذ فیه در ط یعنی خوانند و مدلول ستمای ایضا کبری اذ هبنا در ط یعنی خوانند و مدلول
 لعن الرضی و حاکمیدا و هانهدی نافع و ابوهر و بزنی قوله قومی اخذوا در قرآن یعنی خوانند و مدلول

سما و صا و صوف و حرمیان و ابوهر و ابوهر کوله من بعد اسم در صفت بفتح خوانند و معانی روز اشارت است بحسب
 توجرو مواضع مذکور و قول ولا اشارت است بتناجیح مسایل حدود

و مع غیر ههنا ثلثین خلفهم و محیای حری بالخلف و الفتح حولا

شروع کرد در فتح بی که بعد از با اضافه فهم و وصلی لام تکریم باشد و آن در هفت موضع است
 که اشارت ناظم و البقره عزمود که مدلول حق این کثیر و ابوهر و ازین هفت موضع مذکور قوله اخی اشهد و الی
 که در ط و اعراف می آید یعنی یا خوانند و مدلول حلال ابوهر و بالیقینی ایزد در قرآن یعنی خوانند و مدلول
 حرمیان و ابوهر و نفسی اذ فیه در ط یعنی خوانند و مدلول ستمای ایضا کبری اذ هبنا در ط یعنی خوانند و مدلول
 لعن الرضی و حاکمیدا و هانهدی نافع و ابوهر و بزنی قوله قومی اخذوا در قرآن یعنی خوانند و مدلول

و عمر عالا و حنی و بیاتی بنوح عن لوی و سواه عدا اصلا یحفلا

یعنی مدلول عم و عینی علانا نافع و این چهارده و حفص و حنی لله در آل عمران و هجرت و هجی در انعام بفتح خوانند و مولود
 عین عمل و لام لوی حفص و هشام بنی مومنا در سوره نوح بفتح خوانند و غیر از سوره نوح هر کجا که لفظ بنی بیاید و اول
 غیر بعد و هجی اصلا و لام یحفلا حفص و نافع و هشام بفتح خوانند و آن در قرآن در دو موضع یعنی لفظ بنی در البقره
 و در فتح فای جمع حفص و ویرش و هشام اشارت کرد بقوله یحفلا

و مع شریکی و زهرایی و نوا و لیدین عن هاد یحلی حلالا

یعنی ملازمه دال و نوا این کلمه اول این شریکی و در فصلت و می و زهرایی در بزم بفتح خوانند و چون نوا بفتح از وی
 تا است اشارت کرد و بیصحت این بقوله نوا بعد از آن اشارت کرد بمدلول حنی عن
 و نوا نوا و لام له حفص و بزنی بخلاف عنده و هشام و نافع قوله و لوی حنی بفتح خوانند
 و بزنی بوجه دوم با باقی قرایا ساکن خوانند و قوله له حلالا اشارت است بحسب قرأت
 این کثیر از آن سبب که جمع کرد بین اللعین

عیای ارضی صراطی ابن عامر و فی الفیل طایلی

یعنی مدلول صراطی نافع قوله حماقی لله در انعام بفتح خوانند و ابن عامر در عنکبوت
 قوله ان ارضی و اسعة و قوله وان یزاصرطی مستقیما در انعام بفتح خوانند و مدلول
 دال دم و لام لمن و راء راق و نون نون اول این کلمه و هشام و کسای و عامر قوله لا ک

المهدود در عمل نفع خوانند و قوله اتي اشارت است بنبوت روایت نافع و قوله هم امر مکرر محاط ب

بر دوام قبول روایت صحیح و بصیحت روایت کسانی اشارت کرد بقوله اراق و بکثرت علم و ادب و عمل

و فی نفع ما کان علی اثنين مع معی ثمان علالا و الظل لثان عن جلا

یعنی مدلول عن جلا حصص نفع خواند قوله ولی نفعی در صاد و قوله ما کان فی را بر وجه اول و ما کان فی ثمان
در صاد و جمله معی در هشت موضع است اول آن در اعراق جمله معی بی اسرا و دوم در کتب جمله معی عدو و ثمان
و پنجم جمله معی صبر اسیر کا در کتب و ششم در انبیا جمله ذکر معی و هفتم در شخص جمله معی رفاه و هشتم در شعر جمله ان معی
فی این باب در کتب مذکور در حصص است که نفع خوانند و باقی قرابا ساکن خوانند قوله و الظل لثان عن جلا
یعنی قوله و من حی من المونیة اول عن جلا حصص و در شش نفع خوانند و این در دوام است انتم انما اشارت

تنبیه بدانکه معی اید و معی او در جملات داخل نیست که این قسم نیست که حکم آن در قسم اول که بعد از یاد

اضافه قطع نباید گفته اند که نافع و این کثیر و اوعی و این عام و حصص در موضوع نفع خوانند پس چون تا بی
و عرف بود و ملکان هشت موضع جمع کنی بارزده موضع باشد که حصص در مجموع نفع خوانند هشت یا نفاذ سه موضع با
و نافع در ثانی شش و در توبه و ملکان نفع خوانند و این کثیر و اوعی و این عام در توبه و ملکان نفع خوانند که در توبه و نافع
با ساکن و جرح و کسائی و اوبیگر و در بارزده موضع مذکور با ساکن خوانند **تنبیه** ناظر فرمود ماکان فی
اثنين لی را مقید گردانید بماکان تا نحو فاستحیبت لی به و کسائی خارج باشد زیرا که با کلمه فی ماکان فی نفع
نیست و قوله جلا اشارت است بظهور وجه قرآن و کثرت و حصص و قوله ثمان علالا اشارت است بر ثبوت روایت جلا

و مع تو موالی یوم موالی جوا و عبادی صیف و الخ ف من یشکرک

یعنی مدلول هم جا کثیر قول و لیوم موالی در البقره قوله قال لم تو موالی در خان نفع خوانند در موضوع و
مدلول صاف شجره در زخرف یا عبادی لا خوف نفع خوانند در حالت وصل و در کسائی
و مدلول عیس عن و شین ساکر و دال لا حصص و جرح و کسائی و این کثیر بخلاف خوانند در حال وصل و وقت
و باقی قرآن نافع و اوعی و این عام با ثبات یا ساکن خوانند در حالت وصل و وقت **تنبیه** قوله جلی
مدلول نفع با در موضعین مذکورین روایت صحیح از قرآن آمده است و قالون و ما فی قرابا ساکن خوانند
قوله یا عباد صیف یعنی یاد کن قصه ما و یا عباد اشارت است بدانکه در بعضی مصاحف یاد آن مثبت است و در بعضی
مخدوف و چون قدرین جرح و کسائی و حصص موافق مصحح الی شانت اشارت کرد بدان بود و الخ ف من یشکرک
و معنی کلان است که چون محتاج است کرد لیا و پر شود بمقصود رسد جماعت مذکور نیز بسبب موافقت قرآن
با مصحف یا مقصود داند و حاجت ندارد بدو جمعی دیگر

و نفع و فیها العین شد و حنطه من و ما فی فانس مکن و کسلا

یعنی ورش و حصص قوله ولی فیها ما رب اخری در طه نفع خوانند و مدلول فاف کسلا و ما لی لا اعد در ش
با ساکن خوانند و قوله فاف کسلا اشارت است با تمام باب یا با قسم ستم مذکور **تنبیه** بدانکه مدلول
در این باب است که الله یا را مفتوح کند نظرش بر اصل باشد و اگر اسکان کند نظرش بر محض باشد و در ثبات
و وف در کتب و کثرت اعتباری کند قرابا ساکن و فیها و محو و ما فی نظر ثبات مفتوح می گرداند محو تا ذکر وی و چون
ساکن می گرداند **باب مذاهبه فی الزوائد** بدانکه باقی که در این باب مذکور می شود بر دو قسم
یکم که یا اصلی باشد و دیگر آنکه زاید قسم اول در اسما باشد نحو الداعی و در افعال نحو بیع و مسری و قسم دوم زاید
بر دو نوع است زیرا که مصاحب نون و قاید باشد یا نه اگر باشد خود بیعونی و آن در افعال باشد و اگر نه

ان در اسما باشد خود علی و نذیری و نگیری و باز آن زواید را در اس آیه باشد یا در غیر اس آیه باشد که هر یک
بر دو نوع است زیرا که مصاحب نون و قاید باشد یا نه اگر باشد خود بیعونی و آن در افعال باشد و اگر نه

و در نکتات تسمی زواید ان کن عن خط المصاحف معولا

بعلاز آیات اصناف شروع کرد در آیات زواید اشارت کرد که آنرا فزاید یعنی با آن زواید و نظیر آن هر آن
تیمکن و بعد از آن مذهب قرآنی را گردان در آن زواید پس از آن بخواند که در مصاحف عثمانی صحیح ثابت است

و ثبت فی الحالی من لواءها بخلفها و فی الامم حرة کسلا

یعنی بیوزامه و زواید معلوم کن اثبات با آن در وقف و وصل مدلول دال در اولام لواءها این کثیر قول
واحد و هشتم میل و چه کند و بوجه دوم با باقی قرابا ساکن در وقت وصل مدلول دال در اولام لواءها این کثیر قول
با ثبات یا خوانند در حالت وصل و وقت ادغام نون در نون آمد و نفعی باید در فوج و زواید اولی الخ علی ثانی بیرون رود

و فی الوصل حاد ثکورا مامه و جملتها مستقر و اشارت فاعقلا

یعنی مدلول حاد دو شده شکور و هفتم امامه ابو یوسف و جرح و کسائی و تلفیح در حالت وصل با ثبات یا خوانند و باقی
قرابا ساکن در هفتم که هر کس نفع خوانند و کسائی و نافع و باقی قرابا ساکن بخلاف خوانند پس حاصل سخن آن باشد
که در مجموع آیات مذکورین این کثیر مطلقا و هشتم بیله جاثبات کنند در حالین و ابو یوسف و جرح و کسائی و نافع در حالت
وصل ثبات کنند و در حالت وصل و هفتم بوجه ثانی و این ذکران و عاصم بخلاف خوانند در حالین چون از قول
قرابا ساکن شد فرمود که مجموع آن شصت و دو باست **تنبیه** قوله تم که لول در اعراق هشتم ابو یوسف مذکورین
و ابو یوسف و جرح در حالت وصل ثبات بانک کسائی و هشتم بغیر از عرف اثبات یا نباشد و بطور مذکور هشتم
اشارت کرد بقوله لواءها و چون ابو یوسف و جرح و کسائی جمع می کنند بیله لامین مدح و جراثیم که سوله حاد شکور
و قوله فاعقلا امر است یعنی آنچه از قواعد این باب فهم کن تا کامل شنوی در این قرن و له اعلم

فَلَيْسَ مِنَ الدَّاعِ الْجَوَارِ الْمُنَانِي بِمَعْنَى مَنْ يَتَّقِي مَنْ يَتَّقِي
وَأَخْرَجَ الْأَشْرَافَ وَتَبَيَّنَ سَمَاءُ فِي الْكَهْفِ نَجِيَّةً بِأَنَّ هُوَ رَأْفَتًا
سَمَاءُ وَدَعَائِي فِي جَنَاتِ حُلُوهِ هَدْيِهِ وَفِي اتِّعُونِي أَهْدِكُمْ حَقِّقَهُ لَكُلِّ
وَأَنْ تَرْتَفِعَ عَنْهُمْ تَدْوِينِي سَمَاءُ فِي بَيْتِ الدَّاعِ هَالِكًا جَنَاتِ حُلَا

می فرماید قوله تَدْوِينِي در خبر خود را به الدعاء در قره و الجوار در مشور و المناد در حاف و مذهب بنی و ان یومنی
 وان لعلمی در کف و قوله اخوتی در اسرا و لا تتبعی در طه این بزرگه مذکور مدلول سما یعنی نافع و ان یومنی
 و ابوعمرو و بائناث یا خوانند بر قاعده مذکور و مدلول را در فلا و سما کسای و نافع و ان یومنی و ابوعمرو و بائناث
 در کف و قوله یومنی در هود یا خوانند بعد از ان فرمود و دعایی و جنان حله بعد از جمع و ورس و ورس
 و ابوعمرو و بنی قوله و تقبل دعایی در ابرهیم یا خوانند بر قاعده خود و قوله اتبعونی اهدکم جلا
 یعنی مدلول حقه و با بلا ان یومنی و ابوعمرو و قالون قوله و اتبعونی اهدکم در عاف یا ثبات یا خوانند که اشرا و ان یومنی
 عنهم و هر که رجوع کنند با قاعده خود در و در جمیع نظایر مذکور در باب قوله و اتبعونی اهدکم یا ثبات یا خوانند
 و قوله و یبع الدعاء هاکل جنان حلا یعنی مدلول هاکل و جمع جفی و حاد حلا بنی و ورس و ابوعمرو و یومنی الدعاء
 که آن در قره و بنی ابرهیم از نوع یا ثبات یا به الی الدعاء المذکور خوانند **تنبیها** بداند که قاعده نافع است
 که چون ذکر جوی کند که آن مختلف فیه باشد و انرا نظمی باشد اگر معین دلالت می دهد غیر مقید خارج باشد و اگر مطلق
 باشد بنویسند بر آن باشد که مقدم باشد در تلاوه چنانکه آنجا ذکر جوار کرد که اشرا بقوله الی الدعاء الجوار است بنی
 عشو باشد و جوف سوم در حق و کتبت خارج باشد یعنی الجوار المنشآت و قوله الجوار الکنی و نیز توان گفتی
 که در حالت و فضل در بنی و موضع ممکن نیست اثبات یا کردن زیرا که بعد از ایشان ساکن واقع است و نیز آن
 بحدی می بود و کف است که در حدیثی سوم قصص ضلای نیست که اشرا بقوله و که مراد است که در تلاوه مقدم
 و نیز در آفاب بیاید هدیمی در قصص سوم است بیا در وصل و وقف و نیز لیل اخوتی که معین بود اند
 با شرا تا حرف سوم منا فقیر قوله اخوتی لی خارج باشد قوله بنی معین بود یکلف تا قوله بنی در سوم و بنی
 و تبعد هود قوله یا فی الشمس و یوم یا فی بعض بیرون رود و ما از دعایی و و ابرهیم است که دعایی نوع یاد کرد
 در آیات اضافه و از قید اتبعونی اهدکم قوله فاتبعونی بحکم الله بیرون رود و از قالون در قوله اتبعونی اهدکم در
 وصل اثبات و حذف روایت آمده است و روایت ناظم اثبات یا آشتی که اشرا بقوله حقه بلا و جلا کلام است که
 بنوعی یاد کرد ناظم که بر وی اخذی نتوانند کردن با حسن الفاظ اشرا بر بدان بقوله هاکل جفی حلا فافهم ذلك

وَفِي الْجَوَارِ الْمُنَانِي فِي الْوَقْفِ بِالْوَجْهِ وَافِقٍ
فَقِيلَا

یعنی مدلول داله تا و جمع جویانه ان یومنی و ورس یا ثبات یا خوانند بر قاعده خود و قبل در حالت
 دو وجه باشد یکی اثبات یا و یکی حذف یا که اشرا بقوله و فی الموضوع و افق قبل اما در حالت وصل موافق بنی و ورس
 باشد در اثبات یا **تنبیه** از قید وادی یعنی بالواد المقدس طوس بیرون رود و قوله و نا جو یا ثبات یا خوانند
 با شرا بر قاعده ان یومنی و ورس یعنی حسن وادی بجز این آب باشد در ان پس بگوید قرأت بنی و ورس
 که هر یکی اصل قرات خود گوش دارند و له اعلم

وَإِذَا مَنِعَ هَاهُنَا فِي هَدْيِهِ وَحَدَّثْنَا لِلْمَنْزِلَةِ عَدْلًا

یعنی مدلول ههنا از و ههنا هدی نافع و بنی قوله الکرمنی و ههنا در سوم فیه یا ثبات یا خوانند و هر که بر
 خود باشند در وصل و وقف قوله و حدفها یعنی در موضع مذکور بنی ابوعمرو و حذف یا کند در حالت وصل و
 قوله و بنی روایت کرده است از ابوعمرو که ویرا بخبر کرده بود در حالت وصل میان اثبات یا و حذف یا و بنی
 معنی اشارت کرد ناظم بقوله عدا عدلا یعنی چون کلمتین روس آیت اند در بیان شان حذف یا اولی است از روی قیاس
 پس وجه جواز نیز معلوم شود و از معنی کلام ناظم معلوم شود بقوله الکرمنی ههنا ابوعمرو در حالت و حذف یا خوانند
 و در حالت و حذف یا خوانند و قالون و ابوعمرو و حذف بنی که یا ثبات یا خوانند و بوجه ثانی حذف یا کند که اشرا
 بقوله و خلاف الی الوقف نیز حلا عدا و غیر از جماعت مذکور بخلاف یا خوانند در حالت و معانی و مواز اشارت شد بدانچه اصحاب
 فتح در حایت و جف قرات اند یعنی که این جهت عربیت فوق دارد

وَفِي الْمُنَانِي تَانِي وَفِي تَحْقِيقِ الْوَقْفِ فِي حُلَا

یعنی مدلول عین عن و عن اولی و حاسم قوله فی التانی در غل یا ثبات یا خوانند در حالت وصل و در حالت
 و قید و بنی و حذف یا خوانند و قالون و ابوعمرو و حذف بنی که یا ثبات یا خوانند و بوجه ثانی حذف یا کند که اشرا
 بقوله و خلاف الی الوقف نیز حلا عدا و غیر از جماعت مذکور بخلاف یا خوانند در حالت و معانی و مواز اشارت شد بدانچه اصحاب
 فتح در حایت و جف قرات اند یعنی که این جهت عربیت فوق دارد

وَمَعَ كَالْجَوَابِ لِلْبَادِ حَقِّقْنَا هُمَا فِي الْمَهْدِ الْأَشْرَافِ

یعنی مدلول حق و جمع جها ان یومنی و ورس و ورس کالجوار در سبیا و قوله و انما در سورة حج یا ثبات یا
 خوانند هر یکی بر قاعده خود و چون رعایت لام کرده اند اصحاب را بائناث که آن حق است و نیز از اشارت
 کرد بدان بقوله حق جها قوله و فی المهد تدرا سلا و کف که بعد از اشرا است اثبات یا کند در حالت
 وصل و چون محققان بر این گمانند یعنی اثبات کردند و وصل و حذف یا در وقف و نیز محققان بر این گمانند
 هادج کرد قرات اثبات یا بقوله اخو حلا و قوله المهدی و بنی ضللا تا و لکن خارج باشد از قید اسرا و کف تا ورس

وَفِي تَبَعِ فِي رِوَايَاتِ عَمْرٍو كَيْدُونِ فِي الْأَعْرَافِ حَجَلًا

قوله عنهم حاضر عابره است با نافع و ابوعمرو یعنی قوله و من اتبعنی و قل للذین در الاعران یا ثبات یا خوانند
 و مدلول حاج و لام لیجمل ابوعمرو و هشام قوله لم یکیدونی در اعراق یا ثبات یا خوانند هر یک بر قاعده خود

الاسم و تحت یعنی مولود
 قوله و بنی اخو حلا
 قوله و لم یکیدونی در سوم

وهشام بطریق دوم حذف یا کند در حاین **تنبيه** از عبدالعزیز و قرآن یعنی که در یوسف است بیرون
 که مرسوم است بیا و بقید اعراض فیکدی در هر دو بیرون رود که آن نیز مرسوم است با در هر دو سلاطین نیز که بیرون
 خارج باشد و این بخلاف اولیاست در رسم و بعضی روایت ابو عمرو و اثبات یا در حالت وصل و بعضی هشتاد و
مختلف و توافقین بیوسف حقه و فی هود تسالی و غیره
 قوله بخلاف از تلمه ما قبل است که هشام از دو وجه است در کیدون که مبره از آن فرمود که مدلول حقه این است
 و ابو عمرو و قول توفی و متفا در یوسف با اثبات یا خوانند بر قاعده حذف هر یکی از ایشان و قول حقه اشارت بدین
 و قول تسلی در هود مدلول حاوی است و جمع جمله با اثبات یا خوانند هر یک بر قاعده خود **تنبيه** از قید هود
 قوله تسلی در کف بیرون رود و خلاقی این کوان در آفرین باید و معنی تفرقت است که اثبات یا حق است زیرا که از اصل
 و بار بر هود آن موافقت هم جمیل کرد است یعنی مشابهت نیز و محافظت آن از لوازم است **مع ولا**

و تحریفها حج اشترکتمونی قد هذان اتقون یا اری احشون
 یعنی مدلول حاج ابو عمرو و اثبات یا بخون کند مرسوم هود چنانچه اشارت کرد بدان بقوله فیها ای هود زیرا که در روایت
 سابقه که هود رفته بود فیس ولا تحزون در هر خارج باشد که در رسم محقق الیاست هود ولا یعنی چهار یا بند که هود
 نذر ابو عمرو است و آن قول اشترکتمونی در ابرهیم و قد هذان در انعام و اتقون یا اری در البقره و نیز کلامی که بعد
 از این خواهد آمد و آن قول و خاقون ان کنع موینه در آل عمران که استار بقوله
وعنه و خاقونی و خاقونی کابو یوسف و فی کالصحیح
 ضمیر عترت عاید است با ابو عمرو و کاسر بعد از آن فرمود که مدلول ناسر کما قبل و من یبغی و بصیر در یوسف با اثبات
 یا خوانند وصل و وقف **تنبيه** قوله هذان که در بیت اول یاد کرد آنرا مقید کرد بقوله تا قول لوان الیه
 هدای بیرون رود و از قید با اوی قوله انما یکم فانقون در صومعه و با عباد فانقون در زمر بیرون رود که در تفسیر
 بخلاف مرسوم اند و واخشون مقید کرد بقوله لانا قوله و اخشونی و لا یم بیرون رود در رسم البقره و
 و من یبغی از مقید کرد بسوم یوسف تا قوله ان یبغی در زمر بیرون رود و معنی و اقی کالصحیح معلل است
 از آنکه قرأت روایت صحیح آمده است از قبیل که تبعی را مثل صحیح خوانده است یعنی با اثبات لام کلمه حال
 آنکه یا صحیح روایت معلل است با کس در زبان چون در کلام دیگر است پس از این زبان مجری صحیح گردانید تا در کلام
و فی المتعلاجه و التلاق و التناد دمری باغیه بالخلف هتلا
 یعنی مدلول دال در این کثیر قوله المتعلاجه در عدد با اثبات یا خوانند و مدلول دال در دمری باغیه و جمع جمله این است
 و درش قوله واحد و قانون بیک وجه قوله التلاق و التناد در غافر با اثبات یا کند در هر فین هر یک بر قاعده

وقانون بوجه ثانی موافقت باقی قد بخلف یا خوانند در حالتی و چون اثبات اصل است اینجا بدین جهت
 و نوع کند قاری فتح مکی را که جاهل باشد بعلم عیبت یا اشار بقوله درسی باغیه بالخلف هتلا **سبلا**
و مع دعوی الداعی دعانی حلاجی و لیس القالون عن الغز
 یعنی مدلول حاوی و جمع جنی ابو عمرو و درش قوله اجیب دعوی الداعی و قوله اذا دعانی فلیست بیوالی
 در البقره با اثبات یا خوانند در حالت وصل و قوله و لیس القالون عن الغز سبلا یعنی اثبات یا حو فی مدلول بیرو
 مستهور از قانون نیامده است یعنی بروایت غیر مستهور با اثبات یا آمده است از وی سر و باد و وجه باشد که
 حذف یا که آن مستهور است و بکلی اثبات که غیر مستهور است و موافق این صوف بدو وجه خوانند است
نویبری لوی بن شمر بن یزید بن جحون فاعتر لوی بن شمر بن یزید بن جحون
و عبیدی ثلث یفقدون یکنون قال تکبری اسمع عنی صلا
 بدانکه در پیشین اشارت کرد بنورده کلمه که در مجموع اثبات یا در حالت وصل نیز در رسم است در جمله کلام
 اول نویبری فستعلون کیف نذرت در مکه دوم لری در صفات و بهم وجه نام در خان یعنی بخون فاعتر لوی
 و نذرش کلام است مجموع در رسم قر و و عید کلام است یکی در ابرهیم و دو در قاف پس چهار مدلول با اثبات
 نذر و سه و عید سزده باشد چهارم قوله و لا یفقدون در رسم و پانزدهم در رسم قصص ان یکنون و شانزدهم قوله
 تکبری و عیدم کبر در رسم و عیدم قوله تکبر در قاف و نوزدهم قوله کون تکبر در مکه **تنبيه** از قید یکنون بقر
 قولمان یکنون در رسم خارج باشد که محذوف الیاست و قوله غنه و صلا ضعیف الیاست باورش و وصل اشارت
 بجمع کلمات که در مجموع با اثبات خوانند که م و قوله جلا انی است بکلمات سوره قر که عدد آن ظاهر است که م
فبشر عبان ی افق و قف ساکتا یلا و اتبعونی حج فی الغز و الحلا
 یعنی مدلول یا یلا سوسس قوله فبشر عبان الی الدین در زمر در حالت وصل بفتح یا خوانند در حالت و وقف بکون یا باقیان
 محذوف یا خوانند در حالتی و مدلول حاج قوله و اتبعونی هذا در زفر در حالت وصل با اثبات یا خوانند از قید زفر قوله
 فاتبونی بحکم الله در آل عمران و قوله فاتبونی و اطعوا امی در طه بیرون رود **تنبيه** هم العلامه نیست زیرا که
 از متعلقات ترجمه است و قوله یلا اشارت است بصورت قرآت سوسس و م را از یلا در موضع قول است **تنبيه** بدان بنور
و فی الکف تسالی عن الکلبه علی مرهمه و الخلف بالخلف هتلا
 می گوید که اجماع قرآت اثبات یا در قوله فلا تسلی در کف غیر مدلول مع مثلا که این ذکوان است با و را دو وجه است که اثبات در حالت دوم
و فی الخلف مرکا و جمیعهم بالاثبات تحت الهمله قدیمی تلا
 یعنی قوله بیرو س و مدلول را که قبل را دو وجه است در یکی با اثبات یا در حالتی و قوله لکا اشارت است بیرون وجه و وجه دوم

بجای
 در
 در

وَأَعْرَافٍ فَارِعَ نَاصِبًا كَمَا تَرَى بَكْسِيرًا لَكِنِّي عَكْسُ تَحْوَلًا

یعنی کثیرا سبب غیر از این است فلتی ادم برقع هم خوانند و کلمات بکسر و این کثیر بضم لام و رقع طاعت خوانند اما اشاره بود
ولکن عکس قول و دو قرات یاد کرد در کتب بزرگ از مصطلح خارج بود و مراد از عکس است که اگر
معاویس شود نه آنکه معلوم شود و علامه

وَتَقْبِلُ الْأُولَى الْأَثُولَى وَتُحَاجِلُ وَعَدْنَا جَمِيعًا دُونَ مَا لَدُنَّا

یعنی مدلول داد و دو حاجت از این کثیر و ابو عمر و ولا تقبل منها شفاعه بنا تین خوانند قوله وعدنا جمیع دون ما لادنا یعنی
یعنی مدلول حاجت ابو عمر و لغو وعدنا قرآن عربی که باید از لغت خوانند و باقیان با لغت **تنبیه** تقبل معید کرد با اول
تا ثان و بیرون و هو قول و لا تقبل منها عدل و وعدنا مطلق با ذکر و مراد معنی است یعنی وعدنا چون وعده بطور باشد
و آن در موضع است در البقره و اعراف و طه ابو عمر و بخلاف الف خوانند پس نحو افن وعدنا و وعدنا هم خارج باشد
و دانستن این بحث دقتی بود و در فهم کردن آن حلا و حق و نیز در رسم مجز و اول الف بوجه و وعدنا اشارت کرد بگونه دون ما لادنا
و قول دون ما حاجت بیرون و نقل معنی که در اعراف است مکه آمده است یعنی ما فی نیست در آنچه ابو عمر روایت
کند است و از بعضی روایت آمده است بر این معنی

**وَأَسْكَانَ بَارِكًا وَيَأْمُرُكُمْ لَكُمْ وَيَأْمُرُكُمْ أَيْضًا وَأَعْرَافٍ مَعِي تَلَا
وَيَضَعُكُمْ أَيْضًا وَيُنَبِّئُكُمْ عَنْ الْمَدِينَةِ مَخَلِّصًا**

ضمیر عا رب است با ابو عمر و معنی که ابو عمر و او پیش کلی مذکور با اسکان خوانند و بعضی از مساجح که روایت کرده اند
بروایت ابو عمر و ولوجه دوم که ناظم آنرا تفسیر با حقیقت کرد و اختلاس حالی باشد میان اسکان و وقت و در بعضی مواضع
تفسیر ابو عمر با خفایا تفسیر کاسیاتی **تنبیها ت** با ضطلاح ناظم صد اسکان در بکلمات متوال است بر فیه لکن
چون از قرآنی کس فیه روایت شده است در بار یک صد اسکان که مراد از بی کلمات صد اسکان در بعضی مواضع
مصطلح ناظم و این نوع در تصدیق می آید بر خلاف مصطلح و عدل آن خواسته اند معنی باشد از روی لغت آن الفاظ
باشد نیامده باشد و این معنی صحیح نباشد بر کسی که او را بر معنی لغت اطلاع باشد و احتمال اینها در اول تصدیق
خواسته است که اشارت بقوله و لیصلی من جاد مقولا و قوله و سماج بالاعضا و الحسینی و ان کان هلملا

وَفِيهَا وَفِي الْأَعْرَافِ يُغْفَرُ لِمَن يَدْعُوهُ وَاسْتَجَابَ لَهُمْ وَاسْتَجَابَ لَهُمْ وَاسْتَجَابَ لَهُمْ وَاسْتَجَابَ لَهُمْ

یعنی مدلول حاجت و وظایف ابو عمر و این کثیر و کوفیان قوله تغفر لکم در البقره و در اعراف بیون معنونه خوانند و کلمه
نا و مدلول هر دو اصلان فیه در البقره یعنی بید که خوانند یعنی بیار مضموم و فتح فاقوله و اللسان التوا یعنی این عامر است

تا نیت خوانند در موضع قوله و عنی نافع معرفا لاعراف و صلا یعنی نافع با این عامر موافقت کند در نیت نافع در
سبب حاصل یعنی آن باشد که ابو عمر و این کثیر و کوفیان بیون خوانند در موضع و این عامر بنا نیت خواند نافع نیت کثیر
و بنا نیت در اعراف **تنبیها ت** فتح نون تغفر از نفع ضم که گفت و لاهم معلوم شد پس عدول کرد از نفع تا نیت
شون و معلوم ضم نفع مر نافع و این عامر را از ضد قرات اصی بر مکه کوفیان نافع کثیر است از ضد قرات اول
معلوم شد و قول این عامر از ضد قرات نافع معاوم شون و چون قرات تغفر بیون مناسب با ما قبل که از لغت
داشت و با ما بود نیز که ستیز است بدان اشارت کرد بقوله حین ظلملا

وَجَمَاعَةٍ فِي الْبَيْتِ وَفِي النَّبِيِّ وَالْمَرْكَبِ غَيْرَ نَافِعٍ أَبَدًا

یعنی مجموع همه ابدال هم کنند در کلمه نفعی بنا شده در سفر باشد یا جمع سلامت یا جمع تکسیر نحو التبریر و التنبؤ
و الا نباء و النبوه و النبی الا نافع که در مجموع همه خوانند بی ابدال و قالون مخالف نافع کند در موضع مذکور یعنی
قوله تعالی فی نفسها للنبی و بیوت النبی در اعراف که ابدال خوانند و ناظم بیان کیفیت ابدال کرد بقوله الیاستدعیلا
یعنی که هر چه چون در طرف افتاد باشد ابدال کند با بر قاعده عربیت بعد از آن یا اسکن در ابدال ادغام کند معنی
در قوله یا استدعیلا ما مراد بی کلمه **تنبیها ت** فایده ابدال در وصل ظاهر شود از آن سبب که بواسطه التفاسیر
ابدال می کنند چون در حالت وقت آن مخدور باقی ماند که سبب وقت زایل شد پس قالون بر اصل خود موافق نافع باشد

و کثیر خوانند چنانچه ابو عمر و دانی در تفسیر تصریح یاد کرد
وَفِي الصَّابِغِينَ الْخَمْرُ وَالصَّابِغُونَ خَمْرٌ وَفِي السَّوَابِغِ الْخَمْرُ

یعنی مدلول خمر که جمع قرات لا نافع قوله صابغین و الصابغون مضموم و مرفوع مجموع همه خوانند و نافع بزرگ
غیر و ان در البقره و در ماریه و در حج می آید و ناظم در قرات نافع مرفوع با مرفوع شند زیرا که با وجه و اوسان
مع ترا که ضمیر لا یم ابد بعد از آن فرمود که مدلول فاضل حمه هر وا کفوا اسکان را و ما خوانند و کلمه کثیر
و باقی قرات ضمیر را و ما خوانند زیرا که فتح در اصطلاح ناظم که صد اسکان گفته بود ممکن نیست پس ضمیر متصرف
بعد از آن فرمود که حمه در حالت و وقف بوا خوانند و حفص در حالت تبتوا و خوانند و زبان و وقف حمه معلوم شد
بوی تخفیف قیاسی و رسم ذکر آن تا با بعضی آن بود تا کسی اعتقاد نکند که حمه در کلمه جمع کرد است از تخفیف رسم اول عام

وَابِغِيَّتِهَا تَمَلُّونَ هُنَا نَا وَغِيَّتِهَا تَمَلُّونَ هُنَا نَا وَغِيَّتِهَا تَمَلُّونَ هُنَا نَا

یعنی مدلول حاجت و وظایف ابو عمر و این کثیر و کوفیان قوله تغفر لکم در البقره و در اعراف بیون معنونه خوانند و کلمه
نا و مدلول هر دو اصلان فیه در البقره یعنی بید که خوانند یعنی بیار مضموم و فتح فاقوله و اللسان التوا یعنی این عامر است

وَأَقْلَمُوا الْكُوفِي تَقِيلاً وَسَكُوناً وَضَعَتْ وَضَمُّوْا سَاكِنًا صَحَّ كُفْلًا

یعنی اهل کوفه خوانده اند بشدیدا اقلما و باقیان تخفف و مدلول صا صح و کاف کفلا شعبه این عام خوانده اند
بما وضعت باسکان عین و ضم تا باقیان بفتح عین و ساکنان علی تبيينات ضم و سکون ارجح نیست الا
زیرا که وضما معطوفست بر سکون اگر ضم و سکون با کوفیان راجع باشد ضم و ضموا نیز با کوفیان راجع باشد پس
صح کفلا از غیرت معطل باشد بلکه ضم و سکون با کوفیان و مفسر اوجه کفلا باشد و کفلا بخلاف ترتیب تلامذهم

وَقُلْ كَمَا يَدْرَأُونَ هُمْ جَعِبَةٌ فِئَاجٍ وَرِجٌّ غَيْرِ شَعْبَةٍ اُولَئِكَ

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

وَذَكَرَ فَنَاءَهُ وَاجْتَبَاهُ شَنَا هَذَا مِنْ عَدَدِ اَنْ تَكْسُرُ فِي كَلَامِ

یعنی مدلول شین شاعر حرم و کسای فناءه الملائکه بنذکر خوانند و در لغت با عاده خود با شذیحه اشارت
اجتبه و باقیان بتانیث خوانند و مدلول فانی و کاف و کلام حرم و ابن عامر و الحارث بن ابراهیم بکسر حرم خوانند و باقیان
تبيينات مراد از قوله و ذکر اینست که تا نماندت را بیاورد بنذکر مدلول کردن و قوله کلام ای حفظ یعنی نگاه و اشارت
کردم که ان الله عقید کردم بعد تا قوله ان الله برزق که بدین از نمانده است معلوم کنی که در آن خلاف نیست و نیز ان الله

مَعَ الْكُفِّ وَالْاَسْرَاءِ تَبْتِيحُ كَسَمَا لَمْ يَضْمُرْ حَرْكًا وَ اَكْسَرَ الضَّمَّ اَثَقَلًا

یعنی مدلول داخل نیاید در کلام ناظم الکریم بعد از نمانده می آید زیرا که ان الله بفتوحا قرآنی است و در تلاوت مقدم است بر ان الله
تعمیر علی الشوری و فی التوبة اعكسوا الحرف مع کاف مع الحجاز
بدانکه که اسبورا در کلمات بیشتر اختلاف است چون فعل مضارع باشد و ان در نه موضع می آید و در سوره است و می در کف
و قوله بيشة المونيه کریمان و بی رشور و بی رشور و در سوره و قوله انما بيشة غلام علم که ان اول است در سجده در دوم
خلاف نیست یعنی فیم بیشتر از مواضع مذکور در بیت اول اشاره کردیم لولا کاف کم و سما نون نعم یعنی ابن عامر و حرمیان

و ابو عمر و وعاصم قوله بيشة کبی و بيشة کلمة در آل عمران و قوله و بيشة المونيه کریمان و کف در سوره هود موضع ضم
و فتح با و شدید شین خوانند و در بیت ثانی فرمود که مدلول نون نعم و عم یعنی عام و نافع و ابن عامر در سوره ذل الله
بیشتر الله ترجمه مذکور خوانند و ابن کثیر و ابو عمر و حرم و کسای در پنج موضع غملاک بفتح یا و اسکان یا و تخفیف

نحو است
نحو است
نحو است

در غیب ترجمه که ما قبل ترجون بنفون است و حفص بغیب خوانند بکسر کردن بدان بقوله عاد و ان عمل
بر بفعول لیکون علی لفظ واحد و ما قبل بفعول قوله تعالی فی قیوم بعد ذلک و لکنهم لیسعولن است و اول الهمزة
و الکسرة بحج البيت عن شاهدهی غیب ما تفعلون ان تکفروا لهم تلام

یعنی مدلول عین عقی شین شاهد حفص و حرم و کسای و لله علی الناس حج البيت بکسر خوانند و باقیان
بفتح و قوله لهم تلام یعنی جماعه مذکور و ما یفعلوا و یکفروا و در هر دو کلمه بغیب خوانند و باقیان بخطاب تبيينات
حج را عقید کردند ببيت تا حرم و ابن عامر و ابو عمر و ابن عامر و اقلما

و ان قوله یتلون ابات الله الی الا لا یزید است و قوله عن شاهد اشارت بوجه کسرة الهمزة و بفتح الهمزة و بفتح الهمزة
یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

يَقْرَأُ بِكُسْرٍ اَصْدَاعُ جَزْفَرٍ اَيْ سَمَاءُ وَ يَضْمُرُ الْجِبْرُ وَالرَّاءُ ثَقِيلاً

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

وَبِیْ نَا حُنَا قَدْ ضَمِّرْنَا وَ تَمَلُّونَ لِلْمَحْصِي فِي الْعَنَكِ بَوْتٌ مَثَقِلًا

یعنی ابن عامر کضموا است بحسب قوله تعالی من الملائکه من لیز درین سوره و انما من لوزن در عنک بفتح نون و شد
ناس خوانند و باقی قرآبا ساکن نون و تخفف نون و مدلول حق و ضمیر اکثر و ابو عمر و وعاصم مسومین بکسر و او خوانند و
باقیان بفتح و مدلول کاف کا و حرم و ابن عامر و نافع سارعوا الی مغفره و او وعاصم خوانند و باقیان و او تبيينات
بدانکه اختلاف در منزلت و منزلت در تخفف و تقییل است پس از تقییل فتح نون معلوم شود و از قرآن تخفف سکون نون
که در فتح است معلوم شود و از قید سوره نحو خبر المیز و ما کفای نیز داخل بنا شد و قوله قل سارعوا قافی قل صلاحیت
در بیت ندارد زیرا که مسله سابق منقح شد و در مسله لاحق در صغیر است و معلوم شده است که ان برح و مختلفه مقدم
شعور و اوله و او اوله است که عاطفه است و او ضم و ان مسل از با حروف و ابیات و بغير حروف اشارت کردیم و نوح
و فتح ضمیر الغاف و الفرح صحیحه و مع مذکر کین کسر هر مذکر که
و لا یا مکسورا و فاقه بعد یمد و فتح الضمه و الکسر و و لا

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

یعنی مدلول صحاب حرم و کسای و حفص زکریا در جمع قرآن می خوانند باقیان هم خوانند بعد از آن قول و رفع غیرت
اولا یعنی هیچ قرآنی را که صحاب می خوانند و کفلا با زکریا برقع می خوانند غیر از شعبه که او ضبط خوانند و در غیر آن کلمه شعبه
و اصحاب جز در باقی کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند پس حاصل سخن آن شده که حرمیان و ابو عمر و ابن عامر و اقلما
تخفف خوانند و زکریا بعد و رفع و شعبه بنشدید و مد صلب و حرم و کسای و حفص بنشدید و فضله غیر حروف اوله که
از کلمات زکریا با جمع ارجح خوانند و شعبه و باقی قرآنها و چون حرم و کسای با جمع ارجح خوانند و باقی علم

نحو است
نحو است
نحو است

نحو است
نحو است
نحو است

نحو است
نحو است
نحو است

نحو است
نحو است
نحو است

نحو است
نحو است
نحو است

نحو است
نحو است
نحو است

يارا بقوله ولا ياكسوا جنابا بعد ان يابدا معاوم فده في حوزة فوات بالمسور است وعبد له قائل بعد تائوا
 او قبل التلبيم بيرون رود ومعنى ذوق الاستهتاج فحين تابع الفذ وقابل وقوله لا انما انت بكثرة استعمال
وعزل عين الرعب عما كما سرها ورعبا ونخشى انشا باعانا
 يعني كما واما وارسا ابن عامر وكسايه بضم عين الرعب خوانند در جمع قران فرقي باشد معروف باشد بغير قران
 ودر موضع مآيد بر سر سهره واقفال افرار وحشو وجرم منكر است و باقى محيل بالذلام وقوله نخشى انشا
 تلا يعنى بلول شين شايها حرم وكسايه بضم طايقه بيانند خوانند و باقيا نذكر **تبسيهات** معلوم عموم الرعب
 اذ يجر ضم كره منكر با متوق وقوله كما رسا دلالت بر نبوت واستقامت كذا يعنى كرهت عين رعبا ثابت است ان جمع رعب
 وبعضى انما اذ اسكانا صلاست وضم تابع اسكان كالصبح والصبح بغير اشارة كره بوجهين قوله كما رسا

وقل كلمه بالرفع حاملا بما يعلون العيب شايح دخللا
 يعنى مدلولها حاملا ابو عمرو والان الامم كليله برفع لام خوانند و باقيا ن بصب و مدلول شين شايح حرم وكسايه
 بصير رعب خوانند و باقى قد اجطاب **تبسيهات** بالكله يعلون مختلفه است بعد ازى بصير مآيد و ضم
 بما يعلون خارج باشد كره ان متفق اند و ابن مسله از ترتيب مسابيل معلوم شود و لفظ العيب بضم و
ومن ومنامت في ضم كنهها صفا نفردا وحفص هنا اجنلا
 يعنى مدلولها صفا و نفو شعبه وان كنه و ابو عمرو وابن عامر هم ومنامت و نحو ذلك بضم ميم خوانند و كما
 كه سايد و حفص در رسمه فقط موافقت اصحابه مذکور كند و در باقى كلمات باقيا في قرا موافق باشد كره
سهاه ماد از ضم عمومها بخوانند و ايند ما ممت و فابن ممت داخل باشد و قوله صفا نفردا انشا
 ضم ميم كه ان لغتي مشهور است و فارسان متمسك بوجه روشن كرده است و حفص در كل موضع باقر موافقت كره تا
 جمع باقر بن اللغتين و چون قدر حفص مناسبى داشت با ما قبل و ما بعد بنيه كرد بان بقوله و حفص هنا اجنلا

و بالغيه عن ضم في يعل و فتح الصمات شاع كندا
 يعنى ما تجعون و ليس ممت حفص بغير خوانند و غير حفص خطاب و مدلول هم از و شين شاع و كافى قلا نافع و ضم
 و ابن عامر و ليشان يعل بضم يا و فتح عين خوانند و باقيا ن يعل يا و ضم عين **سهاه** عين عنده بضم
 زيرا كه ضم عا يداست با حفص و اكره مكره ندر ضم رها باشد و فتح را معيد كره نديرا كه اصطلاح نظم است كه چون
 را اطلاق كند و ساكت شود از ضد فتح كره باشد پس معيد كره ان بضم تا معلوم شود صد ان انخاسته است و ترتيب
 كلمه معلوم مى شود كه قوله و ضم في يعل من است ربا و فتح الصمات بضم عين و معنى شاع كندا ان است قران
 و كسايه مشهور است و بايها سلفه كافر و حامل زوايين ان همه اند **تبسيهات** و **و فى الچ الشايه و الاخر كندا**

و فى ال عمران لا لا تفرقوا و الا نعام فيها فنترق مثلا
 و عند العقود التاء فى لا تفرقوا و يروى تلتا فى تلتقت مثلا
 تزل عند اربع و تناصرون نارا تلتقى اذ تلتقون تلتا
 تكلم مع حربي تولوا يهودها و فى نورها و الايمان و بعد لا
 فى الانفال ايضا تيم فيها تنازعوا تبرجن فى الاحزاب مع ان تبدلا
 و فى التوبة العذار قل هل تربصون عنه و جمع التائبين هنا اجنلا
 تيم يروى ثم حرق تخيرون عنه تلمهى قبله الهاء و صلا
 و فى الحجرات التاء العار فوا و بعد و لا حرقان من قبله جلا

و كثر تمون الذى مع تفكهم عن علي و حيفه فافهم محصلا
 با كثر ناظر تا است نرى كه در اوله افعال مستقبل مى آيد درين بيت جمع كرد و جمع آن در رسمى و سه موضع مى آيد
 كه بنى ازل قولا و واحدا ادغام كند در حال و حيل الادر و موضع كه اورا دران دو وجوب باشد بى ادغام و دو هم ظاهر
 و ان دو موضع است قوله و لغد كتم تمون در ال عمران و تفكهم و در واقع كذا كذا ناظر فى قوله و كتم تمون الذى
 مع تفكهم عن علي و حيفه فافهم محصلا در بيت دهم و اما مواضع اتفاق لانه انسى بركلمات باشد بعد از ان
 اخرج كالمثلين مختلفين متكلمين بترتيب ناظم با كنه و الله التوفيق وان ابنت قوله ولا تيمون من سمه ان الذين نوافهم
 در رساله نغز قوال در عمران ففرق بكم ادغام و لا نعا و نواعلى الائم و اللودان و ان در ماين و تلفظ ما يلقون اذ عرف
 و تلفظ ما صنعوا و حده و تلفظ ما يلقون در شعر اكا اشار بقوله و يروى تلتا فى تلتقت مثلا و ما تلى الملائكة در حرم على
 من قلات ساطع تزل على كلامه شعر و شهر تزل در رسمه تا كره كذا اشار بقوله تزل عن اربع و ما لك لا تاهون
 فان را ملقى در ليل و اذ تلتقون بالسنكلام در نور و لا تكلم نفس وان تولوا فانى خاق فان تولوا فقد التفتك رهود كذا
 بقوله تكلم مع حرق يهودها و قوله فان تولوا فانما دروز و قوله و ظاهر و اعلى الواح اكلان تولوه در اميان كذا اشار بقوله و فى
 نورها و الايمان و قوله و لا تولوا عنه و لا تشار عوار افعال و قوله و لا تبرجن تبرج و ان تبدل بجن در اعراب كذا اشار
 بقوله و بعد الى قوله فى الاخر مع ان نبتك و قوله قل هل يصومون در توبه و بعضى در قران نرى ان حرقوا و يمشون
 خوانند منع كره انك اجتماع ساكنه است ناظر در قول ايشان را اشاره كرد بقوله و جمع الساكنه هنا اجنلا و ظاهر
 شوه انجا كه روايت صحيح جايز است و قوله كذا كذا در ملك و قوله لما تحبون درون و قوله غدا يبعث رعبس و قوله لقاوا
 و لا تباروا و لا تجسسوا و ارجح ان كذا اشار بقوله و بعد و لا حرقان يعنى ابن و حرق مذكوره كره ايوار نعا رعا ياد كرده كند
 هر سه در حرج است **تبسيهات** به لانه در غير ان موضع سى و سه كذا اختلافى است و در اين موضعين مواضع كره تا غير از
 مجموع خارج باقر و در حالت و قد چون ابتدا كنى مرمى تا ان باقيا فى قرا موافق باقر و در كل ادغام فافهم ذلك

وَيُؤْتِيهِمُ الْبَالِيَاءَ فِي جَاهٍ وَضَمُّ يَدْخُلُونَ وَفَتْحُ الضَّمِّ حَقٌّ صِرَاحًا
وَفِي عَرَبِيَّةٍ وَالنَّظْرُ الْأَوَّلُ عِنْدَهُمْ فِي الثَّلَاثِ حَمٌّ صَفْوَانِي فِي فَاطِمَةَ حَلَا
 یعنی مدلول فاتی و حاکمه حم و اوعمر و مسوف بوئیه باخوانند و باقیان بنور مدلول حور و صلی ای که ابو عمر
 و سنجید و اولی که بدخلون الجنت در سوره و اولی که بدخلون الجنة در هریم و اولی که بدخلون الجنة در عاف و بعضی با و فتح
 خوانند و باقیان یعنی یا و ضم حاکم خوانند و مدلول ان دم و صاف صفا البکر و سنجید بنالی غافر و سید فاطمه
 یعنی یا و فتح حاکم خوانند و همان یعنی یا و ضم حاکم خوانند و مدلول حاکم ابو عمر و در فاطمه و مدلول حاکم ابو عمر و با و فتح
 و باقیان یعنی یا و ضم حاکم خوانند **تَبْيِيهَا** قوله في جَاهٍ یعنی وجهه بوئیه در حاکم یا التبی یعنی از ظهر و وجهها و اولی
 خلاصی آب صافی که گویند بنور استعارت اشارت مکنند بجهت و راستی وجه بدخلون و باقیان روز اشارت بود
 قرات و حسن آن و دعای قرآن بدو مخلص اعتقاد و قرات و غیر آن

وَيَصِلُ إِلَى قَارِيَةِ يَسْمُنُ مَخْفَاً مَعَ الْفِطْرِ وَالسَّلَامَةِ قَابِلَاتُ تَلَا
 یعنی مدلول تا ثابت کوفیان علمها ان بصالحی یعنی یا و مخفف صاد و اسکان ان و حذف الف خوانند و همان
 یعنی یا و صاد و تشدید و اثبات الف خوانند **سَمَّهَا** دانسته شد قرآن باقیان از حدیثی از لفظ نام معلوم شد
 اسکان ممتنع ضعیف شد از حدیثی و قوله تَلَا اشارت بجهت قرات کوفیان است
وَتَلَوُا بِحَذْفِ الْوَاوِ الْأَوَّلِيِّ وَالْأَمَّةُ فِطْرٌ سَكُونًا لَيْسَتْ فِيهِ جَمَلًا
 یعنی مدلول است فیه و هم جملا جهشام و هم و این فک ان حذف و او اولی که کند و لا می کشد از او ساکن باشد و ضم
 کند و باقیان ساکن لام و بعد از لام بدو و او اولی که سکون مضموم و او دوم ساکن خوانند **سَمَّهَا** او اولی که
 میگرداند تا او ثانی معلوم شود که باقیست و ضد حذف ایات باقیان پس قرات باقیان با و ن باشد و لفظ نام حذف
 و او معلوم شود و چون از مصطلح بیرون رفتند یعنی ضم را میگردانند و قوله لمست جملا اشارت بدانی حذف و او اول
 در قرات این عام و هم ثابت بر وایت صحیح و قاریان ان نسبت با جهل کردن از جهل باشد و لفظ

وَنَزَلَ فِي الضَّمِّ وَالْكَسْرِ حَضْرَةٌ وَنَزَلَ عَنْهُمُ عَائِمٌ بَعْدَ نَزْلِ
 یعنی مدلول حضم کوفیان و نافع و الکاتبان و نزل و الکاتبان نزل و کلمه نافع زانو خوانند و در کلمه اول یعنی نون
 و در دوم یعنی همی و بعد از هم نونی ساکن خوانند و باقیان یعنی نون و کسر زانو فعل اول و ضم همی و کسر زانو در دوم
 و قوله عائم بعد از یعنی اولی که نزل و نزل علیکم که بعد از کلمه همی ای عاصم یعنی نون و فتح زانو خوانند و باقیان یعنی نون و کسر زانو
تَبْيِيهَا قوله صَدْرًا استعاره قرات کوفیان که ایضا یعنی از هر فاعل خوانند و با علایم استعاره قرات کوفیان
وَيَأْتِي سَوَافٍ بُوَيْبِيهِمْ عَزِيمٌ وَبِعَمْرٍ سَبِيوِيهِمْ فِي الذَّمِّ كَوْنٌ فِي جَمَلًا

بِالْإِسْكَانِ نَعْدُو سَكِينُونَ وَخَفَفُوا خُصُوصًا وَاخْتِ الْعَبْرَةَ قَالُوا
مُسَهَّلًا
 یعنی مدلول عن بر حضمی سوزی بوئیهم باخوانند و هم سبوتیهم باخوانند و باقیان در موضع بنور خوانند
 و کوفیان یعنی عاصم و هم و کسای فی الذم باسکان را خوانند و باقیان یعنی و قرا سبوتی غیر از نافع که نون و ای است
 باسکان عن و مخفف ذل خوانند و نافع بنشد بدال و هم عن خوانند قوله و اختی العبره فالون مسهلا یعنی قائل بر وایت
 نافع باخفا عن خوانند یعنی موافقت نکلند با ورس پس نافع را بر وایت ورس انجام حرکت عن باشد و ورس را خوانند
وَفِي الْأَنْبِيَاءِ صَمْرَدٌ نُونٌ وَهَيْفَانٌ زَيْدٌ وَفِي الْأَسْرَاجِ حَمٌّ اسْجَلًا
 ذنوبه هم و ایضا داود و ذنوبه در سوره و در اسرار و انبیا در مواضع ثلثه یعنی از خوانند و باقیان یعنی قوله اسجل
 ای اطلق اشارت بود بجهت قرات هم و باء اضافه و روایت نیست در سوره و اما در عاصم کبر در جمله نون و
 الی خلقکم فكلوه هینا بالمعروف فان الله اعلم بما نعلمکم لیبینکم للمغیب بما تخافون شروحن و
 الصاحب بالجنب لا یظلم متقال و الرسول لوسون اعلم ما عواذکم الصالحی استدخلهم و اذا قبل لهم و الرسول لیبینکم
 الرسول لوجوه الله هل علمه القائل لولا من عندک قل حیث یقتضیهم فحور رقیبه فحور رقیبه کلکم انتم الملائکة
 و ناز طایفه الکتاب بالحق یحکم بربیعین له الهدی المومنین نوله و قال لا یخذل الصالحی استدخلهم و لا یظنون غیرا
 علی ذلك قریباً و یروا قریباً یعنی هم لکاف و بنضیب یکم بهم و یقولون نون هم یعنی باقیان فی العلم هم الملائکة
وَيَسْتَكْنُ عَاشِرًا صَحَابًا كَلَامًا وَفِي كَسْرٍ صَدْرًا حَامِدًا
 یعنی مدلول صد صحابا و کلامها ابوبکر و ابن عامر قوله سنان قوم در موضع مذکور ان سوره باسکان نون خوانند
 و باقیان یعنی و مدلول حاکم و دال لا ابو عمر و ابن کثران صد و کم بکسر هم خوانند و باقیان یعنی **سَمَّهَا** ورس
 در مدبر قاع خود باشد در شیان و هم نیز در و فیه کسر هم ان مقدر کبر و هم تا ان نفع و او یرون رود و هم روزگار

مَعَ الْقَصْرِ يَنْزِلُ يَا قَاسِيَةً تَعْنِي وَارِجَلِكُمْ بِالضَّبِّ عَمْرٌ حَمٌّ عِلًا
 یعنی مدلول شن شفا هم و کسای فلو هم قاسیة حقوق الف و تشدید باخوانند و باقیان باقیان تا الف جواز قاف خوانند
 باخفف یا و مدلول عم و رارضی و عین علان نافع و ابن عامر و کسای و حضم و ارجلکم بنصب لام خوانند و باقیان یعنی
سَمَّهَا در لواء ارجلکم بنصب لام معتمد داشت بر قاسیة و مراد بقره حقوق مدامت و چون در تشدید قاسیة مبالغه
 اشارت بقره شقی بنابر قاریان ان و چون در نصب ارجلکم و در قرات ظاهر بود و نیز لفظ و حضم تشدید بران بقوله هم
وَفِي مِيلَانٍ مَعْرَبِيَّةٌ مَرِيَّةٌ مِيلَانِيَّةٌ وَفِي سَبِيلِنَا فِي الضَّمِّ الْإِسْكَانُ حَلَا
 و فی کلمات السحبت عمر یعنی قتی و کیف انی اذن ربی نافع **سَمَّهَا**
 و در حاصی سوسی الشارحی و نذرا صحابهم حموه و نکر اشح خوانند **عِلًا**

سینه کاتبی
 سینه کاتبی
 سینه کاتبی

که فتح را مقدم داری وضع را مؤخر و ضد آن ترک عکس باخ و در زمین زکواترا اعاده کرده در قوله جلف منضی
 تا حرف دوم مخصوص شود بدایه مختلف قیده است و اول روم را معین کرده تا ثانی حرف دوم قول از انعم
 تخریج خارج باشد و مراد از بحر کفایت البحر است نه حرف سوم حشر زیرا که در تلاوة کلیه جاها
 مقدم است که در کلمه حشر نیز مختلف قیده بودی معین کرده اند و قوله فی رضا اشارت است بدایه کفایت بر آوردن باینده
 از انش و وزخ و حال آنکه حواجز از انش خشنود باینکه معادل کند از عذابی با عذابی و جمله فی حق خشنلا
 اشارت است بیزدی قاری از جهت علم و حسن و غیر آن و له اعلم

وَالصَّامَةُ أَصْلٌ وَلَا يَلْعَوْنَ وَلَا يَشْجَعُونَ فِي الثَّانِي وَفَتَحَ شَمْسًا لَدَا
وَحَفَّتْ شَمْسًا حَكْمًا وَالْوَادِعُ كَفَى وَحَيْثُ نَجْمٌ بِالْكَسْرِ فِي الْعَيْنِ مَثَلًا

یعنی مدلول هم اصل نافع خاصه بر رفع خوانند و باقیان بنصب و شجره لا یعلون بقیب خوانند و باقیان بخطاب و مدلول شین
 شمللا حزم و کسای لا یفتح لهم بیکر خوانند و باقیان بنایت قوله و حفت شفا حکما معی مدلول شین شفا و حاکم حزم و کسای
 و ابو جری و لا تفتح تخفف ناخوانند و باقیان بتقیل پس حاصل از تراجم مذکور آن باشد که حزم و کسای تخفف شد بخوانند و ابو جری
 بتخفف و ثابث و باقیان بنایت و تقیل قوله و ما الوادع کفی یعنی مدلول کاف و کفی از تراجم حذف و او کنا که نهی و باقیان
 اثبات و او کنا مدلول از تلا کسای بیکر عین نفع خوانند هر کجا که باقیان یعنی **شما** درین موضع سه مسله که در آن رفع و نصب
 و تذکر بود چنانچه در اول تقصیر در مصطلح خود یاد کرده بودیم مثل کرد انید بنا الصنه و قوله و لا یعلون و قوله یفتح یس چون در سه موضع
 معین کرده اند رفع در خاصه و غیب در لایعلون و تذکره یفتح معین شود بر قاری مذکور را و قوله لا یعلون معین کرده اند ثانی تا قول و ان یقولوا
 علی اسم الاصلون خارج باشد و از آنجا که معین است یعلون بر لا قول لغوی یعلون خارج باشد با آن لا منضم نیست و قوله و ما الوادع یعنی ترک
 کن و او و ما کنا که مخصوص و عمداد رفته و زعمنا ما فی صدورهم اختلاف نیست اگر چه بقول ما ظنوا فی التباس هت زیرا که تلاوة و زعمنا
 ما فی صدورهم مقدم است بر و ما کنا لکن چون در تفسیر معین کرده است و ما کنا با عا اعماد که در ناظم بر تفسیر و انتشار اختلاف در و ما کنا کاش
 بتول کفی و چون اهل ایمان را باصالت آفرید و کفایت از بتبعیت اشاره کرد بدان بقوله اصل

وَأَنْ لَعْنَةُ الْمُتَحَنِّنِ وَالرَّحْمَةُ قَصْدٌ سَمَاءٌ مَا خَلَا الْبُرِّيَّ وَفِي التَّوْبَةِ وَأَصْلًا

یعنی مدلول نون نفع و سما عاصم و جرمیان و ابو جری و غیر ازین قول آن لعنه الله در رسم سوره تخفف نون خوانند و نیز نون را ساکن اند
 و لعنه الله بر رفع ماحول و ایضا برین و از عاصم و جرم و کسای یعنی نون آن باشد که در نصب و نصب و لغت خوانند و مدلول هم و اصلا
 نافع در رسم نون لعنه الله علیه تخفف نون آن خوانند و بر رفع نون لعنه الله علیه تخفف نون آن خوانند و بر نصب نون لعنه الله علیه تخفف نون آن خوانند
 است که نون آن تخفف که لا نند نه نون لعنه الله زیرا که نون آن ساکن است و مراد از ترفع نون لعنه الله است که صلاحت علی انش از انعم
 در اول کلام است و سکون نون از لفظ آن و تشدید از فتح و فتح از رفع معلوم شد و معین ماحول از نون است زیرا که قایم مقام است و اختلاف
 در نون آن لعنه الله است نه در نون آن غضب بر آن نون آن لعنه الله عمل حرف مختلف قیده است و حکم نون آن غضب سبانی و موضوعه و له اعلم

وَيُغْنِيهَا وَالرَّعْدُ ثَقِيلٌ صَحْبُهُ وَالسَّمْسُ مَعَ عَطْفِ الثَّلَاثَةِ كَلَامًا
وَالْفِي الْفَتْحِ فِي الْأَخْبَارِ حَقَّقَهُمْ وَنَشَرُوا سَكُونُ الصَّامَةِ فِي الْكَلِمَةِ ذَلِيلًا
وَالنُّونُ فَتَحَ الصَّمْرَةَ فِي وَعَاظِهِ رَوَى تَوْبَةً بِالْيَاءِ نَقَطَةً

یعنی مدلول صجر هم و کسای و شجره یعنی اللیل الهمار درین سوره و در رعد یعنی عین و تشدید شین خوانند و باقیان باقیان
 عین و تحقیق شین خوانند و مدلول کاف و کلا از عاصم و الشمس و القمر و النجوم مستخرج از درین سوره و در نون در مجموع اسم الهم
 او آخر ایشان بر رفع خوانند و حقیق موافقت این عامر کند در حرفین اخیرین در نون یعنی و النجوم صحت و باقیان قرار اسم الهم
 در سوره نیز نصب شین خوانند و مدلول کاف و کلا از عاصم و کوفیان قوله نشروا هر کجا که بیاید بسکون صحت سبیل خوانند یعنی
 شود مزایع و این که و ابو جری و انکم یعنی شین خوانند بعد از آن فرمود که مدلول شین شاف و حزم و کسای قوله بشر افصح نون
 خوانند پس معلوم شود که غیر از حزم و کسای یعنی نون خوانند بعد از آن فرمود که از اصحاب اسکان بشر اعاصم نون نشروا را بیا
 تبدیل کرده اند پس از ترجمه سه کلمه چهار قران حاصل شود نافع و ان نشروا ابو جری و هم نون و بشر افصح خوانند و این عامر
 یعنی نون و سکون شین خوانند و حزم و کسای یعنی نون و سکون شین خوانند و عاصم یعنی با سکون شین خوانند **شما**
 فتح عین یعنی هر قاری مشدود از نظر معلوم شود و اسکان تخفف از لفظ ناظم و هو نقطه استفلاحت از کرد از تصحیف و تخفیف
 یاد کرده شد در انعام و بقره و قوله کلا اشارت است بدایه این عامر در مجموع اسم الهم بر رفع خوانند که امر و قوله مع عطف الثلثه
 یعنی گفته اند که نظام لفظ اشکال وارد است زیرا که معطوف دواست و جوار باینست که عطف در لغت رد است و چون آنرا

مستخرج از مد و دو به با عاصم و قبل از آن لغت معطوف و گرفت پس برین تقدیر معطوف سه باشد و بجهت آنست که عطف بر معنی
 اصطلاحی و یک جمله کتب محمول بر تعلیل باشد یعنی گویند که معطوف دواست و مذکور سر آن بر آن که معطوف نیست حکم تعلیل معطوف و کوف
 نحو قوله تعالی و کانت من القانتین و قوله و کلا اشارت است بدایه این عامر در مجموع اسم الهم بر رفع خوانند که امر و قوله مع عطف الثلثه
 یعنی گفته اند که نظام لفظ اشکال وارد است زیرا که معطوف دواست و جوار باینست که عطف در لغت رد است و چون آنرا

وَأَمَّا نون بغيره فحذف رقه بطلها و الحذف اللفظي حلا
مع أحقادها والواو ز بعد مفسدين كفاً وبالآخبار أيكم عدا
الأو على الحرجان لنا هنا وافر الاستكان عهيدك كلاً

یعنی مدلول با ر سا کسای تا لکم مثل از غیب هر کجا که بیاید بقتضای او کسر ها و بعد از اثبات یا خوانند در حالت وصل و وقت
 و باقیان بر رفع را و صحت ها و ابیات و او خوانند ازها و مدلول حاخلا ابو جری و البعق در موضعین این سوره و البعق در احقا
 باسکان یا و تخفف لهم خوانند و باقیان یعنی با و تشدید لام خوانند و مدلول کاف و کلا از عاصم در قصه صلح قوله مفسدين ذفاک
 اللطافات و او کنا بعد از مفسدين و باقیان حذف و او کنا مدلول عین علا و همز الأحصص و نافع انکم لسان الهم و جاک
 کفر هم مکسوم خوانند بر صفت جنی و باقیان یعنی همین خوانند هم اول معنود و ثانی مکسوم بر صفت استغنام

وَفِي بَعْضِهَا نَصْرٌ لِمَنْ شَاءَ وَأَجْحَى مَحْدَفِ اللَّيْلِ وَالنَّوَى كَفَلًا

یعنی مدلول شبین شایا جزم و کسای علی قوم یعلفون بکسر کاف خوانند و باقیان بضم و مدلول کاف کلا ابرام از آنجا که بخوبی با و نوز خوانند **سکس** قید کسر که در اصطلاح بیرون رفته بود و از آنجا که کاف و موحا حرف که در آخر و نوز و در اول ناظم که فرمودند باین نظر است زیرا که این عامر حرف یا بکسر یا باقاف که کسای با ماحذف کاف و الف می کنند و میگویند باین

وَذَاكَ لَا تَوْنٌ وَأَمْدُهُ هَا جَزْأً شَفِي وَعَنِ الْكُوْفِي فِي الْكُفِّ وَصَاد

یعنی مدلول شبین شایا جزم و کسای جمله کابند و همی توین خوانند درین سوره و در کف و عاصم موافقت کند کف کاف اشرا بقوله و عن الكوفي في الكف وصل اخبارا ركز بقوله وصل يا بضم عاصم با جزم و کسای در کف س قوافل از عاصم در سوره تیز فصر و توین بی هم خوانند و عاصم درین سوره موافقت فرماید و در کف و موافقت کسای مواد از مآببات الف است و مراد از قوله هانرا زیادتی هم است و صد و نهم ترک هم نایز و الکی خوانند بر فاعله خوب است

وَجَمْعُ مَسَالِقِي حَسَنَةٌ كَوْرَةٌ وَفِي الرَّسْمِ حَرْفٌ وَأَفْحُ الضَّمِّ شَمْلًا

یعنی مدلول حاء حسته و ذال ذکوره ابو عمرو و ابن عامر و کوفیان علی الناس برسالاتی مابذ خوانند برصیغت جمع و باقیات نافع و ابن کثیر یزید الف خوانند برصیغت توحید و چون ماید و انعام با عراف جمع کنی قراسبعه بر پنج مرتبه باشد این کثیر در مجموع رسالات برصیغت توحید خوانند و شعبه بعکس او و نافع توحید و اعراف و در بابی جمع و سخن و کسای و ابو عمرو و توحید در مابذ و جمع در انعام و اعراف و کح حفظ جمع در اعراف و توحید در مابذ و انعام و مدلول شبین شایا جزم و کسای بی سبیل الشرح بفتح را و شبین خوانند و باقیان بضم و اسکان و مدلول حاء حسنه ابو عمرو در سوره کف

قَوْلُهُ مَا عَمِلَتْ رَشْدًا فَتَحْ رَاوِشِينَ خَوَانِدَ وَيَاقِيَانَ بِضْمٍ وَاسْكَانَ تَدْبِيهَانَ

فتح را معتقد گردانید زیرا که از اصطلاح بیرون رفته بود و قوله و فی الکف حسنه است و حسنی آن از آنست که رقصه موسی است و نیز در بیان قراسعه است با اختلاف بخلاف قول و فی الکف حسنه است و در اول کاف و نوز خوانند و در آخر کاف و نوز خوانند و در اول کاف و نوز خوانند و در آخر کاف و نوز خوانند حاصل بودی فی تکلف و چون جزم و کسای مناسب است لام حمله جارایه مکسوس گردانیدند بنسبت کرب و شیوع و فایده آن بکسر شفا و اول الابعاد و هو طاهر و نوز کسای که لام را مناسبی و زینتی داشت و نوز و اول الابعاد و هو طاهر

یعنی مدلول شبین شایا جزم و کسای علی قوم یعلفون بکسر کاف خوانند و باقیان بضم و مدلول کاف کلا ابرام از آنجا که بخوبی با و نوز خوانند سکس قید کسر که در اصطلاح بیرون رفته بود و از آنجا که کاف و موحا حرف که در آخر و نوز و در اول ناظم که فرمودند باین نظر است زیرا که این عامر حرف یا بکسر یا باقاف که کسای با ماحذف کاف و الف می کنند و میگویند باین

و مدلول عین علا و حر می حفص و نافع و ابن کثیر انما الجرمه من مسورة برصیغت خبر خوانند و باقیان بضم برصیغت استفهام هم اول مفتوح و ثانیه مکسوس **سکس** حضور امقید کذا زیرا که از اصطلاح خارج بود و از قدیم بضم عموم المعلن معلوم شد و از لفظ ناظم سکون با مخفف معلوم شد و فتح قاف در کسای از نظیر و مقید که در اندک قال مقبول است خبر الفاعلی قال الملو بیرون رعد و مقید گردانید ان لنا درین سوره تا ان لنا لاجرا در شوا بیرون رعد که در هر نیز اخلاق نیست و قوافل سبعه هوبکی بر قاف خود باشد در سهیل و تحقیق و غیر آن و ویش در نقل او امین بر اصل خبر باشد و بسطه و لفظنا از پیش یاد کرده شد و معانی رموز کاف

عَلَى خَصْوٍ وَفِي سَاحِرِهَا وَيُوشِئُ سَحَابٌ شَفِيٌّ وَتَسْلَسِلًا

یعنی مدلول خاص قراسعه غیر از نافع حقیق علی غیر اضا فیه خوانند یعنی باقی و نافع چنانچه ناظم تلفظ کرد بدان یعنی بیار مشد منتوج بی الف خوانند و مدلول شبین شایا جزم و کسای با نوز کسای درین سوره و قوله تعالی و قال و یسعون ابیونی بکل سحر در بوشن شقیم جا بر الف صر شد بد لغا بوزن فعال خوانند و باقیان بضم الف بر حاء و کسای و مخفف جاحز خوانند بوزن عمل **سکس** قوله علی علی از تلفظ بوجهی که در مستحق شد از ترجمه قران هر یکی اما در قران نافع احتمال آن دارد که بخوانند علی علی خصوا برین شکل شغ و قوله خصوا اشارت بدانند اختلاف درین لفظ مخصوص است درین سوره برین حرف فقط و نیز شاید بکسر باشد یا بر سر ادببول ناظم علی آن باشد که اولیاد کسای شده بخیران معنی مستقیم نورد پس احتمال و اختلاف را در سخن ناظم مدخل باشد و قوله شفا و تسلسلا اشارت بفتح نقل و روایت و ارجحه قد سبق و لا علی

وَفِي لِكْلِ تَلْفِظِ حِفْصٍ وَضَمِّ فِي سَنَقِيَّتِ الْكُسْرِ ضَمٌّ مُشْتَقًّا

یعنی قوله تلفظ در جمع قول حفص باسکان لام و مخفف قاف خوانند و ان درین سوره و شوا من اید فقط و غیر از حفص تلفظ لام و تشدید قاف خوانند و مدلول ذال کاف و حاسن ابن عامر و کوفیان و ابو عمرو و سنقیت انعام بضم نون و فتح قاف و کسای باشد بضم نون و ابن کثیر بضم نون و اسکان قاف و ضم تا و مخفف آن خوانند و مدلول حاء حسنه اول الابعاد بضم نون و فتح قاف و کسای باشد بضم نون و نافع بفتح با و اسکان قاف و ضم تا یا مخفف تا خوانند و مدلول کاف و کسای و صداد صلا اعراف و ابو عمرو و کسای درین سوره و مما یوشون در حل بضم و خوانند و باقیان بکسر و موحا **سکس** سکون اللفظ در قران حفص معلوم شد از کسای که در لفظ حفص و فتح لام قاف منقل معلوم شد از لفظ ناظم که نوز در سوره المجرع و بیرون شفا فی تلفظ مثلا و از ان معلوم شد که تشدید قاف است و تشدید بی نیز گفته آمد در البقره و چون ابو عمرو تلفظ کرد طاس گفته اید و ضم و کسرا مقید گردانید زیرا که از اصطلاح بیرون رفته بود و بنسبت کرب و شیوع و فایده آن از ترجمه سنقیت و مسلا انتم در بار هر تیز گفته آمد و قوله ذکا بضم ذال بعد شمسی لکونید مدح قاری که بید بومی حرکت ده لفظ متکدر با حال که مشابده شمس حسن باشی در افادت ازین قرات و لا اعلم

ارقران با قبال و قوله حميد نيسه است بحسن قرأت ابو عمرو زير که مناسب ما قبل و ما بعد است و قوله و البيا غضن
 و يقول يعني بکثير و استر جاست بکثير و بيان اشارت کرد بکثيره رولا قران کوفيان و ابن عامر يعني قران ايشان را رولا
و قران و صم الكسر و امده ها جزا و لا نون شترکا عن شمل نفس ملا
 يعني مدلول عين عن و شين شدا و نغز حفص و حمرن و کسايي و ابن کثير و ابو عمرو و ابن عامر قوله شترکا فيما اتيهم يعني
 و فتح را و با ثبات الف بعد از کان و بعد از الف هم مع مقوقه خوانند نحو الحقة به شترکا و نافع و شعبه بکسر شين و اسکا
 و نون کان و حذف الف و حمرن خوانند چنانچه نافع تلفظ کرد بدان **لسها** ضم ما قبل کرد که از مصطلح يروا رفته بود و مراد از
 ايشان الف است و ملا جمع ملى است و ايشان است بعد از نغزه و وضوح وجه قران ايشان
و لا يتبعوه خضع فتح بابيه و يتبعهم في الظلة اختلا و اعلا
 يعني مدلول عن اصل نافع لا يتبعوه سواد درين و يتبعهم در شوايخ مختلفه با و اسکان آن و فتح يا خوانند و با قيان بفتح تا و
 آن و اسر يا خوانند در موصوف **لسها** اسکول تا مختلف از لفظ ناظم معلوم شد و فتح تا موقر است شد از جمع عليه و هم وصل
 در اصل زير که اندوان مستحق است از حلول و قوله اعلا اشارت است بئنا بر فارس تخفف
و قل طيف صفي حقي و يمدون فاضم و الكسر الضم اعدا
 يعني مدلول راضى و حق کسايي و ابن کثير و ابو عمرو و اذ اسم طيف بيا ساکن نحو صيف خوانند و با قيان بالف هم مک خوانند
 و مدلول هم اعدا نافع و اخوانهم يمدون هم با و کسر هم خوانند و با قيان بفتح يا و ضم هم **لسها** از لفظ نون اير کردن
 مستغنى شد از ترجمه و قوله فاضم يعني يا اضمم کردن و قوله و الكسر الضم يعني مضمم کردن بمراد و قوله اعلا اشارت
 بود قران هم که بعضى گفته و قوله اضم از امد است و ان در غير استهال گفته و قوله انما عمدت به منال و مدد شمره و مدد هم
و ندم مع اعدا و اني كلاهما اعدا في اياتي مضافاتها العدا
 و ندم که درين سوره عطف يا اضا و است حرم دى العواضل حرم باسکان خوانند فقط و معى بنى اسرائيل حفص نافع خوانند فقط
 و معى با عليم و اني اخاف نافع و ابن کثير و ابو عمرو فتح خوانند و اني اصطفيتك از کثير و ابو عمرو و نافع خوانند و عدلى اصيب
 نافع نافع خوانند فقط و اياتي الذين يتكبرون ابن عامر و حمرن باسکان خوانند و علاج جمع عليها است و ان ضم مضافات
 و با فتح و در نون هم قوله کم يكون است فقط ايشان آن در وصل و وقف هشام کند و ابو عمرو و ايشان که در حالت وصل و اذ
 بنجا و مع موضوع اذ امر تکالان جهنم منکر حشمتها نزع عنها هو قبيله بخلاف عنى انى عمرو بن اسودى من اولاد قتل الظلم من
 اولئك يا بائنه قال لكل العذاب بما جهنم معاد رسل ربنا رزقكم الله الذين شوه رسل ربنا انهم مستورات اعلم من الله و مع عليم
 علم من ربهم اذ قال لغوهم ما سبقكم و نطعم على الذين نوحى اليهم فاسجدوا لآل كرم نفعنا و اهلكنا قال و ما نحن لک و قتلهم
 و يستحيون نساکم لا خبيرهون قال رب قال بن ترائى افاق قال قوم موسى امر ربکم قال ربنا عزفى السيات ثم قال رب

اصيب به و يذبح عنهم قوم موسى قبل لهم حيث شئتم و اذ اقبل لهم تاذن ربک سیفقر لنا ادم من غير ابراهيم اولادک لانعام
 يسألونک ان تکلم الذین خلفکم و لا يستطيعون نظهم العفو و امر الشيطان نزع **سورة الانفال**
ففي مرد فين اللان نفتح نافع و عن قنبله يروى وليس معولا
 قوله تعالى من اللان لانه مرد فين اشارت کرد که نافع نفتح دال خوانند و از قنبله يروى روايت آمده است فتح دال و مؤلف از هر دو جمع
 مشايخ از هر خليل بکسر خوانند است چنانچه نافع اشارت کرد بدان بقله و ليس معولا و اما بر شخ شهاب البرزخيا که مصدر به از هر که
 قران و امام در عربيت و عارف در راه سلوک در مسجد جامع دمشق خوانند شده در سنه خمس و تسع و ثمانيه از هر قبل نفتح و لو و اوزا
 از شيخ حال الراضى و رواه نافع و لكن اصحاب شيخ حاکم الدين منکر روايت شيخ شهاب الدين بودند پس اولی آن با که روايت قبل نافع
 باقى با شد که آن کسر دال مرد فين است و مشايخ کبار بر اينند تا در لال نفتح قاربا که در نقل روايت سبعة احتياطه طيب
و غشى سما احتا و في ضمها افتحا و في الكسر حقا و النعاس ان معواج
 يعني مدلول سما ابن کثير و نافع و ابو عمرو و اذ غشى کم باسکان غشى و تخفف شين خوانند و باقى قران غشى و نشد و شين و مدلول احتا يعني
 ابن کثير و ابو عمرو و بنى از عين ساکن و بعد از عين حرف فين يا نفتح خوانند يعني يا و شين يا که اشارت بود و في ضمها افتحا و في الكسر حقا و جرو
 شين مفتوح شرح ابيات النفاض شرح بعد از شين قوله و النعاس اسرها و لا ضمها از فواجا يراست با مدلول احتا يعني ابن کثير و ابو عمرو
 قوله و النعاس رفيع خوانند پس انما نافع باقى بما نکه او بغشى کم باسکان خوانند و قوله النعاس نصب و تخفف شين از عين معلوم شد
 و اسکان غشى نيز و باقى قران ابن عامر و کوفيان بفتح کم باسکان و بعد از شين يا ساکن و النعاس نصب خوانند پس قرا سبعة بر سه
 مرتبه باشد و کلينه قرا مل ذلك **لسها** الوجوه ليعبر ال عمران يا ذکر محمد و جبرائيل و ان سما اسناد فحل است از حجاز و تعالى
 نبيک بدان بقوله سما و قوله حقا اشارت است بظهور وجه قران ابن کثير و ابو عمرو که در قران ايشان اسناد فحل است انما نافع و قوله
 اشارت است بتما بفتح نفع نعاس و قران و محله تخفف را بفتح نفع نعاس نيا شد الادر قران کسی که بغشى تخفف خوانند و له علم
و تخفيفهم في الاولين هنا و لكن الله و ان نفع هاه شاع كفلا
 يعني مدلول شين شاع و کا و لذل ابن عامر و حمرن و کسايي و لكن الله قتلهم و لكن الله تخفف نون خوانند يعني باسکان لان تخففه
 خوانند در حالت وقف و چون ساکن باشد لازم باشد در حالت وصل که بکسر خوانند اللهم التقاسم کثير و نفع هاه الله خوانند
 ارضا و کلين من نکه تيز و با قيان بفتح نون و نشد بدان و نصبها اسم الله خوانند و کلين **لسها** از قنبله و ابن حوقل است
 و اربع حوله و لكن الله سلم و لكن الله الف بيرون رو که در شديدا ايشان بخلاف نيت و در کس نون و فتح آن قوله و لكن الله در حالت
 وصل و قران تخفف الال لفظ ناظم معلوم بکسر نون خوانند و در حالت وقف و ايجبا باشد باسکان خوانند و معانى يروى کاسر
و هو من التخفيف ذاع و فيه لم يهون الحفص كيد بالخض عولا
 يعني مدلول ذاع ابن عامر و کوفيان و ان الله هو من باسکان و او و تخفف هاه خوانند و با قيان بفتح يدها و فتح و او حوا

را در کتب و ابوابه

بمعنی مدلول عین علا و فصل حفص و جزه ما کاد ترنخ بتذکره خوانند و باقیان نیایش و مدلوله فاشا جزه اولان و نون بخاطر خوانند و باقیان بغیب و فرمود که با اضافه کرد و است درین سوره با اول معی ایدر حسان و ابو عمرو و حفص بنوه خوانند و با دو معی مدلول حفص بنوه خوانند و قیود علی فصل اشارت بدلیل که در قول کاد برترنخ که جاز است بنابر ان سر که در شان معدر در کاد فاضله است و اگر نه دخول فعل بر فتح جایز بودی و اما باء محذوفه درین سوره نیامده است و اذ عام کبیر نیست و هفت کلمه است درین سوره می بود که علی المشکره کونا بخش ذل که قیود ارسال سوله درین کلمه اذ قبل کم بقول صاحب و کلمات اند معی العلیا بنیه یک الفتنه سخطوا و نحن نریض و یومئ للمومنین و المومنین جنات و قطع علی لیوذن لهم من نرضی کم ینفق دریات نحن نعلم کم ان الله هو یقبل و ان الله هو التواری ما بین کم قلنا بین کم حتی یتبین لهم کاد ترنخ ان الله هو التواری و لا یفتقرن نون و زید است

بِقَصْدِ مَا حَقَّ عَلَاسِحْرُطْبَى وَحَيْثُ ضِيَاءُ وَقْتُ الْهَرَمِ قَبْلًا

بمعنی مدلول حق و عن علا ابن کثیر و ابو عمرو و حفص بنفصل الایات بیجا خوانند و باقیان بنیول و مدلوله اظافی این کثیر و کوفیان ان هذا السحر یعنی بفتح سین و بعد از سین الفی و کسر جا خوانند و باقیان بکسر سین و اسکان جالی الحقیقه و قبل ضیاء کیم مفقوده بعد از ضا خوانند در جمع قرآن و باقیان در مکان جزه بیامدند خوانند **سبها** ضیاء قرآن سه موضع است درین سوره و ابدا و قصص و زلزاله قوله ضیاء مقدم است بر فیصل و رکع و نون مؤخره فاده است و غیر از این سبها لام سحر حذوق کرد و از لفظ ناظم معلوم شد که اگر قاری مذکور سوره نون فاعل است و چون از پیش معلوم شد از آنکه در کلام و عرف را در کد کند ساسه بحار می آید حاکم در آن سوره و اعرف و سحر می آید و نون فعل جنانکه در سوره و ایچ می آید که صد سار باشد و الا با ختیش در آن سوره می آید کرده بودی پس معین باشد که صد اینجا سحر است که بر وزن فعل جنانچه اشارت کرد بیان بقوله علی یعنی مستنبط باشد ضدان قرآن کسب کلمه او را جدی در کلامه فافهم دنگ

وَمِنْ قِصِي الْقِتْحَانِ مَعَ الْفِ هُنَا وَقَدْ اجْتَلَى الْمَرْفُوعُ بِالنَّصْبِ كَمَا

بمعنی مدلول کاف و کلا ابن عباس کفشی الیهتم الفتحه فاق و ضاد و انبات الف بعد از ضاد و بنصب اجلهم خوانند و باقیان بضم فاق و کسر ضاد و بعد از ضاد بیامدند و اجلهم برفع خوانند **سبها** لام لغضی و ضم اجلهم حذوق کرد از رکع و نون و ترجمه یا قسی از لفظ ناظم معلوم شد و کسر ضاد از صد فتح و ضم فاق از نظیره که در سوره نون و فرموده و ضم قسی معلوم شد و از آنجمله ها دو فایه است یکی آنکه قسی عام نیست و فایه دوم اشارت ایما بموضع رسم که بعضی ترجمه تعلق بدان می دارد و نصب معین که از اینها رکعند و قوله کلا اشارت است بوجه قدرت این عام

وَقَصْرُهَا بِحَلْفِ نَرْكَاءٍ فِي الْقِيَامَةِ الْأُولَى وَبِالْحَالِ الْأُولَى

بمعنی مدلول نون کاف قبل ولا اد که بر ولا اقسام بیوم القیامه بخذوق الف خوانند در موضع و مدلولها هاد نون یکی و موافق قبل باشد حذوق و بوجه دوم موافق باقی قرا باشد در انبات الف در موضع **سبها** از قدیمه قوله لا یسجدوا لیدبرون و در اول قیامه اول تا قیامه بیرون و در قوله و بالحال اول تا قیامه بیرون و در قوله و بالحال اول تا قیامه بیرون

وَخَاطَبُ عَمَّا تَشْرُكُونَ هُنَا تَشْدَادُ فِي الرَّومِ وَالْحَرْفِينَ وَالنَّحْلَ الْأُولَى

بمعنی مدلول عین علا و حفص بنفصل الایات بیجا خوانند و باقیان بنیول و مدلوله اظافی این کثیر و کوفیان ان هذا السحر یعنی بفتح سین و بعد از سین الفی و کسر جا خوانند و باقیان بکسر سین و اسکان جالی الحقیقه و قبل ضیاء کیم مفقوده بعد از ضا خوانند در جمع قرآن و باقیان در مکان جزه بیامدند خوانند **سبها** ضیاء قرآن سه موضع است درین سوره و ابدا و قصص و زلزاله قوله ضیاء مقدم است بر فیصل و رکع و نون مؤخره فاده است و غیر از این سبها لام سحر حذوق کرد و از لفظ ناظم معلوم شد که اگر قاری مذکور سوره نون فاعل است و چون از پیش معلوم شد از آنکه در کلام و عرف را در کد کند ساسه بحار می آید حاکم در آن سوره و اعرف و سحر می آید و نون فعل جنانکه در سوره و ایچ می آید که صد سار باشد و الا با ختیش در آن سوره می آید کرده بودی پس معین باشد که صد اینجا سحر است که بر وزن فعل جنانچه اشارت کرد بیان بقوله علی یعنی مستنبط باشد ضدان قرآن کسب کلمه او را جدی در کلامه فافهم دنگ

بمعنی مدلول عین علا و فصل حفص و جزه ما کاد ترنخ بتذکره خوانند و باقیان نیایش و مدلوله فاشا جزه اولان و نون بخاطر خوانند و باقیان بغیب و فرمود که با اضافه کرد و است درین سوره با اول معی ایدر حسان و ابو عمرو و حفص بنوه خوانند و با دو معی مدلول حفص بنوه خوانند و قیود علی فصل اشارت بدلیل که در قول کاد برترنخ که جاز است بنابر ان سر که در شان معدر در کاد فاضله است و اگر نه دخول فعل بر فتح جایز بودی و اما باء محذوفه درین سوره نیامده است و اذ عام کبیر نیست و هفت کلمه است درین سوره می بود که علی المشکره کونا بخش ذل که قیود ارسال سوله درین کلمه اذ قبل کم بقول صاحب و کلمات اند معی العلیا بنیه یک الفتنه سخطوا و نحن نریض و یومئ للمومنین و المومنین جنات و قطع علی لیوذن لهم من نرضی کم ینفق دریات نحن نعلم کم ان الله هو یقبل و ان الله هو التواری ما بین کم قلنا بین کم حتی یتبین لهم کاد ترنخ ان الله هو التواری و لا یفتقرن نون و زید است

وَاضْغَاعُ سَائِلِ الْفَوَاحِ ذَكَرَ حَمِي عِيْرَ حَفْصِ صَحْبَتِهِ طَوِيًّا وَلَا

بمعنی مدلول ذال ذکون و حاحی ابو عمرو و ابن عامر و کوفیان غیر از حفص الف را در آن الف را که در اذ اول یونس و عود و یوسف و زعد و ابرهیم و ججرات با مال حفص خوانند و مدلول صحبه ابو بکر و حسن و کاسی اما له حفص کتند و الف فاطمه و طراسیم سه کانه و الف یا از یاسین و مدلول کاف کم و صحبه ابن عامر و حمزه و کاسی و ابو بکر اما له حفص کتند و الف یا از کسب حفص و مدلول یا یا سر سوسی در الف یا مذکور اما له کتند بیک وجه و بوجه دوم بفتح کما اشارت بقوله و الحلف یا سر و مدلول صا ص و ص و ص و حاء و حلوا شعبه و کاسی و ابو عمرو اما له کتند فالتحریر را و مدلول لجم حقی و حاء و حلوا و شین شفا و صا صا و قرش و ابو عمرو و حمزه و کاسی و شعبه اما له حفص کتند هاطه و مدلول میم مختار و صحبه و ابن ذکوان و حمزه و کاسی و شعبه اما له کتند حاحم هفت کانه و قوله و یصیر و هم یعنی ابو عمرو و صحبه اما له کتند الف نادری در مجموع قرآن نحو ولا اد یکم و ما اد ربک قوله الحلف مثلا یعنی در جمیع باب قدری

بمعنی مدلول ذال ذکون و حاحی ابو عمرو و ابن عامر و کوفیان غیر از حفص الف را در آن الف را که در اذ اول یونس و عود و یوسف و زعد و ابرهیم و ججرات با مال حفص خوانند و مدلول صحبه ابو بکر و حسن و کاسی اما له حفص کتند و الف فاطمه و طراسیم سه کانه و الف یا از یاسین و مدلول کاف کم و صحبه ابن عامر و حمزه و کاسی و ابو بکر اما له حفص کتند و الف یا از کسب حفص و مدلول یا یا سر سوسی در الف یا مذکور اما له کتند بیک وجه و بوجه دوم بفتح کما اشارت بقوله و الحلف یا سر و مدلول صا ص و ص و ص و حاء و حلوا شعبه و کاسی و ابو عمرو اما له کتند فالتحریر را و مدلول لجم حقی و حاء و حلوا و شین شفا و صا صا و قرش و ابو عمرو و حمزه و کاسی و شعبه اما له حفص کتند هاطه و مدلول میم مختار و صحبه و ابن ذکوان و حمزه و کاسی و شعبه اما له کتند حاحم هفت کانه و قوله و یصیر و هم یعنی ابو عمرو و صحبه اما له کتند الف نادری در مجموع قرآن نحو ولا اد یکم و ما اد ربک قوله الحلف مثلا یعنی در جمیع باب قدری

بمعنی مدلول ذال ذکون و حاحی ابو عمرو و ابن عامر و کوفیان غیر از حفص الف را در آن الف را که در اذ اول یونس و عود و یوسف و زعد و ابرهیم و ججرات با مال حفص خوانند و مدلول صحبه ابو بکر و حسن و کاسی اما له حفص کتند و الف فاطمه و طراسیم سه کانه و الف یا از یاسین و مدلول کاف کم و صحبه ابن عامر و حمزه و کاسی و ابو بکر اما له حفص کتند و الف یا از کسب حفص و مدلول یا یا سر سوسی در الف یا مذکور اما له کتند بیک وجه و بوجه دوم بفتح کما اشارت بقوله و الحلف یا سر و مدلول صا ص و ص و ص و حاء و حلوا شعبه و کاسی و ابو عمرو اما له کتند فالتحریر را و مدلول لجم حقی و حاء و حلوا و شین شفا و صا صا و قرش و ابو عمرو و حمزه و کاسی و شعبه اما له حفص کتند هاطه و مدلول میم مختار و صحبه و ابن ذکوان و حمزه و کاسی و شعبه اما له کتند حاحم هفت کانه و قوله و یصیر و هم یعنی ابو عمرو و صحبه اما له کتند الف نادری در مجموع قرآن نحو ولا اد یکم و ما اد ربک قوله الحلف مثلا یعنی در جمیع باب قدری

سبها ضیاء قرآن سه موضع است درین سوره و ابدا و قصص و زلزاله قوله ضیاء مقدم است بر فیصل و رکع و نون مؤخره فاده است و غیر از این سبها لام سحر حذوق کرد و از لفظ ناظم معلوم شد که اگر قاری مذکور سوره نون فاعل است و چون از پیش معلوم شد از آنکه در کلام و عرف را در کد کند ساسه بحار می آید حاکم در آن سوره و اعرف و سحر می آید و نون فعل جنانکه در سوره و ایچ می آید که صد سار باشد و الا با ختیش در آن سوره می آید کرده بودی پس معین باشد که صد اینجا سحر است که بر وزن فعل جنانچه اشارت کرد بیان بقوله علی یعنی مستنبط باشد ضدان قرآن کسب کلمه او را جدی در کلامه فافهم دنگ

حالا یعنی در کتب و ابوابه

یعنی مدلول متفق شد اسم و کسای به معانی بشکون و ما کان الناس الا در سوره قوله سبحان و تعالی
 و سبحان و تعالی یعنی در خلقت و سبحان و تعالی عاریتاً در روز و در میان خطای خواننده و باقیان در مواضع
 بجنب **سبب** بقوله اد افریق منهم بر یکم بشکون در سوره يوم یرون وود و بقیده اول الخ و ف ثالث قوله اد افریق
 منهم بر یکم بشکون بیرون رود و بدانکه هر چه اولاً از کجایان است و چون از قیود مذکور ممانعت در مختلف از شقوق تکرار
بیشتر که قبل می یستند که می متاع سبب حقیق بر فح حتملا
 یعنی مدلول کافی این عام هو الی سبب کف بفتح با و نون ساکن بعد از با و شین مع مضموم بعد از نون خواننده و باقیان
 بضم با و سین مملکه مفتوحه و بعد از آن با کسبه مستده خواننده و قرا سبب غیر از حقیق متاع الطیوع الا انما
 بفتح عین خواننده و حقیق بضم عین خواننده **سببها** قوله کفی اشارت به نظر که هر چه حقیق است و عمل حقیق را عام
و استکان قطعاً کفر سبب و زرد و و فی انبلاواتا شاع شکر
 یعنی مدلول زال دون و زار سبب این کسای قطعاً من الیل با سکان طایف خواننده و باقیان بفتح و مدلول سبب شاع
 حرم و کسای همی کف طویا بتا بن خواننده و باقیان بنا و با خواننده و باقیان کلام و بصلا در انعام با کسبه مستده و معانی
و یا لا یهدی الی سببها و هاه نك واخفی من حید و خففت ششلا
 یعنی مدلول صاف صاف شعبه قوله ان لا یهدی الی سببها خواننده و باقیان بفتح و مدلول نون نزل عاصم بکسره خواننده و باقیان
 بفتح پس عاصم با دو وزن باشد و مدلول با نین و حاد و قالون و ابو عمر با جملگی خواننده و قراتیم باشد و باقیان
 بهام فتح خواننده و مدلول سبب ششلا حرم و کسای بفتح و ال خواننده که قران جهاد است و باقیان که انسان و در سوره
 و این عام را نیز مدلول که فتح یا وهات بشکند الی ضد قران حرم و کسای است خواننده پس حاصل ازین مدلول که
 قران حاصل آید فاما مل ذلك **سببها** بحدی مقید که و آید بلا تا قوله من یهدی الی الحق و قل الله یهدی الی الحق و الحق
 یهدی الی الحق مجموع بیرون روند و مراد از اخذ اینی اختلاس فتح هاست نو کسرها و قطع کردن بار و دهیم شوم و ابو عمر
 و قالون لا یقران اختلاس کا اشار بقوله بوجود و نیده کرد بخت و ج قران حرم و علی بفتح کسای بقوله ششلا و قوله صیفا
 اشارت با صل و ج قران الی کسره که یهدی الی الله تا در ال او عام کردند و کسرها که جزو کرده بودند باها بودند پس انما کسرها
و لكن خیف و فح الناس عنهما و خاطب فها یجھون له سلا
 قوله عنهما ضمیر عاید است یا حرم و کسای بختی فون و کسرها و رفع الناس خواننده و باقیان قوله و لكن الناس بفتح نون مع
 اشتد و نصب الناس خواننده و مدلول لام و یم ملا را و بان ابن عامر خبر ما یجھون بختاب خواننده و باقیان بفتح **سببها**
 کسرون و لكن بقران بختاب در حاکم و صل معلوم شد که بفتح علیه و اسکان نون در حالت وقف از لفظنا ظم و فتح نون شد
 از نظیر و بنا بقران بختاب اشارت کرد بقوله ملا و صله آلان و مدود و در اصول یاد کرده شد در باب نقل

باقام

و یجرب کسرا لضم مع سبباً سبباً و اصغر فارغاً و اکبر فیصلاً
 یعنی مدلول داد ساکن و ما یغرب در بر سوره و سبباً بکسره زای خواننده و باقیان بضم در سوره و مدلول فا فیصلاً حرم و کسای
 و لا اصغر من ذلک و لا اکبر یفتح و باقیان بضم خواننده و باقیان بضم در سوره و مدلول فا فیصلاً حرم و کسای
 و انما است که تا ظم مطلقاً یاد کرد و قوله فیصلاً اشارت بوق بکسره سبباً یعنی که حرم در بونی بفتح خواننده و در سبباً بضم
مع المد قطع السخر حکم بنو ابیا و فح حقیق لم یضغ یجھلا
 یعنی مدلول احاکم ابو عمر و ما جستم به السخر بقطع حرم خواننده و بعد از حرم قطع اثبات الف خواننده و باقیان بضم و صل خواننده
 و بعد از حرم حذو الف کسده و بعضی روایت کرده اند از حقیق که چون وقف بر قوله ان بنو ابیا وقف کنند تا ظم و مود که ان روایت
 نیست بلکه حذو باقی و منقطع از بر آنکه وقف بر حرم کنند **سببها** بلکه ابو عمر و باقیان بضم خواننده و در الی حرم و
 با شش و ج اولی جبار یاد کرده شد بخلاف کسای و **سببها** ان بنو ابیا وقف کنند تا ظم و مود که ان روایت
 یعنی مدلول حرم مدا این ذکوان قوله و لا تبغیان تخفف بوزن خواننده و باقیان بفتح و مدلول مع ما ج باقیان بضم
 ثانی خواننده و لا تبغیان بفتح با و اسکان تا ثانی و بتقبل نون و باقیان بکسره یا و بتقبل نون خواننده پس در تبغیان سه قران باشد و اول
 این ذکوان و کسای بر باقی قرا سببها و چون افاد و اول قرار روایت این ذکوان بخلاف بود که اشارت بنویس ما ج ای اضطراب تکرار معلوم
و فی انما کسرا فافنا و بنو ابیا و یجھل صفت و ا حقیق یجھل صفتی عسلا
و ذلک هو الثاني و یغنی یا و هان و زنی مع اجری وانی ولی حلا
 یعنی مدلول شش شش حرم و کسای بکسره حرم خواننده و باقیان بفتح و مدلول صاف صفتی یجھل الی صفتی بنون خواننده و باقیان
 بنا و مدلول را رض و عین کسای و حقیق عیناً یجھل المومنه با سکان نون ثانیه خواننده و تخفف جم و باقیان بفتح نون و ششلا حرم
سببها از قید ثانی قوله یغنی یسئلنا که اولت بیرون رود و از لفظ نا ظم سکون نون بضم معلوم شد م قاری بفتح نون مرقاری
 شد در از اجاع و قار بختی و مستند متفق باشد در وقف بخر یا موافقت مرسوم را و بختی روایت شد در بختی روایت
 کسای و حقیق از حمت نقل و عینیت در قوله یخ اشارت کرد بقوله صفت و قوله یخ رضی عسلا و بعد از آن و مود که با ان اصناف
 سهیم است نفسی ان اتبع و دینی لحن نافع و ابو عمر در موضع بفتح خواننده و ان اجرا لا علی این نافع و ابو عمر و ان علم
 و حقیق بفتح خواننده و ان اخاف و ما یكون لمان ایدله حرم و ابو عمر بفتح خواننده و باقیان زواید در سوره میانه است
 بیت و شش کسای است در سوره سبباً لعلوا بالحق لفتنی زین الحسره فیه خلاصی فی اعظم من کذب با یانه من بعضی السبب اجرا
 بقول اللذین من یؤذکم لذلک کذباً علم بالمفسدین قبل الذین اذین لکم المبدل لکلمات الله جعل لکم اللیل لئلا تنسوا اذ قال لقومه
 تطیع علی خلیکما قال یج ان یوسی العوق قال اغا هو و ان یخلاف عنی امر **سوره هون علیه السلا**
و انی لکم ان یخ حقیق و انی و بانی بعد اللال با حرم حلا

سبباً حرم و کسای
 در اصول کسای
 در سبباً حرم و کسای
 در سبباً حرم و کسای
 در سبباً حرم و کسای

و باقیان نصب **تفسیر** مراد از وصل ایجا است که حرف قطع وصل کرد پس در حالت وصل ایجا انشا سائیر فون مکتوبه
 و متعلق که قرآن باقیان یعنی قطع باشد که آن معنای اسکان فون باشد و قوله و اهلک الا امریک در عکس است که اسبوس را در نصب
 ان اتفاق است و بجواز و همین ایجا اشارت کرد بقوله حق و نیز در تفسیر که قرآه لغت صغیر در قوله اصل تک مکانکم
 یاد کرده شد و قوله اصل دنا نبی است بوجه خفت در قرآه نقل بود قاسم

و فی سجدوا فاضم صحابا و سائرها و خفوا و انکلا الی صفوه ذکا
و یبها و فی یاسین و الطارق العالی یشتد لثا کما مد نص فا عتلا
و فی حرف فی نور لیسین بخلفه و یخرج فی الضم اذ عتلا

یعنی مدلول صحابا جمع و کسای و حفص و اما الی سجدوا و یاضم سبب خوانند و باقیان یعنی مدلول جمع الی و صاد صفوه
 و الی ناص و سجد و این کبر و ان کلا بخلف فون و اسکان خوانند و باقیان بحد فون و فتح آن خوانند و مدلول کما و کامل
 و نور نص و فاعلا این عام و عام و جمع ما در سوره و ما جمع در سبب و ما علیها مدارق بحدیدیم خوانند و باقیان
 بخلف و مدلول فانی و یون نص و لام سن جمع و عام مطلقا و هشتم بکر و جم لما متاع در حرف بحدیدیم خوانند و هشتم
 بوجه تانی موافقت باقی قرآه در کشف هم و جود ان بالما جمع از ترجمه چهار قرار حاصل شود هر قرآه سبب را قائل در کلا
 و مدلول جمع از و عین علانا فاع و حفص و البدر جمع الامر بضم یا و فتح جمع و باقیان یعنی یا و کرم **سها** فاع و سبب
 اعتماد کن بر قرآه اصحاب ضم در قوله سجدوا اگر چه تجاوز کرده اند از بنا فاعل مفعول که از نیز صحیح دارد و بحدیدیم
 و مراد از کشف ان کلا بخلف فون است کشف کلا زیرا که لفظ ان سابق است پس حکم بر ان منقول باشد و لما که مختلف فاع است

و خاطب ما تعاونها و اخر التمد علما عمر و ان تاد منزلا
 یعنی مدلول عین علما و عم حفص و این عام و نافع در سوره و در اخر غل عما تعاون بخاطر خوانند و باقیان یعنی سبب
سها معلوم معین که تاد یعنی نا قوله یا معلوم بصیر و ما معلوم خبر برود و در معانی موز اشارت یعنی استماع
 اشارت معجم حکم معلوم زیرا که مراد جمع همانست که دعوت بود سبب است و علی اشارت بظهور وجه خطای معلوم
 و در تاد نیز لا یعنی مطلوب شد معلوم از خبر آنکه تا محل خطای باشد

و انها عنی و انی ثابیا و ضینی و لکنی و نصی فا قبل الی
شقا قی و تو یقی و ر هطی عدها و مع فظرن اجری معاخص
 شرح کرد در این اضافه و فرمود که مجموع آنکه در سوره آمده است در عدد جمع است عنی در لغت نافع و ابو عمرو و نیز خوانند
 فانی و اخوان علیکم و انی عطل و انی عود بکل و انی اخا و علیک عذر بر هط حوسان و ابو عمرو و فتح خوانند در موضع
 خمسة مذکوره و انی اذ المظالمین نافع و ابو عمرو و فتح خوانند و انی سجدوا نافع یعنی خوانند و انی انکم یخبر نافع و ابو عمرو

و نیز یعنی خوانند و ضینی نافع و ابو عمرو و فتح خوانند و لکنی اریک نافع و ابو عمرو و نیز یعنی خوانند و نصی ان تاد
 نافع و ابو عمرو و فتح خوانند شقا قی نافع و ابو عمرو و فتح خوانند و فظرن اولانا نافع و ابو عمرو و فتح خوانند و ان اجری
 در موضع نافع و ابو عمرو و اس عام و حفص یعنی خوانند و قوله لم تحصی مکتلا اشارت است به دیات ابو عمرو
 کما قرآن محدوده در سبب سها است فلا تسلمن ما لیسن و قوله ولا تجزون و قوله یوم بایات کله اول نافع بحدیدیم
 و سبب و ابو عمرو و باقیان با خوانند در حالت وصل و کله دوم ابو عمرو و در حالت وصل باقیان با خوانند و کله سیم نافع

و ابو عمرو و کسای در حالت وصل باقیان با خوانند و اما ادغام کبیر در سبب سها است و عفت موضع است و علم است
 و علم مستورها و من اظلم من با قوم من اقول لکم اقول للمذنبین اعلم ما فی قال الاعاصم الیوم من امر الله قال در کلا
 ما نخر لغتیم هو و من جزیر بوجید کما امریک اطهر لکم تعلم ما یزید قال لوان رسل لکم المرفود ذلک امر لکم و

الاخر ذلک التاریخ فاختلف هذه الصلوة طرفی السبب است ذلک جهنم من الجنة **سورة یوسف علیها السلام**
و ایت افتح حیت جلال ابن عامر و وحده للمنی ایتان التولا

فرمود ابن عامر قوله ایت هر کی که در قرآن با بیاد یعنی تا خوانند و باقیان بحدیدیم که کثیر قوله و ایت السبب یعنی الفی و بصفت
 تدریج خوانند و باقیان با بیاد یعنی جمع **سها** محل فتح بایات معین نکردند لکن در باب وقف میان کرد که ایتم
 و قف بر آنکه و انما حکم وصل میان کرده و در سبب سها است قوله و لا یحیی کلهم ایت در عقب باقیان است تا غیر از خارج
 و ایتان التولا یعنی ایتان التولا نافع و نامتنا للکل یحیی منفصلا

عیاات فی الحرف فی الجحج نافع و نامتنا للکل یحیی منفصلا
 و اذ عتد مع استماعه البعوض عنهم فیرتفع و یلعن یا حرض تطوق لا
 و یرتفع سیکون الکسیر فی العین ذو حمی و یشراس حدی الیاء ثبت و مثیلا
شفا و قلله جهیدا و کلاما عن ابن العلاء الفح عنه تقضلا
 فرمود که نافع فی عیبات الجبیط قطره و فی عیبات الحرسا و حینا بر صفت جمع خوانند یعنی عیبات و باقیان بخلف
 الف بر صفت نفع در موضوع و ای بر صفت قوله لانا ما ناخفا حرکت فون اول خوانند بحدیدیم و بوجه دوم و باقیان
 فون اول در فون تانی با شتام خوانند و مدلول حاصل کوفیان و نافع برتفع و یلعن یا نقطه بنی خوانند در فون
 و باقیان بنون و مدلول ذل ذو و حاسم از عام و کوفیان و ابو عمرو و باقیان عین و اول برتفع خوانند و باقیان مله
 عین و قتل باقیات با خوانند چنانچه در اصول یاد کرده شد اختلاف آن پس حاصل سخن از مجموع مذکور شش قرار باشد

قواسم اول از هر طور یاد کنیم نافع برتفع و یلعن یا خوانند در حرف فون و کسب عین برتفع و نیز بنون خوانند در حرف فون و کسب عین
 برتفع و قتل سبب در مواضع فون یا یخ و بوجه دوم برتفع باقیان با خوانند و بنون در حرف فون و ابو عمرو و این جای بنون
 خوانند در حرف فون و برتفع باقیان عین و کوفیان با ساکنان عین برتفع و با خوانند در حرف فون و بنون که مدلول

ان تاد

ثالثت كوفيان يا بشري راحف كنند واركوفيان مدلول شين شفا جرم و كاسي بايشرا دارا ماله خوانند و مدلول جرم
 ورك با ماليز المنظر خوانند و ابو جرم و بيل و جرم موافقت كند باورش و بوجه دوم موافقت كندا جرم و كاسي يعني بايشرا
 و با ماله محض خوانند و بوجه ثالث قول اماله بين هم و ماله محض كند و موافقت باي في كند در فتح بايشري و ناظم و نمود كه
 و جرم ثالث كه آن فتح است بكونواست قوله و الفتح عن تفصيلا و بعضي از شرح اماله محض كند و موله و موله و موله و موله
 كيا را زكرو ابو جرم و سر و جرم خوانند است در بلاد يمن و شام و ايران نقل مخرج كند انداز سلف كيا رصوان الله عليه
 و جرم اول ابو جرم و سر و جرم خوانند است در بلاد يمن و شام و ايران نقل مخرج كند انداز سلف كيا رصوان الله عليه

وَقِيَّتْ بَكْسِرَ اَصْلُ كَفُوْ وَ هَمَزٌ لِسَانٌ وَ ضَمٌّ لَانِ لَوِي خَلْفَهُ دَكَا

معنى مدلول جرم اصل و كاف كوفيانا فتح و ابن عامر هيت لك بكسرها خوانند و باقيا لا يفتح و مدلول لام لسان هشام جرم
 ساكنه خوانند و ركان يا كه بعد از هامي آيد و مدلول ال دلا و لام و باين كيزي خلاف و هشام بخلاف بضم تا هيت خوانند
 و باقيا يفتح تا يسي از تراجم مذكوره بقره حاصل آيد نافع و ايرد كوان خوانند هيت بكسرها و باساكن و ففتح تا و ايرد هيت
 بفتح ها و اسكان يا و ضم تا و هشام بكسرها و بعد از ها جرم ساكنه و فتح تا و جرم دوم ضم تا و كوفيان و ابو جرم و فتح ها و
 و باساكن و فتح تا فتم ذلك **سببا** اسكان هم از اطلاق ناظم معلوم شده كه آن مكان يا ساكن است و معلوم شده

وَفِي كَافٍ فِتْحُ الدَّامِرِ فِي مَخْلَصًا نَوْي وَ فِي الْمَخْلَصِ مِنَ الْكَلِّ حُضْنُ مَخْلَا

بعضي مدلول تا فو كوفيان انه كان مخلصا در سوم هم بفتح لام خوانند و باقيا نكس و مدلول حضم نافع و كوفيان
 كه در صيف جمع باشد و معرف بلام مخوم عبادنا المخلصين هر جا كه بايد بفتح لام خوانند **سببا** از قيد مخلصا
 باقي كمال مخلصا كه جمع نباشد موقوف ال عبيد مخلصا خارج باشد و از قيد جمع كه بلام تعريف باشد نحو مخلصا خارج
 و قوله المخلصه الكل مراد المخلصان است كه در اول مخلصين لام تعريف باشد كما مر

مَعَا وَ صَلَّ حَاشَا حَجَّ دَابَا حَقِصَةً مَخْرَجٌ وَ حَا طَبٌ يَقْفَرُونَ

معنى مدلول حاج ابو عمرو قلن حاشا لله ما هذا و قلن حاشا لله ما علمنا بالف خوانند بعد از سين در حالت وصل و در
 وقف حذف الف كند و باقيا بحذف الف خوانند در حالتين و قوله دابا فاحصم بعضي بفتح جرم خوانند و باقيا باسكان
 و مدلول شين نمود لام جرم و كاسي و فيل و جرم و خطاب خوانند و باقيا بفتح **سببا** مراد او وصل است كه ابو عمرو
 حالت وصل با ثبات الف خوانند پس حذف وصل و وقف باشد يعني در وقت ثبات كلكه كامر و چون لفظ حاشا دارا است
 ميان انه الف حيزم در و ثبات است نحو حاشا و انك هذ وقت نحو حاش معلوم شود كه مراد ثبات و حذف است
 در الف اخير و قوله حاشا است بظهور حجت مبهت الف زيرا كه قوا او بر اصل است
 و يكمل بيا شاف و جيت **سببا** نون **دَا** و **حَفْظًا حَافِظًا شَاعَ** عَقْلًا

وَقِيَّتْ فِتْيَانَهُ عَنِ شِدَاوَرِي بِالْأَخْبَارِ قَالُوا أَيْتُكَ دَعْفَلَا

بعضي مدلول شين شاف جرم و كاسي اخانا انك كل با خوانند و باقيا بنون و مدلول دال دارا كيزي بنون منها جرم شاف بنون
 خوانند و باقيا نيا و مدلول شين شاع و عيل عقل جرم و كاسي فانه خبر حافظا بفتح حا و اثبات الف خوانند و بغيره و باقيا
 بكسرها و اسكان فاحذف الف خوانند و مدلول عيل عن و شين شدا حضم و جرم و كاسي و قال لغيتانه با ثبات الف بعد از اعراب
 و بعد از الف نون مكسره كبر اند و باقيا لغيتانه بعد از با تا مكسره ميان يا و ها با الف و نون خوانند و مدلول ال دغلا
 اير كيزي تا ال ايتك لانت يوسف جرم مكسره بصيغه خبر خوانند و باقيا لا كيزي بصيغه استهتام **سببا** از قيد مسايل
 آن بعد كه شاف ياد كند بعد از ان لغيتانه بعد از ان نكل بعد از ان حفظ اما اعراب قطع چنانچه اتفاق افتاد با كود و شاف و كود
 بحيث تا من شاف متفق النون بيرون رود و تلفظ كود بلفظ فتيته و فتيانه تا مستغني باشد از ترجمه الهم معلوم داشته باشد

استيا سوال الهم و نظم و قوا بر اصل خود باشد در تسهيل و تحقيق و فصل و جرم در وقت بر قاعه خن و و در نيز بر قاعه
 خود باشد در مدود و درجات ايريش گفته شده و قوله دغلا استهتام است كه اير كيزي بر اتحاد قرا مذكوره با كود است
 و بايش معا و سنن يسي سنن يسي و ناييسوا اقلب عن البري و مخلص و ناييسوا

وَيَا يَسُو مَعَا وَ سَنَنْ يَسِي سَنَنْ يَسِي وَ نَا يَسِي سَوَا اَقْلَبُ عَنِ الْبَرِي وَ مَخْلُوفٌ نَا يَسِي

قوله معا يعني يا يسو در رسم و در رعد قوله تعالى انه لا يايسو من و قوله اعلم يايسو الذين و قوله واستاسي اسيا سوا
 يعني اذ اسيا سوا و اما اسيا يسوا منه و قوله و ناييسوا يعني و لانا يسوا من روح الله و قوله اقلب عن البري و مخلص يعني
 نكاهنك و بكلمات مذكوره در مكان يا ساكنه ان الف خوانند و در مكان هم مخر كه با مفعوله خوانند و مراد اقلبا است كه مخر
 با موضع فاورد و بوجه دوم موافق باقيا قرا باشد كه خوانند كه تا مذكوره با اسكان يا و جرم مفعول ميان يا و سين زيرا كه ترك
 قلب ابدال باشد در فوات باقيا **سببا** مراد از ابدال است كه هم الف خوانند و بخلاف اشاره كود باير ابو عمرو و دان و نوا

وَنَوْجِي اَيْتُكُمْ كَسْرًا جَمِيعًا وَ نَوْجِي اَيْتُكُمْ شِدَا عَلَا

بعضي مدلول عيل علا حضم ال ارجا لوجي در رسم و ال ارجا لوجي در نكل و انبيا بنون و كسر خوانند و جرم حضم
 بيا و فتح حا خوانند و مدلول شين شدا و عين علا جرم و كاسي و حضم من رسول الانوحي اليه كذا في انبيا استعمله و كسر حا خوانند
 و باقيا نيا و فتح **سببا** مراد از جميعها نظار مختلفه است يعني حضم كه كلات بدين ترجمه خوانند و نوجي بر دو وجه ذكر
 كرد يكي موقد بضم جرم مذكوره غيب و ان متر است ميان حضم و غير او و ديگر موقد كود بضم مفره و آن فتح حضم است
 معلوم شده كه اير (كلمات) بوجي با كيزي اير قيد باشد با جرم خارج باشد نحو ما جرم اللو و جرم كود كه در شوي است ذكر كود شود و جرم
 و ثاني بفتح اخذ و شد و جرم كذا نك و خفف كد بول تا ثباتا

بعضي مدلول كاف كذا و نون نل ابن عامر و عاصم ففتحي بحذف نون ثابته و شد و جرم و فتح يا خوانند و باقيا نيا

و بايش معا و سنن يسي سنن يسي و ناييسوا اقلب عن البري و مخلص و ناييسوا

و بايش معا و سنن يسي سنن يسي و ناييسوا اقلب عن البري و مخلص و ناييسوا

دغلا

بائبات نون ثانیه و حال آنکه ساکن باشد و تخفیف جم و اسکان با خوانند و مدلول تا با کواکب قیام قوله قد کذبوا بعتی ذال خوانند
 و باقیال بنشدید **سلسله** قوله ثانی یعنی احدی محذوف نون اولست و در عبارت ناظم شامی هست و عرض ازان اختصا
 لفظ بود زیرا که اگر کتبی نون اول حذف کن ثانی را متعرض بایستی شدن یعنی از جهت آنکه تا آخره ثانیه تبار بود که کون ثانی
 حذف کن و مراد است که نونی مضموم مفرد اول کلمه بسیار و مجربک قول است بر با و نشدید بر حسب کلام و تخفیف بر عین تبار اول
 ناظم در فصل و چون کذبوا در نکل و مقدم بود بر نخی ناظم فرمود که تلا یعنی کذبوا تابع نخی شد در نظم از هر سه هفت نظم و معانی در هر دو
و انی و انی الحسن بنی باریع امرانی معانی لحنی حلا
و انی اخوتی عزیزی سبیلی بی و انی لعلی الایاتی فاشخس مؤحلا
 درین دو بیت تفسیر کرده اند در بی سوم است و دو باده اصفاست قوله و انی یعنی انی اوی الیکل تابع بفتح خوانند و قوله انی
 یعنی احدیما انی و حال الاخوانی و انی از سبع بیژان و انی انانوک و انی اعلم در مواضع ششم نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند
 و این کلمه موافقت کند در اول و ثانی و قوله ذنی باریع یعنی و ذنی احسن حرمیان و ابو عمرو و بفتح خوانند و ما علی ذنی باری
 و الا ما رحم بی و استغفر لکم ذنی نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند در مواضع ششم و قوله انی معانی یعنی ازان اعصر و ازان جمله
 حرمیان و ابو عمرو و بفتح خوانند و لیخزنی حرمیان بفتح خوانند و بین اخوتی و رس بفتح خوانند و حوزی انی نافع و ابو عمرو
 و این عامر بفتح خوانند و سبیلی ادعوا نافع بفتح خوانند و قد احسن بی اذا خزنی و باذن لی انی نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند و
 ابایی ارحم و لعلی ارحم حرمیان و ابو عمرو و ابن عامر در مواضع بفتح خوانند و ابی و حکم الله حرمیان و ابو عمرو و بفتح خوانند
 و قوله فاشخس مؤحلا یعنی خذرن کن از این در غلط افتی یعنی از این ناظم اشارت کرد بر وجه مذکور بجای و کلمه ای که مختلف
 نباشد از مختلفه شمری چنانچه قوله ذنی لطفی ضم کنی باین مذکور قوله ولی صاحب بر ضم کنی با قوله باذن لی پس بر اشارت
 ناظم محافظت کردن از مهمانست تا از محذورات این باشد قاری و بر مصطلح وی بود و بیانات زواید و است در بی هفتم
 قوله فو تون و قوله یعنی بزی بائبات با خوانند در حالت وقف و وصل و قبل موافقت کند در نون و ابو عمرو و در حالت
 و نون و بائبات با خوانند و باقیان با ساکن در موصوع خوانند و اما ادغام کبیری و هفت است در بی هفتم و نون و حین
 نخی نقص و التمرایتم لکله بجل کم در هم مدوده لبوسف فی لک فاک و سهد شاهد انکنت قال رب انهو قال بائبات
 و قال للمدی ذکر بر من بعد ذلک سبع من بعد ذلک عام لبوسف فی نصب بعتنا یوسف فذخوا کیل کم و قال لعینتد لکم من بعد
 فلا لزارسه نفع صواع لذلک لکنا یوسف فی اعلم بما یوسف فکن باذن لی انه هو و اعلم من انه قال لا تروا علم مله
 استغفر لکم انه هو تاویل رویای انه هو و الا هم توفی **سورة البرعید**
و ترع نخیل غیر صنوان اوله لیدی خفصنا رف علی حقه حلا
 یعنی مدلول عین علا و حقه حفص و این تیره و ابو عمرو و قوله و زرع و نخیل صنوان و غیر در کلمات ابو عمرو و اخبر باریع

خوانند و باقیان **سلسله** صنوان معقد کرد باول تا صنوان دوم بیرون رود که در آن منقذ اندام و رفع را
 که ناید از هر صد و بیشتی و نایش در اعراق و بسوف با کرده شد و طاطلا از نیست و جمع طلیه است که مراد اعناق
 اشاد است بنیاب و وجه قوتان رفع کلمات از بر زبراکه زرع و نخیل عطف است بر جنات و صنوان صفت نخیل است و غیر
 معطوف بر صنوان پس ظهور وجه رفع مجاز اعناق است که همه کس بیند آنرا و له اعلم
و ذلک یسقی عاصم و ابن عامر و قل بغده بالیا یفصد سلسله
 فرمود که عاصم و ابن عامر قول یسقی بتذکر خوانند و باقیان بنایت و مدلول بنشین سلسله هم و کسای نفضل بعضها
 بیا خوانند و باقیان بنون و قوله سلسله تفسیر است بخت و صحت وجه قاری قران یا که حمل بر دانه با قبل و مختلف
 فیه ان کله استناد کرد است با غیر اسم الله فی قوله عالی العالی فی رفع السمان
و ما کله استغفها من حوا ایداینا فذوا استغفها من الکل اوله
 سوی نافع فی الفل و السام مخیر سوی النار غابت مع اذا وقعت ولا
و دون عنای عمر فی العنکبوت مخیر و هو فی الشافی انی را شد و لا
و عمر ضی فی النار غات و هو علی اصوله و امد لوی حافظ بلا
 فرمود ناظم که چون دو کلمه جمع آید که در یکی از آن کلمه دو همزه باشد یکی همزه استغفام و دیگر همزه از نفسی که بخوابد
 تبار با اینها و مجموع این ضرب در بابت دو موضع می آید در سوم موضع و در سیمان دو موضع و در مومنین موضع و در غل
 موضع و در عنکبوت موضع و در بیح موضع و در صفات دو موضع و در واقع موضع و در نار غات موضع ناظم فرمود که قرا
 سید در اول کل مواضع استغفام الا نافع که در سومه عمل در اول اخبار کنند و در غیر عمل با ذکر قوا منقذ استناد اول
 کما سیاتی آنجا نیز در اول اخبار خوانند مخالف قاعده خود و الا این عامر که در غیر نار غات و اذا وقعت در اول اخبار کنند
 و در نار غات و اذا وقعت با باقیان موافق باشد که باستغفام خوانند و الا این تیره و حفص و نافع و ابن عامر که مدلول
 ایشان دال دون و عین عناد و عم است که در عنکبوت اول اخبار کنند و در عنکبوت اول اخبار کنند باقیان باشند
 این عامر بر قاعده اصل خود باشند کما سر و این کثر و حفص مخالف اصل خود باشند در اول عنکبوت و نافع ایضا کما سر و
 فرمود که در کلمه ثانیة از مواضع احد عشر اخبار کنند و مدلول همزه انی و در ارشاد نافع و کسای ای در عنکبوت که در ثانی
 استغفام کنند چنانکه باقی قرا بعد از آن فرمود که اخبار در ثانی عمل از آن مدلول کافی کن و در این عامر و کسای است
 پس این عامر درین موضع نیز از اصل عدو لکد و کسای بر اصل خود است و بعد از آن فرمود که این عامر و کسای نونی زیاده
 در ثانی عمل کونند اشا و بعد از آن اخبار کرد که مدلول همزه و نافع و ابن عامر و کسای در ثانی عمل و نار غات اخبار کنند

مبند

اعلم يا اعلم بكم اعلم من ركب ان ارب هذا المثلث افنو فكم المات ثم اعلم عن امر يبي عليك لير فونك
 تلتا من بوبك جعل لكم خزير وجه فقال له قال لقد الامر جينا العا من قبل **سورة الكهف**
وسكنة حفص **ون قطع لطيفة على الف السنين في عوجا بلا صلا**
وفي نون عز ماق ومقدنا ولا مبدران والباقيون لا سكت
 مراد حفص سكته كمدرهما موضع اول درس سورة قوله عوجا برالف نون عوجا ود مبرون من دات و مبرون موقدنا
 و جهارم بلا م بل لاند رقيمة ويس والمطفن وباقيان وصل سكت **سكتها** مراد اسكته ائتت كه قطع صوت كمدتاني
 انلكه الروط بل سكو فقياسه سكت وقوله بلا تيسر است بر ايجاز است اليل در غير وقتا جهت وايت و فقل و جون
 در اضلاع سكت بيود قران با قبا بنرا ذكر كيد ناصر با سكو و جولة لا سكت موصلا يعني با قبا متصل خوانند كذا سكت
و في لتي في الصيا سكن مشتمة و هو عده كسر ان عن شعبة اجبتلا
و صر في سكن من غير و وكه في الها على اصله بلا
 يعني قوله من غير شعبة ساكنان دان و اشيا م صر دان و كسر نون و ها باصل خوانند و با قبا ن بضم دان و اسكان نون و م
 ها باصل خوانند الا ان كسر له او بر قاعده خود باشد در صلا **سكتها** اسكان را مقيد كرايد ار كوه صر و مراد از اشيا م
 ايضا مشتمل است در ال و كسر ي ما مقيد كرايد بيود از ان تا فرود بر لام و ذكر با قبا ن كرا تا در ترجمه نون و ها الله
 خالي واقع نشود و بيضد قرا و قوله اعتلا تيسر است بعضي روايت **سكتها و صلا**
و في نون انما كسر عه و في نون الشامي
و نون انما كسر عه و في نون الشامي
 يعني مدلول عم نافع و ابن عامر من ستم مر قبا بفتح ميم و كسر فا خوانند و با قبا ن بكسر ميم و فتح فا و ابن عامر نزلوا
 عن كسرهم ساكن نون و شدي زاي و حذف الف بون تخم خوانند و مدلول ان ثابت كوفيان نرا و بفتح زاي و تخفيف
 زاي باقيات الف خوانند و غير از ابن عامر و كوفيان يعني نافع و ابن كير و ابو عمر و مثل قران كوفيان خوانند اما زاي را مشد
 كرايد و مدلول حرمهم نافع و ابن كير و ملليت بشد يده لام خوانند و با قبا ن تخفيف **سكتها** مستغني نرا ترجمه نون
 ابن عامر لفظ تخم و قوله و صلا اشارت بصحى نقل از جهت عربيت و روايت ابن عامر و قوله عمه صر عايد است امر قفا و سوا
بدر قلم الا سكتان في صون خلوه و فيه عن الباقيين كسرنا صلا
 يعني مدلول قافي و صاد صغو و حا حلق و شعبة و ابو عمر و احدكم يور قلم با سكتان را خوانند و با قبا ن **سكتها** ذكر قران با قبا
 كرايد و صر عن المصطلح و چون در اسكان خفي بود بكيه كرد ببوله صغو صلو و قوله كسرنا صلا بغير نون كسر در و قلم كه ان اصل
و حذفك للتوين فرمايه **و في و شر ك خطاب و هو الجهر ك صلا**

سبوت

و في نون انما كسر عه و في نون الشامي

و في نون انما كسر عه و في نون الشامي

يعني مدلول بين شفا حرم و كسا ي بوله تاكي تلتا به سكتين بخدق نون خوانند و با قبا ن بتوين و مدلولك و كلا ابر عامر
و في نون صميه يفتح عاصم بحر فيه و الا سكتان في اليم حصلا
 قوله و كان له و قوله و احيط بهن اشارت كذا كذا عاصم در عفة يفتح تا و ميم خوانند و مدلولك حاصل ابو عمر و بضم تا و اسكان
 ميم خوانند و غير عاصم و ابو عمر و در موضع بضم تا و ميم خوانند **سكتها** فغ را مقيد كرايد انلكه ارضطاح به و بون رفته بهن و
 قرا عن هذكو از قيد صميه معلوم شد و قوله حصل اشارت حصول تخفيف در غي با سكتان ضم در قران ابو عمر و
و في نون صميه يفتح عاصم بحر فيه و الا سكتان في اليم حصلا
 يعني مدلولك حاصل ابو عمر و كوفيان خيرا منها بخدق ميم تا يه خوانند و با قبا ن با قبا ن و مدلولك لام نون
 هشام و ابن ذكوان انكها لله باقيات الف بوزنون خوانند در حالت وصل دون الوقف و با قبا ن بجزن **سكتها**
 قوله و في نون صميه يفتح عاصم بحر فيه و الا سكتان في اليم حصلا
 در حرفات و ان الفاست و بعض باقيات الف در حالت وقف نرسانند زيرا كه ايمر سيمو متفق اند در باقيات
 الف لكانا في نظاير نحو انكها و روايان ابن عامر را بافردا ياد كردن عرض شتا بود بر قران ابن عامر و تيسر كرايد در قتم
 منها بقوله حكم ثابت زيرا كه در مصحف عراق محذوف است
و في نون صميه يفتح عاصم بحر فيه و الا سكتان في اليم حصلا
 يعني مدلول سكتين شافي و جمع و كسا ي و لم يكن يده كرا خوانند و با قبا ن بتا يث و مدلولك حاجو و سالي سعيد
 و تا نا و لا ابو عمر و ببت دور كسا ي الولاية لله الحق يرفع خوانند و با قبا ن بكسر **سكتها** رفع را مقيد كرايد زكرو
 اتمام بيت و تخسين بر وجه قران رفع الحق را و با قبا ن با قبا ن ياد كرد و قوله الولاية ياد كردن شد در سوره انفك
 و قوله شاف اشارت بفايد نزله كه بان اعتبار معنى قبة اسك رجال الله و مناسبت بضم و نرا و ميم اوله كلام
و عبا سكون الصميص قتي و يا تسيير و الي فتحها مالا
و في نون انت و الحبال بر فضحة في يوعر يقون النور حزة فضلا
 يعني مدلول نون ض و فاني عاصم و حرم و حير عقت با سكتان قاف خوانند و با قبا ن بضم و مدلولك نون انما كسر و ابو عمر و ابن عامر
 و ميم نسيه الحيا و باقيات و فتح ياع الشدي خوانند و قوله الحيا بر رفع لام و با قبا ن نون و كسر با با سكتيد و نصب لام حياك
 حو لقت و حرم و بوم بقول بول خوانند و با قبا ن ميا **سكتها** قيد سكون و تا يث كرايد در عقتا و سوا ارضطاح خارج
 و سحر عوا اشارت ببدلت و فضلا يه قرا و صحت نقل و قوله قبا و الراجح ياد كرايد
لهلكم صموا و هلك اهله سوى عاصم و الكسر في اللام عولا
 يعني قرا سبغ عوا را عاصم لهلكم در بر سوره و ما سكتها مهلك در نمل در سوره نيم اول را بضم خوانند و عاصم بفتح خوانند

و مدلول عن عولا حضم در موضعین بسلام خوانند و باقیان بیخ لام پس سه قوت باشد قوا سه سبب را قامل ذکر کرد
 از چون یعنی اگر چه در لغت فتح اکثر است اما کسب نیز آمده است
و هائس نسایب ضم خصم و معه علیه فی الفتح و صلا
 یعنی حضم و ما اسناد برین سوم و ما عملیه الله در فتح یعنی حضم خوانند و باقیان بکسر در موضع **سها**
 قول و صلا ایما تبع هذا ذاک یعنی حرف سوم فتح را بترجمه گفت خوانند حضم و باقیان بکسر بقا عا حضم باشد در قول و ما الفتح
لتعرق فتح الضم و اکثر غیبه و قلا هلهما بالرفع سها و فصل
 یعنی مدلول دارا و به و ما فصلا کسایب و حرف متعرق غیبه و فتح با و را و هلهما بفتح خوانند و باقیان بکسر و کسب در متعرق و هلهما بفتح
و مد و حفتا سبکانه سها و غیره لکن حیف صلحیه الحی
و سکن و اشتم ضم الدال صلا فاختد حضم و اکثر الحاکم خلا
 یعنی سها حسان و ابو عمرو نفس زکریا با ثبات الف بعد از ناس و تحذف تا خوانند و باقیان بحد ف و الف و تشدید با خوانند و مدلول صلا و ما
 و حرف الی تشدید و باقیان بحد ف و الف و تشدید با خوانند و مدلول صلا و ما
 و غیره بفتح و از خوانند پس قرا سه بر سر تبه باشد در لکن و مدلول دالم و ما حلا اکثر ابو عمرو و تحذف تا اول و کسب
 خوانند و باقیان بحد ف و فتح خوانند **تسه** اللفظ ناظم موضع مذکوره معلوم شد و لام الحذف از هر وزن حذف و بصورت
 شعبه تیسر کرد صلا و از اکثر بحد و تحذف سوم است و در مصحف شام و مدنی و بعلو آن تفسیر کرد بقوله
و من بعد بالتخفیف بدل ههنا و فوق و تحت الملک کافیه ظللا
 یعنی مدلول کافیه و ظللا این کثیر و این عام و کوفیان آن بیده ها درین سوخته و آن بیده از لجا در عزم و آن بیده حصار
 با سکا را یا و تحذف ال خوانند و نافع و ابو عمرو و بفتح یا و تشدید ال در مواضع ثلثه **تسه** حتمی بحد یا بدین است نافع و تحذف کافیه
 محذوفند در صومعه و سکون یا تحذف اللفظ ناظم معلوم شد و فتح آن مرقار می شود را از نحو علی ان بیدل و حرف سوم نوح را اینجا
 تکرار از هر اختلاف معنی و هر قوت تخفیف بحد بقوله کافیه ظللا و ضمیر کافیه عاید است باید مدلول
فانبع حفت فی الثلاثه ذاکرا و جامبه بالمذخسته کلا
و فی الهمز غنم فی صکان همز جناتون و انصب الرفع و اقبلا
 یعنی مدلول ذاکرا این عام و کوفیان فاتح همز قطع همز و تحذف تا مع اسکان ها خوانند در مواضع ثلثه مذکور و باقیان
 بحد همز و فتح تا و تشدید ال و مدلول صحبه و کافیه کلا شعبه و حزم و کسایب و این عام فی عین حمده با ثبات الفسیان جا و همز و کسب
 همز خوانند و باقیان بحد ف و الف و همز مفتوحه بعد از هم خوانند و مدلول صحاح حضم و حزم و کسایب فلهما بفتح همز و نون خوانند
 و باقیان برفعی تیسر **سها** قوله حضم یعنی تاج کما الفعلا است مخفف کردن و از لفظ ناظم معلوم شد که در قوت تخفیف
 در قوت

باشد و بدین معنی تفسیر کرد بقوله ذاکرا و این از آن قبیل است که گفته است و باللفظ استغنی عن العید فافهم ذلک و یا حامیه مقود کردند
 بجمع تا ضد آن نون ففهم نکتند و نسبت با برفع مقود کردند تا برفع نکتند و قوله کلا استغنی عن العید حامیه بمد نگاه و از مدلول صحبه
علی حق السدین سدا صحاب حقا الضم مفتوح و سها عدلا
 یعنی مدلول حق و عین علی ابن کثیر و ابو عمرو و حضم بن السدین بفتح سین خوانند و مدلول صحاح حقا حضم و حزم و کسایب و این کثیر
 و ابو عمرو و قوله سدا بفتح سین خوانند و مدلول سین سدا و عین علام حزم و کسایب حضم بن یزید هم سدا و من خلفهم سدا بفتح خوانند
 پس از ترجمه مذکور معلوم شود که نافع و ابن عامر و شجیه در مواضع اربعه بضم خوانند و حضم در مجموع بفتح و ابن کثیر و ابو عمرو و بفتح حضم
 کهن و ضم موضعین پس خوانند و حزم و کسایب قوله السدین که منشی است بضم خوانند و قوله سدا که همز است در موضع ثلثه بفتح خوانند
و یا جوج ما جوج اهل الک فاصرا و فی مقهور الضم و اکثر کلا
 یعنی مدلول نون تا حرا عاصم آن یا جوج درین سوخته و حتی اذا فتحت یا جوج و ما جوج در اینجا همز ساکنه خوانند و باقیان
 بالف در مکان همز در مواضع اربعه و مدلول سین شکلا حزم و کسایب یکا دون مقهور بضم یا و کسب خوانند و باقیان بفتح حزم
سها اللفظ ناظم محل همز معلوم شد و از آن قبیل است که حزم حذق مدر است که سر سوم است الف و ضد آن نون بحد و اولاد از کسب
 قوله شکلا کتب حرف است کما بقوله یا جوج برین معنی مقدم داشت لضیق النظم و قوله ناصر الشارح است بصوت وجه و کسب همز یا جوج
و حرا کلا و المؤمنین و مده حرا جا شفی و عکس فتح له ملا
 یعنی مدلول سین شفا حزم و کسایب بحول کسب حرا درین سوخته و ام تسلیح حرا در مؤنثین بفتح را و ثبات الف بعد از خوانند
 و باقیان با سکان را و حذق الف خوانند کما اشتر بقوله و عکس همز حاصل آن باشد که ابن عامر بضم خوانند در مواضع ثلثه و حزم و کسایب
 بعکس ابن عامر خوانند یعنی در مواضع ثلثه بفتح و ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم در اولین بضم خوانند و در ثانی **سها** اللفظ ناظم
 محل مدلول معلوم شد و مراد از عکس خوانند و ضد مدلول صلا و صلا حرا سکان و حذق عکس بضم و نافع و حرا سکان و مراد از اینجا آن
و مکینی اظهر کلیل و سکنوا مع الضم فی الصدقین عن شغبه یلا
کما حقه خصماة و اهنم مسکنا لکی ردنا اثبونی و قتل اکثر التولا
لشعبه و التیانی فشا صنف بخلفه و لا کسب و ابدا فیهمها الیا و صدلا
 یعنی ذال دلیل این کثیر ما کسب فی ربه و نون مخفف نون اول مفتوح و نون ثانی مکسره خوانند و باقیان بحد نون مکسره خوانند
 و شعبه بین الصدقین بضم صلا و اسکان ال خوانند و مولود کاف کما و حقا ابن عامر و ابن کثیر و ابو عمرو و بضم صلا و ال خوانند
 و باقیان بفتح صلا و ال قوله و اهنم مسکنا یعنی در ردنا اتونی شعبه نون مکسره کردند که پیش از اتونی است و بعد ازین
 همز را ساکن خوانند در حالت وصل و قوله و التیانی فشا صنف یعنی مدلول فاشا حزم ن خلا ف و مدلول صلا صنف شغبه احد الوهمز

در مواضع ثلثه بفتح خوانند و حضم در مجموع بفتح و ابن کثیر و ابو عمرو و بفتح حضم

...

در کلماتی یعنی قال بتونی بر وجه مذکور خوانده و اما ما قبل هم را مکتوب نکتند زیرا که ما قبل هم لام معنویه است بخلاف کلام اول
 ما قبل هم تونی بویگان ساکن بود و قوله و اولی فیها الیای یعنی چون ایند کتی در کلمتین بار اولی ان حرف ساکنه که فاکله است و حرف
 وصل مکتوب را زاید کردن و آن در کلام اول از آن شعبه باشد و در ثانیه از آن حرف تولا و احدا و شعیب و ج و پس از شعیب در کلام
 اولی و غیر از حرف و شعیب در کلام ثانیه و شعبه بود تانی بقطع حرف معموده خوانده در حالت وصل و وقف جنایچه فرموده و غیره
 بقطعها و المدید و موصل **نکته** قوله و الثانی یعنی آتی زیرا که بعد از دما آتی تونی است و از آنکه تلفظ کرده در مکتوب بیرون
 معلوم شود که مراد آنها رفون است و آنکه فون مظهر محمول است و وجه مکتوب عنهم از هر کدام از حرفین جدا خوانده از آن قبیل
 اگر اولی مکتوب کرد تا منزل باشد کسره بر حرف ملاحظه بیشتر از کلام مذکور و در کلام اول که از هر شعبه یک وجه قطع کرد موافقت صحیح
 تیسر کرد و ذکر باقیان کرد زیرا که قرابت ایشان از حد معلوم بیرون معانی رموز ذکر وقت سابقا
و ما فاسطاعوا الخیرة شد و وان یبقا التکلیف شاف تا اول
 یعنی حرف فاسطاعوا ان مظهر و ه باشد و ملاحظه و باقیان بخلفه و مدلول شین شاف حرف و کسایان منعقد تذکر
 خوانند و باقیان بقابلیت **نکته** اسطاعوا معید کرد اندیز حرف فاما قوله و ما اسطاعوا استغوا لظواهر بیرون و در
 نابت کلمات غیر حقیقی بود حمل منعقد کرد بر معنی وی کا اشار بقوله شاف تا اول
تکلیف معی ذوی و زنی با شریح و ما قبل ان شاف المضافات مجتلا
 اشارت کرد بر بیعت بیات اصناف این سومه و آن نه است معی صبر در سه موضع خصی فقط یعنی کسری و ذوی اولیا نافع و
 نافع و ذوی علم و برین احد نفسی در آن یونین و لم استرک بر اولی احرامیان و ابو عمر و در مواضع اربعه بفتح خوانند و قوله و ما قبل ان شاف
 یعنی مسجد بیان شده نافع بفتح خوانند مظهر و انکشاف یا از مذکور اشارت بقوله مجتلا و با آن خود در این سومه هفت موضع است
 قوله المهد نافع و ابو عمر و باقیات یا خوانند در حالت وصل و ان یبقا التکلیف و عالین تعین ان کثیر باقیات یا خوانند در مواضع
 ثلثه فی الحالیق و ان من قاله ابو عمر و باقیات یا خوانند در وصل و این کثیر در وصل و وقف باقیان مجتلا یا خوانند و ما کن نافع
 نافع و ابو عمر و کسایان باقیات یا خوانند در وصل و این کثیر در حالتین و باقیان مجتلا و فلا استملن از ذکران بکلام و ج
 یا خوانند و وجه دوم باقیان در حذف موافقت کند و ادغام کسری و یک موضع است الکفیف فقا لوان یبقا التکلیف
 اعلم بما اعلم هم اعلم علم بعلکم اعلم بما جعل لکم ان ترید رینه للظالمین نارا فقال لصاحبه قال انما جعلت لکم نافع
 اورد به بالباطل لیدحضوا اعلم من جعل لکم العذاب بل لکم البرح حتی فاحذ بسببید قال لغنیة و اخذ سبیله قاله موسی قال
 لا یؤخرنی قال لو شئت لکنظ علی فعل یجوز لکن لکن فزین نزله جهنما **التقریح** من قوله تعالی و لا یزک
 بعباده و به احدی قوله که بعضی ذکر اصول این تغییر اولی ممد است و یاد کردن ممد در اصول و قراسیم در ان
 برین ضعیفانه و رش و حرم مقدار پنج الف مکتوب و دو تنها حاصم و دو نه این عامر و کسایان و دو تنها قانون و دور یا

و ابو عمر و دو تنها این کثیر و السوسی قولاً واحداً و قانون و دوری بوجه الثانی و دوم وصل سورتین است بسم الله و سکت
 و سبیله ایضا و چهارم بسم الله وصل و سکت و معلوم است که وقف بسم الله جائز نیست در کلام و وصل سورتین و سه وجه
 دیگر جائز و اما له و باینه اللغظیر و اشیاع و فتحها و وجهی عین و ادغام و اظهار صادر در ذال ذکر و وقف بر ذکر باقیان
 و اشباع و روم پس ماسه و وجه سبیله مواضع سبیله سبیله در چنانچه مذهب هر یکی باشد اولاً باقیان و بعد از آن ذکر اصول مذکور
 قرابا یک کثیر یا سبیم اولاً یا کنیم و بعد از آن ذکر حرف کنیم که او را بسم الله و سکت نیست بعد از زوی مذهب و رش و این علم و ابو عمر و
 که ایشان را وصل و سکت هست بگویم پس وجه هر کس از این سبب معلوم شود حاصل القربان بگویم تا اصلیه باشد طالب
 از قرابا و باقیان تونیان شیان قیاس میکند با سه التوفیق **بدلتک** قانون را مدوقف باشد و سه وجه سبیله و اما له و با
 نه اللغظیر و اظهار صادر و سه وجه وقف ذکر پس دو وجه مدوقف در دو وجه سبیله بران تقدیر که وصل بسم الله بسوی جمع مقتضی
 و آتی کنیم یا وصل بسم الله باقی کنیم چهار باشد و این چهار وجه ضعیف است بجهت چهار وجه مدوقف در دو وجه عین هست شود
 و این هشت در سه وجه ذکر ضعیف کنیم بیست و چهار وجه شود از وجه سبیله و فصل از نظر فی باقیی عاند پس چون بریم الله الحرف
 وقف نمی در جمع چهار وجه باشد قصر و توسط و طول و روم کما فی باب المد پس دو وجه مدوقف قانون در چهار وجه هشت
 وجه باشد و هشت در دو وجه عین شانزه باشد و شانزه در سه وجه ذکر جمله هست و چهار باشد چون بیست و چهار وجه
 ضم کنی با این وجه هفتاد و دو وجه باشد بس مجموع وجه قانون هفتاد و دو وجه باشد و دوری از این **مطلب**
 باشد در عین و جمع و اصول قرآن لکن در فتحها و ادغام صادر مخالف **قانون** باشد پس و نیز هفتاد و دو وجه باشد و
سوسی را نصف وجه دوری باشد زیرا که او را مد باشد پس یک وجه قصر در دو وجه سبیله ضرب کنی دو باشد و دور دو وجه
 عین ضعیف باقی چهار باشد چهار در سه وجه ذکر ضعیف کنی دو انزه باشد پس ظاهر شد در این سوسیه که سوسیه را نصف و جمع دور است
 و در وجه سبیله یک وجه مد در چهار وجه جمع ضعیف کنی چهار وجه باشد و چهار در دو وجه عین ضعیف هشت باشد و هشت در سه
 وقف ذکر ضعیف کنی بیست و چهار باشد و چون ضم کنی با دو انزه مذکور سبیله و شش باشد پس معلوم شد که هر کس را از این که او را
 در مد یک وجه باشد در وجه سبیله او را سبیله و چهار باشد **شش** را سبیله و شش وجه باشد **و این کثیر** را سبیله و شش وجه
و این عامر را سبیله و شش وجه باشد **و عاصم** را سبیله و شش وجه باشد بروایت شجره و سه و شش وجه بروایت حفص
و کسایان را سبیله و شش وجه باشد بس مجموع وجه مذکور بسم الله صد و نود و شش وجه باشد **و اما** اصول قرآن
 ایضا در قانون و دور یا ابو عمر و بدانکه سوسیه با در اما له ها و با دو وجه است و چه اول اما له حرفی و چه دوم اما له ها و با
 و در همین اما له بین اللغظیر باشد او را و ادغام صادر در ذال و مدوقف و رش را با مد طول و اما له و باینه اللغظیر و اظهار
 صادر و این کثیر را مدقصی و فتحها و با اظهار صادر باشد و این عامر را مذکور و فتحها و اما له مدقصی در با و ادغام صادر باشد
 و عاصم را بروایت شجره مذکور و اما له ها و با اظهار صادر باشد و حفص غیر از اما له موافق شعبه باشد و کسایان هم مذکور باشد

واماله ها و با وادغام صاد خوانند و قد سبحد روحی عین و وجه نلته و وقف ذکر متفق باشند **و اما**
 وصل وسکت و کش و اس عام و ابو عمر و وجه موافق ایشانست در وصل فقط پس چرخه با در حالت وصل پس برتری سبده
 در عین دو وجه باشد پس در سه وجه ذکر شش وجه باشد و چون در کش و ابن عام هر یکی با وصل وسکت است هر یک قیاس
 بر صبر پس مذکور تخفیف و چون چرخه باشد زیرا که هر یک دو اتره وجه باشد و ابو عمر و بر اینست که مد و قدر در جنف و چون در کش
 و ابن عام باشد پس دور بر اینست و چهار وجه باشد و سوس که قدر است فقط دو اتره وجه باشد و وجه با از کافها و وجه دور
 داخل باشد پس مجموع و چون اصحاب وصل بین السور نیز از غیره و غیره و اصحاب سکت شصت و شش و چنانست چون ضم کنی با و چون
 اصحاب سبده که آن سبده و نیز وجه باشد مجموع جماعت و شصت دو وجه باشد و اول **سوره عزیر علیها السلام**
و عزیرات یا جز جولو حنی و قد خلقت خلقنا نثاع و جهما جملا
 یعنی مدلولها حاخو و را رضی ابو عمر و کسائی بر تری و برت بسکون تا خوانند در موضعین چرخه و با قیام بر وجه تا خوانند و مدلول شش تنوع
 چرخه و کسائی و قد خلقت من قبل تنون و انبات الف بعد از آن خوانند و با قیام در مکان بیاض و مضموم و جز الف خوانند **سسه** مراد
 از آنکه عزیرات فایرث تا است در کلین و یا بر تری جزو کرد لضیق النظم و مستحق سفار نظیر از ترجمه و اما هر دو فنی و لغا
 صادر و ذکر و اختلا و تکرار و بدیدرک و لبتش به یاد کرده شد
و ضمیر کتا کسر و عتیا صلیا مع جتیا شدا علا
 یعنی مدلولها خبر عتیا چرخه و کسائی بخدا و یکبار کسر یا خوانند و با قیام بضم و مدلول شش تنوع و عین علا چرخه و کسائی و حضرت ابوبکر
 علی الرحمن جتیا و صلیا و جهتم جتیا و فیها جتیا در مواضع کسر خوانند و با قیام بضم **سسه** کسر را از هر صد مقید گردانید
 و یکبار مقدم داشت بر نظار خود از هر صفر و شدا علا تنبیه است بنما بر قرآن کسر
و هنرا هب بالیا جری حلو غیره یخلف و تسیا فتنه فاین علا
 یعنی چه جری و حاخو و کش و ابو عمر و لا هب لک ممکن هزم یا خوانند و قالوا لیک وجه موافق باشد و چون دوم موافق باقی
 قول باشد که چرخه خوانند و مدلولها فایر و عین علا چرخه و حضرت و کنت تسیا بنوعی فون خوانند و با قیام یکبار **تنبیه** کلام
 از هر وزن حذف کرد و فتح یا معلوم شد از غیره مضموم که بجای آنست و در قرآن تا ایجاب استاد فعل است با حق چنان و معانی
 ای ایجاب لکن باه غلاما و بدین معنی ایشانست که بقول جری حلو غیره بنما بر وجه قرآن مذکور
و فی حتما کسرا و اخص الدهر عن شدا و حنف سا قف فاصلا
و اخصر و الخنف و کسرا حفسهم و رفغ قول الحق نصبت ند کلا
 یعنی مدلولها خبر الدهر و عین عن و شس شدا نافع و چرخه و کسائی و حضرت فنادیمها کسرا من وجه تا بختمها خوانند و با قیام
 بفتح میم و نصبت تا فی خوانند و مدلولها فیاضا چرخه تساقط علیک تخفف سین و فتح تا و قاف خوانند و با قیام فون و مذکور حضرت
 تساقط

و تخفف سین و کسرا فاف خوانند پس متعین شد بر با قیام که در ترجمه بین مذکور نیستند که بفتح تا و قاف و نشد برین خوانند
 و ایشان در میان و ابو عمر و ابن عام و شجره و کسائی از مدلول فون ند و کاف کلا ابن عام و عام عسی این بر موقول الحق
 قول خوانند و با قیام بر وجه **سسه** فومود اخفض و تکلف الکران تا حمل خفض بر آنا فی کرده شود و چرخه و وصل را بر
 کردانید بر مصلح خود و قوله شدا علا ایشانست بنما بر قرآن کسر و قوله فاصلا ایشانست بوجه قرار تخفف و تنقیح است
 و فعل در ترجمه مستند است با ضم الفحله و ربطها منصوب است بتمیز و میرد جازبه ایشانست نصب طبعا بجز که ایشانست
و کسرا و ان الله ذاک و اجره و اختلف الامامت مؤفین و صلا
 یعنی مدلول ذال ذاک ابن عام و کوفیان و ان الله ربی بکسر چرخه خوانند و با قیام بفتح و مدلول میم مؤفین این کوان فی
 قولها از امامت بیو وجه خوانند است و ج اول بفتح و واحد مکسور بر صیغت خبر و وجه دوم چنانکه قرأت با قیام
 یعنی بکسر **سسه** آن مقید گردانید بود و با سیم الله تعالی پس الی الشیطان خارج باشد و آنکه با سیم نام خوانند بر اصل خود
 باشد در مد و تسهیل کسر قول مؤفین جمع موقیسات و وصلاجه و اصل یعنی نقل چنانکه بدیشان رسیده بود و اینست
 اذ امامت رسانید بر طبایان چنانکه حق در وایت بود در زیاد و نه نقصان و لا علم
و یجی خفیفا مرض مقاماً بضمه ذی ناسراً بالبدل مدغماً با سطا ملاً
 یعنی مدلولها را رضی کسائی قول و فتح الدین با سکان فون تا نید و تخفف جمع خوانند و با قیام بفتح و مدلولها با سطا و میم
 فون و شدا و جیم و مدلولها ذال ناسراً بضمه مقاماً بضم میم خوانند و با قیام بفتح آن و مدلولها با سطا و میم ملاً فون و این کوان
 اثنا و را بجزم را با را کتسبا و یا را را ادغام کنند و با قیام بر کرا بیدان خوانند و ادغام کنند **سسه** ساون فون یعنی معلوم شد
 از نظر ناظم و فتح فون قار شد از جمع علیه و چرخه بر اصل خود باشد در قوله اثنا و را و یا بفتح در مصاحف تا بناسطه قوله
 رضی یعنی مجاهور کن بانفس خود تا با بفتح ایشانست کرد در اصول و اینی موقیسات حاصل کرد بدان عمل کنی بر وجه مذکور و قولها سطا
و ولداها و الخرفا ضمیر مسکنا نشا و فی نوح نشا حقه و لا
 یعنی مدلول ششین نشا چرخه و کسائی مالا و ولدا و قالوا الخرفا الرحمن ولدا و ان دعوا الرحمن ولدا و ان یخذ ولدا از این سوره و قول
 ان کان للرحمی ولده زخرف بضم و او اسکن لام خوانند در مجموع و مدلول ششین نشا و حق چرخه و کسائی و این کسرا و ابو عمر و
 و ولده الاحسار از در نوح بضم او و مسکون لام خوانند پس متعین شد بر کسائی که از سوا کت است در ترجمه بفتح و او و لام
 خوانند **سسه** قوله بها دلالت می کند بر مجموع ولدا و قوله نشا ایشانست بفتح ضم در ولدا
و فیها و فی الشوری تکاد انی حتی و طاب یقظرن کسرا و غارتلا
و فی التا نون ساکن حج فی صفا کمال و فی الشوری حال صفا و لا
 یعنی مدلولها خبر انی و را در رضی نافع و کسائی و با د السوا و بریم و شوری بنما بر خوانند و با قیام بیاید و مدلول حاج و

و کسرا و ان الله ذاک و اجره و اختلف الامامت مؤفین و صلا
 یعنی مدلولها را رضی کسائی قول و فتح الدین با سکان فون تا نید و تخفف جمع خوانند و با قیام بفتح و مدلولها با سطا و میم
 فون و شدا و جیم و مدلولها ذال ناسراً بضمه مقاماً بضم میم خوانند و با قیام بفتح آن و مدلولها با سطا و میم ملاً فون و این کوان
 اثنا و را بجزم را با را کتسبا و یا را را ادغام کنند و با قیام بر کرا بیدان خوانند و ادغام کنند **سسه** ساون فون یعنی معلوم شد
 از نظر ناظم و فتح فون قار شد از جمع علیه و چرخه بر اصل خود باشد در قوله اثنا و را و یا بفتح در مصاحف تا بناسطه قوله
 رضی یعنی مجاهور کن بانفس خود تا با بفتح ایشانست کرد در اصول و اینی موقیسات حاصل کرد بدان عمل کنی بر وجه مذکور و قولها سطا
 و ولداها و الخرفا ضمیر مسکنا نشا و فی نوح نشا حقه و لا
 یعنی مدلول ششین نشا چرخه و کسائی مالا و ولدا و قالوا الخرفا الرحمن ولدا و ان دعوا الرحمن ولدا و ان یخذ ولدا از این سوره و قول
 ان کان للرحمی ولده زخرف بضم و او اسکن لام خوانند در مجموع و مدلول ششین نشا و حق چرخه و کسائی و این کسرا و ابو عمر و
 و ولده الاحسار از در نوح بضم او و مسکون لام خوانند پس متعین شد بر کسائی که از سوا کت است در ترجمه بفتح و او و لام
 خوانند **سسه** قوله بها دلالت می کند بر مجموع ولدا و قوله نشا ایشانست بفتح ضم در ولدا
 و فیها و فی الشوری تکاد انی حتی و طاب یقظرن کسرا و غارتلا
 و فی التا نون ساکن حج فی صفا کمال و فی الشوری حال صفا و لا
 یعنی مدلولها خبر انی و را در رضی نافع و کسائی و با د السوا و بریم و شوری بنما بر خوانند و با قیام بیاید و مدلول حاج و

وفانی وصاد صفا وکافی کمال ابو عمرو وجرم وشیء واین عامر تعظن مندرین سوم بنون ساکنه خوانند که بعد از ماست و بعد از
طرا وکسوفی و تشدید خوانند و مدلول حاصل وصاد صغوه ابو عمرو واولیک تعظن در سوم شهری بر جرم فوکه خوانند پس
متعین شده اند که در چنین مذکور باشد جای بنون یا مفتوح خوانند با فتح ط و تشدید آن **نسیه** تذکیریکه دارا طلاف
معلوم شد و بنون را معید که اندک از مصطلح بیرون دفته بود و معنی رموز اشارت بود قرات

و بر این و اجعلی وانی کلامها و رزی و انانی مضافا فاتیما العدا
یعنی که با آن اضافه مشتق است درین سوم من ورا بی از کتب بفتح خوانند واجعلی الیه نافع و ابو عمرو وفتح خوانند وانی اعوز
وانی اخاف نافع و این کتبه و ابو عمرو وفتح خوانند و قوله الواجه و لیاست و اولیا نایت اولی است و حاصل سخن است
که یا آن اضافه که یاد کردیم درین بیت اولی در اصول معصل ذکر رفته است و در سوم با آن تولید نیست و ادعا برین
سوم بیست و پنج است ذکر همه قال در العظم منی الراض شیدا قال در اجعلی الیه الکا بقوه فغزلها رسول بل کذلک
قال در جعلی لکل الخلد قاطع شیدا نکیش فی المهد صیبا یعولله فاعبر و هذا کثر نثر ساسته لک اخاه هولا

بامریک ایجادیه جل علی بالین و احسن نریا و قال لا یبذل الصالحات سحیح سحیح **سوره طه**
الحجره فاضم کثیرها اهله انکتوا معا و افتحوا الی انای یا حلا
یعنی که جرم از فال موسی اهل انکتوا در سوم و در قصص بضم ها خیر خوانند در حالت وصل و باقیان بجز موصی و مدلول
دلها و حاصل این کتبه و ابو عمرو وانی انای بفتح هم خوانند و باقیان بکسر **سه** مراد از قوله معارفه مذکورین و لام لاهله از کتبه
حذف کردیم و ضم را از هر صد مقید گردانید وانی مقید گردانید با نا تا قوله انی است بیرون رود و نیز انی اناس و اما طواها از طیاره
و نیز بها و النازعات طوی ذکا و فی اخرتک اخرتک فانه و نقله

و نا و نشا و قطع اشدد و صمغی ابتدا غیره و اضم و اشترکه کلکلا
یعنی مدلول قال کاتب عامر و کوفیان المقدس طوی درین سوم و در نازعات بتبیین خوانند و باقیان بفتح بنون و مدلول فاقاز
خزم و نا اخترناک نون انامشدد و نا اخترناک بعد از ما بنون مفتوحه و بعد از ان الف خوانند و باقیان بفتح نون و نا و بعد از
را بیا مضمره در مکان نون الف خوانند و مدلول کاف کلکلا این عامر اشدد بفتح هم قطع مفتوحه و اشدد که ضم هم خوانند و
اشدد بضم هم وصل مضمره و اشترکه بفتح هم خوانند **لسها** دانسته شد بنون طوی از هر نحو منبیا حلوها و از لفظ

اخترتک و اخترناک لفتح مسغی شد از ترجمه و قوله و ضم فی ابتداء غیره یعنی که این عامر قوله اخی اشدد چون بفتح قطع خوانند
در ابتداء آن هم را مفتوح گردانید و باقیان چون مذهب لیا ان هم وصل باشد در ابتداء هم را مضمر گردانید پس صد قطع وصل
باشد و قوله ذکا اشارت است بشنا بر قران بنون طوی و قوله فاذا اشارت بصفتان آن جرم و احوال و جنایه در خطبه بعضی
گفتند که در نوم قران بر حق تعالی خوانند و چون بسوره طه رسیده بخوانند و نا اخترناک هر سجا نه و نالی فرمود که همین گردان
ازان

پس بخوانند و نا اخترناک و بعد از ان حق سجا نه فرمود که با جرم هم چنین خوانند و نیز جمله غیر چنین خوانند بعد از ان فرمود
تا ناخر و بکسری و سوار بر بیار و ندر فرمود که این سبب قران نوقران را و یوزده نوزده ها را و با مفتوحی تیره در عا را قران ناخر
مع الخرفا قصر بعد فح و ساکن میها ا ثری و اضم سوک و فیل کلا

و یکسره باقیهم و فیهم فی سدی ممال و قوفی فی الاصول تا صلا
یعنی تا نوی که قیام الارض تقرقا در سوم و در زخرف بفتح هم و اسکا ناها و حذف الف خوانند و باقیان بکسر هم و فتح ها و
الف جوارها خوانند در موضعین و مدلول فاق و لوزن ندو کا و کلامهم و عامهم و این عامر مکا تا سوم بضم سبب خوانند و باقیان
لسها الف نهاد از لفظ ناظم معلوم شد و بجز در موضع قوله نهجا در سوم هم برود و در قران باقیان در سوره
فیسب تکبره و کسره صحابه و تخفیف قالوا ان عالمه د کلا
و هدین فی هذان سج و نقله ذی نا فاجمعوا صل و افح المیم حولا

یعنی مدلول صحابه جرم و کسبایی و حذف فیسب تکرم بضم یا و کسره ها خوانند و باقیان بفتح یا و حا خوانند و مدلول عین عالمه و ذک
حذف و این کتبه قالوا ان تخفیف نون مع الا سکان خوانند و باقیان بفتح نون و تشدید و مدلول حواجج ابو عمرو هدین میا خوانند
و باقیان بفتح هم پس از نراج مذکور در ان هذان قرا سبب را چهار قران باشد قامل ذک و مدلول حا حولا ابو عمرو و قوله
کیدیم بضم وصل خوانند یعنی فا فاجمعوا بضم متصل گردانند و میم را مفتوح گردانند و باقیان بفتح قطع خوانند و کسره هم فاق
منفصل باشد **لسها** لکن ناظم از کتبتین همین و هذان مستغنی شد از ترجمه آن و عاده شد بعد از نون که از هر این کتبه
گردانند کتبه بود از هر تمیم قران هذان و قوله صل یعنی هم را هم وصل گردان و قوله حولا یعنی هم مکسور را مفتوح گردان
و قوله اشارت بصحت وجه قرات ابو عمرو و اجنت قبل عرسه بر د قول منار یواری و ابو عمرو و صل لکنه است با آن

و قل ساجر بخر شقی و تلفظ مع الجرمع اتی تخید مقبلا
یعنی مدلول سبب شفا جرم و کسبایی بکسر سبب و حذف الف و اسکان حا خوانند و باقیان بفتح سبب و کسره ها و انهار ان خوانند
میان سبب و حا و مدلول هم مقبلا این دلوان تلفظ ماصحوا بر فتح خوانند و تخیل بنایت و باقیان بجر و تذکره **لسها**

از تلفظ کردن تا بجز و ساحر مسغنی شد از ترجمه و تخمین و فتح را معید گردانید از هر سخن تشدید نون ال و تشدید نا و نیز
در تلفظ و تخفیف بعضی یاد کرده شد و بن تخفیف و سهیل در قوله استم در اصول و قوله سحر از هر نظیر مقدم افنا که بر تلفظ و
تخیل موخر افنا و از تلفظ و قوله شقی نسبه است بدانچه در سوم سخن بفتح الف است **بلسها**

و انجینک و اعدتکم ما من قنکر شقی لا تحب الجرمه فضلا
یعنی مدلول این شفا جرم و کسبایی قنکر شقی که من عدوکم و اعدانکم و من طلیبات مار و قنکر بنا مضمره و حذف الف خوانند
در مواضع ثلثه و باقیان بنون و ابیات الف جوار نون خوانند و مدلول فاقصلا جرم و لا تحب در کما مسکون فا و حواله الف خوانند

در سوره الف جوار نون خوانند و مدلول فاقصلا جرم و لا تحب در کما مسکون فا و حواله الف خوانند
در سوره الف جوار نون خوانند و مدلول فاقصلا جرم و لا تحب در کما مسکون فا و حواله الف خوانند
در سوره الف جوار نون خوانند و مدلول فاقصلا جرم و لا تحب در کما مسکون فا و حواله الف خوانند

و باقیات الف و وقع فا خوانند **سها** بتلفط در کلمات ثلثه مستوفی شد از ترجمه او چه که تلفظ است ترجمه
 انظاری آن خوانند که معلوم شد اوله لا تخذ در تلاوه معدوم است و قوله فصدلان بنیامین بودم جرم تخذ که در جرم و معلوم است
و جافجل الصبر فی کسره ضی و فی الاخر جلاله عنده و فی محلا
 یعنی مدلول را در ضی بنضم حافجل علیکم و بنضم لام اول از قوله جلاله خوانند و باقیان بکسر لام خوانند در موضعین **سها**
 ضم را معید گردانید از کسره و لام را مطلق گفت و مراد لام اول است زیرا که اطلاق محمول باشد بر حرف سابق و قوله عنده خبری است
 با کسری و قوله و اخی ایاتی یعنی کسره در و باید بجای ضمیه فواء کسری در لام محلا
و فی ملکیا ضمیر می و افجوا اولی نهی و حملنا ضمیر و کسره متقللا
 کما عند حرمی و خاطب تبصر و اشد و کسره الامر بخلفه حلا
 در بیان و مع یا بنفخ ضمیه و فی ضمیه افتح عن سوی ولد العلاء
 یعنی شش می خرم و کسری ملکی بنضم ضم خوانند و مدلول هم اولی و اولی کنی نافع و عام بنضم خوانند و باقیان بکسر و مدلول
 کاوی و عنده و جرم می این عام و حفص و ابن شمر و نافع حملنا اولی از اینها و کسره مع الهمزة خوانند و باقیان نافع
 حاصم مع الهمزة خوانند و باقیان بنویب و مدلول جلاله و اولی ایو عرو و ابن کثیر بن خلفه بکسر لام خوانند و باقیان
 بنفخ و قراسیم عوار از ابو عروم بنفخ بسیار خوانند و یا ماضموم گردانند و یا ما مفتوح و ابو عرو و بنون مفتوحه و یا
و یا بقصر للکئی و افرغ فلا یخف و انک لانی کسره و صقوة العلاء
 یعنی ابن کثیر فلا یخف و انک لانی کسره هم خوانند و باقیان بنفخ **سها** مراد از قصر یعنی جزو الفیت و قوله صقوة
 العلاء ابوبکر و نافع و انک لانی کسره هم خوانند و باقیان بنفخ **سها** مراد از قصر یعنی جزو الفیت و قوله صقوة
و یا الصبر فی صفت رضی تا نهمه مؤنث عن و فی حفظ لعلی فی
و ذکر ی معانی معانی معا حشرتی عین نفسی نئی براسی بجلا
 یعنی مدلول صاف و در رضی شعبه و کسری اوله که رضی بنضم نا خوانند و باقیان بنفخ و مدلول عن معی و همز اولی و حافظ حفص
 و نافع و ابو عرو و اوله تا نهمه بنایند خوانند و باقیان بنفخ و یا آت اضافه درین سوره مخضه است لعلی نیکه کویان باسکان
 خوانند و اخی اشدد ابن کثیر و ابو عرو و بنفخ خوانند و ذکر ی نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و فی ذکر ی انصبا و انی آت و انی اناریک
 حرمیان و ابو عرو و در مواضع ثلثه بنفخ خوانند **قوله** ولی فیها ورس و حفص بنفخ خوانند و بر سر ای می نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند
 و نفسی اذهب و انی انا الله حرمیان و ابو عرو و بنفخ خوانند و براسی ای نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و یا آن زواید که موصوفه است
قوله لا تبغی افضلیت نافع و ابو عرو و در حالت وصله و ان کثیر در حالتین باقیات یا خوانند و ادغام کبیر درین سوره نیست

و باقیات الف و وقع فا خوانند
 انظاری آن خوانند که معلوم شد اوله لا تخذ در تلاوه معدوم است و قوله فصدلان بنیامین بودم جرم تخذ که در جرم و معلوم است
 و جافجل الصبر فی کسره ضی و فی الاخر جلاله عنده و فی محلا
 یعنی مدلول را در ضی بنضم حافجل علیکم و بنضم لام اول از قوله جلاله خوانند و باقیان بکسر لام خوانند در موضعین سها
 ضم را معید گردانید از کسره و لام را مطلق گفت و مراد لام اول است زیرا که اطلاق محمول باشد بر حرف سابق و قوله عنده خبری است
 با کسری و قوله و اخی ایاتی یعنی کسره در و باید بجای ضمیه فواء کسری در لام محلا
 و فی ملکیا ضمیر می و افجوا اولی نهی و حملنا ضمیر و کسره متقللا
 کما عند حرمی و خاطب تبصر و اشد و کسره الامر بخلفه حلا
 در بیان و مع یا بنفخ ضمیه و فی ضمیه افتح عن سوی ولد العلاء
 یعنی شش می خرم و کسری ملکی بنضم ضم خوانند و مدلول هم اولی و اولی کنی نافع و عام بنضم خوانند و باقیان بکسر و مدلول
 کاوی و عنده و جرم می این عام و حفص و ابن شمر و نافع حملنا اولی از اینها و کسره مع الهمزة خوانند و باقیان نافع
 حاصم مع الهمزة خوانند و باقیان بنویب و مدلول جلاله و اولی ایو عرو و ابن کثیر بن خلفه بکسر لام خوانند و باقیان
 بنفخ و قراسیم عوار از ابو عروم بنفخ بسیار خوانند و یا ماضموم گردانند و یا ما مفتوح و ابو عرو و بنون مفتوحه و یا
 و یا بقصر للکئی و افرغ فلا یخف و انک لانی کسره و صقوة العلاء
 یعنی ابن کثیر فلا یخف و انک لانی کسره هم خوانند و باقیان بنفخ سها مراد از قصر یعنی جزو الفیت و قوله صقوة
 العلاء ابوبکر و نافع و انک لانی کسره هم خوانند و باقیان بنفخ سها مراد از قصر یعنی جزو الفیت و قوله صقوة
 و یا الصبر فی صفت رضی تا نهمه مؤنث عن و فی حفظ لعلی فی
 و ذکر ی معانی معانی معا حشرتی عین نفسی نئی براسی بجلا
 یعنی مدلول صاف و در رضی شعبه و کسری اوله که رضی بنضم نا خوانند و باقیان بنفخ و مدلول عن معی و همز اولی و حافظ حفص
 و نافع و ابو عرو و اوله تا نهمه بنایند خوانند و باقیان بنفخ و یا آت اضافه درین سوره مخضه است لعلی نیکه کویان باسکان
 خوانند و اخی اشدد ابن کثیر و ابو عرو و بنفخ خوانند و ذکر ی نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و فی ذکر ی انصبا و انی آت و انی اناریک
 حرمیان و ابو عرو و در مواضع ثلثه بنفخ خوانند ولی فیها ورس و حفص بنفخ خوانند و بر سر ای می نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند
 و نفسی اذهب و انی انا الله حرمیان و ابو عرو و بنفخ خوانند و براسی ای نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و یا آن زواید که موصوفه است
 قوله لا تبغی افضلیت نافع و ابو عرو و در حالت وصله و ان کثیر در حالتین باقیات یا خوانند و ادغام کبیر درین سوره نیست

یعنی شش می خرم و کسری ملکی بنضم ضم خوانند و مدلول هم اولی و اولی کنی نافع و عام بنضم خوانند و باقیان بکسر و مدلول
 کاوی و عنده و جرم می این عام و حفص و ابن شمر و نافع حملنا اولی از اینها و کسره مع الهمزة خوانند و باقیان نافع
 حاصم مع الهمزة خوانند و باقیان بنویب و مدلول جلاله و اولی ایو عرو و ابن کثیر بن خلفه بکسر لام خوانند و باقیان
 بنفخ و قراسیم عوار از ابو عروم بنفخ بسیار خوانند و یا ماضموم گردانند و یا ما مفتوح و ابو عرو و بنون مفتوحه و یا
 و یا بقصر للکئی و افرغ فلا یخف و انک لانی کسره و صقوة العلاء
 یعنی ابن کثیر فلا یخف و انک لانی کسره هم خوانند و باقیان بنفخ سها مراد از قصر یعنی جزو الفیت و قوله صقوة
 العلاء ابوبکر و نافع و انک لانی کسره هم خوانند و باقیان بنفخ سها مراد از قصر یعنی جزو الفیت و قوله صقوة

یعنی مدلول صاف و در رضی شعبه و کسری اوله که رضی بنضم نا خوانند و باقیان بنفخ و مدلول عن معی و همز اولی و حافظ حفص
 و نافع و ابو عرو و اوله تا نهمه بنایند خوانند و باقیان بنفخ و یا آت اضافه درین سوره مخضه است لعلی نیکه کویان باسکان
 خوانند و اخی اشدد ابن کثیر و ابو عرو و بنفخ خوانند و ذکر ی نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و فی ذکر ی انصبا و انی آت و انی اناریک
 حرمیان و ابو عرو و در مواضع ثلثه بنفخ خوانند ولی فیها ورس و حفص بنفخ خوانند و بر سر ای می نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند
 و نفسی اذهب و انی انا الله حرمیان و ابو عرو و بنفخ خوانند و براسی ای نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و یا آن زواید که موصوفه است
 قوله لا تبغی افضلیت نافع و ابو عرو و در حالت وصله و ان کثیر در حالتین باقیات یا خوانند و ادغام کبیر درین سوره نیست

یعنی مدلول صاف و در رضی شعبه و کسری اوله که رضی بنضم نا خوانند و باقیان بنفخ و مدلول عن معی و همز اولی و حافظ حفص
 و نافع و ابو عرو و اوله تا نهمه بنایند خوانند و باقیان بنفخ و یا آت اضافه درین سوره مخضه است لعلی نیکه کویان باسکان
 خوانند و اخی اشدد ابن کثیر و ابو عرو و بنفخ خوانند و ذکر ی نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و فی ذکر ی انصبا و انی آت و انی اناریک
 حرمیان و ابو عرو و در مواضع ثلثه بنفخ خوانند ولی فیها ورس و حفص بنفخ خوانند و بر سر ای می نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند
 و نفسی اذهب و انی انا الله حرمیان و ابو عرو و بنفخ خوانند و براسی ای نافع و ابو عرو و بنفخ خوانند و یا آن زواید که موصوفه است
 قوله لا تبغی افضلیت نافع و ابو عرو و در حالت وصله و ان کثیر در حالتین باقیات یا خوانند و ادغام کبیر درین سوره نیست

اعتماد بر نظایر آن مسکون تون ثانی در قرآن مثبت از مفهوم لفظ ناظم معلوم شد و نوی ساکنه بر فاعل خود در جزم
 و تشدید نیست و او را و جزم از تلاوة است و با جرح و ما جرح و فتن با ذکر شد
و لا تكتب جمع عن شذو و مضامها معي مسني اني عبادي مجتلا
 یعنی مدلول عن و شمس شد اخفص و جرح و کسای السهل الکتب ضم کاف و نا و حذف الف بر صیغه جمع خوانند و با
 مسکون کاف و فتح تا و انشا الف بر صیغه توحید خوانند **سها** عن شذو اشارت بظهور و انشا الف قرآن جمع و فی الزیاد
 یاد کرده شد و آیات اضافی درین سوره چهار است ذکر من معی تفرده حقیق باشد که بفتح خوانند و مسنی الف و عبادی الصالحین
 تفرده جزم باشد که ساکن خوانند و فی الف نافع و ابو عمرو و فتح خوانند و با محذوفه درین سوره نیامده است و ادغام کثیره نیست
 علم ما ذکریم مستطیعون هم از قال لایه قال لایه قال لایه و جعل ما تکتون **سورة الحج**
سکری معاسکری شفا و محم ليقطع بکسر الهمزة حميدة حلا
ليوقل ان ذكولن ليظن قوا التليقتوا سوي بن يجمع نقرأ حلا
 یعنی مدلول شفا جرح و کسای الناس ساکن و ما هم بسکون بفتح شین و ساکن کاف و حذف الف خوانند و باقیان ضم سین و فتح
 کاف و انشا الف خوانند و مدلول کاف و حمید و واحلا این عام و ورس و ابو عمرو و فتح ليقطع بکسر لام خوانند و باقیان با ساکن
 و این کوان قوله و ليو فوا و جرح و قوله و ليو فوا بکسر لام خوانند در دو موضع و باقیان با ساکن و مدلول فوا نیز کثیر و ابو عمرو و این عام
 غیر از بنی و مدلول جمع حلا ورس لم ليقضوا بکسر لام خوانند و باقیان که ایشان بز و قالون و عاصم و جرح و کسای با ساکن
 خوانند **سها** ضم سکری معلوم شد از جمع علیه و فتح سکری از نحو اسوی و فایان آن لکن و محم لان باشد از هر مسکون
 اخذ اسکان کند که ضد محمک است و ضم کرد بر اسکان لام از هر الکر اول در کلمات معبوده باشد و قوله هر که بر وصل خود باشد در املا
 سکری و ليقضوا و هذا یا ذکر شد و قوله شفی نسیه است بر صحت وجه قرآن منقلده و قوله کم حمیده حلا اشارت بوجه کسر لام ليقطع
 زیرا که قرآن کسر بر اصل خود است پس او را حلاقی باشد و این جهت ظاهر شد حسن او و فتن کشف شد و جرح او
و مع فاطر انصبوا نظم الفة و رفع سوا غير حفص تخلا
و غير صحاب في الشريعة ثم و ليو فوا فخر كنه لشعبة اتقلا
تقطعه عن نافع مثله و قال معامسكا في السنين بالکسر شذلا
 یعنی مدلول و نافع و جرح و عاصم و نافع من ذهب و لولو درین سوره و فاطر نصب خوانند در دو موضع و باقیان از هر
 سوره غیر از حفص سوار بفتح خوانند و حفص نصب خوانند و قوله سوا بحیام در سوره شریعه غیر از حفص و جرح و کسای بفتح خوانند
 پس تفرده هم حفص و جرح و کسای که مدلول ایشان که مدلول ایشان صحا است نصب سوا بعد از آن فرمود که معنی قوله و ليو فوا
 بفتح و او تشدید فاعله و باقیان با ساکن او و تشدید فاعله از آن فرمود که نافع فخطفه الطیر بنه خا و تشدید فاعله خوانند و باقیان

با ساکن خا و تشدید فاعله مدلول شین شذلا جرح و کسای جحلنا منسکا در موضع این سوره بکسر سین خوانند و باقیان
 بفتح **سها** تشدید فاعله یاد کرده شد و اکثر قرآن که سوار بفتح خوانند با کسر تا خوانند که فتح است مستثنی باشد حفص و ابو عمرو
 کرد و ليو فوا تا تمام سوره اختلاف قرآن آن و وجه فخطفه جرح الکر با آن از هر اختصار و قوله تخلا یعنی اختصار کردن
 جماعت مذکور بفتح سوار زیرا که در قرآن ایشان خبر مبتدا است که ان العالف است
و يدفع حق بين فتحة ساکن يدافع والمضموم في اذن اعتلا
فم حفظوا و الفتح في تايقا تاو نزع عم علاه هادمت حقا حلا
 یعنی مدلول حق این نیز ابو عمرو و ان الله يوفى بفتح یا و فوا و سکون و ال و حذف الف خوانند و باقیان ضم با و فتح و ال و انشا
 الف و کسای فوا خوانند و مدلول هم و اعتلا و نزع و واحفظوا نافع و عاصم و ابو عمرو و اذن اللذين ضم هم خوانند و باقیان
 بفتح و مدلول عن علا نافع و ابو عمرو و حفص اللذين بقا تلون بفتح تا خوانند و باقیان بکسر و چون کلمتین با هم در یک ضم
 کنی فوا سوره بر چهار مرتبه باشد نافع و حفص اذن ضم هم و نفا تلون بفتح تا خوانند و ابو عمرو و شعبة ضم هم و کسای
 خوانند و این نیز و جرح و کسای بفتح هم و کسای خوانند و این عام فقط بفتح هم و با خوانند و مدلول هم از و ال و نافع و این
 لغزمت صوامع بفتح و ال خوانند و باقیان بتسلسل **سها** چون قرآن باقیان از ترجمه تمام معلوم هم و لفظ لرد بقوله نافع
 یعنی ابو عمرو و قوله اهلكتما تارة مضمومه و حذف الف خوانند و باقیان بنون مفتوحة و بعد از نون با نشأت الف خوانند و مدلول
 شین شایخ و ال و خلا جرح و کسای و این کثیر میاید و بنوع خوانند و باقیان بخطاب **سها** ضم اهلکتها حادق
 از هر وزن و ترجمه احدی از لفظ معلوم شد و ترجمه ال و کثیر ناظم یاد کرد و خلا اشارت بوصول هم بودن در فواج و غیره
و في سائر فان معها معاجزين حق يلامد في الجيم نقيلا
والاول مع لقمين ندعون غلبنا سوي شعبة واليا في بني حلا
 یعنی مدلول حق این نیز و ابو عمرو و فواتنا معاجزين و معاجزين او قبل درین سوره و سبابتش دید جمع و حذف الف خوانند و
 باقیان بفتح و انشا و مدلول غلبنا غلبنا غیر از شعبة و ایشان ابو عمرو و جرح و کسای و حفص اندر درین سوره و لقمین و لقمین
 بفتح خوانند و حمید و این عام و شعبة بخطاب خوانند **سها** مراد از هر کس معاجزين است خصوصیت و قوله نقيلا
 ناظم معلوم شد و قوله و مدلول یاد کرده شد و مدلول معمود کرانید باول تا ثانی قوله ان الذين يدعون من اول الله خارج باشد و قوله
 اشارت بحسن اضا و نیت حق تعالی و آن قوله مدلولی للطا نون نافع و هشام و حفص بفتح خوانند و با آن تخذوفه و ال و نافع
 با نشأت با حلا در حالتی و ورس و ابو عمرو در حالت وصل با نشأت خوانند و ورس یکف کان نکر در جمع قرآن با نشأت با خوانند
 در حالت وصل و ادغام کسای درین سوره می و دو موضع است الساعة شنی الناس ساکن شین لکم الارواحها العزیکلایا جرح من

دار

بعضی مدلول عین مع مدلول نیز از کبر و ابو عمرو و ابن عامر و حفص عالم العیب خفض مع خوانند و باقیان بر رفع و مدلول عین
حزیم و کسائی بنفقتا بنفقتین و قافی و باقیان الف عوار قافی خوانند و باقیان بکسر سین و اسکان قافی خوانند **سها**
حرکت عین بر آن بگنجد که در مقید که دیند از کبر ضد و سراد انداختن الف است کما و قوله حرکه مراد از آن فتح قافی است

و قوله ششلا یعنی مسارعت کن باینکه امر مردم از کبر صاحب ریزه که حزن و کسائی اند
و کسر که ششلا بها و صدادها علی صمده اعطی شفاء و اکسلا
و فی النقص کسرا شریف و نرجحون فی الضم فتح و اکسرا الحیم و اکسلا
و فی قال کسر قد و ن شکر و بعد شقی و بها یا العلی علالا

یعنی مدلول شین شفا و صمده اعطی حزم و کسائی و نافع فاختاره و سزا در سوره و قوله اخذنا مع سحرنا در صدمه بین
خوانند در موضعین و باقیان بکسر و مدلول شین شریف حزم و کسائی یعنی تا و کسر هم خوانند و باقیان انهم یعنی هم و نرجحون
بضم تا و فتح هم خوانند و مدلول دال دون و شدن مثل این شکر و حزم و کسائی قلم بفتح بخذ الف خوانند بر صیغه امر و باقیان

باقیان الف قوله و بعد شقی و مدلول شین شقی قد ان لیتهم که بود که بفتح است بخذ الف خوانند و باقیان باقیان ش حاصل
آن باشد که نافع و ابو عمرو و ابن عامر در موضعین بخذ خوانند و حزم و کسائی بقصر و این کسر در اول بقصر خوانند و در ثانی
و یا اضافه و اوله علی نافع و ابن کبر و ابو عمرو و ابن عامر نفع خوانند و با حذوفه درین سوره نامیده است **سها** و اوله کما و اوله
از قید سوبین کلمه سحر را در حرف خارج باشد که در ضم آن متفق اند و بدین معنی اشارت کرده بقوله کما و نیز کما اشارت به است
اصطلاح ناظر در ذکر کسرا حزم و کسائی با در حرف فتح و در رجحون شکر که دایم بکسر و رجحون مقدم است بوقول انهم و نیز نقل
اول بکسر شکر بود و از قید قد که جمله قلان لیتهم مبین شین کاسر مفسر قل بر حکم که حرف الف است معالجی که قول
متقولند در اثبات الفان و بلغتن قاله نقل متعنی شد از برجعتین و قوله علالا اشارت بقول قایل که تصدی کرده باشد
صالحه و طلب جوع خواهد بان که تا عذر مافات نخواهد که از ممکنات نباشد و ادغام کبر و نژده موضع است القاسم بفتح

قال رب فلیضرب مواضع و ما یخلف اناه هر دو از موضعین و بدین مسارع اعلم ما اسباب بینهم عدد سنین او که **سها**
و حق و فرضا نقیلا و ما تمییز المکی و اربع او لا
صحاب و غیر الحفص جاسینی الا خیر ان غضب الخفیف و الکسر الا حلا
و نفع بعد الجرح شهد شایع و غیر او لی بالضب صاحب کلا

یعنی مدلول حق ابن کبر و ابو عمرو و قوله و فرضا نقیلا بدو خوانند و باقیان بن تخفیف ابن کبر و اوله رفته بفتح حزم و باقیان
با سکان و مدلول جرح حزم و کسائی و حفص قسرها ان احدی اربع برض خوانند و باقیان بنصب و قرار سجد غیر از حفص نقل
و الخامسة بر رفع خوانند و حفص بنصب و مدلول هم ادخلا نافع ان غضبه بخفف لوان مع الاسکان و کسرا و وضع ها

بان الله هو الا حرم و ذلك الصالحات جنات في الموضع الناس سواد العالف قبه لارهم مكان يرافع عن اذن اللذين كان نكر
بكر كالف يكلم بهم عاقب بمنزل ما عوقبت بان الله هو من و نه هو وان الله هو من نك ففتح على اعلم ما يكلم به حكم ما تعرف
امانا نجه و جد في نبال خير يا صلواتهم شفاء و عطا كدي صيدا
مع العطر واضم في الكسر الضم حقه ببيت و المنقح شيبا ذلالا

یعنی مدلول ذال در این کبر و الذمهم الامانا حکم در سوره و در معارج بخذ الف خوانند بر صیغه واحد و باقیان باقیان الف بر صیغه جمع
جمع مدلول شین شاق حزم و کسائی و علی صلواتهم بخذ الف خوانند بر صیغه توحید و باقیان باقیان الف بر صیغه جمع و مدلول
کا و قد و صدادها ابن عامر و ابو کبر عطا در موضعین این سوره نفع عن اسکان نفا خوانند الف بر صیغه توحید و باقیان بکسر عین
و فتح ظا و باقیان الف بر صیغه جمع خوانند و مدلول حق ابن کبر و ابو عمرو و نفع بضم تا و کسر با خوانند و باقیان نفع تا و ضم با خوانند و
مدلول ذال ذلا ابن عامر و کوفیان سیدنا بفتح سین و باقیان بکسر **سها** و کله اوزن را معطوف کرده اند بر اول تا بی جزم

ایشان از اول سوره شروع و جمع اکرم مطلق گفته است محله بر جمع صحیح باشد لکن اجماع درین اورا تخصیص با نریج مکر قوله
دایره ای عالم یعنی در سوره سال نیز توحید کن حالا نقل عالم یعنی بالله ترجمه سال مثل ترجمه اما نتم است و کسرا را قیلا خوانند

و ضم و فتح من لا غیر شعبه و نون تتری حقه و اکسرا الولا
وان نون و النون حقه فی و نجر و ضم و اسرا الضم اجمالا

و قسود که قواسمه غیر از شعبه متواله با کسرا هم و فتح تا خوانند و شعبه فتح هم و کسرا خوانند و مدلول حق ابن کبر و ابو عمرو و سلا تری
بقیون خوانند و باقیان بکسر تری و باقیان بر اصل خود باشند در اماله و مدلول تا نون کوفیان و انهم بکسر هم خوانند و باقیان
بفتح و مدلول کاف می این عامر با سکان نون خوانند و باقیان بنشدیدین حاصل آن باشد که حرمیان و ابو عمرو و نفع هم و نون
و نشدید خوانند و کوفیان بکسر هم و نشدید بفتح خوانند و ابن عامر بفتح حزم و اسکان نون خوانند و مدلول هم اجمالا نافع ساسی
تجرون بضم تا و کسرا هم خوانند و باقیان بفتح تا و ضم هم **سها** ضد تونین حقه تونین باشد از تری او و از حقه تونین تری تونین
یعنی باقی قرا که ایشان را تونین نیست در تری ابدال کنند تونین با بالف و قرا سببه چون وقف کنند بر قوله نون متفق باشند

و قوله الاخیرین حذفتها و فی الها مرفع الجرح عن ولها العلا
یعنی ابو عمرو و سیقولون الله و سقولون الله در موضعین اخیرین و لام هم خوانند و باقیان باقیان لام هم خوانند **سها** مراد
از لام لام زایده است که ان اولین است و مراد از اخیرین دو لام است در اسمین اخیرین و از قید اخیرین احتراز کرده از هر دو لام
قوله سیقولون الله و لا فلا تکرر و باقیان که در ان جلا نون نیست و اما در ایضا ابو عمرو و نفع هم عن الجرح خوانند و باقیان در حالت وصل و وقت
و عالم حفص الرفع عن نفس و فتح شفق تا و امد و حرکه ششلا

بشبهه هم

مشکک

که در

الله تعالی خوانند و باقیان بشند بدیع الفوق و فتح صادر و جودها الله خوانند و مدلول شین شایع حرم و کسای یوم شنبه بشند
و باقیان بنایند و مدلول صاحب و کاف و کلا شعیب و این عامر قوله او تابعین غیر مصر با خوانند و باقیان بجز **سلسله**
از اطلاق ناظم قوله را فرمودیم بلکه را در خصوص است یوم نور پس قوله را فتره در حدیده لفظ باشد و اربع معینند انید با
و خامسه با بجز تا اربع ثانی و خامسه اول که متفق الضب و رفع اند خارج باشد و سکون قوله آن مرقار بحرف از اللفظ
ناظم معلوم شد و فتح مرشد و را از فتح علیه و مراد از کسر ضا است و قوله و بر رفع بعد المجراد از اسم الله است در قوله غضب
و المحصنات و حطوت و حیوین و ان العزیز الله یا کرده شد قوله شایع السائرین بابت اطلاق ناظم در نحو میزند که مستغنی از ترجمه

و دری کسریه صی و فی مده و افر صحنه حلا
یسبح فتح الباء کلا صیف و توفد لوت صیف کثر عا و حو حمله

یعنی مدلول حو و در صی ابر و کسای که در کسریه دل خوانند و باقیان بضم و مدلول حو و حمله اویار و حو کسای
و ابر و حو و بعد خوانند با اول را و یادوم را هموز باقی در ایامی مشدد و مدلول کاف و کلا و صا و صفت سیر بفتح یا خوانند و با
بکر و مدلول صا و صفت و شین شرعاً حرم و کسای و اویار که توفد بنایند خوانند و باقیان بنکر قوله و صق فاعلا یعنی اویار
و ابر و حو و توفد لوت تخطل با نایند مذکور خوانند پس از بجز مذکور بنکر لوتی سورا در در کسریه و حو باشد و حو قطع
نظر کنی از مرتب مرود و توفد سه قرآن و چون هیچ لوتی در ایامی توفد نافع و این عامر و حفص خوانند در ایامی توفد و این توفد
توفد و ابر و حو در ایامی توفد و حو در ایامی توفد و کسای در ایامی توفد سن بجز و با باشد و چون حیاء شعیب و حرم مخالفت
با باشد سبب مدعی شین و با باشد توفد سورا و حو و لوتی بر توفد سه و با باشد توفد سورا اسکان و روم و انعام کامر و کس
الوقف پس شمس و بعد مذکور با صبر لوتی در سه وجه توفد حو و حو حمله شون و شامل دلگ **سلسله** از قول ناظم که در مود
موقع اطهارا معلوم شد و زیانی مداریا بر مد معلوم شده است و ضد آن قدر باشد و ضد حو با تکرار هر با باشد و ادعایم با اول
در ثانی از اب و قد حرم معلوم شده است و توفد کلا و کسریه معلوم است که المومنون و نظیر آن و صیغرات و معانی و یوز ظاهر است

و ما یون البری بحاب و رفعه لیدی ظلمات جردا و اوصلا

یعنی بجز قوله بحاب بجز تون خوانند و باقیان بنون و مدلول دارا بر کسریه ظلمات بجز خوانند و باقیان بر رفع پس حاصل
از ترجمه تون قرسیه را سه تون باشد و شامل دلگ **سلسله** قوله و ما یون البری لقی قرآن تونین سحابت و صدایا قیاس
باشد و جردا معینند که در ایامی بخوند و قوله دارا در ایامی است ازین علم را و اوصلا صیغه بر صحنه تون و لوله

کما استخلف اضمیح الکسر صا و فی بید لحن الحف صا حیدر کلا
ثلث رفیع سوسی صحنه و قف و لا قف قبل النضیک فک اندک

یعنی مدلول صا و صا و شعیب کما استخلف الدین بضم تا کسر لام خوانند و باقیان بفتح خوانند و مدلول صا و صا و حیدر و اوان
و اوان

شعیب و از کثیر و لید لهنم با سکان با و تحف دال خوانند و باقیان بفتح با و شد بدل و قراسبه غیر از مدلول صحنه
که ان ثانی است بر رفع خوانند و مدلول صحنه حرم و کسای و شعیب بنصب خوانند **سلسله** بدانکه شعیب چون وقف کذا بر حرفی که
پیش از فتح است استخلف است حرم را مضموم کرده اند و باقیان کسریه کرده اند و قوله اضمیح مع الکسر یعنی شعیب را مضموم و لام را
مکسر خوانند و قوله خلق کل شیء و یقیمه یاد کرده شد و ثلث معینند که اندیشا فی تا قوله ثلث عمران متفق الضب بر وزن روه و قوله
قف یعنی وقف کن بر قوله تعالی صلوا لعشاکم بفتح حوئی یا هضوب حوئی بخودری و بر توفد بر آنکه مضموم کردانی
و توفد بر عشا کما است رقیه و لا و قف قبل الضرب ان قلت ابدا و در بر سوم یا اصنافه و زواید بنی و ادغام کسریه سی و کلا
ما یه جلد المحصنات ثم باربعه بشودا من بعد فکل باربعه بشودا عند الله هم و محسونه هینا نکلم بجز ان الله هو الذی انکم

و ان قبلکم بعلمنا لعلکم یحذرون فکلما یکاد نیهما الامثال الناس والا صا لاجال انهم هم والا صا لاجل انهم هم فصیبت
یکاد سنیا بدهی الا صا حو کل من بعد فکل حکم بضم و فی الموضع الرسول حکم الحکم من حصوله و چون کما
و تا کلا فیها التورین شاع و حرم و یجعل رفیع کلا صا فی کلا

و تا کلا فیها التورین شاع و حرم و یجعل رفیع کلا صا فی کلا

یعنی مدلول شین شاع حرم و کسای چند با کلا بنون خوانند و باقیان بفتح و مدلول دال دل و صا و صا و کاف و کلا
و شعیب و از عامر و یجعل کلا بر رفع لام خوانند و باقیان بجز **سلسله** رفیع کلا معینند که اندیشا فی تا قوله صا فی کلا بنی
خوانند از قوله و ما اول المکذبه معاوم شده است و ضیقاً یاد کرده شد و قوله دل صا فی کلا بنی است بخلاف توفد و حو
و یجعل و بر رفع شایده استیناف باشد ای و یجعل و نیز شرط چون ماضی باشد واقع شود جایز باشد و جردا و ابر و حو
و یجشها کلا رفیع لفقول تون شاعر و حاطب مستطعون عملا

و یجشها کلا رفیع لفقول تون شاعر و حاطب مستطعون عملا

یعنی مدلول دال دارو عن علی ابن کثیر و حفص و یوم یجشها صا حو خوانند و باقیان بنون و این عامر فقول انهم تون خوانند و
باقیان بیاسر از ترجمه قرآن یجشها و یقول کلا سه لاسه قرآن حاصل شون چون کلا تون جمع کنند فنا می ذکرا و مدلول
عملا حفص ما مستطعون بخاطر خوانند و باقیان بحسب **سلسله** یجشها در انعام و تونین یاد کرده شد و در عده از کجا حرام است

و تیر لینه التورین رفیع و خف و الملا یکنه المرفوع یتصب خلا

یعنی مدلول دال دخللا این کثیر و تون بنون خوانند تون اول مضموم و ثانی ساکن و لوتی ساکن و زار بخف و و لام مرفوع
و حو الملا مکذ بنصب خوانند و باقیان و تیر لینه تون مضموم و زار مشدد و لام مفتوح و نا الملا مکذ مرفوع خوانند **سلسله** تون
زده تون یعنی تونین زیاد کند بن کسریه بر تون اصلی و سکون تون از لفظ ناظم و از اطلاق معلوم شد و تون و لوتی
و ارا یکر یاد کرده شد و ترجمه تون بر تون شفق مقدم داشت تا با آن ضم کند قوله الملا مکذ و قوله دخللا لینه است بجز حو
یا کرده شد و حو را مکذ معنی دخللا است که شعیب مداخل شعیب شود در امری

تشقو حو الشین مع قاف غالب و افر شافی و اجمعوا سجا

و افر شافی و اجمعوا سجا

عزیز
عزیز
عزیز

عزیز
عزیز
عزیز

عزیز
عزیز
عزیز

عزیز
عزیز
عزیز

عزیز
عزیز
عزیز

یعنی مدلول غلبه ابرو و کوفیان و بوم نشق در بر سوسه و در قافی بختف سین خوانند در موضعین و باقیان بتشدید و مدلول
 شبنم قافی بجزم و کسای نامانز با بغیب خوانند و نیز سر جا که بعد از نام است بضم سین خوانند و را و حذوق الف بر صیغت
 جمع خوانند و باقیان یا نامانز با بختاب و سر اجاب بکسر سین و فتح را و اثبات الف بعد از الف بر صیغت ترحم خوانند **سها** از جمع
 نامانز از اطلاق معلوم شد و حذف صیر یا نیز با کوا در هر روز و صیغت جمع سر جاز لفظ ناظم معلوم شد و خوان از سر اجاب نیز از است و خوانند
 و سر جاز بجزم یا کوا در هر اخضار و بدان اشارت کرد بقوله و لا یعنی ثانی یا مناع سابق که ان و اشارت کرد بقرین تخفیف بقوله **و لا یغفر**
واضحه و **والکسر** **فتح** **و یضاعف** **و یجذر** **فتح** **و یجزم** **کدی** **صلا**
 یعنی مدلول جمع نافع و این عام و لم یفتقر و اینم یا خوانند و باقیان بنوع و مدلول ثانی کوفیان بضم نا که بعد از قاف است خوانند و نافع و این
 و ابرو و این عام بکسر تا خوانند پس حاصل آن باشد نافع و این عام بضم یا و کسر تا خوانند و کوفیان بفتح یا و ضم تا خوانند و این کسر
 و ابرو و بفتح یا و کسر تا خوانند قایل مذک و مدلول کاف کدی و صاد صلا از عام و ابرو بکسر بضمنا عفت و یجذر بفتح غلبین خوانند و باقیان
سها تشدید این کسر و این عام از پیش معلوم شده است چون از ابرو نافع و جمع کبی چهار قوافل باشد قوافل سوسه این کسر بضم
 بتشدید و جمع و یجذر بجزم خوانند و این عام بتشدید و رفع فعلین و شعبه تخفیف و رفع فعل و حریم و کسای و حفص و ابرو و نافع
و وحده **ریاتنا** **حفظ** **صحبته** **و یلقون** **واضحه** **و یجزم** **کدی** **صلا**
سوی **صحبته** **و الیا** **قومی** **و لیتنی** **و کز لو** **قلت** **نورث** **القلب** **افصلا**
 یعنی مدلول لفظ و صحبه ابرو و شعبه و جمع و کسای و ذریاتنا یا الف خوانند بر صیغت ترحم و باقیان بالف بر صیغت جمع بعد از ان
 هر دو که قواسم غیر از صحبه قوله و یلقون یها بضم یا و فتح لام و تشدید قاف خوانند و مدلول صحبه بفتح یا و اسکان لام و تخفیف قافی خوانند
 بعد از ان از ایت اضافی یاد کرد قوله ان عومی یخذوا نافع و ابرو و بجزم بفتح یا خوانند و قوله بالیتی یخذون ابرو و بفتح حواله لفظ
 و در بر سوسه یا بحد و نیست **سها** چون قوافل سوسه سابقه تمام شد احتراز از اذخار تمام بیت کرد بوجه عطفی که در وقت
 و لو لیت قهرت القلب افصلا یعنی به شرط که قایل را بجزم مؤلم رساند و متالم کردند چنانکه المی را سوسه و صاد بر حاصل
 و تحریر که سابع را بر فعل خبر بدین استعارت و تجلیل ران و اما ادغام کبیر عجب است للعالمین بذریاتنا کل جملاک
 بجمل کل کذین بالساعة بالساعة تعجب الفجولاه بها الملائكة تترنلا اخاه هرون ذلك کثیرا بجزم سوسه ان الهد عواه
 المدلک کیف جعلکم اللیل لیساً و یکن قدراً و اذ قبلهم ذلك قواماً **سورة الشعراء**
و فی جاذری **و ان المد** **ما یزل** **فایر** **هین** **ذاع** **و خالق** **اضم** **و یجزم** **کدی** **صلا**
کافی **نک** **و الای** **بکة** **الامر** **ساکن** **مع** **الهمزة** **و اخصه** **و فی** **صاد** **غیظلا**
 یعنی مدلول هم ما و ثانیان مذکور و کوفیان و حاذرون بالف بعد از خا خوانند و باقیان بجزم و مدلول ذاع از ابرو
 و اهل کوفه قوله قارعین بعد از قاف اثبات الف خوانند و باقیان بجزم و مدلول هم اعلان و کان و کما و قافی و نون تشدید نافع

و این کسر بضم
 سها تشدید این کسر و این عام از پیش معلوم شده است

و این عام و حزن و عاصم الاضحی نضم خا و لام خوانند و باقیان لمع خا و اسکان لام و مدلول غلبین
 غظلا ابرو و کوفیان کذب اصحاب الایکدر رس سورت و در صاد با اسکان لام و بضم معصوم
 بعد از لام و کسر تا خوانند و چون بهمین وصل ابتدا کنند سوسه که در اند سوسه را باقیان بفتح لام
 و تا بفرسین خوانند در وصل و وقف **تنبیهات** محل مدلول نافع معلوم شد و ابرو
 اختصار فارسی را عدم داشت و قوله مع الهمز را در زیادتی جمع است محل منوع و حرکت
 منوع از لفظ نافع معلوم شد و از صحر موصوفین شعرا و صاد ایکه بجز و قاف سوسه رود که ایه
 در سوزن متفق اند و حزن در سکت و ورش در نقل بر اصل خود باشد و اما لفظ
 و ترا و اضلاف ارضه و نم و یلقف و استیم و ان امری و غیبون از رس یا کوا در
 قوله ماثل ای ما برم و غیظل جمع غیظله است و غیظله در ضرب بسیار شام را کوبند
 یعنی حجت قوافل مذکور در صحت نهدم نیست و استیم و در قوافل شام است
و فی مجال **التخفیف** **و الروح** **و الا** **مین** **بعضها** **علو** **سها** **و یجذر**
وانت **تکن** **للخصیبتی** **فانزع** **ایته** **و فاق** **توکل** **و اظ** **طمانته** **حلا**
 یعنی مدلول هم علو و سها حفص و حرمان و ابرو و نزل تخفیف نافع و برفع قوله و الروح و الایمین خوانند و باقیان بتشدید
 ذار نزل و نصب اسمین که بعد از نزل را خوانند و این عام بکسب اولم یکن بتایید خوانند و قوله لیم ایه برفع و باقیان اولم
 مکن تشکیک و ایه بتبصیر خوانند و مدلول غاظانه و حاحلا بر کسر و کوفیان و ابرو و توکل علی العزیز خوانند
 ذ نافع و این عام بفا خوانند **سها** کسفا و القسطاس و تبصیرم یاد کرده و قوله و او خلا نزل حلا اشارت بظهور وجه علم
 و نافع که در ان ایشان موافق رسم مصحف است و باقی رموز ظاهر است کاسر
و یا **خسب** **اجری** **مع** **عباری** **و لی** **مع** **معانی** **انی** **معانی** **و یجذر**
 یعنی ایت اضافی در بر سوسه سیزده است ان اجری الا درج موضع است نافع و ابرو و این عام و حفص بفتح و عباده انکم نافع
 بفتح خوانند فقط و عدوئی نافع و ابرو و بفتح خوانند و ان معنی حفص بفتح خوانند فقط و من مع من المؤمنین و برس و حفص بفتح خوانند
 و نول و اغزلان نافع و ابرو و بفتح خوانند و انی اخاف ان یلذونا و انی اخاف علیکم و بلی علم و مبلان و ابرو و در مواضع تشدید نافع
 خوانند و ایت زواید بر سوسه نیست و اما ادغام کبیر سوسه و کبیر موضع است قار ب فی سده مواضع رسول اللعلالی قال لمن
 قالین قال اللاد و قیل الناس قال هم السمره ساجدین اذن لکم بغیر لنا قال لایه ان یغزلی و ورنه چند و قیل لیم من و ان
 الله هل اذ قال لهم فی خمسة مواضع بوسن لکم خلقکم اعلم ان الله یلذیب العالمین یلذبه **سورة النمل**
شکاب **یعون** **ثقی** **وقد** **ابیتنی** **ک** **نامکت** **فتح** **ضمه** **الکاف** **توقلا**

و این کسر بضم
 سها تشدید این کسر و این عام از پیش معلوم شده است

و نزل

یعنی مدلول ثانوی کوفیان بشما ببتنویز خوانند و باقیان محذوف توبین و مدلول دالذات را که کثیرا اولیا بتنی بنویز خوانند
 منقطع و مشتق و باقیان بیک قول مکتوم مشدد و مدلولون نوظلا عاصم فکلت بفتح کاف خوانند و باقیان جنم کاف
 نون و تنویر یک می اندوزند و فایده آنکه فرمود بنویز آنست که عطف کردن با بنویز بران و لام با بنویز بران که وزن جزو کافر و قولی در
 نسیبیت

معاسبا افتح و نون حمی هک و سکنة و انالوقت مفر و مندک
 یعنی مدلول جارح و هاهوی ابو عمرو و بری من سببا در بر صورت و سببا در سبب بفتح حمزه بقدر بنویز خوانند و مدلول دارها قبل با کاف حمزه
 خوانند بفت و وقف که در بعضی مواضع عاقله آنست که وصل یا جار مجزوی وقف می در اندوزند و وقف یا جار مجزوی وصل و باقیان
 بکسر حمزه و تنویر خوانند و قوله حمزه نسیبیت بدایچه سببا اسم قبیل است نه اسم مدینه

الا یسجدوا و اول وقت فبیتلا الایا و استجدوا و ابداه بالضم
 ازاد الایا بافتوا استجدوا و وقف که قبله و القصر اذرج مبتدلا
 و قد قبل مغفولا و ان ادعوا بلا و لیس یفقف یسجدوا و لا

یعنی مدلول دارا و اسبب الایا یسجدوا مختلف المخوانند چنانچه تلفظ کردیدان و باقیان باشد بلام خوانند بعد از ان وقت
 مبتدی یعنی در وقت خیاره منتهی کسای سه وجه جایز باشد وجه اول آنکه وقف کند در حروف استعجاب و کبیر الایا و وجه دوم وقف کند بر حرف
 ندا و کبیر الایا و وجه سوم وقف کند بر اسمی و اولیا یا استجدوا و اولیا یا الضم موصلا یعنی بران وجه که وقف کند بر حرف ندا و اولیا
 کند بفتح کوفی الایا و بعد از حرف ندا حمزه اسبب و را مضموم کرده اند چنانچه ناظم گفت یا الضم موصلا بعد از ان بیان قرآن کسای با فرمود
 اراد الایا بحول اسبب یعنی براد از قرآن کسای نیست که یا حرف ناست مملوای محذوف است و اسبب و امر حاضر و آن لغت نیست و کبیر الایا
 در کلام عرب چنانکه الایا استعملی یا دارم علی قبلی بعد از ان امر که در وقت پیش از ان که قرآن کسای بر آنکه چون اکثر استعجاب
 دارد او را صد کلام باشد باید که در ابتدا واقع باشد **قوله** و القیرادرج یعنی غیر از کسای از راج کبیر یا یصدون یا الایا یعنی متصل خوانند
 زیرا که مذهب ایشان این جمله بدلت از اعمال سابق فرمودند و بعد از ان اسادت کرد بوجهی دیگر قول باقیان **قوله** و قد
 مغفولا یعنی بعضی از مفسران گفته اند الایا اسبب و مفعول بران یصدون بنا بر آنکه لا زاید دارند و آن یا مضارع در نا و اولیا
 و مفعول به به پس بنا برین که در قرآن ایشان آن ناصبه است فرمودند که دعای کندون ان در **قوله** و ان ادعوا بلا سببا
 در قرآن ایشان مشدد باشد بعد از ان بقوت قرآن باقیان فرمودند که در رسم صحیح منقطع نیست یعنی نون آنکه و با اسبب و
 پس و قوف در قرآن ایشان در آخر یسجدوا باید کردن نه برلا و نه بریا بنا بر آنکه ایشان ان مجموع را هم چون یک واحد گرفته اند
 چنانچه در علت گفته شده و وقف بر وسط کلمه نباشد **سببا** مبتدی اشارت بدایچه وقف مذکور در قرآن کسای است یعنی
 نه اختیاری و موصلا اشارت بر روایت صحیحی بر مذهب کسای چنانکه از حمزه مضموم را هم وصل دادی **قوله** و لا
 نسیبیت است بر متابعت کلمات الایا یسجدوا هم چون متابعت حروف جمله واحد هر یک بر سابق را

بکسر حمزه
 نون و تنویر یک می اندوزند
 نسیبیت
 منقطع

و تخنون خاطب تغلنون علی رضی تغد و نبالان غامر فام تقلا
 یعنی مدلول عین علا و را رضی حفص و کسای ما تخنون و ما تغلنون بخطاب خوانند در مضموم و باقیان بغیب و مدلول فاقان
 حمزه اندوزی بنویز مشدد مکتوم باد غام خوانند و باقیان بنویز مضموم نون اول مضموم و نون دوم مکتوم **سببا**
 حمزه اندوزی از کفر و نال حذوق کرد قول فتعلا تا کبیر است از ان ترجمه و از مشدد نون لازم آید و او و قوله قال و انالیک
 یاد کردند و قوله فار یعنی حمزه خلاص یافت از اجتماع مثلثه سبب ادغام

سح السوق و ساقیتها و سوقا غیرا سزکا و وجنه غیر بعد الواق و کلا
 یعنی مدلول نازکا قبل عن ساقیتها در بر صورت و با السوق در صداد و علی سوقه در فتح کفر سبب ساکنه بعد از سبب در مضموم
 مثلث خوانند و وجه ثانی بفتح مضموم بعد از غیر باقیان و او ساکنه خوانند بوزن قول در السوق و سوقه و باقیان غیر هم خوانند
سببا از حصر کلمات مثلثه قوله بکشف عن ساق و الغت الساق بالساق خارج باشد و سکون نون از لفظ معلوم شد و از قوله بعد
 الواو معلوم شود که در ساقها قبل با کبیر وجه مذکور باشد و در قوله السوق و سوقه وجه مذکور بنویز و اولیا و در قول
 تغلنون و نبالان غامر فام تقلا

تقولن فاضم ربعا و بیتنه معافی لوزر خاطب
 یعنی مدلول شین شمره لخرم و کسای حرف رابع از تقولن و بنیبتن که ان لام و ناست مضموم کردند و نا خطاب را بی نون
 تقولن و بنیبتنه وضع کنند پس قرآن ایشان لبتیبتنه و تقولن کرد **سببا** تقولن بر بنیبتنه مقدم داشت از کفر نون
 و از کلماتین جزو لام تا لام در تقولن و نادر بنیبتنه است باشد که حرف رابع اند و مقید گردانند خطاب که از نصلح
 و معافی لوزر خاطب

و مع فتح ان الناس ما بعد مکرم لکوف و اما بشر کون بند حلا
 یعنی مدلول کوفیان عاصم و حمزه و کسای قوله ان و امر نام و ان الناس بفتح حمزه در کلماتن خوانند و باقیان بکسر حمزه
 مدلول نون اند و حاصل عاصم و ابو عمرو و اما بشر کون بغیب خوانند و باقیان بخطاب **سببا** قوله ان اندر تا هم مقید گردانند
 یا بوجه دیگر تا قوله ان الصادقون بیرون رود و ترجمه بشر کون ان اطلاق معلوم شد و قدناها و الله والرح و بشر ایا کرده شد
 مقید گردانند تا قوله عمال بشر کون بیرون رود و ترجمه بشر کون ان اطلاق معلوم شد و قدناها و الله والرح و بشر ایا کرده شد
 قرآن غیب بشر کون حلا و بی داشت سبب سببیت ما قبل و ما بعد اشاره کردیدان بقوله بند حلا

و شدد و صیقل و امند بلا کلام الذی ذکا قبله یذکره من اجلا
 یعنی مدلول بجز ان ذکا و ذکا نافع و ابن عامر و کوفیان بلا دار که وصل هم و فتح دال و شدید دال و ایات الف بعد از ا
 خوانند و ابن کثیر و ابو عمرو و یطبع هم و تخفف دال و اسکان دال و حذوق الف خوانند و مدلول لام له و حاصل هشام و
 ابو عمرو قبله ما تذکره و بغیب خوانند و باقیان بخطاب **سببا** قوله صل یعنی همزه وصل کرد ان و صدان همزه قطع است
 و نوع معذ و حلا و فتح دال از لفظ ناظم معلوم شد و سکون دال بر قار بخنن که از نظیر معلوم شود و لام مکتوم بر ایدر قاری

و شدد و صیقل و امند بلا کلام الذی ذکا قبله یذکره من اجلا
 یعنی مدلول بجز ان ذکا و ذکا نافع و ابن عامر و کوفیان بلا دار که وصل هم و فتح دال و شدید دال و ایات الف بعد از ا
 خوانند و ابن کثیر و ابو عمرو و یطبع هم و تخفف دال و اسکان دال و حذوق الف خوانند و مدلول لام له و حاصل هشام و
 ابو عمرو قبله ما تذکره و بغیب خوانند و باقیان بخطاب **سببا** قوله صل یعنی همزه وصل کرد ان و صدان همزه قطع است
 و نوع معذ و حلا و فتح دال از لفظ ناظم معلوم شد و سکون دال بر قار بخنن که از نظیر معلوم شود و لام مکتوم بر ایدر قاری

بکسر حمزه
 نون و تنویر یک می اندوزند
 نسیبیت
 منقطع

له

واصلها وقاضها فاحسها ساكن ويذكره من مقدمه بلا ذكر كما اشار بقوله قبله بذكره وتبرحه بذكره من اطلاق معلوم
 وتوحيدها اشارت بانشار اصلها بذكره في بيت وكون قران خبير بذكره وبما قام به من اسبغها في البيت
بهاذي معاقدي فشا العزم باصبا واليا لكل قف وفي الزرع مثلا
 يعني مدلولها فاشا جزم ومانت بهاذي العزم في رسمه وقوم بما فتوحه بهش احاسا من حدوقه في خواند وقوله العزم نصبها وبانها
 بياسكسوم وقعها وانبات الف والعزم جفت في موضعين خواند وجره وكسائي چون وقفه انكند بههاد موافق رسم مصححي عثمان انكند
 در سورتيه يعني باقيات باخواند وغيره جزم وكسائي در غل باقيات خواند ودر رسم جفت باها اشار بقران وبالبا لكل قف وفي الزرع مثلا
واؤه ناقضه وفتح الضمة علمه فشا يعلون اليات في قول من بلا
وباني واو رعي واني كلاهما يبتون اليات في قول من بلا
 يعني مدلولها علمه فاشا حصص وجره وكل اؤه يفتح تا وحدوقه خواند وباقيان باقيات الف وبقران الف بناضونه
 خواند ومدلوله قولام له انكسوم وابوعرو وحشام جبره بما يعلون بغيره خواند وباقيان بخطاب **سها** مراد از قسم جزم
 مدامت ونوع آن ومحل ان مر قان مشتق من اللفظ ناظم معلوم شد وفتح ما مقيد كرايه كرايه فيصطغ بيرون بغيره بود وفتح
 بويديه ويهلون يادكده شد ونسبه كرايه كرايه بان اضافه در رسمه فتح است ماني لانها اهددها بكثره وحشام وعاصم وكسائي يفتح
 خواند واورعي وكسائي يفتح خواند واني انت حميما وابوعرو ويثي خواند والي الف وليا يفتح ناظم در موضعين
 خواند قوله في قول من بلا يعني يات اضافه در رسمه فتح است كرايه كرايه في قول من بلا يعني يات اضافه در رسمه فتح است
 قول كسائي لم قوله اناني الف اني اني قسم ثم ذكره بهش ناظم ياد ان انك محذوفه است وقانون وابوعرو وحض باقيات باخواند
 بخلاف عظمه جناح در اصول يادكده شد ودر حاله وصل يفتح باخواند ووقوف جفت با باقيات جفت ياد جاني واما
 ادعاه كبره در رسمه نيست وشش است بالآخر ريشا وورث سليمان وحشر سليمان قال رب وزنهم يعلم لا قبلهم
 الله تقويم من تماكل من فضل دين يشتر لنفسه عرشك قالت كانه هو واوتينا بخلاف عن ابي عرو والعلم من قبلها
 معك قال المدينة تسميه قال لقومه آل لوط بخلاف عن ابي عمرو وانزلهم وجعلها ومن يذوقها لا قل كالمعلم من يعلم بالعلم
وفي نري القحان مع الف وبائه وثلت رفعا بعد ثكلا
 يعني مدلولها ثنين شكلا جزم وكسائي ويرى بيافتقوه در مكان نون وفتحها وياذا خيرا فقلت كنهه بالف ودر امله
 بر اصل خود باشد وقوله وفعون وهامانا وجمودهها در اسماء ثلثه برفه خواند كما اشار بقوله وثلث رفعا
 بعد شكلا وباقيان ونوي بنون مضمومه وكسرا وفتحها ووضيها ثلثه خواند **سها** مراد از اها بفتح
 قيويد كرهه است وجره وكسائي در امله بر اصل خود باشد وقوله ايمه يادكده شد
وخر باضرب مع سكون شفي ويصدر اضمر واكسر الضم ظاميه

مستكسما
 انكسوم
 113

يعني مدلولها ثنين شفا جزم وكسائي بعد وخر نا بضمها واسكانها خواند وباقيان بفتحها ودر اجزائه ومدلولها
 وعنه انكلا اسكسوم وكوفيان فنافع حتى يصدر الراجح بضمها وكسرا والخواند وابوعرو وابوعرو بفتحها وضمه وال
سها جزم وكسائي بر اصل خود باشد ودر اسماء صا ذهري در قوله حتى يصدر وورث بر اصل خود باشد ودر رسمه
 يصدر وكسرا از مضمومه كرايه وها بين ولا هلامكوا با وكسائي ومعاني ايمه جاني از ايدس كنهه است
وجذوقه اضمر فرت والفتح بدل وصحة كنهه ضم الراجح اشك
 يعني مدلولها فافت جزم ووجوده بضم جيم خواند ومدلولها نون ناعصم بفتح وباقيان بسكر ومدلولها جيمه وكا وكنهه
 سجه وجره وكسائي وابوعرو من الراجح بضمها خواند وغيره باقيات بفتح خواند ومدلولها ذال انكنا بفتحها وباقيان
 باسكانها خواند بس قرابسهه را سه قران باشد قما مل ذلك **سها** وجه مسكونه در جزمه از جزمه في قول من بلا
 معلوم شود زیرا كه بفتح كرايه بضمها اول وضمه كرايه كرايه يادكده شد
يصدق في امرج جزمه في نصوصه قد قال موسى واحذوا لوقا
 يعني مدلولها في ذنون نصوصه جزم وعاصم ردا يصدق في برفه قاف خواند وباقيان بضمها ومدلولها ذال انكنا بفتحها
 موسى بخفف واوعطف خواند وباقيان باقيات **سها** بفتح ما مقيد كرايه كرايه وقال مقيد كرايه كرايه في قول من بلا
 سبتش برون بود ومراد از جفت واوعطف است نه واوضيه وقوله نصوصه اشارت با اختلاف در رسمه بفتح صدق
نما نقر الصم والفتح بن جعون بجران ثوق في ساحران فتقبل
 يعني مدلولها نون نما وجره عاصم وانكسوم وابوعرو وابوعرو وباقيان بفتحها وضمه جيمه وضمه جيمه
 ثائق كوفيان فالوا سحران بسكره وسكانها وانبات الف دعبان سبين واخواند **سها** يعني رسم نون نما ثائق
 بما بعد داذه وجره واو فصل ياد ودر بعضي متوجه شديده وتعلقتش بما قبل دادند وقابل شدند از قوله سوم كرايه كرايه في اتصالها
ويجي خيليط يعقلون حفظته وحسبنا حرفيه حفص تخلا
 يعني مدلولها خيليط قرابسهه الانا فبجي اليه يذكره خواند ونافع بخطاب ومدلولها حافظه ابوعرو واخلاقه تعقلون
 بغيره خواند وباقيان بخطاب وحض حفص بفتحها وسبين خواند وباقيان بضمها وكسرا **سها** ترجمه يي يعقلون
 از اطلاق معلوم شد وقوله حفظته اشارت بوابت يذير بذي كنهه ابوعرو ويحتر كرايه كرايه يادكده شد ودر بعضي
 ناظم قطع كرايه بزمجه ابوعرو وبغيره كرايه كرايه است وفي انها وبضياءه ونم هو ويكنا ونكنا يادكده شد وقوله تخلا
 باختيار حفص فتح حفصها وقوله خيليط معنى بها طست اي مالوف اشارت بصطغ ناظم كرايه كرايه اطلاق كنهه در بعضي
 كه حتملا تذكره وانبات باشد حمل يذكره كنهه كنهه كنهه ناظم دانك كرايه
وعندي وذا والشيء واني امرج لعلي معارني ثلت معي اعتلا

حذف الضم
 وباقيان بضمها
 114

و چون از اختلافات قریش درین سوره فارغ شد فرمود که یا ایضا در آن زمان است اول آن علی علم عندی
حرمان و ابو عمر و بفتح خوانند و این کثیر را در وجه باشد چنانچه در اصول یاد کرده شد و قوله وذوالنثیاء یعنی
سجده ای ان شاء الله نافع بفتح خوانند و ای است و ای ناله و ای اخافه حرمان و ابو عمر در مواضع گفته
بفتح خوانند و ای از این آنکه نافع بفتح خوانند و لعلی نافع و این کثیر و این عامر و ابو عمر در مواضع
بفتح خوانند و معنی آن حضرت خوانند فقط و یا از روی قوله ان یکذبون و ریش در حالت وصل و اثبات
خوانند فقط و ادغام کثیر در جمع بیست و نه موضع است المبین نملوا و عملکم فایز بفتح فاعله انه هو فاکر
قاله قال رب یحیی فقال ربانی قال لا تحف قال اهله النار لعلمک قال ربانی و جعل لکم اعلم من هو حیوانه
بصا بول للناس عند الله هو القول العلم من قبله هم به اعلم بالمصدقین القول ربنا الخیرة سبحان الله اعلم ما جعل
قیمه مبین قاله و یقدر لولا اعلم من اوله الا هو **سورة العنکبوت**

و ذات ثلاث سکتت بان یون مع خفة و الهمز بالیاء تشملا

یعنی مدلول سکن شمللا جمع و کسائی لیسونهم بود از نون اولی تمامند سکنه و تخفف و او و اثبات یا بعد از او خوانند و باقیان
نون یا مشقود در زیر و مشقود و او بود از نون اولی تمامند سکنه و تخفف و او و اثبات یا بعد از او خوانند و باقیان
انفصاطه بیرون رفته بود و مراد از قوله مع خفة تخفف و او است و قوله الهمز بالیاء مراد است در مکان هم تخفف
و او چنانچه گفته آمد و چون لفظ لیسونهم اخف بود از لیسونهم تشبیه کرد بدان بقوله شمللا

و اسکان و کثیر کما حج جاندی و نون عبادی رضی الیایها

یعنی مدلول کاف کما و حاج و نون نذی ابن عامر و ابو عمر و ریش و عاصم و لیسونهم لیسونهم باقیان باسکان
جاندی اشارت بحسن و کسر و لیسونهم و با اضافه درین سوره سب است الیای یعنی نافع و ابو عمر و بفتح خوانند و با عباد
الین نافع و این کثیر و ابن عامر و عاصم بفتح خوانند و ان رضی و اسما این عامر بفتح خوانند و یا در این سوره نیست و اما از کما
کثیر نیست و هیچ است اعلم ما قال لغوی بعد من و بر جمع من فامن له الیه و اذ قال لغوی ما سبقتکم بها قال در اعلم ما
اکا امیرک کانت و عدینکم و برین هم یعلم ما یوعون الصلوع تنهی یعلم ما و تخفی له یعلم ما الموت ثم لا یحیها

و عاقبتا الثانی سما و بنونه یدق کما للعالمین کسرا عیلا

یعنی مدلول سما حرمان و ابو عمر و نون کان عاقبه بر رفع خوانند و باقیان بنصب و مدلول نازک قبل لیسونهم بنون خوانند
و غیر قبیل بیا **سکها** از فید ثانی قوله کثیر کان عاقبه فانظر و ایف کان عاقبه که حرف اول و ثالث است بیرون رود که
در رفع هر دو ایمه متفق اند و للعالمین لیر یواد تلاوة برین نغمه مقدم اند و قوله و لیسونهم من حمة اختلاف نیست
و قوله علانیه است بخصوصیت علما و اشارت بدانچه لام اول در قوله للعالمین از هر علت است پیش علی عیبت
و اختلاف در لام ثانی است و حوله اجزاء علی له تعظیم است در قرآه بنون لیسونهم تشبیه کرد بدان بقوله نازک و اعلم

لنوا خطاب ضم و الواو ساکن اتی و اجمعوا آثار کثیر نشر فاعلا

یعنی مدلول همز اتی نافع لیسونهم اموال الناس خطاب و ضم تا و سکون و او خوانند و باقیان بنصب و فید یا و او و مدلول
کان کسائی نون و عینی علما ابن عامر و جمع و کسائی و حفص فانظر الی آثار اثبات الف بعد از آن خوانند و ضم جمع
لغویا

تروا صیبة خلط و حرک و منک الشاة حقا و هو حیث تیرا

یعنی مدلول صیبة شعبه و جمع و کسائی و لم تر انا لیسونهم باقیان بنصب و مدلول حقا این کثیر و ابو عمر
بیشی الشاة درین سوره و الا علیه الشاة در جمع و قد علم الشاة در واقع بفتح شین و اثبات الف بعد از نون
خوانند و باقیان باسکان شین و حذف الف خوانند **تنبیه** مدال الشاة و یقع ان اللفظ ناظم معلوم شد و عمدا کما
مفکره از قوله حیث تیرا معلوم شد و جمع در وقف بر اصل خود باشد در نقل و ایدر

مودة المرقوع حق و ایت و بنونه و انصب یتکرر صدکا

یعنی مدلول حق و ایت و بنونه و کسائی و انا مودة بر رفع خوانند و باقیان بنصب و مدلول عم و صدکا
نافع و ابن عامر و شعبه مودة و یتکرر مذهب خوانند و باقیان بنصب و جمع و بنونم خوانند پس حاصل آن باشد که این کثیر و ایدر
و کسائی مودة بر رفع بنویس و یتکرر خوانند و نافع و ابن عامر و شعبه بنون مودة مع النصب و یتکرر مذهب خوانند
و جمع و حفص بنصب مودة خوانند بنویس و جمع بنونم خوانند قیامه در کلام اعلم

و یدعونهم حافظ و موجد هنا ایت فیریه صیبة کلا

یعنی مدلول نون هم و حافظ عامر و ابو عمر و ان الله یعلم ابو عود بفتح خوانند و باقیان بخطاب و مدلول صیبه و ایدر
شعبه و جمع و کسائی و ابن کثیر انزل علیه ایت من یدع الف بر صیبت توجید خوانند و باقیان باثبات الف بر صیبت جمع
سکها ترجمه بدرون از اطلاق معلوم شد و ایت را معقود کرد از بقوله من یدع تا ایت اثبات و اما آیات بیرون روند

و فی یقول للیا حسن و محض صغور و عروا و صایبه خلا

یعنی مدلول یقول للیا حسن و محض صغور و عروا و صایبه خلا
کافی

وَحَوَّصَابِ قَصْرِ وَصَلِ الظُّنُونِ وَالرَّسُولِ السَّبِيلِ هُوَ فِي الْوَقْفِ

يعني مدلول حجاب ابن كثير وابوعمر وجرم وكسائي وحفض وقطنون بالله الظنون واظنوا اظنوا الرسول وفاضلوا السبيل في حق
الفحواتندرجت وصلا وباقيان باثبات الف ومدلول فاني واحاطا جرم وابوعمر ودر مواضع ثلثة بمجرور خوانند
در حاله وقف پس حاصل ان باشد كه نافع وابن عامر وشعبه بالف خوانند در حاله وصل ووقف وابوعمر وجرم بقصر
خوانند در حاله ابن كثير وحفض وكسائي بقصر خوانند در حاله وصل ويجز حالت وقف **سلسله** ادر قواسمه
هو كس يا ثباته في حاله وصل وحفظ الف در حاله وقف خوانند ويزايمه در حفظ الف وهو بعد السبيل اذ عرف
وامم هم ضلوا السبيل قالوا متفق اند در حاله وصل ووقف و مراد از قصر حذوق ماست كما مر

مَقَامُ حِفْظِ صَمِّ وَالشَّانِ عَمْرٍ فِي الدِّعَانِ وَالتَّوْحَا عَلَى الْمَدْرِي وَحَالًا

يعني حفض قوله لا مقام لكم بقصر ميم اول خوانند وباقيان بفتح ومدلول ذال وهو واحاطا ابن عامر وكوفيان وابوعمر و
وبول لا توهوا وما يتسوا باثبات الف بعد از جرم خوانند وباقيان بمجرور **سلسله** از قيد تاني در خان هو فاول
قوله ومقام كرم خارج باشد كه قرا متفق اند در فتح ان وجون اللفظ ناظم محل مدلولها وخصوصا من ان معلوم

وَفِي الْكَلْبِ صَمِّ الْكَثْرَةِ فَاسْمُهُ نَدَى وَقَصْرٌ كَمَا حَقَّ يُضَاعَفُ مُتَقَلِّبًا

يعني مدلول نون ندى عامر اسوه حسنة در سومه وقد كانت لكم اسوة وفيه اسوة در محتمه بقصر عن خوانند وباقيان
در مواضع ثلثة بكسر هجر ومدلول كا وكفا وحق ابن عامر وابن كثير وابوعمر ويضاعف لها العذاب بشدة بد عين وحذف
الف خوانند وباقيان باثبات الف بعد از ضاد وتخفف عين خوانند بعد از ان ويزود مدلول حضم وحاحسن نافع
وكوفيان وابوعمر وبيا وفتح عين ورفح العذاب خوانند پس ابن كثير وابن عامر كه اصحاب تشديد عين وقصر الف بودند
اولا يا يضاعف بنون وفتح عين ما بكسر وبالعذاب ينصب خوانند پس حاصل ان باشد كه نافع وكوفيان بيا ووقف
وتخفف يضاعف ورفح العذاب وابوعمر وبيا وقصر وتشديد ورفح العذاب وابن كثير وابن عامر بنون وقصر وكسر عين
مع التشديد ونصب بالعذاب خوانند ومدلول شين شمللا جرم وكسائي ويعمل صالحي وبنون نافع واول ارب عمل بتدبير
خوانند ووقف اول انون بيا وباقيان فاول بتاينث ووقف دوم بنون خوانند **سلسله** قوله بايا قيد نون است
ويعمل مراد از جعل تدبير است پس ضدا و تاينث باشد كما مر وكسر را مفيد گردانيد بقصر از جرم ضدا وابن كثير وابن عامر را
در بن موضع ياد كردوا كه ذكر ايشان در سورة البقره رفته بود از جرم موافقت ابوعمر و كذا ذكر ابوعمر و در بن موضع
منزه بودي توبه اندكي كسي با كه تشديد در بن موضع بابوعمر و مخصوص است والرعيب ومبيدته ياد كردند
وَقَرْنٌ اقْتِحَ إِذْ نَصُو لِيَكُونَ لَهُمْ شَيْءٌ يَجِلُّ سِوَى الْبَصْرِ وَحَالًا وَكَلًا

بَفَتْحِ مَا سَادَ اتْنَا اَجْمَعُ بَكْسِرَةٍ كَفِي وَكَثِيرًا نَقَطَهُ تَحْتَ كِفْلًا

يعني مدلول هم از وفون نصوا نافع وعاصم وقرن في بيوتكن بفتح قاف خوانند وباقيان بكسر ومدلول لام له
وفا تون هشتم وكوفيان ان يكون لهم الخبر بتدبير خوانند وباقيان بتاينث وقرن اسبوعه غير از نوع ولا يخل
بتدبير خوانند وابوعمر وبتاينث ومدلول تون عاصم وخاله البديين بفتح خوانند وباقيان بكسر ومدلول كا وكفيان طاهر
ساز اتنا با ثبات الف خوانند بعد از ان وكسر تا بصفت جمع صحيح وباقيان بحذف الف وفتح ناخوانند بصفت
تكميله ومدلول تون نقل عاصم لحنا كثيرا ايا خوانند جينا نية ناظم مفيد گردانيد وباقيان بتاينث جينا نية ناظم كرد
ناظم بيان **سلسله** ترجمه يكون ويجل از اطلاق معلوم شد ويجل برخاتم معلوم داشت تا تفيد عطف ممكن است
ولو وكلا از براهين فصل نيست زيرا كه سخن تمام نشناست وبتسوية من و ترحمى وانه ياد كردند والتفيل لا
ومر لا انت كه نقطه در زجر جرم باشد برونيت عاصم وبيات اضافه وروايد نيست در بن موضع مذكوره واما از عاصم
در سوره زبور ووازيه است خلتكم من لا يتدبر خلق الله يتكلم بما الذي خلقكم ثم زوقكم العقيم من اياي ان ايام
اصاب به انما رحمه الله خلتكم من ضعف من يود ضعف كذلك كانوا وادغام كبر در لغت هفت است بكون نفسه كالقطن
سخر لكم قول هم ان الله هو بان الله هو وان الله هو ويعلم ما في وادغام كبر در سوره سجده هفت است جعل لكم الجوز
ناكسوا جهم من وقيل لهم والاكبر لعلمهم واطلم عن وجولناه عدى وادغام سومه اجازر هفت است قبل لا يونا

وَعَالِمٌ قَدْ عَلِمَ شَاعَ وَرَفَعُ حَفْظُهُ عَمْرٍ فِي الْمَرْمِ مَعًا وَلَا

عَلَى رَفْعِ حَفْظِ الْمَرْمِ كَلَّ عَالِمٌ يَجْتَسِفُ يَتَشَابَهُ بِمَا يَلِيهِ شَبَاهًا

يعني مدلول شين شاع جرم وكسائي علام الغيب برون فعال خوانند وباقيان في برون فاعل ومدلول هم نافع وابن عامر
عالم بفتح ميم خوانند وباقيان بجر ومدلول دال دل وعين عليه ابن كثير وحفض من برون الم در بن سومه ودر جانيه برفع ميم
خوانند وباقيان رسو بفتح جرم خوانند ومدلول شين شمللا جرم وكسائي ان يشا يخسف او يسقط در مواضع ثلثة با
خوانند وباقيان بنون **سلسله** اللفظ عالم وعلام كفتن مستغنى شذاز ترجمه وفاق قل من شئت وعلام العيب
از مختلف فيه نيست ورفعت اعمد كذا ايند از جرم خند وبيشاد ملاوة مقدم است بر حفض وادغام كسائي در حضم
وكسرا از جرم وجرم وكسفا ياد كردند وضمها على ايسر اياكمن ثلثة وقوله شمللا اشارت بدال جرم وكسائي

وَفِي الرَّجِّ نَفْعٌ مِمَّنَّاتُهُ سَكُونٌ هَمَزَةٌ مَبْضُ وَابْدَلُهُ اذْ حَالًا

يعني مدلول صا صرحه وشعبه وسلسله الراجح رفعه خوانند وباقيان ينصب ومدلول ميم ماض ابن ذكوان ناكله مسته نسكون
جرم خوانند ومدلول هم از وحا حلالا نافع وابوعمر و هم را ابدال تشديد بالف وباقيان بجرم مفترضه خوانند پس ابعمر را

قوله ومقام كرم خارج باشد كه قرا متفق اند در فتح ان وجون اللفظ ناظم محل مدلولها وخصوصا من ان معلوم

يعني مدلول شين شاع جرم وكسائي علام الغيب برون فعال خوانند وباقيان في برون فاعل ومدلول هم نافع وابن عامر

عالم بفتح ميم خوانند وباقيان بجر ومدلول دال دل وعين عليه ابن كثير وحفض من برون الم در بن سومه ودر جانيه برفع ميم

يعني مدلول صا صرحه وشعبه وسلسله الراجح رفعه خوانند وباقيان ينصب ومدلول ميم ماض ابن ذكوان ناكله مسته نسكون

سرفوت معلوم شد از قول ناظم **لسها** قواعدها بر سر است بعضی سکون هم مناسبت جایز ناظم تفسیر کرد بطلن بجواز آن بقوله ماضی و چون وجه اطلاق هم معلوم است بر این اشارت بقوله جللا

مساکنه سکنة واقصر على تشدان في تكافى ما فتح عالم فتح جلا

بمعنی مدلول کجایی علی و سینه شدل حصص و حرم و کسای بی فی مساکنهم باسکان سینی و حذف الف خوانند و باقیان بفتح سینی و اثبات الف خوانند و مدلول عین عالم و فافتح جلا حصص و حرم بلغم کاف خوانند و باقیان بکسر س

حاصل سرفوت باشد بر این بود که **لسها** مراد از مسکنه اسکان سینی است که حرف تائی از و حذف ان تحریر کرد و صدق ماست کامر و اللفظ ناظم معلوم شده مراد از اثنائات الف است که حرف سیم است و فتح را معنی

بخاری بیبا و فتح الزاي والكفور مع سما کسبا بکل اضمحلا

بمعنی مدلول سما و کسب و صا صا ب ص ص میال و ابو عمرو و ابن عامر و شعبة و هل بخاری الالکفور بیاضم و فتح زای و اثبات الف بعد از زای و الالکفور برفع را خوانند و باقیان و هل بخاری بضم نون و کسب زای و یا ساکن در مکان الف و

بضم الالکفور خوانند و مدلول احلا ابو عمرو و طئی اکل خط مجزوف بنون خوانند **لسها**

اکل مقدم داشت بر بخاری در تلاوة و الف بخاری معلوم شد از اجماع نحو فلا بخاری نه از لفظ بخاری زیرا که در لفظ ضمیر اثنای

الف ممکن است و با بخاری بر قاری را از نحو یوارن معلوم شد و قوله کسبا یا اشارت بکسب مع امثال قواة بفتح رای نحو هل

بخزون و ابو عمرو بخاری و غیرها و اضمحلا بخسین وجه اضافی اکل

و حق لوی باعد بقره مشددا و صدق للکون في جاء متقلا

یعنی مدلول حق و لام لوی از کسب و ابو عمرو و وهشام و بنیای بعد بقره بدین حد و حذف الف خوانند و نافع و ابن کوان و کوفیان بابت الف بعد از با و تخفف عین خوانند و کوفیان و لغت صدق بشدید د خوانند و باقیان بفتح **لسها**

خصوصیت مد و محل آن از لفظ ناظم معلوم شد و تشدید منزل باشد بر صدق که عین الفعلا است و صلاح آن دار و چون قران بعد موافق بر این است بشهرم آن تفسیر کرد که ما بنده است بلوا بقوله حق لوی

و فزع فتح الضمير الكسرا كامله و عزان را ضم حلقو شرع تسلسلا

یعنی مدلول کاف و کمال ابن عامر حتی از فزع بفتح فاو زای خوانند و باقی قدامضم فاو کسرا زای خوانند و مدلولها حلو و تسلسلا ابو عمرو و حرم و کسای لمن اذن له بضم هجری خوانند و باقیان بفتح تبسیر حکمین یا عقیده کرد انداز که ضد و اذن

بفزع مدلول داشت در تلاوة و بضم حرم بقره که در حد و معانی بسوز اشارت تینا بر وجه قران و لعلم بر و

و في الغرقة التوحيد فانه و كمن التناوش حلوا صكينة و توصلوا

یعنی مدلول فافتح حرم قوله و هم فی الغرقت باسکان را و حذف الف بر صیغ جید خوانند و باقیان بضم را و اثبات الف

در فصحی

بر صیغ جمع خوانند و مدلولها مخلو و صحت ابو عمرو و حرم و کسای و انی لم التناوش هم بصور بورد الف خوانند و باقیان بواو ضم هم بعد از الف خوانند **لسها** لفظ توحید غرقه معلوم شد از لفظ ناظم و ضم ل و فافتح جلا

نحو ظلمات و قاری توحید وقف بها کند و قاری جمع بتا و در تناوش قرا هم هر کس در مرتبه متر باصل خود باشد و حرم

بر قاعی خود باشد و وقف و حیل باید کرد و چون قران حرم موافق بر بود تبسیر کرد بقوله فافتح جلا و اثبات

با احتمال چندین درنا و سینه یعنی سنا فیکه از تاش نبوش باشد و سنا فیکه از تاش باشد

و اجري عباری من اليا مضافها و قل مع غیر الله بالخفص

یعنی باضافه درین سهیم سداست از اجری الی نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص بفتح خوانند و عین الالکفور حرم

ناسکان خوانند و برنا سمیع نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند و با حذفه دو است قوله کالجوی و کسب و رس باثبات یا

در جوف خوانند در حال وصل دون الوقف و ابو عمرو و موافق و رس باشد در کالجوی بابت یا خوانند در حال وصل

و وقف و در کسب موافق باقی قرا سدا که بخوف یا خوانند و چون از سهیم سنا فارغ شد شروع کرد در قاعه و فزوم

شبه شکل حرم و کسای نذالی غیر الله بخفص خوانند و باقیان برفع و الهم و میت و لولو و بدخولها یاد کرد و شکل یعنی

و تجزي بياض مع فتح زاي و كسب ارفع و هو عن ولد العاد

یعنی ابو عمرو و بنی العاد لذلك بخری بیاضم و بفتح زای و اثبات الف بعد از زای و کسب برفع لام خوانند و باقیان بنون

مفتوحه و کسب زای و یا ساکنه بعد از لای و بتبسیلیم کل حوات **لسها** فزوم و کسب بیاضم و تلفیق بضم الیا تا احد ضمیرا

و وضعم هود و ما حقیق و **في السبي الخفص من اسلوبه فشا بيضاء حرق في علا**

یعنی مدلول فافتح حرم و کسب السبی باسکان حرم خوانند و باقیان بحر و مدلول حق و فاقمی و عین علا از کسب و ابو عمرو و حرم

و حفص فهم علی بدنت حذف الف بر صیغ توحید خوانند و باقیان بابت الف بعد از نون بر صیغ جمع خوانند **لسها**

السبی عمید کرد اند بخفص تا سستی بر فروع نحو المکر السنی بیرون رود که منقذ الرفع است و خصوصیت مدبران و محل

آن از لفظ ناظم معلوم شد و قاری و محد بدنت وقف بها کند و جامع بتا و بدنت در تلاوة معلوم است بر السبی و باقیان

در سیم

و تزي بيضاء مع فتح زاي و كسب ارفع و هو عن ولد العاد

یعنی مدلول کاف و کسب و صحاب ابن عامر و حرم و کسای و حفص تزییل العزیز بنصف لام خوانند و باقیان برفع و حرم

قوله فخرنا بثالث بخفص رای خوانند و باقیان بشدید **لسها** نصب یا عمید کرد انداز که ضد و مراد از تخفف است

برحلان
 که باین معنی را بخند کرده اند و اما این را عام خوانند و او را یاد کرده شد و قوله بجملا یعنی قوت سببیه موصول است
و ما علمت جذا لها صحبها و القم از رفعه سما و لقد حلا
 یعنی مدلول مجبه جنم و کسای و شعبه مجزوف ها خوانند و اما قوله و ما علمت و باقیان باثبات ها و مدلولها همان و
 و القم قدرناه بر رفع را خوانند و باقیان بنصب **سما** عملت معید که ایند بما بقوله ما علمت که حرفی از خارج است
 که ایند در حرف هاء آن متفق اند و او عاطف در اول و القم بیاورد تا آن در آن القم خارج باشد که در ضمایق متفق اند و المیتة
 و تخم و ذنبهم یاد کرده شد و با ارتفاع و جلاوة رفع و القم با ثبات و سلام از حرفی شارت کرد بقوله سما و جلا
و ما یجصمون افتر سما لئلا تخف حلون یس و سکتة و خفت و حلا
 یعنی مدلول سما و لام لاد حیا و ابو عمرو و هشام و هم بجمعون بنوع خوانند و ارتسما و مدلولها بر و داخله قالون
 و ابو عمرو و اخفا فتحی کند و مدلوله فافتحه لاجرم باسکانها و تخف صمد خوانند پس غیر مذکور در تراجم نکره کسای و سبب
 خوانند و ایشان این ذکوان و عاصم و کسای باشند قما مل ذلك **سما** قوله سکتة یعنی الحی و قوله خفت یعنی الصدا
 و قوله حلا یعنی تمام شد و جوه قرات یجصمون و این چهار قرات بطریق ناظم و صاحب سیر و وجه دیگر که با است
 بروایت شعبه و آن اختیار ناظم نیست و مولى این حرف و دیگر لاجل احمد زاهد در مشهوره نماز و کتابه در فروع و فروع غایبه
 الاختصار فی فیه العشره الامصار در جمع الجمع از هر شعبه یکبار خوانند و بر باقی مشایخ چهار وجه خوانند چنانچه یاد کرده
و ساکن شغل صیر و کسای و کسای فظلال بضم و لقصه الافر شلستلا
 یعنی مدلول ذال و کسای ابن عاصم و کوفیان قوله فی شغل فاکون بضم شین و عین فلاته و باقیان
 بضم شین و اسکان عین و مدلول شین مثل لاقم و کسای فی ظلال بضم ظا و حذو الف خرا
 شد و باقیان کسای ظا و اثبات الف بین الامین فواته **تسبیح** ظاهر امتد کرد و اشید
 از بهر ضد و مراد از قصر لام عدم الشباع حرکت فاست تا از ان الف حاصل نشود و خصوصیت
 مد و محل آن معلوم شد از لفظ ناظم و قوله شلستلا اشارتست مبادی و در قرات قرع
 و کسای زیرا که خفتی دارد و قوله ساکن شغل جایز باشد رفع نون نایب اریست و جایز باشد
 نصب نون که منقول فرض باشد و قوله ذکر اشارتست بهر چه مذکور پس فاقم و ذل
و قل جلا مع کسای ضمیمه قلده اخی نصره و اصره و سکن کدی حلا
 یعنی مدلول همین اخو و نون نفس نافع و عاصم جلا کثیرا کسای و با و شید لام فواته و مدلول
 کاف کدی و کاه جلا ابن عاصم و ابو عمرو و بضم جیم و اسکان با و تخفیف لام فواته پس یکبار از قرا
 در تخریج مذکور نیست بضم جیم و با و تخفیف لام فواته و ایشان این کثیر و جنم و کسای باشند

نسخه

سما کسای معتقد کرده اند از بهر ضد و تشدید غزل شد بر لام از بهر تینب و وجه قرا الابدایشان ساکنات معلوم است و اول
و تسبیح فاضله و حرك لعاصم و حمة و کسای عنهما الضم اشتلا
 یعنی که عاصم و حمة و تسبیح الحاقی بضم نون اول و فتح نون ثانی و کسای قی مع الشدید خوانند و باقیان بفتح اول و اسکان
 ثانی و ضم کاف مع التخفیف خوانند **سما** ترجمه سبب که مذکور است بر سر حرف اول منزلت بر تینب و ترجمه ابو عمرو
 که بتخیل است هم بر حرف ثالث منزلت باشد زیرا که مقید است یکدیگر بر این نون بر اصطلاح ناظم است الا مقید بتخیل
لیندری و عصفوا و الاحقان فربها جلف هدی مالی وانی حاعلا
 یعنی مدلوله الدم و عین عصفوا از کثیر و ابو عمرو و کوفیان لیندری در نون صوم و قوله لیندری در نون رهاحق و بضم
 و باقیان بخطاب در سورتیز و مدلولها هدی بزرگ در سوم احقاق بوجهی بنی خطاب خوانند که اشار بقوله جلف هدی
 ترجمه غیب از اطلاق معلوم شد و خطاب از ضد و ضمیرها باعتبار معنی جایز است با جمع مذکور و با والدم و موضع احق
 مؤخر داشت تا حلق غیر مختص باشد بدان و قاری عینبنا ثانی گفت بدوام حسن زیرا که اسناد فعل است با رسول صلیم
 و قوله هدی یعنی کسی که روایت بر چنانچه گفته آمدید است راه یافت بطریق ابو عمرو و انی و ناظم قوله مالی چون از اختلا
 کلمات قریش فارغ شد بدین بیان اضافة تمام کرد درین سوخته یا اضافة سبب است مالی اید حرم باسکان خوانند فقط
 و انی اذا و انی امت نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند در موضع و این نیز موافقت کند در ثانی و با حذو و قوله و لایند و فقط
 در سبب یا خوانند در حاله وصل و ادغام کبیر و است مخفی عفری قبل هم انتوا قبل هم انتوا اما در ذکر الله
 انطمع من یسقطعون بضم انما فعلها جعل لکم ان بقوله **سوم و اصابا فاتب**
وصفا و زعمرا ذکرای عجمه و نیر و ابلا و فربها التناقضلا
و خلای فربها الخلف فالملقیات فالمخیرات فی ذکرای صفا فخصلا
 یعنی حرم موافقت کند با ابو عمرو و ادغام تا و الصافات در صافات و تا و الزهرات در زهرات و تا و الفان الفان در ذال
 ذکرا و تا و الذاریات در ذال ذر و در سوم و الذاریات لکن حرم را روم نه باشد در مواضع مذکور بود از ان فرمود که خلاد
 سکه و جهاد غام کند فاملقیات در ذال ذکرا در مسلمات و تا فامخیرات در صاصبی در عادات و بوجه دوم اظهار
 در موضوع و باقیان اظهار کند **سما** قوله بلا روم ظاهر لفظ ناظم دلالت بران دارد که حرم ادغام کند بی روم و ابو عمرو
 بر اصل خود باشد در روم و این قول بعضی است از شراخ و قول بعضی است که ادغام و روم متساویانند زیرا که
 ادغام ضد حرکت است و روم نوعی است از انبیا نجرکت پس مراد ناظم حمل کنیم که ابو عمرو و ادغام کند بر سبب جواز
 و حرم بر سبب وجوب و قول بعضی اشارتست بدین معنی مذکور و نیز تیسبه است بدین ادغام درین موضع مخصوص
 نیست بخیر زیرا که اصل باب از ان ابو عمرو است
بن سته نون فی ذل و لکوا لک تضبول صفة یسعمون شدا عالا

نسخه
 کسای معتقد کرده اند
 از بهر تینب و وجه قرا
 الابدایشان ساکنات
 معلوم است و اول
 فتح نون ثانی و کسای
 قی مع الشدید
 خوانند و باقیان
 بفتح اول و اسکان
 ثانی و ضم کاف
 مع التخفیف
 خوانند

ترجمه غیب از اطلاق معلوم شد و خطاب از ضد و ضمیرها باعتبار معنی جایز است با جمع مذکور و با والدم و موضع احق مؤخر داشت تا حلق غیر مختص باشد بدان و قاری عینبنا ثانی گفت بدوام حسن زیرا که اسناد فعل است با رسول صلیم و قوله هدی یعنی کسی که روایت بر چنانچه گفته آمدید است راه یافت بطریق ابو عمرو و انی و ناظم قوله مالی چون از اختلا کلمات قریش فارغ شد بدین بیان اضافة تمام کرد درین سوخته یا اضافة سبب است مالی اید حرم باسکان خوانند فقط و انی اذا و انی امت نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند در موضع و این نیز موافقت کند در ثانی و با حذو و قوله و لایند و فقط در سبب یا خوانند در حاله وصل و ادغام کبیر و است مخفی عفری قبل هم انتوا قبل هم انتوا اما در ذکر الله انطمع من یسقطعون بضم انما فعلها جعل لکم ان بقوله **سوم و اصابا فاتب**

وصفا و زعمرا ذکرای عجمه و نیر و ابلا و فربها التناقضلا و خلای فربها الخلف فالملقیات فالمخیرات فی ذکرای صفا فخصلا یعنی حرم موافقت کند با ابو عمرو و ادغام تا و الصافات در صافات و تا و الزهرات در زهرات و تا و الفان الفان در ذال ذکرا و تا و الذاریات در ذال ذر و در سوم و الذاریات لکن حرم را روم نه باشد در مواضع مذکور بود از ان فرمود که خلاد سکه و جهاد غام کند فاملقیات در ذال ذکرا در مسلمات و تا فامخیرات در صاصبی در عادات و بوجه دوم اظهار در موضوع و باقیان اظهار کند **سما** قوله بلا روم ظاهر لفظ ناظم دلالت بران دارد که حرم ادغام کند بی روم و ابو عمرو بر اصل خود باشد در روم و این قول بعضی است از شراخ و قول بعضی است که ادغام و روم متساویانند زیرا که ادغام ضد حرکت است و روم نوعی است از انبیا نجرکت پس مراد ناظم حمل کنیم که ابو عمرو و ادغام کند بر سبب جواز و حرم بر سبب وجوب و قول بعضی اشارتست بدین معنی مذکور و نیز تیسبه است بدین ادغام درین موضع مخصوص نیست بخیر زیرا که اصل باب از ان ابو عمرو است

بن سته نون فی ذل و لکوا لک تضبول صفة یسعمون شدا عالا

تَنْقِيْبُهُ وَأَضْمَرْتَا عَجَبْتُ شَدَّوْ سَاكِن مَعَا اِنْ اَبَاوْ نَا كَيْفُ بِلَلَا
 یعنی مدلول فاعلی درونند حمز و عاصم برینه بنویسند و باقیان بخذف تونین و مدلول صادمی چون کولک
 بنصب خوانند و باقیان بخصم در فتح کردن کلمه قرار بر سه مرتبه باشند و مدلول سنین شدا و عین علا حصص
 و کسای سنین بفتح سنین و تشدید هم خوانند و باقیان با سبک سنین و تخفیف سنین و بیع خوانند و مدلول
 شیخ شدا حمز و کسای بلعجت بضم نا خوانند و باقیان بفتح و مدلول کافیف و بلا ان عام و قالون
 او ابان و درین سوره در واقع با سکان او خوانند در موضعین و باقیان بفتح **سَسَا** محل تشدید در موضع
 بفتح سنین معلوم شد مرقای مشدد در اللفظ ناظم و سکون آن مرخصه را از کولک سببها و اسکا
 متولد شد و در برابرک صلاحیت آمد دارد الحظ صبه و هم یاد کرده شد و قوله کیف بللا اشارت بدین نوع اسکان
 از کولک اندکند و چون نسبت بل با غشل قلمی دارد و بنه کرد بران بقوله کیف بللا

وَفِي يَتْرُونَ التَّوَى فَكَيْسَرُ تَنْقِيْبُهُ فِي الْاَخْرَى تَوَى وَأَضْمَرْتَا تَوَى فَالَا
 یعنی مدلول شیخ شدا حمز و کسای عینا نیز فون درین سوره بکسر زای خوانند و باقیان بفتح و مدلول تانوی کوفیان
 در واقع بکسر زای خوانند و باقیان بفتح و مدلول فاقه حمز قوله الیه نیز فون بضم با خوانند و باقیان بفتح **سَسَا**
 معین گردانید محل کسر را زیرا که از اول کلمه دور بود و مراد از آخری واقعه است و باقیان و باقیان یاد کرده شد و از ف
 الرجل اذا سكر و چون در بحث مست نشوونویس کرد بدان بقوله شدا علا

وَمَا دَأْتِي بَاصِرُ الْكَمْرِ شَلَا وَابْيَاسُ حَذْفُ الْهَمْزِ الْخَلْفُ مِثْلَا
 یعنی مدلول شیخ شدا حمز و کسای ما دأتی بضم تا و کسر را و با سکانه خوانند و باقیان بفتح تا و خوانند و در اماله
 ای به بر اصل جمع باشند و مدلول هم مثلا این ذکوان قوله وان الیاس در حاله وصل حذف همز کندی که در وجود دوم مجوز
 باقی قراباتیان همز قطع مکه هم خوانند **سَسَا** قوله و الیاس حذف همز در حذف همز است در حالت وصل پس برتوب
 آنکه همز با وصل کرد و چون ابتدا کند همز را مفتوح گرداند و دران وجه که همز قطع باشد مکه همز پس از ذکوان یک که در
 در حاله وقف همز الیاس را تکسیر خوانند و بوجه ثانی مفتوح و له اعلا

وَعَبْرُ صَحَابٍ فَعَبْرُ اللَّهِ مَكْرُوبٌ وَالْيَاسِينُ بِالْكَسْرِ وَصِلَا
مَعَ الْقَصْرِ مَعَ اسْكَانِ كَسْرِ دَا عَنِي وَابِي وَذَو الشَّيْبَانِي اَجْمَلَا
 یعنی قرابا سبوع غیر از بعضی حمز و کسای که مدلول ایشان صحاب قوله الله ویکم و ذب بر فحکات لله خوانند و
 و حمز و کسای بنصب خوانند و مدلول دال ذنا و عین غنی از کله و ابو عمرو و کوفی علی الیاس بکسر همز و سکون لام و حذف
 الف خوانند و نافع و ابن عام بفتح همز و کسر لام و ابیات الف خوانند **سَسَا** قوله و صلا یعنی وصل کن یا قصر همز

الیاسین را و آن حذف الف ال یا سین باشد که بعد از همز می آید و قوله دنا عنی ای قرب عشاء یعنی نزدیک و سهیل است
 قاری تهر مذکور است و تاویل تغییر بوزان و نمود که با آن اضافه فرماست الی اری و سجدی وانی اذ یجک نافع همزه را
 بفتح خوانند و این کثیر و ابو عمرو و موافق نافع باشد در اول و ثانی و چون سجدی یا نسا الله متصل است اشارت کرد بقوله
 و ذوالشبیابا و یا محذوف قوله لترس فقط و رس در حالت وصل با بیات یا خوانند و ادعای کبر و است و الصفا
 صفا فالراجح زجا فالثابت ذکر الهم مستسلمون قول ربنا قبل لهم ذریعه قال لایه و الله خلقکم قال لقمه

وَصَمْرُ فَوَاقٍ شَاعَ خَالِصَةً أَضْمَرْتَا الرَّجْبُ وَجَدَّ عِبْدًا قَبْلَهُ خَلَا
 یعنی مدلول شیخ شدا حمز و کسای همز و ماها من فواق بضم فا خوانند و باقیان بفتح و مدلول لام له و همز الرجبه هشام
 نافع بخالصه ذکر الیاد را با صافه خوانند یعنی بخرف تونین و باقیان با بیات تونین خوانند و مدلوله ال دخللا از کله
 و ذکر عبدا بفتح عین و اسکان با و حذف الف بصیغ توحید خوانند و باقیان بکسر عین و فتح با و ابیات الف بصیغ جمع
 خوانند **سَسَا** صیغ توحید عبدا را از لفظ ناظم معلوم شد و صیغ جمع مشهور آن عباد است و عباد ذر لاه و بر
 مقدم داشت و دخلا اشارت بدین معنی و در توحید عبدا الوب قرا متفانند و ازین است که ترجمه خالصه معلوم داشت
 بر ترجمه عبدا بر همز که آن بخلاف قیاس است زیرا که قرین است بخالصه و لیک سیوف و اللیسع یاد کرده شد و اعلا

وَفِي يَوْعِدُونَ فَرِحُوا وَنَقَا فَرِحُوا وَنَقَلُ عَسَا فَا مَعَا شَادِعُ عَلَا
 یعنی مدلول دال هم و حاحله این کثیر و ابو عمرو و هذا ما بوعدون بفتح خوانند و باقیان بخطاب و مدلوله ال دم الی کثیر
 در سوره قاف ما بوعدون کلوا و این بفتح خوانند و غیر این بخطاب و مدلول سنین شاد و عین علا حمز و کسای و
 و عساق درین سوره و عسا قادر سوره عم بنشد مد سنین خوانند و باقیان در موضعین تخفیف سنین خوانند
 ترجمه یوعدون از اطلاق معلوم شد و تشدید عساق از لفظ ناظم معلوم شد و قوله شاد عسا بدعلا اشارت بوجه قرین شد
 و عساق درین سوره و عسا قادر سوره عم بنشد مد سنین خوانند و باقیان در موضعین تخفیف سنین خوانند

وَافْرِ الْبَصْرِ بِصَفْرِ قَصْرِهِ وَوَصَلُ الْخَدَّاهُ حَمَلَا شَرَعَهُ وَلَا
 یعنی ابو عمرو و آخر من شکله بضم همز و حذف الف خوانند و باقیان بفتح و ابیات الف بوزان همز خوانند و مدلوله حاحلا
 و شیخ شرعی ابو عمرو و حمز و کسای بخودنا هم بخور با همز وصل خوانند و باقیان بفتح قطع **سَسَا** مراد از قصر خروجی
 مدامت و محل آن از لفظ ناظم معلوم شد و در بر اصل خود باشد در قوله و آخر در مدود قاری همز وصل ابتدا کسر
 همز از نافع کند و آنکه همز قطع خوانند در حالت وصل و وقف بفتح خوانند و قوله حلا شرعه و لا اشارت بوجه قرین شد
 همز از نافع کند و آنکه همز قطع خوانند در حالت وصل و وقف بفتح خوانند و قوله حلا شرعه و لا اشارت بوجه قرین شد

وَفَالْحَقُّ فِي قَصْرِ وَخَدَّيَا لِي مَعَا وَابِي وَبَعْدِي مَسْنِي لَعْنَتِي اِلَى
 یعنی مدلول نافع و فون نصر حمز و عاصم قال فالحق بفتح خوانند و باقیان بنصب **سَسَا** قوله فالحق مقوله که ازین
 تا قوله والحق خارج باشد که در نصب آن مستفادند و چون قران رفع فالحق بنا و بدل احتیاج ندارد بر سبب ثانی و کلامان

معه

و عساق درین سوره و عسا قادر سوره عم بنشد مد سنین خوانند و باقیان در موضعین تخفیف سنین خوانند

همز از نافع کند و آنکه همز قطع خوانند در حالت وصل و وقف بفتح خوانند و قوله حلا شرعه و لا اشارت بوجه قرین شد

خبر آن تشبیه کرد بدان بقوله فی نصر عواران فرمود که آیات اضافی در هر دو سوره شش است که طالب آن بود خذ
اول ان ولی تجز و ثانی ما کان فی من علم حفص در موضعین بفتح خوانند و اما حبیب حرمان و ابو عمرو و بفتح خوانند و لاحدین
نافع و ابو عمرو و بفتح خوانند و سنی الشیطان حمیم باسکن خوانند و لغتی الی نافع بفتح خوانند و یازده نام است
و اما ادغام کبیر و دوازده است خزان رحمة تسعون بفتح قال قد فاستغفر الله سلیمان نفع در کربی قال رب اغفر لی
الغبار رب اذ قال رب یک قال رب اقول لا ملان جهنم منک **سوره الزمر**
أَفْرِخْ حَرْمِي فَشَامِدَ سَائِلًا مَعَ الْكَسْرِ حَقَّ عَبْدًا أَجْمَعًا مَرَدًا
یعنی مدلول حوی و فاشنا نافع و این کسر و حمیم من هو تخفف خوانند و باقیان بشند و سیم و مدلول حق این کسر و ابو عمرو
و رجلا سلما بان الف بعد از سین و کسر لام خوانند و باقیان بفتح لام و حذف الف و خوانند و مدلول سین شمر دلاج و کسبانی
بکاف و عبده بکسر عین و فتح با و اثبات الف بر صیغه جمع خوانند و باقیان بفتح عین و اسکان و حذف الف بر صیغه جمع
سبها مراد از آنچه گفت تخفف می است از قولها من که صلاحیت اسکان دارد و خصوصیت مد سلما و محل ان از
تخریاط معلوم شد و امها که و لیضل و برضه یاد کرده شد و چون قرآن سلما بمد اصل بود که اسم فاعل است بیان تشبیه کرد
حق و بخت قرآه عباده بر صیغه جمع اشاره کرد بقوله شمر دلا

وَقُلْ كَانَتْ مَسْكِاتٍ فَبِأَيِّ حَمِيمٍ ضُرِبَ النَّصْبُ حَمِيلًا
وَضُرِبَ قَضِيٌّ وَكَاسِرٌ وَجَزَلٌ وَفَعْدٌ رَفَعٌ شَأْوِيٌّ مَازَاتٌ أَجْمَعًا شَاعًا
یعنی مدلول حاجلا ابو عمرو و کاشفان صنف و مسکات رحمة بنویس تا این و نصب را ضمه و تا در جمله خوانند و باقیان
بجذقی توین در حرف جر ضمیمه و رحمة خوانند و مدلول سین شاق حمیم و کسبانی الی قضی علیها بضم قاف و کسر
ضاد و یا منقوضه که قضی و رفع تاد الموت خوانند و باقیان بفتح قاف و ضاد و اثبات الف در مکان یا و نصب
تا الموت خوانند و مدلول سین شاع و ضاد صدقه شمر و حمیم و کسبانی مازات بضم قاف و بفتح ضاد و بفتح
جمع خوانند و باقیان بجذقی الف بر صیغه فوجد **سبها** ضم بر رحمة مقدم داشت ز تلاوة اگر کوز بود
و بالنصب ضم و رحمة جلوه آن زیادت بودی بسبب تشبیه و قوله و اجعوا مطلق جمع حمل بر صیغه است
و کاشفان

وَبَدَأَ تَأْوِيْنِي النَّوْنَ كَيْفًا وَ خَفِيَ فِتْحٌ حَقَّقَتْ فِي الشَّائِلِ الْعَلَا
لَكُونِي وَ خَذِي يَا نَمْرُوْنِي اِرْدَانِي وَاِنِّي مَعَامِعٌ بِاِعْبَارِي مَحْصَلًا
یعنی مدلول کاف کفنا این عامر نامرونی اعبد بدو نون مخفف نون اول مفتوح و ثانی مکسور خوانند و باقیان
نون خوانند و بعد از او شروع کرد در بیان تخفیف و نشود نون و فرمود که مدلول عم نافع و این عامر مخفف نون خوانند
یعنی نافع که از صیغه بر قرآنی است بکل نون مخفف خوانند و این عامر که صاحب نونین بود مخفف نون بر خوانند و غیر از نافع

و این عامر

تخریاط معلوم شد

و کاشفان

و این عامر بیکر فون شد و پس حاصل از تحتین ایچ سبورا سه قرات باشد بعد از آن فرمود که کوفیان نخت و نخت
در موضعین از سوره و قتی السهاد رسوم عم تخفف تا اول خوانند و باقیان بشند و در مواضع ثلثه **سبها** قرآت
نافع و این عامر که موافق اندر تخفف نامرونی اما در لفظ آن مختلف اند زیرا که این عامر بنویس خوانند که اول اصل
و قوله کفنا شاست بدین معنی و درین سوره با اضافه پنج است نامرونی اعبدا نافع و این کسب بفتح خوانند و انرا اذقی
حمیم باسکن خوانند و انی امرت نافع بفتح خوانند و انی اخاف حرمان و ابو عمرو و بفتح خوانند و با عباد بر اللین
ابو عمرو و حمیم و کسبانی باسکان خوانند و یازده بقوله بشر عباده سوسی در حاکم و صل بفتح با خوانند در حاکم تخفف اسکا
و ادغام کبیر بیت و هش است کتاب بالحق حکم بهم سجا نه هولله خلقکم و انزلکم یخلفکم و جعل لکم بکل
فی الکل و قبل لفظ الکر لرو اظم همس او کذب بالصدق جهنم بنویس الشفاعة جمعا حکم بین ان هو القاموس
الغزالی فته و انقول لوان الله هدانی جهنم بنویس حال و کل بنویس العلمها و قال هم الجنة زوا و قال هم **سبها**
وَادْعُوْا خَاطِبِي لِي لِي هِيَ اَمْنُهُمْ يَكْفِي لِي اَوَانٌ نَزِيْرٌ اَلْهَيْمُ مَلَا
وَسَكَنٌ لَهْمٌ وَاَضْمٌ يُّظْهَرُ وَاكْسِرُنْ وَاَرْفَعُ الْفَسَادَ اَنْصِبُ اِلَى اَعْقَابِ اَعْلَا
یعنی مدلول هم از اولام لوی نافع و هشام و الدین دعون من و نه بظن خوانند و باقیان بخت و مدلول کان کفی این عامر
اشد مکه کاف خوانند و غیرا و کها خوانند و مدلول تا کلا کوفیان اوآن باسکان و او خوانند و پیش از او ساکن هم زیاده
کنند و باقیان بفتح و او خوانند و حذف هم کنند و مدلول هم الی و عین عاق و حاجلا نافع و حفص و ابو عمرو و بضم
و کسرها و الفساد بنصب الخوانند و باقیان بفتح با و ها و رفع دال خوانند پس قرآ سبورا در قولان و قوله بظن چون جمع
قرآت باشد قائل ذلک **سبها** قوله هاجمهم در بنیت بلکه ترجم است و قوله ز داهم یعنی پیش از او هم زیاده کن
زیرا چون او ساکن باشد لازم آید که هم پیش از او باشد که مصلح اسکان باشد زیرا که لفظ ساکن نتوان کرد و قوله
مثلا تشبیه است بدین معنی که گفته آمد و قوله سکن یعنی او را ساکن کردان و قوله و اضم یظهر یعنی بار از بظن مضموا
کردان و قوله و اکسر یعنی هارا مکسر کردان و قوله و رفع الفساک انصب یعنی دال بر رفع فساد را منصوب کردان و کفی
اشد است بدین معنی که کاف و قرات این عامر مواضع مصحف شام باشد

فَاطَّلِعْ اَنْ رَفَعْتَ غَيْرَ حَفْصٍ وَ قَلْبِي نُوْنًا مَجْمِيْدًا اَدْخُلُوْا
عَالِي الْاَوْصَالِ وَاَصْبِرْ كَسْرًا وَاَحْفَظْ مَضًا فَاِنَّمَا الْعَلَا
دُرُوْنِي وَاِنْ عَوْنِي وَاِنِّي ثَلَاثَةٌ اَعْلَى وَاِنْ عَالِي وَاَعْرَى مَعَ اِلَى
یعنی قرآ سبورا حفص فاطلع بر فتح خوانند و حفص نصب خوانند و مدلول هم من و حاکم این کوان و ابو عمرو
علی کل قلب بنویس و باقیان بجذقی بنویس و مدلول نفع و علی صلا این کسر و ابو عمرو و این عامر و شمر اذخولوا

عاقول

صلا

مکرم وصل خوانند و بجمع خاریات وصل و باقی آنچه قطع و کسر خاریات وصل و وقف **سلسله** قوله قبل تلاوة
 مقدم داشت و عین علی الوصل ترجمه است نه رمز و اصل بجمع هم ابتدا کند و قاطع نفع در وصل و وقف و اماله
 هم و خلاف کلمات و ضد و بر خن و کن و فیکون و نفع و سید خلوا و شیوخا و هاد و واق مجموع یاد کرده شد چون
 قرأت توبین قلب سالم بود از حذف شاکر و بقرآن بقوله من جمید و صحیح قرأت وصل از جهت روایت و عربیت
 اشارت کرد بقوله نفعلا اسم مد و است ای ذکا مقصور گردانید از کونظم و چون وجه قرآن بزرگوار که مناسب
 طرفین بود رعایت کرده اند بعلو حج اشارت کرد بقوله علی حجه بعد از آن فرمود نکاد یا آت اضحیا فیراوان هیت
 ذوقی اقل و ادعوی استیجاب بر کتب نفع خوانند و این اخاف در همه موضع حرمین و ابو عمر و نفع خوانند و مالی ادعوا
 حرمین و ابو عمر و هشام نفع خوانند و امری الی الله نافع و ابو عمر و نفع خوانند مالی
 ادعوا حرمین و ابو عمر و هشام نفع خوانند و امری الی الله نافع و ابو عمر و نفع خوانند
 و لعلی بلع حرمین و ابو عمر و این عام نفع خوانند و با محدودی درین موردی است
 التلاق و الشاه و قوله اتبعوا درش حد تلاق و التناد اشارت میکند در حالت وصل و قالون را
 دو وجه باشد و این نیز در موصوفین با ثبات با خوانند در حالت وصل و وقف و محمول استعوی این کتب در حالتی با ثبات
 خوانند و قالون و ابو عمر در حال وصل با ثبات با خوانند و ادعوا کسب بید است الطول الاله الا هو بالناطل احد حصوا
 و یترک لکم الدرجات ذوال العرش ان الله هو قال جل و ان لکم کادبا بر خطا حکم قبله زین غرور و باقون مالی العقی الا
 اقول لکم حکم من العباد النار نیر طرند هم نضر سلنا الله الصبر خلق و قال لکم جعل لکم اللیل لکنوا خال کل
 جعل لکم و رفق خلقم بقوله قبل لکم **سوره حم السجده** بحرف غول الذین انتم عندهم
و اسکان نجسات به کسره کا و قول **مبیل السین لبتا حملا**
 یعنی مدلول ذال ابن عامر و کوفی قوله فی ایام نجسات بکسر خوانند و باقیان با سکان بعد از آن اشاره کرد بقره و اماله
 از کربا الحارث در الف نجسات و اکثر نقله نکر اماله اختیار کرده اند جنای در تیسر کتف و از آن است که ناظم بضعف روایت
 اماله اشارت کرد بقوله اخلا و مولف این مختصر در مشق محمود در تاریخ ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم
 و چون در هم خلیل علم برح القرا برهان الدین جعری تقدم الله بقرانه در حتم جمع الجمع بر نوح و کسب کتف بروایت
 ابو جابر است اماله جایز است و آنچه در کتب ابو عمر و نقل کرده است حکایتی است که روایت کن فی شهر و احسن است اماله جایز است
و یحشر یا ضم مع فتح صفة و اعدا خذوا جمع عمر عتقلا
لذی ثمرات ثمرات کما بین المصاف و یا ضم به الخلف جلا
 یعنی خاخذ قرآن سبعه غیر از نافع و یوم بحشر یا ضم موه و فتح شین و رفع اعدا خوانند و نافع بنون معکوه و ضم شین

همه
 جمع
 جمع
 جمع

و نصب اعدا خوانند و مدلول عم و عین عتقلا نافع و ابن عامر و حفص و ما تخرج من ثمرات با ثبات الف بر صفت جمع خوانند
 و باقیان بخذوا الف بصیغ یوحسد **سلسله** قوله یا ضم و ضد دار و ضد بانون است و ضد ضم فتح و ترجمه اعدا از اطل
 معلوم شد و قاری توحید و قاری کما کند و قاری جمع بنا و اللزین و یجود و وارنا و انجر و اماله نای یاد کرده شد و با اضافه قوله
 این ثمراتی بر کتب نفع خوانند و الی بی ان لی و کس و ابو عمر و نفع خوانند و قالون را دو وجه باشد که اشارت بقوله بر الخلف جلا
 و با محدودی درین موردی است و ادعوا کسب بید است فقال لهما انفق کل خلقکم النار هم الخلد جلا و نفع
 ندعوا نزل الشیطان نزع انه هو و القولا سید و بالکر لیا یقال لکم قبل المرسل فاختلف فیها یوحصر الی الله
و یوحی نفع الحارثان و یفعلون غیر صحاب بجدل نفع کا اعتلا
 یعنی مدلول دال فان این کتب لکل بوسی نفع حارثان است و باقیان بکس و باقیان بکس و باقیان با سکان خوانند و قرا
 سید غیر صحاب یا یفعلون یا یفعلون و مدلول صحاب حرم و کس و حفص بخاطر خوانند و مدلول کافی کا و هم اعتلا از
 نافع و یعلی الذین برقع مع خوانند و باقیان بضم **سلسله** بوحی که در بیوم است ضم نکرد با اول که قرأت مقولند کس
 آن روایت نفع با بوحی آمده است در تلفظ کردن و الف بوحی داشته شد از وحی بوحی و با بوحی از نوحی بوحی و ترجمه بخل
 از اطلاق معلوم شد و از توبین تلاوة معلوم شد که مختلف فیه علم تا است که بعد از و الذین یکاد لون می بود و علم اول
 که بعد از یفعلون می آید قرآن مقولند در نصب آن وجه و یکاد و یترک الغنث و اللریح و یترک یا کرده شد
یا کسبت لافاع کسب فی کما یین فیها ثمر فی الخیر شمللا
 یعنی مدلول عم نافع و ابن عامر فیما کسبت بغير فا خوانند و باقیان در اول کلمه با ثبات فا خوانند و مدلول سبین
 شمللا حرم و کسب کما یینا لثم در بیوم و در نوح بکسر یا پیش از با سکان بنوع الف خوانند و باقیان نفع یا بعد از
 با ثبات الف و بعد از الف حرم مکسره خوانند **سلسله** از اطلاق ناظم معلوم شد که فادرا و لکل باشد و از کسب
 کسب و کما بر مستغنی شد از ترجمه آن و قوله شمللا اشارت است بخفت قرأت حرم و کسب و قوله عم اشارت است به نافع
 در صحیف شام و مدینه فیما کسبت مرسوم است و با اوله اعلم
و یبرسل قامر مع قیوعی مسکنا انا و ان کتیر کسب شدا علا
 یعنی مدلول عرف انا نافع او برسل رسولا قیوعی برفخ لام او برسل و اسکان یا یوحی خوانند و باقیان بضم
 و بوحی خوانند و قوله ان کتیر اسعوم زخرف است و فرود مدلول سبین شدا و همم الحلا حرم و کسب و نافع صحفا
 ان کتیر کسب هم خوانند و باقیان نفع و قوله شدا علا اشارت است بعلو روایت و صحف است از جهت عربیت و در صحف
 شوری یا ضم فیه نیست و با محدودی قوله الجوار فقط این کتب با ثبات یا خوانند در حالتین نافع و ابو عمر و با ثبات
و منشا فی ضم و نقل صحف عیار بر فح الدال فی عند عتقلا

لا فان
 ای صحیح
 شمللا
 کسب

در صحف
 روایت
 صحف

یعنی بر اول صحاب حضرت و کسای او من پیشتر بضم یا و فتح نون و شدید پیش خوانند و باقیان بفتح یا
نون و مخفف شین و مدلول غیر غلظا ابو عمر و یقویا عباد الرحمن بیا مفتوحه و اثبات الف بعد از ایا و فتح
دال عباد الرحمن خوانند و باقیان در مکان یا نون ساکنه و حذف الف فتح دال نون عند الرحمن خوانند و قوله غلظا
من اجل الما فی الشیر الا حمله الشا رس بعد از قران عباد و عند بیک معنی است و اگرچه بلفظشان مختلف است
یعنی مدلول هم امینا نافع است و اختلاف هم ثابته مستفهم جو او و سکون پیش خواند و مدلول یا نون
ادجال الف کده میان هم نیز بیک وجه و وجود دوم بر کده کند و موافقت کند باورش و این قول شهر است و در قران
شین ساکن باشد و باقیان استند و اختلاف هم مقصور می مدلول هم مسهل خوانند و فتح شین **سسیا** اللفظ
ناظم معلوم شده که قوله سکون مراد سکون شین است و حذف یاء هم باشد و مراد از الف است تمام
و قوله کوا و عباد است از جهت نیز و اشارت کرد بصفت یا قبل قران بقوله امینا که مقول است از نافع قران علی السبعه
وقال عن کفر و سقفا بضمه و تحریک بالضم من کرا نبالا
یعنی مدلول عین عن و کان لغز احض و این عامر قال اول و فتح فاق و اثبات الف بعد از قاف و فتح لام بعد از الف
خوانند و باقیان بضم قاف و سکون لام و حذف الف خوانند و مدلوله ذال ذکر و هم اینلا از عامر و کوفیان و نافع قوله سقفا
بضم سین و قاف خوانند **سسیا** از لغت قل و قال مستغنی شد از همه قرانین و در بسیاری قول امینا کوا و اول امینا شریف
متر فوعا که قادر فتح قاف را متفق بر نظر اعینا در شریف قران کرد و تیسر کرد بکتابت و جاور سیه قاف اوله عن کوا و قوله
و حکم صحاب نصره من جانا و اسورة سکن و بالمد عکلا
یعنی مدلول حاکم صحاب ابو عمر و حمزه و کسای و حفص حتی انا جانا بحرف الف خوانند و باقیان با اثبات الف میان هم
و نون خوانند **سسیا** حاکم بر ناست چنانکه کاف کم صحبه کدر کاف در ناست و مراد نصره من جانا است که اشاعه
نکند بر وجهی که از نا اشاع الفی حاصل شود و قران فتح و اما له بر اصل خود باشد و در مراتب مد و تحقیق و تحقیق
خود و لا با ایها الساعه قد سبق و قوله عکلا اشارت به سج السوره نون الفعل نحو جمار و اجمر و له اعلم
و فی سلفا ضما شریف و صاده یصدون کسر الضم و حق حشلا
یعنی مدلول شین شریف حمزه و کسای و حفصا هم سلفا بضم سین و ضم لام خوانند و باقیان بفتح حرفین و مدلول فاق و حق
و نون مختلف حمزه و این نیز ابو عمر و عاصم من یصدون بکسر صاد خوانند و باقیان بضم **سسیا** قوله ضما هم حرفین مثل
ببین و لام سلفا که اطلاق ناظر دالالت بران میکند و چون صا و یصدون دور تر افتاده است کسر را مقید کرد از مدلولان و معانی در هر
الهة الکونی یحقق تانیق قل الفاعل لک ان ثالتا ابدا

بضم سین و قاف
بضم سین و قاف
بضم سین و قاف

بضم سین و قاف
بضم سین و قاف
بضم سین و قاف

بضم سین و قاف
بضم سین و قاف
بضم سین و قاف

یعنی قران و قالوا الهة یحقق هم تانیق و باقیان بفتح یحق یعنی تیسر سبک نیز نیز و قران سبک هم تانیق را ابر
کنند الف **سسیا** کوفیان در تحقیق هم بین الهة بر قاعه خود باشد و در میان و ابو عمر و ابن علم سبک
هم تانیق کند نیز و از قول امی ادخال الف کند میان هم نیز و ورس بر اصل خود باشد و مدلوله لکن یحذف الف
و فی تشبه سستی حق صحیح و فی جعون العیب شایع دخللا
یعنی مدلول حق و صحیح ابر کمر و ابو عمر و سبک و حمزه و کسای بحدق حاضر خوانند در تشبهه پس قران ایشان تشبهه
باشد و باقیان اثبات حاضر کند بعد از ایا ساکنه و مدلول سین شایع و دال دخللا حمزه و کسای و ابن علم و ابی جعون
غیب خوانند و باقیان بظن **سسیا** از لغت تشبهه و تشبهه لغت مستغنی شد از جهمان و جواد مصحف شام و
بضم هم سوم است اشارت کرد بدان بقوله حق صحیح و نیز در اخفی هست
و فی قبلة کسر الف بعد فی نصیر و خاطب تعلمون کما انجلا
یعنی مدلول قافی و نون نصیر حمزه و عاصم و قیله یارب کسرام و هاجم صل خوانند و باقیان بفتح و ضم صله
خوانند و مدلول کا و کما و هم از انعام و نافع فسو و تعلمون بظن خوانند و باقیان بضم **سسیا**
تعلمون مختلف فیه آخر سوره است زیرا که بعد از قبله است پس قول الامین شریف بانی و هم بظن خوانند و باقیان
بختی عبادی الیا و یغلی ذنا علا و رب السموات خفضا الرفع حملا
یعنی در سوره یا اخصاف من بختی و با عبادی لا خوف است نافع و بزنی و ابو عمر و من بختی بفتح خوانند تا عبادی
ایبار در حالت وصل بفتح خوانند و در حالت قف با ساکن و نافع و ابو عمر و ابن علم با ساکن خوانند در حالتین و این نیز
و حمزه و کسای بفتح با خوانند و یا بخوف فای جعون هذا ابو عمر در حاله وصل با اثبات یا خوانند و مدلوله دالنا و عن علا
ابن کمر و حفص بظن فی البطون بکسر خوانند و باقیان ن تانیق و مدلول تانیق کوفیان رب السموات بجا خوانند و باقیان
سسیا قوله عباد الیا آخر مسایل زحرف است و رب السموات اول مسایل دخان و یغلی در تلاوة مؤخر اشارت کرده و
مقدم داشت و ترجمان از اطلاق معارف شد و خفض را از نحو ضد معید کرده و چون حکم بر مضایق است نیز بر مضایق الیه
پس معلوم شده خلاف در یاد بد نه در با السموات و یغلی و رب السموات بکسر و رب الیا بکسر بیرون رود که در استفاد چون
لفظین صلاحیت رفیعت دارند از جهت اعراب تشبهه کرد بدان بقوله حملا و بعد هر کدر بر خفض برده هر کوفیان
و همرا اعتلوا کسرا غنی انک فخر اسر مجا و قل ان و لای حملا
یعنی مدلول غنی غنی ابو عمر و کوفیان فاعل کسرا خوانند و باقیان بضم تا خوانند و مدلول را ربعا کسای ذوق
بفتح هم خوانند و باقیان بکسر بعد از ان برست تمام کوبد با اضا ف سهمه الدخان بروایت منحنی حمزه کما اشد بقوله
وان رواست انی انکم حمیالا و ابو عمر و بفتح خوانند و فی فاعل نون ورس بفتح خوانند و یا بخوف و دواست انهم

بضم سین و قاف
بضم سین و قاف
بضم سین و قاف

بضم سین و قاف
بضم سین و قاف
بضم سین و قاف

بضم هم و كسر لام و يا مفتوحه خوانند و باقيا ن بفتح هم و لام و اثبات الفه بعد لام خوانند **سها** معنی قصر اي حرف
 مدامت و خصوصيت مدو محل آن در مسايل نند مذکور از لفظ ناظم دانست شد و مثله آنرا در آنکه كس قران مذکور
 پس ناظم اشاره كرد بصحنه اي قران بقول هدي و يا املي از لفظ ناظم معلوم شد و فتح يا زفيد پس غير او هم و لا
 نشود الا با ساكنه زياد كه حركت مطلق با كرده است پس خدا ن سكوت باشد بنا بر اخلاص و هر يك از قران غير از ابو عمر و اصل
 خود باشد در حال حالي و عصمت و كرامت با كرده شد و قوله علي بن حمزه لا اشارة است بوجه قران و صريح در حق او
 حوله حصل است بدانيه فارسيه املي و قفله بر سوله و استاذ كند با ملى تا فرق ظاهر شود ميان آنكه فعل مستد يا شفا
 و استاذ كند يا كسر يا با ف بول كند بعد الي صفت و يبين و اقبلا

و استاذ كند يا كسر يا با ف بول كند بعد الي صفت و يبين و اقبلا
 يعني مدلول صاحب حض و حزم و كسامي و الله يعلم اسرارهم بگير هم خوانند و باقيا ن بفتح و مدلول صادق ابو بكر و اميرالمؤمنين
 حتى يعلم و مدلول اخبار كرم در مذهب نند با خوانند و باقيا ن بنون **سها** و قوله و اقبلا اشاره است بحرفي كه است مذکور
 و در وقتيناد متابع صاحب تفسير را اين مسئله در موضع باد كرد و معاني ديوز نما و وينادي از مساند قاق است و عشق و بوعود و

و في يومنا حق و بعد ثلثة و في يا يوتيد عد يئ تسلسلا
 يعني مدلول حق ابن كبر و ابو عمر و ابو مونا باشد و تعزروه و توقروه و مشجوه و غيب خوانند در كه است باقيا ن بخطاب
 و مدلول حق غير ابو عمر و كوفيا ن فسيوتيه با خوانند و باقيا ن بنون **سها** حروف لام ابو مونا كرد و تلفظ كوفيات
 ان قوله و بعد ثلثة از هر وزن و ترجمان معلوم شد از اطلاق و نیز سنوتيه خندق كرم و قصر ياد كرد از هر ضد و تا تسلسلا
 از كرم رعيه ن و سهولت ادراك ان اشاره كرد بقره تسلسلا و دايه السوء و عدله الله قد ذكره

و بالضم ضل شناع والكثير عنهما ياد في كلام الله و القصر و كلا
 يعني مدلول شين شناع حزم و كسامي يك ضم ايضاً خوانند و باقيا ن بفتح و مدلول ضم عنهما اي حزم و كسامي كلام الله كه لام
 و حذف الف خوانند و باقيا ن بفتح لام و اثبات الف اجزای الام خوانند **سها** مراد از قصر حروف و مدامت ضد حذف اثبات باشد
 و محل مدو خصوصيت نند از لفظ ناظم معلوم شد و نلاخل و تجزيه با كرده شد و قوله شناع اشاره است باي و وجه ضم ضم ابو عصمت
 در ظاهر و كوفيه بضم و قوله كلا اشاره است بزم كسر لا كلام الله منظر الف اي قصر الف شاع كه باشد و ملازم و كس
 يعني مدلول حاج ابو عمر و با معلون بصيرت بخوانند و باقيا ن بخطاب و مدلول دار عاوم مجاز كسر و ابي و كلا با فتح

سها عا معلون مختلفه است كه بعد از كلام الله می آید پس عا معلون خبر خارج باشد كه قران مستوف اند خطاب آن و حاجول
 ترجمه است و مراد از قصر عدم و مدامت و مسايل سوخته با جو رسيد و على سوه قد ذكر و معاني ديوز نما است بوجه و صحف

قران و لفظ عا منصوبه كرده اند و وزن و شروخ كود در قران نوله
فما عملون كرم يقول يا اذ صفا و كسر و اذ باراد فانه ذ خلا
 يعني مدلول اولم اين كسر كرم در هر سه است غيب خوانند و باقيا ن بخطاب و مدلول هم از و قاق اولم در اطلاق نام و حزم و
 و اذ باراد كسر هم خوانند و باقيا ن بفتح **سها** ترجمه معلون از اطلاق معلوم شد و تبتسوا و مينوا و بالنك قد ذكر و مراد
 از قوله و اذ باراد است در ستم قاف است زیرا كه از ازا ياد كرد در ميان يقول و بنياد پس و اذ باراد نجوم در طره خارج باشد كه
 در كسر ان متوفيا نند از طرق ناظم و دخلا جازي باشد كه اشاره بايد بدانيه كسر او با كه مناسب سجود است چون غيب معلون مناسب
 و يا ايها يتيان يفت ك ليللا يخلنه و قل مثلك بالسرغ شمس سندلا

و يا ايها يتيان يفت ك ليللا يخلنه و قل مثلك بالسرغ شمس سندلا
 يعني مدلول ذال دليل اين كسر يوم بنياد ي اثبات با خوانند بركه در حال وقت و بوجه دوم بخندق موافقت باي قران اول
 شين شمس و صادق سندلا حزم و كسامي و شعبه لطنى مثل ما بفتح لام خوانند و باقيا ن بفتح **سها** چون كسر اختلاف
 و در وقتيناد متابع صاحب تفسير را اين مسئله در موضع باد كرد و معاني ديوز نما و وينادي از مساند قاق است و عشق و بوعود و

و في الصعقة اقصر مسكن العين سر او اوقو و خفض المير شرف علا
 يعني مدلول زار او با كسامي فاخذتم الصاعقه بسكون عين و حذف الف خوانند و باقيا ن بكسر عين و اثبات الف معني اي غيب مدلول
 شين شرف و حاج حزم و كسامي و ابو عمر و قوم نوح بجز خوانند و باقيا ن بفتح و سلم قد ذكر **سها** اضراسكان فتح باشد و چون
 ان مقدر است سر عين معني باشد حمل بر نظيره كه جمع عليه است نحو فاخذتم الصاعقه و بدنيه تا قبل كه گفته اند تبييه كوفيه
 را و يا و چون از مسايل و الا را از قايغ شد شروع كرد در سورة و الطور بقوله

اقصر و اتعنا بن تبعث و يا ليتنا اكسر و ان سنا وان فتحوا اخللا
 مرضى يصعقون اضمته كسر مرضى و المصيطرون اسان عاب بالخلف من قبل
و صا كزاي قاهر الخلف ضبعه و لذت بين و به هشام مرثقلا
 يعني ابو عمر و والدين امنوا و اتعنا قطع هم و باسكان تا و عين و اثبات نون بعوضه الف خوانند و غير ابو عمر و بصل هم
 و فتح تابع المشبه و فتح عين و در مكان نون و الف تا ساكنه خوانند و مدلول دالدين اين كسر و ما الساهم بگير لدر خوانند
 و غير ابو قطع خوانند و مدلول هم و اخللا و ررضي تافع و كسامي اند هو بفتح هم خوانند و باقيا ن بگير مدلول كاق كم و لون فصل ان
 و عا هم فيه يصعقون بضم با خوانند و باقيا ن بفتح و مدلول لام لسان و زار و صلاه هشام و قبل هم المصيطرون و باسكان خوانند
 و باقيا ن غير حضم صفا خوانند و مدلول عين عاب حضم را دو وجه باشد بگير حرمين و وجه دوم صاد كه اشاره بقوله
 عاب بالخلف و مدلول قاق قام خلا و را دو وجه باشد و اول باشما زان موافق قران خلف و وجه تصاد و خالص قوله
 ما كبر هشام بتدبير با خوانند و باقيا ن بفتح **سها** حذف ضمير كرد از و اتعنا هم از هر وزن و از تلفظ بكلمين مستغنى

عنه
 و قوله
 و قوله
 و قوله

عنه
 و قوله
 و قوله
 و قوله

در اطلاق حمل ابرو و فو اول فنزل باشد اما چون نزل کند کفر در التناوب و سطر اعراب

از ترجمه و مصطلح ناظم است که در اطلاق حمل ابرو و فو اول فنزل باشد اما چون نزل کند کفر در التناوب و سطر اعراب
 در اول و اول سنا تیس است برین معنی مذکور است که در کتب معتبره در لغت و رساله و غیره
عامه شمرده و بافتند انما لکنی من الجاهلین و اخفلا
و من ضیری خشا خاشعا شفی حمید و خاطب علی فطنت کلا
 یعنی مدلول سخن شفا حرم و کسای افتخار و نفع تا سکون سم و خرق آن خوانند و باقیان هم تا نفع سم و اثبات الفی جلازم
 خوانند لکن فطنت و صفا بجم معنوی و ضیری بجم ساکنه خوانند و غیره و حذف هم مائة و در مکان هم ضیری با ساکنه خوانند و
 مدلول شفی شعی و حاشا حرم و کسای و ابرو و خاشعا ایضاً هم بفتح خا و کسر شین و تخفیف شین و اثبات الف میان خا و ک
 خوانند و باقیان بفتح خا و نفع و تشدید شین و حذف الف خوانند و مدلول فاطمه و کاف کلا حرم و ابن عامر سیعولین علی خطا خوانند
 و باقیان **سها** از لفظ عامه شمرده و مستحق شد از ترجمه و معنی در این باره بفتح اذ هم جلا لفظ که در مصطلح گفته
 و باللفظ استغنی عن التبدل الجلا و چون سایل سوم بجم شفا حرم و خشا خاشعا و تلفظ بلفظی که در این ترجمه مستحق است
 و سید سیعولین و اخرون حذف کرد و کبر و امهاتکم و التنازه و اللات و فواصل و عداد الاوی و فو و در ترجمه و فکر و فحشا
 در ترجمه یاد کرده شد و معانی موزان است یعنی وجع و اثبات و قول و رد و قول منکران و انسون هم محمد صلعم تا سهرم و حرم قول
 یا ایضا فیرت و اما با محذوفه در قافچه راست و عید افحینا و من خاق و عید و کس باثبات با خوانند در حالت وصل و اما با یاد
 در موضع خود یاد کرده شد و قول المتادی نافع و ابو عمر و باثبات با خوانند در حالت وصل و ابن کثیر باثبات با خوانند در حالت وصل
 قریب آن محذوفه شش است یعنی الایع بنی باثبات با خوانند و قبل و باقی قریب حذف و ویرش و ابو عمر و در حال وصل باثبات با خوانند
 و الایع در حالت ابن کثیر باثبات با خوانند و نافع و ابو عمر و در وصل قول نذری در شش موضع می آید و فو و رس باثبات که در حالت
 وصل باثبات با خوانند و ادغام کبر در سهرم محمد صلعم است الصافی جنات ناصح هم نیز که عندک قالو العلم عازا
 یعنی مستقیم الفتنارایت تبیین هم سولهم ما تبیینهم و در فتح ادغام سین هم است لیغیر لکن ما تقدم من المؤمنات جنات
 سیقول لکن یغفر لهن و عذبت من تعلم ما یغفر لکن تعلم ما لم ارسل رسولک رجا السی و ذلك اخرج شطاه و در
 ادغام نفع است المر لغتیم الالف بجم ان با کلمه و قبایل تصار فوا و یعلم ما و در قاف ادغام همت است و یعلم ما فیرت
 قال لا القول لکن یقول یختم بک قبل نخی نخی اعلم بما و در الذاریات ادغام ه است و الذاریات ذروا اقل قتل
 حدیث ضیف لکن قال قال بیک انه هو خیر این رحمة و در الخیم ادغام دامت الملا یکه تسمیه اعلم فی ضیل علم علی
 اعلم بک اعلم بمن و انه هو در چهار موضع الحدیث تبیین و در قمر ادغام دور یطوین نخی مع و در **سوره البقره**
و احب ذوال النحان منج ثلاثا یقرب نصیب کفی و التون باخفص تشکلا
 یعنی مدلول کاف کفی ابن عامر قول و الحب و ذوال النحان در مواضع ثلثه یصحب خوانند و مدلول شین تشکلا حرم و کسای

و النحان بحر نون خوانند و برفع حرقه یقین معنای قراد در مواضع ثلثه برفع خوانند پس حاصل سهر و ان باشد و سهر
سها از بحر اختلاف معنی و او عطفه را در سوا و عطفه آور و وضیفه امقید کرده اند از حصر و خورا در مصطلح سها
 ذام سوم بود بافت تیسیر کلام بقوله کفی و قریب شکلا فی قید و صور یعنی حرم و کسای نون و الراجح ان را معنی کرده اند و این مختص
و یخرج فاقضین انما الضی اذ حرم و فی المنشآت الشین بالکسر و اجلا
صحیحا یخلف بفتح الیا شایع شواط بکسر الضی مکیهم جلا
 یعنی مدلول حرم اذ و حامر نافع و ابو عمر و بجم منها الا و ضم با و فتح را خوانند و باقیان بفتح با و ضم ما و مدلول فافا جلا حرم
 المنشآت بکسر شین خوانند و مدلول اذ صحیحاً شغیه بیک و هم موافقت حرم کند و وجه دوم موافقت باقیان در ان باشد یعنی بفتح شین
 خوانند و مدلول شین شایع حرم و کسای بسفوح لکم یا خوانند و باقیان بنون و این کلمه شواط بکسر شین خوانند و باقیان بفتح
 اوله ارض هم با بجم است و ما و ارفه فتح را و بصحت و جهن شغیه تیسیر کرده بقوله صحیحاً و سینی سفوح حذف کرد و باقیان کحل
 اختلاف است او بلفظ فافا تیسیر و ابدا التعللان یاد کرده شد و معانی موزان است وجه قران کافیم
و رفع نحاس حرق و کسر بیطمت الاوی ضم تهدد و
وقال به اللین فی التان و حله شیبوخ و نصر اللین باضه الاوی
وقول الکسای ضم ایها تسان و جید و بعض المقربین به تلا
 یعنی مدلول حرق و بجم و قول و تخلف بحر خوانند و باقیان برفع و مدلول تا تهدد و وی تا کسای بجم هم بیطمتن از کله
 اول و کسر هم از بیطمتن که کله تا نایب است خوانند است و لیت بیک و چه عکس قران دور خوانند است و وجه دوم مثل دور و کسای
 محذوفه اندیشه است رواه را بجم امین اگر خواهد بیطمت اوله ارض خوانند و ثانی کسر و اگر خواهد اوله بکسر خوانند و ثانی بضم
 جبراً متذکره اندیشه صحت و اوله بعض المقربین به تلاصی عباد است تا تخیر یعنی بعضی از ائمه قرآنیه از تخیر روایت کرده اند ان کسای
 پس حاصل آن باشد که سوره منقول است از کسای ضم اول و کسر ثانی و کسر اول و ضم ثانی و تخیر از زوایبین و جایز باشد بیطمتن
 خوانند و فی الاوی بنقل هم و جایز باشد بیطمت بضم ثا و ترک نقل در فی الاوی
واخر هیاذی الجلال ابن عامر یوا و و من شمر الشاخره فیه تشلا
 یعنی ابن عامر قول و الجلال در آخر و من یوا و باقیان خوانند و باقیان **سها** چون در مطلع صحیح و اوله اللین است
 بر این لغوی یا رسیده و بیت را بدستین رسم ذوالجلال با تمام و ساند و معلوم شده در صحیفه شام یوا و رسیده است و در ترجمه
 یا محذوفه و اصفا و نیت و ادغام بجم و است التي یکتب بها عینان نضاختان **سوره الوا فخر الحدید**
و حور و عین حنقصر فرعها شفی و عمر با سکون الضم صحیح فاعثلا
 یعنی مدلول شین شعی حرم و کسای و حور و عین بحر را خوانند در کلمه و باقیان برفع و مدلول اذ صحیح و فاعثلا شغیه

تنبیه کرد بدان بقوله وصلوا وصله و در سور و واقعه و حدید یا اضافه و زواید یا ملاست و ادغام کبر
 در واقع بیخ است از این سخن الحاقون سخن المستنون سخن اقسام عواقب و فصله لحم و حدید و ادغام چهار است بول ما
 قهر بلیهم العظم ما اصاب فان البیهود و فرسورة المجادلة الى اسمة النون
و فی بیننا جون اقصر النون ساکننا و قد نة و اصمیر جیهة فتصلا
 یعنی مدلول فارغ است که جمیع این سخن با ساکنان قون قبل از تا و بعد از تا جمع را مضموم خوانند و باقیان بیخ چون
 بعد از تا مفتوحه و بیخ جیم و اثبات الف میان نون و جیم خوانند **سها** از لفظ ناظم معلوم شد که محل اختلاف در
 یقینا جوی و وقتی باشد که مفعول بیخ پس و لا یقینا جوی خارج باشد که مفعول است و اذنا جیم نیز خارج باشد بنویسند که
 ماضی است و تمام خوانند خارج باشد زیرا که امر است و بیضا هر دو فذکر و لا اعلم

و کسر اشتر و افا صمیر و حاصف و خلیفه عملا و آمدن فی المجالس قول
 یعنی مدلول بیخ عملا و عم حفض و نافع و ابن عامر و اذ قبل اشتر و افا صمیر و افا صمیر استخوان در فعله و مدلول اصاو
 سینه بیک و هم موافق اید مذکور خوانند است و بوجه دوم با کسر نون موافق قوا غیر مذکور و مدلول نون بوقلا عاصم
 فی المجالس بیخ جیم و اثبات الف بعد از جیم خوانند است در صیغه جمع و باقیان با ساکنان جیم و حذو الف بر صیغه
سها ضم یا معید گویند از کسر ضد و خلف از ان ابوبکر است زیرا که رفا و معوم است و قان هم همین قول است
 کسر معنی خوانند و لکن بکسر نون خوانند بکسر نون خوانند و قوله صفو خلفه اشارت بخلاف آن که از بیخ زوایت
 تخیر صم و کسر امه است و نیز روایت آمده است از ابوبکر که یادند نام که چگونه خوانند ام این حرف را بر عاصم رحمت الله

و فی مسلی الیایحی و فی الثقیل جمع و ولما تات تکون خلف لا
 اشارت کرد با اضافه قوله و در مسلی نافع و ابن عامر بیخ خوانند و با حذف و در زین سور نیست و ادغام کسر است
 قهر بر قید بعلما الدین لغوا قبل الام اول کتب حزبالله هم و نیز بعد از ارسال حرامست فتدو که مدلول حاجی ابوعمر
 بیخ یون مستدر خوانند و باقیان بسکون حا و مخفف را و مدلول لام لا هشام قوله کیلا بکون دولة بیک و کون
 بتائیت و دوله ترغیب خوانند و بوجه دوم بکون بتدلیه و دوله بنصب هم چنانکه فراسیج **سها** سکون حایح یون
 معلومست لفظ ناظم قان مخفف یا و فتح آن مرقار مشعل از نحو مؤنر و سوال که در ذکا ناظم که مراد از آن کسلی خلف لا
 چیست شاید که لا نافی باشد یعنی هشام با حد الوجیه نفی تائیت مذکور کند و اثبات تذکره بوجه دوم شاید که لا ای
 باشد اسم فاعل از لامی که مفعول شده است از هر وزن و لا و مطلق را گویند یعنی روایت تائیت در بکون باره و دوله از هشام
 اکثر و اشهر است از آنکه پس و وسطی و مثبت بود بتائیت دون الشکر و قوله الرعب یاد کرده شد

و کسر جدار صمیر و الفخ و اقصر فان وی اسوقه انی بیاء توصله

عربا بسکون را خوانند و باقیان بیخ **سها** قوله و عن عطف کبر بر حوز تا اجبار باشد از اختلاف فاسمین و اسکان در عین عقید
 از نحو صمیر و تنبیه کبر بخت استکان و صحت روایت و علوان بقوله صحیح فاعثلا

و خف قد نة انرا و اقصر شرب نة الصغیر و استغما انرا صفا کلا
 یعنی مدلول دال دار بکسری سخن قدرنا بخفف ال خوانند و باقیان بنشدید و مدلول فاقی و نون ندا و هم الصغیر جمع و عاصم و
 نافع شهرها هم بیخ شبن خوانند و باقیان بیخ آن و مدلول صلا صفا شعبة نامحزون بزیادتی هم مفعول بر صیغه استغما
 خوانند و باقیان بخفف هم زاین خوانند بر صیغه خبر **سها** بر اصطلاح ناظم بخفف متر باشد بر دال قدرنا و هم وصله
 در کلام انرا زوایت معنی شعبة بر اصل خود باشد در تحقیق و قصر هر نین و زوایت تسهیل هر نیز از آن است لکن نظر فاعلم

بموقع بالاشکان و القصر شبا یبع و قلا حذو صمیر و کسر الحاء حولا
و عینا فکر عنیه و کک کئی و نظرو یا یقطع و اشتر اصمیر فیصلا
 یعنی مدلول شبن شایع جمع و کسای بموقع العنوم با ساکنان او و حذو الف خوانند و باقیان بیخ و او اثبات الف بولار او خوانند
 و مدلول حاحولا و صمیر عنه عاید است بوجه دوم و قلا حذو صمیر و کسر حذو صمیر هم و کسر حذو صمیر هم و کسر حذو صمیر هم
 و نصب قاف مشاقم خوانند مدلول کاف یعنی ابن عامر و کل و عدله بر ف لام خوانند و غیر او نصب مدلول فاقصل جمع نظرو
 بقطع هم نظرو مفتوحه و کسر ظا خوانند و باقیان بوصول هم و ضم ظا و در حالت ابتدا هم را مضموم خوانند **سها** مراد از قصر
 اینجا حذو صمیر و هشام و صدان اثبات مد و موقع آو مسایل و اقصر است و قلا حذو اول حذو و دفع مشاقم از اطلاق معلوم
 و قوله یضا عینا و یضا عینا یاد کرده شد و چون قرات ابن عامر صحیح است بنفیر کرده بدان بقوله کئی

فی بخذ غیر الشامرات الخفیف اذ عر و الصادان و یخذ فی صلا
 یعنی قراسیمه غیر از ابن عامر فالیوم لا یوخذ بکسر خوانند و ابن عامر بتائیت و مدلول هم اذ و عنین عر نافع و حفص و ما زال الحق
 بخفیف ناس خوانند و باقیان بنشدید و مدلول دال دم و صاد صلا ان کسری و شمش تقوی صاران المصدوقه و المصدوقان خوانند
 باقیان بنشدید صا در کلین **سها** ترجمه یو خفا را اطلاق معلوم شده و بخفیف منزل شده بر نزل و عطف کرد صا
 المصدوقه المصدقات بر نزل تا معلوم شود بخفیف صا برین وجود و کلامه بر نیز بخفیف بر عطف نزل امر کرده است از کما بقوله صلا
و انرا کف اقصر حیظا و قد هو الغنی هو اخذ عر و صلا موصله
 یعنی مدلول حاحیطا و عر و صلا انکم موق الف خوانند و باقیان باثبات الف خوانند بوجه دوم و مدلول هم نافع و ابن عامر قان الله هو
 الغنی بخفف هو خوانند و باقیان باثبات هو **سها** مراد از قصر حقیق و صدان اثبات مد باشد و محل مد و حذو صمیر
 ان لفظ ناظم معلوم شده و قول حیظا یعنی نگاه در اصطلاح ناظم او با بجن و رضوانا قدر و چون قرات نافع و ابن عامر موافق سخن مد

بموقع بالاشکان و القصر شبا یبع و قلا حذو صمیر و کسر الحاء حولا

و کسر جدار صمیر و الفخ و اقصر فان وی اسوقه انی بیاء توصله

یعنی مدلول ذال و غیره اسوه نافع و کوفیان من و زاجور یعنی جم و دال و حذوق الف خوانند که حکیم فتح
و اشارت الف میان دال و راجز است و بعد از آن اشارت کردیم با اضافه در سه حشر و دالانی اخاف حرمیان و ابو عمر و فتح
خوانند و با ویدرین سه نیست و ادغام کبریا است و قد قرنی الذین اتفقوا قال للانسان الذین نسوا المصنوع **سها**

چون از سبیل حشر فارغ شد شروع کرد در مخنه فرمود مدلول نون نص عاصم بفضلی بکلمه بفتح یا خواتمه و غیره عاصم
بضم و مدلول نون کوفیان بکسر صاد خوانند و غیر ایشان بفتح و مدلول تین شافیه و کاف جملای حرم و کسای و ابن عامر
بشدید صاد خوانند و غیر ایشان بخفف صاد پس حاصل از ترجمه مذکور که اسامی را چهار قریب باشد زیرا که ابو عمر و
و حرمیان بضم یا و اسکان خا و فتح صاد مع الخفف خوانند و عاصم بفتح یا و سکون فاء و فتح کسر صاد و تخفف صاد
خوانند و ابن عامر بضم یا و فتح فاء و صاد بشدید خوانند و حرم و کسای بضم یا و فتح فاء و کسر صاد باشد و خوانند
فما مل ذلك **سها** قرآن عاصم از ترجمه خودش و کوفیان معلوم شد و قراة حرم و کسای از ترجمه کوفیان و حشر
ایشان و صد عاصم معلوم شد و قرآن ابن عامر از ترجمه و صد کوفیان و عاصم معلوم شد و قرآن باقیان
از صد تراجم بیت معلوم شد و فتح را مقید گردانید از ترجمه خود و محل شدید از ترجمه تفصل الایات معلوم شد و شافیه کلا
و فی **سها** کلا و غیره **سها** و اخص نوره عن **سها** کلا

یعنی مدلول حاحلا ابو عمر و ولا عسکو افتح صیم و شدید سین خوانند و غیره او با سکان هم و تخفف سیم خوانند
و مدلول عسک و سین شده و اولاد لا خفص و حرم و کسای و ابن عامر و اولاد هم نیزه و تون و نیزه خوانند
و باقیان بنویسند و بضم نون خوانند **سها** سکون سیم عسکو امر قمار تخفف الف لفظ ناظم معلوم شد
و فتح سیم قمارر مشد را از نظیر آن و ابن افر سبیل موه اسه خنده می امر باشد پس صد لا تنون باشد و اسوه
و **سها** نزل کلاما و انصاه نونا سما و تخجیکم عن الشاه **سها** نقتلا

یعنی مدلول حاحلیان و ابو عمر و کونوا انصاه الله بنون را و نون را و نون را لام هر در ده خوانند و باقیان بفتح تون
و حذوق لام هر خوانند **سها** قاری بنون و قف بر انصا را با لک کند و ابد ابد حذوق فین وصل و قف اکتون بر انصا
بسکون را و قف کند و ابتلا کبرج وصل مقهور خوانند و انصاه الله بر تخجیکم مقدم داشت از هر وزن
و **سها** بعدی و انصاه ی بیا و اصافتی و خشب سکون الضم را کرضی **سها** حلا

یعنی مدلول زار زار و را ارضی و حاحلا قبل و کسای و ابو عمر کانه خشب اسکان شین خوانند و باقیان بضم
بضم اول سید منافیه و سکون را مقید گردانید بضم از ترجمه خود
و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

در مخنه سبیل حشر فارغ شد شروع کرد در مخنه فرمود مدلول نون نص عاصم بفضلی بکلمه بفتح یا خواتمه و غیره عاصم بضم و مدلول نون کوفیان بکسر صاد خوانند و غیر ایشان بفتح و مدلول تین شافیه و کاف جملای حرم و کسای و ابن عامر بشدید صاد خوانند و غیر ایشان بخفف صاد پس حاصل از ترجمه مذکور که اسامی را چهار قریب باشد زیرا که ابو عمر و حرمیان بضم یا و اسکان خا و فتح صاد مع الخفف خوانند و عاصم بفتح یا و سکون فاء و فتح کسر صاد و تخفف صاد خوانند و ابن عامر بضم یا و فتح فاء و صاد بشدید خوانند و حرم و کسای بضم یا و فتح فاء و کسر صاد باشد و خوانند فما مل ذلك سها قرآن عاصم از ترجمه خودش و کوفیان معلوم شد و قراة حرم و کسای از ترجمه کوفیان و حشر ایشان و صد عاصم معلوم شد و قرآن ابن عامر از ترجمه و صد کوفیان و عاصم معلوم شد و قرآن باقیان از صد تراجم بیت معلوم شد و فتح را مقید گردانید از ترجمه خود و محل شدید از ترجمه تفصل الایات معلوم شد و شافیه کلا و فی سها کلا و غیره سها و اخص نوره عن سها کلا

یعنی هنر القان فاع لولور و سیم بخفف و او خوانند و باقیان بشدید او و مدلول صاد صفت شعیه عما نولون که ختم سیم
بیت خوانند و باقیان بخطاب و مدلول حاحلا ابو عمر و فاصدق و اکون با ثبات و او بعد از کاف و ضب نون خوانند و باقیان
بخفف او و بضم نون **سها** قولخ لولور او امراد تخفف عین کلمات که آن واوات و ترجمه معلوم از اطلاق معلوم شد
و او اکون را لفظ ناظم و نصب مقید گردانید از ترجمه خود و معلوم بر اکون مقدم داشت از هر وزن و چون قرات نافع بنا بر اصل که
که آن تخفف است تخفیف کرد بان بقوله الفاء و در مخنه وجهه و منافیه و تعبان یا اضافه و نون نیست و در سیم صفت یا اضافه و نون
من بعد سیم حرمیان و ابو عمر و شعیه بفتح خواتمه و انصاه نون نافع فقط بفتح خوانند و با ویدرین سه سبیل حشر در سیم
نست و ادغام کبریا در مخنه شش است اعلمها المصیرنا فان الله هو اعلم بما ناهق الکفار عن حکم بدینهم و در سیم صفت
اظم عن رسول الخوارین سخن و در ترجمه چهار موضع قبل فی العظیم مثل التوبه ثم من الله ومن و در سبیل حشر در موضع
نطمع علی قیلیم و در تفان چهار موضع خلقک علی ما و یعلم ما هو علی الله بخلاف آنچه بعد از آن شروع کرد در سیم صفت و اطلاق
و **سها** لا تنون مع خفص من و الخفیف عرق **سها** نقتلا

یعنی خفص یا باقیان بضم نون خوانند و امیر را و باقیان با ثبات تونین و نصب را امره و مدلول لا نقتلا کسای بضم و خفص
بخفف او خوانند و باقیان بشدید **سها** صدفی اثبات باشد و صله ها یا باشد قمار حشر را و او قمار بر نصب و محل تخفف
از لفظ ناظم معلوم شد و سین و سینات و کابز و نکرا و الا ای یاد کرده شد و عرق اول سلسله حرم و قراة سها در سیم صفت و اطلاق
و **سها** نضوحا شعبه تنون علی القصر و التشدید **سها** نقتلا

فرمود که شعبه تنون نضوحا بضم نون خوانند و باقیان بفتح و مدلول شین شق حرم و کسای شق نضوحا و بضم نون خوانند و باقیان
تخفف فاء و باقیان شق نضوحا از سبیل حرم است و من تقوی اول سلسله ملک و محل مدار قرآن قمار تخفف
معلوم شد و خصوصیت مدار فتح ما قبل معلوم شد و قوله شق نقتلا یعنی قرآن مذکور در شهره و مخفف چه شبیه است و قف عسکو
و در خشنه باشد و **سها** نضوحا اصوله فی الوصل الاوئ قبل و اقا **سها** ابتدلا

یعنی حکم خزیه استم در اصول یاد کرده شد اما لفظ این کلمه معین نکته بود زیرا که تبعیت استم در اراج کرده بود پس مخفف
خود معین کرد الله اخلاق قاری در آن فرمود که قبل حرم اولی را در جائز وصل الی الله بود و از مقدم داشت بخجی از هر کلام
و **سها** سکون ناصح مع غیب یعلمون فرض معی بالیا و اهلکی الجلا **سها**

یعنی مدلول را ارض کسای نصحها نضوحا مستعملون من هو یغیب خوانند و باقیان با سکان حاحلا و خطاب بر معلوم خوانند
سها یعنی از انچه قراة روایت کرده اند که کسای با او و حشر است در ححلا و ناظم متابع صاحب کبریا و قطع کرد بضم حاحلا
اشاره قبوله **سها** سکون ناصح فرض مقید گردانید از ترجمه خود و هم کرد با **سها** مستعملون کیفه ارج باشد و امر کرد و راجعت تا طالع عاقل
الانچرم من در سیم حشر و او بخجی از روایت ناظم قبوله روایت بعضی مذکور را که آن طرق ناظم نیست و سینت یاد کرده شد و حشر

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

و **سها** حلا

در مخنه سبیل حشر فارغ شد شروع کرد در مخنه فرمود مدلول نون نص عاصم بفضلی بکلمه بفتح یا خواتمه و غیره عاصم بضم و مدلول نون کوفیان بکسر صاد خوانند و غیر ایشان بفتح و مدلول تین شافیه و کاف جملای حرم و کسای و ابن عامر بشدید صاد خوانند و غیر ایشان بخفف صاد پس حاصل از ترجمه مذکور که اسامی را چهار قریب باشد زیرا که ابو عمر و حرمیان بضم یا و اسکان خا و فتح صاد مع الخفف خوانند و عاصم بفتح یا و سکون فاء و فتح کسر صاد و تخفف صاد خوانند و ابن عامر بضم یا و فتح فاء و صاد بشدید خوانند و حرم و کسای بضم یا و فتح فاء و کسر صاد باشد و خوانند فما مل ذلك سها قرآن عاصم از ترجمه خودش و کوفیان معلوم شد و قراة حرم و کسای از ترجمه کوفیان و حشر ایشان و صد عاصم معلوم شد و قرآن ابن عامر از ترجمه و صد کوفیان و عاصم معلوم شد و قرآن باقیان از صد تراجم بیت معلوم شد و فتح را مقید گردانید از ترجمه خود و محل شدید از ترجمه تفصل الایات معلوم شد و شافیه کلا و فی سها کلا و غیره سها و اخص نوره عن سها کلا

عاید باین اضافه است که معنی واهل کتبی است یعنی تکشف و معاین در اصول کلام که رفتاس فاما معی اور حنا حرمیان و غیره
 و این عامر و حفص نفع خوانند و اما اهل کتبی قراسی غیر از حرم نفع خوانند و با کثرت و در هر دو است قول تلم و تدبیر و نظایر
 بخوانند در رسوم طلاق و نوحیم با آن مختلف نیست و از عام کبر در طلاق دو موضوع است حیث سکتی و امر درهما و در حرم
 او عام هر موضع است بختم ما کمال الله هو ان طلقن و در کلام عام سکت نکاد نیز معلوم جلال کم کان تکبر نیز زکام جلال
و صمیمی بی زلف کمال و عز و کبر و حرمی حاکم

بسیار است
 در کتب معتبره

یعنی مدلول خلقت کسب غیر از نافع نیز لغوی است با خوانند و نافع نفع یا خوانند و مدلول را در و حاصل کسب و ابوعمر و
 و من قبله کبر قاف خوانند و نفع با و باقیان نفع قاف و اسکان یا سکتا ضم غیر است یا شیوخ قاف و لام
 نیز لغوی است که در نافع بحر اول منزل شوهله آن است و این سلسله اول نفع و من قبله اول طاق است و اقسام نفع
 و اولیا بیاد کرده است و آن در احواله قد ذکر و معانی در روز چنانچه از پیش یاد کرده شد
و نفعی شفا باین ماهیه فصل و سلطانیه جزو ن هاء فتح صلا

یعنی مدلول سکتی حرم و کسب لایحیی بکدر خوانند و باقیان نفع و مدلول قاف فصل حرم قول ماهیه و سلطانیه در کتب
 و ماهه در الفارجه غیر عاخواند در حانه وصل در مواضع ثلثه و باقیان در حاکم و نفع و باقیان باقیان هاء و حاکم
 و ترجمه نفعی از اطلاق معلوم شد و اما کبیر و حسابیه قراسی در حاکم فصل و نفع و باقیان هاء خوانند و مجموع کلمات مختلفه
و یکگون بودیون مقاله مختلفه کسب و نفع

یعنی مدلول مع مقاله این ذکوان بخلاف مع و مدلول لام که و دال دایع هشتم و این مختلفه کبر قبلا اما بیکگون علم اما برون
 یا غیب خوانند طری ذکوان بود دوم و باقیان در مواضع نیز خطاب خوانند و مدلول را تلام کسب توجه الملائکه بکدر خوانند و باقیان
 بتفاوت **سکتا** ترجمه سایل ثلثه از اطلاق معلوم شد و چون در روایت این ذکوان نقل را اختلافی بود تغییر کردن قول
 مقاله و دیگرین از احواله است و بودیون مقدم داشت زهر وزن و بویج از سله معارج است
و سائل غرض این و غیره از الحیز و زلف او یا ابدا
 یعنی مدلول غرض و دال را ابوعمر و کوفیان و این نیز سائل کبر محققه معنوه خوانند و نافع و این عام در کلام حرم لغوی خوانند
 مدلول غرض یا زلف او یا از اجناسه ناظم اشاره کرد بران و قوله و غرض این اشاره بود که نافع و این عام در کلام حرم لغوی خوانند
و مثل غرض فارغ سویی حفصه و قلتها اقمه بالجح حفصه تقبلا
 یعنی قراسی غیر از حفصه ناعه السنور بود نفع خوانند و حفصه نهضت بعد از آن فرمود که حفصه بستمها دانهم قانون باقیان الف
 خوانند بعد از آن بر صیغت جمع و غیر حفصه بحدف الف بر صیغت تصدیق بود میزد و اما نافع قد ذکر
الی نصب قاضیه و عکله علی کرامه و قد فدا به الصمرا اعمالا

یعنی مدلول عین علا و کاف کرام حفصه این عام را فی نصب یضم نون و صادر خوانند و باقیان نفع نون و اسکان صلی
 و مدلول حرم علا نافع و لا تدن و دافع و اوضانه و غیره و نفع **بسیار** فوله الی نصب لغوی معارج است و قد ایش
دعای وانی تمیزیتی مضافا مع الوان فافتح کبر شرفا عا
و عن کاهن ان المساجد فتحه و فی ان الله لما یکسر ان و ما العلا

اشاره کرد بیا اضافه نفع موضوع که در رسوم نوح است و فله دعای وانی اعلمت حرمیان و ابوعمر و این عام نفع
 خوانند در اول و ثانی موافقت کنند از عام یعنی موصاف حفص و هشتم نفع خوانند بعد از آن شروع کرد در رسوم حرم و فرمود
 که مدلول کاف و کیم و شین شرفا و عین علا این عام و حرم و کسب و حفص نفع خوانند حرم ان یعمل و او منضم شود بان جمله
 ان و از نفع حرم اولان و ان تعالی و ان و انما المسلمون و باقیان در مجموع کبر خوانند و در مود که قراسی
 در نفع و ان المساجد و بعد از آن فرمود که مدلول اوصاف صوی و الف و العلا ابوبکر و نافع و انما قام بکسر حرم خوانند و
نفع سکتا بیان آن که مختلفه بود گفته آمد غیر از سیزده موضع مذکور ای سببه متفق اند در فیه ان و قول صوی
 جمع صوغ است و آن نشانی باشد که اگر اعلام نصب کرده باشند یعنی که وجه کسر ان ظهوری دارد زیرا که اشتیاق با
و سکتا کوفی و فی قال انما قل فتانصا و طب تقبلا

یعنی کوفیان سکتا یا خوانند و باقیان نفع و مدلول فافشا و نون نضا حرم و عاصم قل انما ادعوا بضم قاف و سکون
 لام و حذقیان خوانند و باقیان نفع قاف و لام و اثبات الف بینهما خوانند
و قل لبدا فی کسبه الضم کلامه بحلیف و یا زنی مضاف تحملا
 و مدلول لام لازم هشتم علیه لید یعنی لام خوانند و از هشتم بکسر لام نیز آمده است و قوله بحلیف اشاره است بدان که
 مشهور است روایت ضم است کما اشاره بقوله الضم لازم و باقیان بکسر خوانند **سکتا** از لفظ قال و قل در بیان سابق
 شده از ترجمان و لید از کون مؤخر گردانید و قال مقید بانما تا قبله انی لا ملک خارج باشد و چون قل بر صیغت ام متکلم
 داشت باقل از صیغی تلبسه کرد بانشاره منظم نیست بقوله قسا نضا و طب فبوله و نیز موافق رسم است قرات قل و
 یا زنی مضاف یعنی در رسم حرم باین اجزاء قوله لبدا آمده است فقط حرمیان و ابوعمر و نفع خوانند و قوله تحملا یعنی حمله ام

و طاب و طا فاکسیر و کما حکرا و رب بحفیض الفح صحنه کلا
و ثالثه فانصب و فایضه ظی و ثلثی سکون کاح و جمل
 یعنی مدلول کاف و حاکم این عام و ابوعمر و قوله و طاب بکسر او و نفع طا و اثبات الف بعد از اطلاق خوانند و باقیان نفع او
 و اسکان طا و حذقیان و مدلول صحبه و کاف کلا سجد و حرم و کسب و این عام در کلام حرم یا خوانند و باقیان نفع
 و مدلول ظی این نیز و کوفیان نصب نفعه و ثلثه خوانند و باقیان در مواضع حرم خوانند **سکتا** از لفظ و طا و وطاب

الضمیر

بسیار است
 در کتب معتبره

بسیار است
 در کتب معتبره

بسیار است
 در کتب معتبره

مستغنی شد تاظم از ترجمه کلمه تائید را معنی کرد آید بکسر زبانه لفظ محکم که در غیر کسرات و چون در تائید ذکر
 از بند معلوم شود که در کلمه اوله مقصود است و او منقح باشد و کما حکوا اشارت بصحت روایت کسر حضرت
 معنی در این کلمه خود و قد خصمه کلا یعنی شاعت مذکور محافظت حضرت کرده اند در روایت و نیز در این کلمه است بصحت
 و حال آنکه حضرت بنا بر بصیفت لیکل است و معنی کرده اند سکون را از هر صند معلوم شد که خلاصه معنی این کلمه
 باظم و نلته مختلفه معلوم شد که دو است از تریب سالی من قلیلا نصفه که حرف اولی است و نلته آخری از این خارج باشد
 و نلته بر صنف مقدم داشتن و این هر دو را بر نلتهی بعکس تلاوة از هر نظم و قوله قطعی یعنی صحیح فاطمه است ترجمه مذکور بالا
 و جملا شایسته بقارن سکون نلتهی زیرا که در پیش قرائت ظاهر است هر دو را صحیح

**وَالْعَرَضُ الْكُحْفُ إِذَا قَلَّ فِي الْوَأْدِ بَرِّ وَأَقْرَبُ وَسَكَنٌ عَنِ اجْتِنَالِ
 فَبَادِرٌ وَأَمْسَتْ بَعْدَ عَمْرٍو فَحَدٌّ وَمَا يَذْكُرُونَ الْغَيْبَ حَصْرٌ وَخِلَالًا**

یعنی حضرت قول و الراجز بصم را خواند و باقیان بکسر مدلول عین عن و حصر اجتنال و قافیا در حضرت و باضم و حصر و اللیل اذ سکون
 داله و حروف الف بیاید زقال و ادبر بجز قطع منصرفه پیش از دال و اسکان دال حلقه و باقیان اذ انقیاد دال و بیانات الف بعد از
 قال و حروف ک پیش از دیر بود و فتح دال در خوانند و مدلول عم نافع و این علم مستغنی بقیه فاحواته و باقیان بکسر مدلول
 خاص قراسیمه اللانفع و ما یذکره و نوجب خوانند و نافع خطاب **سنتها** قول و الراجز از مسایل مدثر است و او عاظمه
 و او عاظمه آورد تا معلوم شود که آن تلاوة است و از سومه نون تا برین موضع یا اضافه و محذوفه نیست الا سه یا در نوح کی
 در جن کما و ادغام کبیر در نوح است اعلم بالهمدین الی کولو یکلف هذا الحدیث سلسله در الحاقه چهار حرف اول
 اقسام بالقول رسول الاقا و لیل اخفا و در معارج سه حروف است المعارج معجم اقسام برب الاحداث سزاعا و در نوح شش
 حروف است لا یخولو قال رب لیقرهم و قد خلکم الشمس سواجا جعلکم و در جن شش حروف است ما انقضضنا حبه ذلک کما
 طریق قودا و لن یختموا با ذکر بیدر بخول له و در بر میل قوله عند الله هو و در مدثر شش حروف است عا سزاعا لایه و لا نذر لواح
 الامه و ما بخلاف هذا العین ما سلکم تلذیر بیوم الی بیضاء الله و غیر سوره القیمه الی سوره النبا

وَمَا يَرْفَعُ فَمِنْهَا يَذْكُرُونَ مَعَ حَبِيبٍ حَوْكُفٌ يَمِينِي عَلَا

یعنی مدلول هم است نافع فاذا برقی یعنی را خوانند و غیر از نافع بکسر خوانند و مدلول حق و کما و تک این کثیر و انوع و
 و این عاظمه بجز این العاجله و نذر لواح الاخر بجز خوانند و باقیان بجز این در موضع مدلول عین علا حضرت
 یعنی تذکر خوانند و باقیان بنایف و بجز این در تلاوة مقدم داشت بر نذر لواح و من راق و مدی و الا هم و فواصل سومه
 و معانی رموز کما سبق و بعد از مسایل قیامت شروع کرد در سوره اشان بخول
سلاسلین ان ذر و واضرهما کما و بالضم قف من عن هدی خلفهم فلا

**ذَا وَقُورٍ اَفْوَنًا اِذْ نَارِي صَرَفِيَهْ وَاَقْصَرُ فِي الْوَقْفِ فَيَصْلَا فِي الْغُلَانِ
 وَفِي الْاَثَوَاتِ اِثْمًا وَاَقْصَرُ فَرَقْلًا اِهْشَامًا وَاَقْفًا لَيْبِي مَدْلُولُ هُنَعِ اِذْ دَرَاهُ رُوَا وَاَصَادُ مَعْرَهْمُ وَاَوَاهُ**

صرف و لام منافع و کسای و شعبه و هشام للکافین سلاسل تنوین خوانند در حالت
 وصل و باقیان بجز تنوین بعد از ان فرمود که میم منوعین عن و هاهدی بن ذکوان
 و حضرت و بزنی باحد الوجهین و حصره قبل قول و ادا بقصر خوانند در حالت وقف پس این کوان
 و حضرت و می بوجود دوم بالف خوانند چنانچه قرأت باقان پس حاصل سخن در سلاسل آن باشد که
 از قراسیمه قاری منون و قف و بران باشد و قاری غیر منون شاید که وقت کند قول و احوال بران
 ابره است فقط و شاید که وقت کند با این یک و چه و توجیه ثانی وقت کند بقدر ان مذکور این در کوان حضرت
 و بزنی است قافله تک و مدلول هنع اذ دال دتا و را و بیض و صاد و حرف حریمان و کسای و شعبه توار بر
 اول تنوین خوانند در حالت وصل و این هار و ابو عمرو و حصره و حصره بجز تنوین و اما در حالت وقف
 قراسیمه غیر از حصره و نفع کند بران و حصره بغیر الف وقت کند و مدلول هنع اذ و را و دو و اصاد و حرف نافع
 و کسای و شعبه توار بر دوم تنوین خوانند در حالت وصل و باقیان این کثیر و ابو عمرو و این هار و حصره
 و حضرت بجز تنوین خوانند و اما در حالت وقف صاحب تنوین یعنی نافع و کسای و شعبه بالف خوانند و هشام نیز بر تنوین
 و باقیان این کثیر و ابو عمرو و این ذکوان و حضرت و حصره در حالت وقف بجز الف خوانند و چون قوار بر اول و ثانی جمع کنی در
 ترجمین قراسیمه برنج نموده باشند بعضی ان باشد که قوار بر اول و ثانی منون خوانند و وقف هر دو بالف کنند و نافع
 و کسای و ابو کسرات و بعضی دوم آنگه اول را منون خوانند و وقف ثانی را غیر منون و بر اول بالف و وقت کنند و بر ثانی غیر
 الف و ان این کسرات فقط و بعضی که طایفه سیم آنگه اول و ثانی تک تنوین کنند و بر اول بالف و وقت کنند و در ثانی غیر الف
 و ان ابو عمرو و این ذکوان و حضرت است و بعضی چهارم که در کلین تک تنوین کنند و وقف هر دو بالف هشام است فقط و ستم
 که در کلین تک تنوین کنند و وقف بر کلین بجز الف و ان حصره است فقط

**وَعَالِيهِمْ اِسْكُنْ وَاكْسِرُ الضَّمْرَانِي فَشَا وَاخْضَرُ فَعِ الْخَفْضُ عَمْرٍو جَلَا عَلَا
 وَاَسْتَبْرَقُ حَرْمِي نَصْرًا وَاَطْبُولُ تَشْتَاوُنُ حَضْنَا وَاَوْهٌ حَلَا**

وَالْجَمْرُ بِالْقَهْرِ قَدْرًا تَقْيِيدًا لِمَنْ رَسَا وَاَجْمَلَاتُ فَوْجِدُ تَشْدَا عَلَا
 یعنی مدلول هم از وفاتنا نافع و حصره عالیهم ثواب سکون یا کسرها خوانند و باقیان نافع یا ضمها و مدلول عم و اجلا
 و عین علا نافع و ان عامر و حضرت خضر برقع را خوانند و باقیان بجز مدلول حرمی و نون نصر نافع و این کثیر و عاظمه و سرف
 برقع خوانند و باقیان بجز حاصل از ترجمین چهار قرآن باشد نافع و حضرت خضر و استبرق در کلین برقع خوانند

وَحَفَظُوا اخْفِضْ رُفْعَهُ حِصْنٌ وَهُوَ فِي الْمَجِيدِ نَفْسُهُ وَالْحَقُّ قَدْرُهُ مَثَلًا
 یعنی قدر است غیر از آن فاعل الخوف محفوظ خواند و با فاعل رفیع و مدلول نفس ششم و کسایب ذوالعشیر المجید در خوانند
 و باقیان و مدلول را در کسایب بقدر تصور خوانند و غیر او بقدر **سبها** محفوظ بر مجید مضمون در است
 اتفاق و آن اوسع البروج است و در رسوم و الطارق مسايل مختلفه است که یاد کرده شد و قدر اوسع اعلی است
 و قول خضرت است بدینچه قرآن اخفض محفوظ که صفت لوج باشد بخلاف قرآن رفیع که آن صفت قرآن باشد و قول شفا
 اشارت بر بوجه خفض مجید که صفت عرش باشد بخلاف رفیع که آن صفت حق تعالی باشد بخواند حمد مجید
وَبَلِّغْهُنَّ يَوْمَ كُنَّ فِي الْوَجَدِ وَبِئْسَ مَا يَشْرُونَ خَيْرٌ وَبِئْسَ مَا يَشْرُونَ خَيْرٌ وَبِئْسَ مَا يَشْرُونَ خَيْرٌ
 وضمنا اولوا حقولا عبثا لغو مصیبت است شماع و الخلف قتل
وَبِالسَّبِينِ لِكُلِّ قَوْمٍ يَأْكُسِرُ شَاعِرٌ فَقَدَرُ بَرٍّ وَبِالْحَصْبِيِّ مَثَلًا
 یعنی مدلول حاضر ابو عمر و بل نوز و الاطیفة بعین خوانند و باقیان خطاب و مدلول حاضر و صاد صفا ابو عمر و ابو بکر
 تبصیر بنا بر ایض خوانند و باقیان بعین تا و مدلول حق ابن کثیر و ابو عمر و لا تسمع فیها و بن کثیر خوانند و باقیان بنایت
 و مدلول غیر اولوا و حق نافع و ابن کثیر و ابو عمر و بضم اول سمیع و رفیع لا عبثه خوانند و ابن کثیر و کوفیان بقول اول سمیع
 و نصب لا عبثه خوانند پس حاصل آن شد که ابن کثیر و ابو عمر و لا تسمع فیها لا عبثه مکرر و بضم و رفیع لا عبثه خوانند و باقیان
 بنایت و بضم و رفیع لا عبثه خوانند و ابن کثیر و کوفیان خطاب و رفیع و نصب لا عبثه خوانند و مدلول صفا و صماع خلد
 است علم بصیاط صادرا باشمام زار خوانند و مدلول لام لزه شام سبین خوانند فقط و مدلول قاف قللا خللا مکرر
 موافق خلد باشد و بوجه دوم موافق باقی قرآن یعنی بصار حال صخوانند و مدلول سبین شابع حرم و کسایب و الوتر بکسر
 و ابو خوانند و باقیان بعین و ابن کثیر و قدر بقدر مدلول خوانند و باقیان بضم **سبها** ترجمه بل نوز و ان اطلق معلوم
 و قرآن هر یکی بر اصل خود باشند در انجام و اظهار و تخفیف و تحقیق بل نوز و ان اوسع مسايل سبها است و اما اول فواصل
 یاد کرده شد و بصلی اول غاشبه است و قرآن هر یکی در تعلیظ لام و ترفیق و اما له و فتر بر اصل خود باشند و البته باید
 کرده شد و قول و الوتر اسباب و الفجر است و بضم غیب نوز و ان اشارت بقوله ان نوز و ان نوز و ان نوز و ان نوز
 که ماقبل نوز و ان نوز است و چون معنی معنی در بصلی واقع بود بنسب کرده بدان بقوله ان نوز و ان نوز و ان نوز و ان نوز
وَأَسْبَغَ غَيْبٌ بَعْدَ بِلَالٍ أَحْسَنُهَا كَحَصُونٍ فِتْحِ الصَّبْرِ بِالْمَثَلِ
 یعنی مدلول حاضر حصولها ابو عمر و بل لا تکرر و لا تخطون و ان کلون و حیون در مواضع اربعه با غیب خوانند
 و باقیان بظنار در مجموع و مدلول نزهة مثلا کوفیان محتضون بعین خوانند و ابیات الفجر از آن خوانند و باقیان بضم جا
 و حذف الف خوانند پس عبارات ابو عمر و بضم و غیب باشد و در میان و ابن کثیر خطره و کوفیان بظنار **سبها**
 حرف مختلفه را موقد گردانید بلایس بقول خارج باشد و افعال اربعه یا یاد کرده که بعد از آن آید تا خود بخاطر باشد

و فنی با مقدر گردانید هر چه مدلول حصار فتح مد الفی باشد و بعد از آن بسمه و قوله مثلا یعنی بعد خوانند آن کسایب که حافظ اند
بَعْدَ نَفْسِهِ وَبِئْسَ مَا يَشْرُونَ خَيْرٌ وَبِئْسَ مَا يَشْرُونَ خَيْرٌ وَبِئْسَ مَا يَشْرُونَ خَيْرٌ
وَبِعْدَ اخْفِضْ وَ اَكْسِرُ وَمَدْمُونُ نَامِعُ الرَّفْعِ اطْعَامُ نَزْلِكَ عَمْرًا فَاضْلًا
 یعنی مدلول را، را و با کسایب لا بعد و لا یوتق بعین ذال و نا خوانند و غیر کسایب کسر نیز در کتبین خوانند و مدلول
 نون نذر و عم وفا فاضلا عاصم و حرمه و نافع و ابن کثیر و کاف و جر ناز قبته و اطعام بکسر هم و ابیات
 الف بولاریتین و رفیع مع باتونین خوانند و باقیان بعین کاف و کف و نصب رقبه و فنی نافع و مع اطعم با حقیق نوز
 و حذف الف خوانند **سبها** از رفیع مراد بعین ذال بود است و تا یوتق زیرا که یوتق غلظت بر یوتق و مدلول با حقیق
 کسب بر موقد موقد شده و بدین معنی اشارت کرد قوله را و با و ذکر اخلا تا ازین بعد ازین یاد کرده شود و بدین ترجمه است
 و کف رقبه تا اول مسايل بلد و قوله نذیر عفا ایضا است بکثرت توایه ترجمه مکرر یعنی با فنی عطای عام در این
وَمَوْصَلَةٌ فَأَهْمٌ مَعًا عَن فِئ حَمِيٍّ وَكَأَسْمَرِيٍّ فِي الشَّمْسِ بِالْفَاءِ وَالْجَلَاءِ
 یعنی مدلول عس عن و فانی و حاکم حفص و حرمه و ابو عمر و ناز موصوله اوسع مبلد و علیهم موصوله در مکرر
 ترجمه ساکنه خوانند در مکان حرمه و مدلول عم نافع و ابن کثیر و ابن کثیر و باقیان یوا **سبها** ساکن
 حرمه موصوله از لفظ ناطم معلوم شد و اعاده ابو عمر و کسایب تا معلوم شود که او در تحقیق حرمه خلقی نوز کسایب و حرمه در
 بر اصل خود باشد و قوله و لا عم اول مسله است از شمس در کسایب متوسط افتاده است در میان قرآن و ترجمان اوسع
 و دلیل تا بسوره اقران سابل قریش و با کسایب و محدوده نیامده است و در رسوم نیز با کسایب و ابن کثیر و ابن کثیر
 حرمیان و ابو عمر و در موضعین بعین خوانند و با محدوده چهار است در الفجر قوله اذ امیر این کسایب در حالت وصل و وقت بنایت
 با خوانند و در وقت وصل بنایت با خوانند و در حالت و وقت از قبیل با بنای یا نیز و اول جمله است و قوله الرمن
 و اعانت نیز بنایت با خوانند در موضعین در حالت نافع موافقت کند در حالت وصل و از ابو عمر و ابیات و حذف نوز
 روایت آمده است اما مشهور از وی حذف است و اما له فواصل یاد کرده شد و ادغام کسایب در رسوم عم اللیل با سا و
 الملائکه صفا اذ تاله و در نازعات فاسا یجات سبها فاسا یجات سبها فاسا یجات سبها فاسا یجات سبها فاسا یجات سبها فاسا یجات سبها فاسا یجات سبها
 خلقه در موضع شاز انشر شققنا و در تکویر النفوس و فجز الموده سبیلت اقسیم بالطنس لقول رسول العیظین
 و در انتظار لیکن کلام بزرگ الفجر یعنی و در مطغنین تکذب به الارزاق الفجر یعنی ترفیق فی شرب بها و در انتفاق
 الکل کادج بکسایب اقسیم بالطنس اعلم یا و در بروج الموفیات ثم انه هو الودود و ذوالعشیر و در غاشبه حاشیه سبسی
 و در فخر ذلک تم کیف فعل فعل یکن قبعل لنی در موضع و در بیلد لا اقسیم بها و اما لیدا و در نفسی فقال تم و بیلد
 و کذب بالحنسی و در الضحی و انشراح و التیسر **وَمِنْ سَوْتَةٍ الْعَلَقِ إِلَى آخِرِ اقْرَأَاتِ**

وعن قبيل قضاة وعلم بن مجاهد مرة ولم يأخذ متعملا
 یعنی قبیل مولان راه استغنی مختلف خوانده است و باقیان باقیات **سها** مراد از آنچه گفت و لم یأخذ به متعملا
 اشارت است بقول ابن مجاهد روایت کرده است بر قبیل خوانده ام ان راه بقران و آن سهوست و ناطق تفسیر کرد بر آنچه
 روایت از قبیل صحیح است قول ابن مجاهد درین مسئله معتبر نیست که او سهو کرده است که ایجاب چنانچه می شود مدلولی را که
 دانی نقل کرده اند قبیل و مولف این عروف بر مشایخ کبار بعضی خوانده است فافهم ذلك
و مطلع كسر الامم حرج وعرفى البرية فاهن اهلا متاهلا
 معنی مدلول را در وجه کسای مطلق است که لام خوانده و غیر کسای یعنی خواننده مدلول هم اهلا و معنی متاهلا ناطق و این
 قیلوان شمر البریه و غیر البریه که معنی جود از با ساکنه خوانده و باقیان بیامشدد معنوج بعد از **سها** مطلع از صومعه
 قدر است و البریه از لم یکن و قوله فاهن یعنی که عزم را محقق کرد آن و تحایر و ادغام فالملحزان صیما و هانما حیه باور کرده
 و معانی و معنی اشارت به صحت و جمع قران و کسای که اعتقاد باشد بعد از آن منع روایت صحیح که نفوذ بالله منه
وتاترون اضمرا في الاولى كما ساء و جمع بالتشديد تشا فيه كمالا
 یعنی مدلول کافی کار و ارسا بن عامر و کسای لزوم الحزم یعنی تا خواننده و باقیان بفتح و مدلول تشا فيه و کما ساء جمع
 و کسای و این عامر که جمع مالا بتشديد به معنی خواننده و باقیان بفتح **سها** لام لزوم حرج و در کافه در کافه طول جملتن
 نیاز است و از عدم بهره و اطلاق لزوم معلوم شده که حلق و عروف و لست پس عروفی تانی قوله لزوم و کما ساء خارج باشد
وصحبه الضمير في عهد وعوا لا يلاق بالياء غير تشا ميهن تالا
وايلا وكل وهو في الخط ساقط وفي دين قل في الكافون محصلا
 یعنی مدلول محبه و عزم و کسای بی عهد مدوده بضم عزم و معنی خواننده و باقیان بفتح و قراسوم عبر از این عامر لا یلاق
 بیاسا که خواننده مدلول است و خواننده این عامر بفتح یا و قران است یا قوله بالفاء متفق اند موافقت موسوم با **سها**
 عهد آتو مسایل هر است و بعد از مشد لا یلاق باسوم بنت اختلاف نیست الا قوله و لدین در کافون نافع و محض
 و هشام بفتح خواننده و بزنی را دو وجه باشد و باقیان باسکان خواننده چنانچه در اصول یاد کرده شد و اشارت بقوله محصلا
وهاتى لقب بالاشكان دون و جملة المرفوع بالنصب تالا
 یعنی مدلول دال دونوا این کثیر بیا الی لقب باسکان ها خواننده و باقیان بفتح و مدلول و ن تالا عامر هم الی الخط
 بنصب تا خواننده و باقیان بر فوع **سها** از تعجب هلب باقی تا ذات لقب خارج باشد که قدر فوج آن متفق اند و
 جمله معی که داند بنصب از بوجه و کفو یاد کرده شد و قول دونوا اشارت است بوجه قران در کتب اهل عربیت
 آنچه تعلق با اختلاف قران است از اول قران تا آخر چنانچه مواهب ایشان بود یاد کردیم و آنچه در نظم می کنید بر روز

و اشارت تفسیر کتب مدله و باقی در کتب اهل عربیت مذکور است از آنجا می باید طلبید و با الله التوفيق و اما انعام کبر در صومعه
 علم بالقلم و در دفتر مالیه القدر لیل و مطلع الجرم لکن در آن وجه که وصل سورین کتاب و مردان بی حیل در آن کتب
 البریه خرد و در عادات و العادات ضعیف الفجر ان صبی الخیر لشدید و در قار عهده غایب و در غیر فتل
 علی الاقین و در قبیل کیف فعل یک و در صیغ الصیغ فلیجود و اور دین بکنی بالذین و جولا از فرس و و فارغ شدت
بر کای القلب في كذا الله فاستنق مقلد ولا نغدر فوض للذا كره قولا
 یعنی از مدلول و سبب بی آن ذکر حق تعالی است پس در آن حالت که متوجه او شوی آید در آن یاد کرد در حق تعالی
 بقوله الله اکبر یعنی که عظیم تر از مجموع عظمت است بعد از آن نمی کرد از مجاوزة ذکر و مراد از وضی کسای معنی از جمله
 که در آن تسبیح و تهلل باشد و در مشهور قوله الحمد للذی بضم الحاء یعنی انقطاع المطر اشارت است درین بیت که ذکر گفتن دل را
 زین دارد و قول ذکر کردن در این بوند و غلغله و قساوة دل از کتب و قائل علیه الصلوة والسلام ان لله ملائکه تقفون علی
 الی السی لکن فی الارض فاذا تعوا فی الارض و بعضی الحینه قال بحالی الا کراهه او روحا فی ذکر الله **سها** یعنی که تکریم کرد
 ناطق موافقت اوج و دانی کرد و حدیث نبوی تا معلوم شود که تکریم گفتن از کجا حیات مدله ناما را معنی است که خوشه یعنی رسول
 علیه الصلوة والسلام آوردند بعد از سالی سوال کرد و گفت اطعمونی من فضل ما زکلم الله رسول انما اشارت کرد سایل بر کتب
 و بیرون خا از مشنری انرا تا بنا آید از ظاهر است و بالبره و بخت و مشنری از خدمت رسول علیه الصلوة والسلام آوردند سایل بر کتب
 سیم یا آمد و سوال کرد در سطل صلیم بر تخرید و فو و اولک بفتح پس جمله روز و حی منقطع شد و ضافان شادی که ند و گفتند
 خلدن بعد از او ختم گرفت پس جبریل علیه السلام سلام و الضعی بها و رد چون رسول صلیم بشنید قصد بقر انظار روحی را
 و کذب مرقول کفار را گفت الله اکبر و ناطق بعضی از فضایل تکریم یاد کرد کما اشیر بمولایمه
واتن عن الاثار من تارة عنده وما مثل للعبد حصنا و مولا
ولا عمل جاله فر عدا به غلاة الخرا و كره متغلا
 انرا جمع التواست که سنن رسول صلیم است و مشرکه که توفیر است یعنی مقدم دارد در کار بر غیر ذکر و مدلول است بر آن
 که بجز از مشاوت سنن رسول صلیم ترا حصنی نباشد روز قیامت او بنا کاه شده باشد از غبار و قن در دنیا و آخرت نجات
 بنده روز جزا یعنی روز قیامت از غبار حق تعالی بفر از ذکر تبارک و تعالی ان ذکر حق تعالی است و فاضله از ذکر و قائل
 صلیم قراءه القرآن فی الصلوة افضل فی غیره و قراءه القرآن فی غیر الصلوة افضل من التکریم و التکریم و عبادت
 افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصیام و الصیام حقیقه من النار و چون قران افضل از آن است
و من شغل القرآن عنه لسانه نيل حبرا الذاکر بن مكللا
 ضمیمه و لسانه عاید است با ذکر می فرماید که هر که ذکر او قران و قران باشد حق سبحانه و تعالی بدهد او را اجر تمام

سجده

توسعه رسول صلیم آورد

الذکر
اربعه مذکور دیگر در جاتی رسول صلعم فرمود من شخذا قوله العران عن عامی ومسلطی اعطیته افضل ما اعطی السائیة

وما افضل الاعمال الا افتتاحه مع الختم جلاوته تحلا صلا

یعنی فاضلترین عملی آنست که چون قاری جمع کند قرآن را در عقب آن صلعم شروع کند در حقیقت و در اول قطع طول باشد شریعت کند در این بیت بنا بر این صلعم سوال کرد که کدام عمل فاضلتر است که منزه قریب باشد بدان سجواتی و مورد احوال تکمیل

وفیه عن الیکین تکبیرهم مع الخواتم قریب الختمین وی سلسلا

انذا کبریا فی آخر الناس اذ ک فوا مع الحمد حتی المفلحون توسلا

ضمیمه عاید است با افضل اعمال و سزاوار که عاید باشد با حال رحمتی قرآنکه از هر وقت تکبیر و غیره اولی و سزاوار است و آنکه تکبیر گفتن بنا بر حدیث مذکور از آن فرسوم و الضمیر یا آخر و اللیل تا با فرسوم قولی مع بر بنسب و بعد از تکبیر در آخر قولی فرسوم فاتح خوانند و سوزانند و اولی سوره المقدم خوانند انذا ک فوا مع الحمد و دلیل ایشان روایتی است

رضعه که گفت قرآن بر اسمعیل بن مسنن طین رضعه می خوانند چون سوره الضمیر رسیده فرمود تکبیر بگوی تا با آخر ختم که عبدالله بن تکبیر چنین فرمود و روایت این نیز از ابن عباس از ابن کعب از رسول صلعم و قوله سلسلا اشارت برین

روایت مذکور **بسیما** ناظر بر حمد الهی و کبریا با اهل مطلقا و بعضی از کبریا که از کبریا است این کبریا که می

وقالها البری فراج الضمیر بعضی اخر الیل و صلا

یعنی روایت از بنی امیه است تکبیر در آخر الضمیر و با در آخر و الیل که ناظم بود و در بیان آن که در آنجا که در آخر و الضمیر است

فان شیت فاقطع دورا و علیها وصل الکل دون الفطع معر بمسلا

ناظم قاری در کیفیت تکبیر و سوره الله تلفظ کردن و وقف و وصل بر هر یکی از آن می کند و میال سوره اولی و وقف کند بر آخر سوره سابقه و برین تقدیر شاکیه تکبیر نیز وقف کند و سوره الله را متصل کند و اول سوره یا بر سوره الله نیز وقف کند و بخواران بن قسم

اجازه کرد بقوله فان شیت فاقطع دور یعنی اگر می خواهم قطع کن بر آخر سوره بدون تکبیر و وجه دوم اگر وقف کند بر تکبیر و برین شاعر شایسته که وقف کند بر تکبیر و شایسته که همه را وصل کند و شایسته که بر بعضی وقت کند و بر بعضی فصل

و برین وجه اشارت کرد بقوله و طیر و وجه سوم آنکه وصل کند مجموع را یعنی آخر سوره را و اول تکبیر یا اول

بسم الله و آخر سوره الله یا اول سوره لاحقه و برین وجه اشارت کرد بقوله و وصل الکل بعد از آن فرمود که در اول الضمیر معر بمسلا یعنی

جان زیاد شده و وقف کنی و حال آنکه تکبیر بسم الله گفته باشی و می راند آنست که تکبیر و سوره یا هم بگوید بعد از آن وقف کند بر سوره و این دو قسم باشد یکی آنکه وقف کرده باشد آخر سوره سابقه دیگر آنکه آخر سوره متصل کرده باشد تکبیر و تکبیر بسم الله و این دو قسم

جایز نیست زیرا که بر تقدیر بن سلسله در آخر ضمیر مستحسن باشد پس مجموع صورتها باشد سوره جان و مظهر نامی در آخر سوره

وما قبله من سائین او متون فللسائین کسر فی الوصل قر سلا

فان یخرج علی غریبه ما سواهما ولا یصلن ها الضمیر لتوصلا

یعنی چون قاری وصل تکبیر کند و اولی ساکن باشد خود نشود فارغ باشد و سزاوار باشد بخوبی و جامد در صورت حرف ساکن

و منون را تکبیر باید کرد و باز و غیره ساکن و منون حرف آخر ادرج باید کرد بر اعراض مخصوص یعنی متصل کرد اینها تکبیر

و حال آنکه اعراب خوش باقی باشد و آن سوره ضروب باشد مکی مفتوح نحو الحاکمین الله اکبر و دوم مصدوم نحو الابتر الله اکبر و سیم موصوف نحو علی بن نعیم الله اکبر و سزاواران نمی کرد از وصل ها ضروب و آن در دو موضوع است اول من خشی و بعد و سزاواران زیرا که وصلان پیش از

التفاسد سائر واقعات و این منقوص نشود بقوله عندهم در قوافل بری که در آن حرص بود بر بیان شندی تا قول الله وصلوا اشادت

بوصله مردم یعنی محافظت مسایل مذکور کنی با جمیع خلائق توصل کنند و سزاواران شروع کرد در بیان لفظ تکبیر چنین که الله اکبر و این حساب روایت کرده است از بنی که لاله الله زیاد کرد در تکبیر

و او از اهل ائمان و علمای ایزق بن یهود و هلیل و هلیل یکی معنی است و سزاوار گفتن لا اله الا الله است

وقیل بهذا عن ابی الفتح فارس و عن قیل بعض تکبیرهم تلا

هذا اشارت به هلیل یعنی روایت با تکبیر ابو عمرو دانی روایت کرده است از شیخ خود از طریق ابن مجاهد نیز روایت

کرده است از یحیی قیل کما اشارت بقوله و عن قیل بعض تکبیرهم تلا و ضمیر عاید است با قیل **باب بخارج الحروف**

وصنائقها التي یحتاج القاری اليها ناظم رحمه الله چون از احکام و اختلاف قرائت بروقی قول ابو عمرو دانی رحمه الله فارغ شد موقوفت کرد با بعضی از قرائت که بخارج حروف در بیان کرده بودند و چون خواست که قصید مکتوبه

و قویا بیان زیاد برین کما قال فی الاصول و الفها زاد بنی فریادید که در آخر قصیده موقوف بخارج حروف که اگر قاری

حق موقوفی نتواند که در آن دراد انصافی باشد و در قرآن او امامت را نشاید و بعضی دیگر بخارج حروف پیش از بحث ادغام کرده

زیاد که حقیقت دعای موقوفت بر موقوفت تقارب و تقاعد و بنا عهد در بخارج و قوع و ضعف و صفات و صفات بر دو نوع است

آن نوع که قویا در آن محتاج اند که در وقت ادغام در بعضی مشهور که می راند است همان قرائت شروع کرد اول در بخارج حروف بر دو نوع است

وهالك مؤلفین الحروف و ما حکای جهابذة التفاهة فیها محصلا

سزاواران بخارج حروف و چون ذکر آن رفیق بود اشارت کرد بقوله هان و معنی هان آنست که مستان بخارج حروف محصلا

یعنی معلوم کن که مستان آن از نیست و در حقیقت از کجاست که صحت قرآن بردانسته ایشان موقوف است و رسول صلعم فرمود الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة و بنیاد باب بر قول امیه فرآ کرد که بر قول ایشان اعتماد بود از خدای تعالی کرد کما اشارت بقوله جهابذة التفاهة و امر که بحصول آن بقوله محصلا و از هر تأکید فرمود و لادری فی عینین ولا ریا

خود

بسی

بسی

حروف چهار حرفی کلیه افعال است بکلمات و حروف اول و حروف وسط و حروف اول و حروف وسط و حروف اول و حروف وسط

وقوله افضى اللسان وقوله من الحنك اخصر حرف باسفل

چون از حنجرت حلق خارج شد شروع کرد در حنجرت هم فرمود که بک حرف افاضی لسان و حنک اعلات که آن فاف حنجری بود از ک حنجرت حروف معلوم شود که آن اول کله قاری است و حروف باسفل اشارت بک و آن اول کله قاری است

از حنجرت دوم است از ق و حنجرت کان نیز از اقصی لسان و حنک اسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

وقوله سطرها من ثلث و حافة اللسان ناقصا ما حرفي تظن لا

یعنی حنجرت و حنک و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

النا بای الاصراس و هو لئ یما یعز و بالی می یکنون مقفلا

یعنی حنجرت و حنک و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

وقوله یان باها الی مشاه قد لی الحنک الا علی و ذو لب و ذو و لا

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

وقوله حرفی هنر الثلث یعظرب و یجیبی مع الحرفی معناه فو لا

یعنی حنجرت و حنک و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

وقوله و عری علیا التنا یا لثنت و منظر افعالها مثلها الخ

یعنی حنجرت و حنک و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

یعنی حنجرت و حنک و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و حروف باسفل است که اشارت بقوله و حروف باسفل

و آزارم

مذکور

واصوله ثباتا علیها حال الیکه بالذکر یحکم علی کما از مخیر می اندازیم قوله و مثلها یعنی سر و مذکور تا یاد آورد مماثل حرف

ویند و صیر الثنایا لثنی و حرفه اظراف الثنایا هی العدا
و حرافن السفلی من الشفتین قل و الشفتین اجعل ثلثا لتعلا

یعنی اظرف لسان و از میان ثنایا علیا مخیر می شود و است که مذکور است در اوایل صفاد و سبیل و بعد یعنی صاد و سین و زان از مخیر می شود و چون از مخارج حلق و فم فارغ شد شروع کرد در مخارج شفتین بقوله و حرفه اظراف الثنایا و مراد آن حرفت که مذکور است در اوایل مخیر می شود و اظرف سفلی و اظرف ثنایا بالاس که مخیر اول شفتین و قوله و الشفتین اجعل ثلثا یعنی او و با و معیم هر سه حرف از مخیر دوم شده اند اظرف سفلی و اظرف ثنایا بالابین که مذکور اند در اوایل مخیر می شود و این مخیر با نوزدهم است و مخیر شانزدهم بعد ازین یاد کرده است

و فی اول من کلمتین جمعها سوی اربع فیهن کلمة اول

اخبار کند که حرف مذکور را در اوایل کلمات این دو بیت که بعد ازین می آید بر ترتیب مذکور ذکر کنیم حرفی در اول کلمه

أهاع حشنا عا و خلا قاری کما جری شرط یسری صلیع لاح توفلا

سعی ظهردین سمرجلدی نشاصفا سحک نر هدی فی و جوه نبی مثلا

چون بیان مخارج بیست و نه حرف که انبیا نژده مخیر مذکور معلوم کرده شد معانی این کلمات بیست و نه یاد کنیم تا طالبان ازین فایده معنوی نیز باشند مراد از اهاع افزع است و از حشنا قلب و از عا و ضال و از خلا حدیث یعنی قوت و از صراع متضرع و از لاج ظم و از توفلا مراد کثیر العطا اشارت در مذکور بحد قاری یعنی می رساند دل کم راه یعنی گناه کننده را قوت قاری یعنی ارغایت آنکه نذیک است بقول و جذب هم چنانکه جاری است و مقرر است و قوله شرط یسری صلیع یعنی اسانی و خوشی عیشی که حق تعالی شرط کرده است از هر کسی که او متضرع و با خشوع باشد و حال آنکه ارغایت کثیر خیر و قوی در مثل مردی که کثیر العطا باشد و مراد قاری است که متصف باشد بصفت مذکور در صدر و قوله سعی لاجرها صفات دیگر از آن قاری مذکور می کنند عایت کرد جلالت دین یعنی باکی و عبادت خود را نگاه دارد آن عادت که مد ظله ای شایع است که تمام کرده است از اظرف و قاری اما می و عیشی که متصف است بخنا خیر حسن و صافی از جهت سبیل زهد یعنی سخا و که از سر رغبت است از دنیا و توجه با حق در میان جمع از اظرف بی اظرف و در حقیقت از مجموع تحریص قاری است بحصول این فن یعنی چون حاصل کند این علم را با و صافی مذکور صدر کتاب متصف باشد موصوفی شود بدین صفات بعد ازین فصل شروع کرد در بیان مخیر شانزدهم بقوله

و عتد ثنویین و یوت و میران سکن و لا اظها سرفی الالف بحت لا

یعنی عتد ثنویین و یوت بشرط آنکه غیر مظهر باشند در این و مکشوف شده است از لبث قوت و عتد عبادت از صوتی که از خفا شیم خارج شود و محل آن ثنوی است و یوت و یوم اما بشرط سکون و اخفا که اگر مخیر باشد با ظاهر عمل در اظرف ایشان خاص شود و مخیر که در خیشوم مخارج شانزدهم معنوی یاد کرد و شروع در ذکر صفات آن که مشهور است بر وجهی مفصل میباید بقوله

و جری من خروا و انتحاص صا تها و مستقل فاجع بالاضداد اشلا

بدانکه معنی مجبوره حرفت که عند التلظظ از جهت قوت اعتمادی بر مخیر و حاصل باشد و مانع باشد از آن که نفس جریان با تلفظ بدان تا وقتی که آن اعتماد منقطع شود و صدوی همسوسه است و همسوسه عبارت از حرفی که تلفظی بر موضع و بر ضعیف باشد تا غایب که نفس با وی جوی باشد و معنی خوانست که حرفت ضعیف که صوت با وی جاری باشد و صدوی سندی به و مشهور عبارت از حرفی تحت و قوی که صوت با وی جاری باشد و منفی است که عند التلظظ بدان زبان بجز آنکه نشود بلکه منطبق شود بر حرفی و صدوی مطبق بود و مطبق عبارت از حرفی که در تلفظ بلکه با سا فل میماند باشد و صدوی عند التلظظ بدان زبان مرتفع شود بجز آنکه مستطاب است که چون فل تلفظ کند بدان صوت و زبان مستطاب نشود با عالی ذهن و صدوی مستطاب است و آن عبارت از حرفی که صوت مرتفع شود با عالی ذهن و چون ناظر بعد ازین ذکر اضداد خواهد کرد هر یک را به ترتیب بعد ازین یاد کنیم

فکوی سها عشر حثت کشف شخصی اجدت کتظب للشدید مثلا

و تاییس رخو و الشدیده عمرتک و وای حروف المدة و الرخو مثلا

بدانکه همسوسه که در صفات ضعیف است ضد مجبوره است که در صفات قوت است و همسوسه را در سه کلمه جمع کرد قوله حثت کشف شخصی و آن حرفت سی باقی میماند از حروفی نوزده حرف آن مجموع باشد بعد از آن فرمود که حرف سندی هشت حرف است و از آن در دو کلمه جمع کرد قوله اجدت کتظب و درین حرف و صفت قوت است و بعد از آن فرمود و عابیز و رخو و الشدیده عمرتک یعنی که این حرف عمرتک از آن قسم آید که میان شده و رخاوة اند پس آنچه غیر این دو قسم مذکور اند که آن اجدت کتظب و عمرتک است شانزده حرف بود مجموع حرفی و رخو باشد بذهب تاظم و اگر نفعده حرفی رخورا سندی حرفی شمرده اند زیرا که حرفی علم را میان شده و رخاوة گرفته اند و ناظم آن از حروفی رخو گرفته است که اثنای نوزده و وایس و وف المدة و الرخو کلا میس حاصل سخن آن شد که بیست و نه حرف و نا منقسم گردانید بر سه قسم اول سندی محضه و آن هشت حرف اجدت کتظب و قسم دوم حروف عمرتک که میان سندی و رخاوة است و قسم سیم رخو محض و آن شانزده حرف باقی مذکور بود بصحبت قوله حثت کشف شخصی و وایس و الرخو کلا یعنی اختیار قول من قوی و کالی در برابر یکدیگر

و قط حص ضغط سبغ علی و مطبق هو الضاد و النفا ایحی و ان

اچلا

فمود درین بیت که از حروف مذکور هفت حرف مستغالی اند که ایشان حقی اند پس غیر حروف مستغالی که آنست
 حروف مذکور مستغله باشد و حروف مستغالی با جمع کرد در قضا حصص ضعیف و از آنجا بود که در وقوع این نوع اول
 مطبق و از صد و صا و وظا و ظا اند که اشارت بقوله و مطبق هو الضاد و الظا اعی و اولها اولها بس هر یک از ضاد و ظا
 خواه نقطه بر او باشد یا نباشد پس غیر از هر چهار حرف و حروف مستغالی که در این قضا ضاد و ظا باشد و نوع
 از مستغالی و غیره و قاف اند اگر چه علی دارند اما مطبق نمی شود بخلاف نوع اول که در وقت لفظ اشارت زبان
وصاد و سین مقصلا و زایا صغیر و شین بالتفتی تعملا
 و چون که صد و سین و زایا و صغیر نیز که در وقت لفظ ایشان او را با آن بیرون آید بصورتی که قوله
 ممالان اشارت به صد و سین یعنی نقطه ندارند و بدانکه حروف صغیر از نوع قوی اند و شین نیز و او را اسم نفسی
 زیرا که در لفظ نفسی توسع و انقباض است و چون قاف را لفظ تدبیر است که صغیر است و شین نیز و او را اسم نفسی
و معر و کفر و زاکر و زکریا که مستطیل الضاد لیس یا غفلا
 بعد از آن فرمود که لام و وا و ضاد از حروف قوی اند و لام و وا و ضاد را مستطیل و قوله لیس یا غفلا
 یعنی که ضاد منقل نیست یعنی نقطه دارد و لام و وا و ضاد را مستطیل و قوله لیس یا غفلا
 در این باب و لام و وا و ضاد را مستطیل و قوله لیس یا غفلا
 زیرا که کتبی آن زبان دراز بگردد تا مقصود شود بخروج لام
کمال الف اهاوی و اوی لعله و فی قطب جده خمس قفله علا
و اعرفهن لفاق کل یعدتها فهذا مع التوفیق کاف محصلا
 فرمود که الف مصروفست بهوت و از آن سبب ویراهاوی خوانند که هو میگذرد عند التلفظ در حلق بعد از آن که در
 که حروف اوی مصروف اند باعتبار یعنی هم الف و او و یا از آن سبب حروف علمه میخوانند که متغیر و منقلب می شود
 از حال بیانی دیگر قاف و ظا و یا و جیم و دال با فرمود که مصروفند بلفظ کمال اشارت بقوله و فی قطب جده خمس قفله
 علا و اطلاع نیاید برین پنج حرف الا با و از سخت در وقت تلفظ بدیشان پس از حروف نیز از آن نوع اند که در ایشان
 اوصاف قوی است بعد از آن فرمود که قاف مشهور تر است بصفت مذکور از حروف مذکور زیرا که چون وقت کتی
 بر قاف در آن صوتی زاید پیدا شود از جهت آنکه عند التلفظ مخارج و بیخ متضخ می شود و نیز مستغالی است
 بخلاف اخوات قاف بعد از آن فرمود که آنچه گفته آمد از صفات حروف کافی است هر کس با که حق تعالی توفیق دهد
 که حاصل کند چنانچه گفته آمد **فصل** بدانکه حروف مذکور را بایست و در حروف غلط است که در آن تطویل
 انجامد از آن جمله حروف حلقه اند و ناظم در اول فصل گفت حروف مذکور که از حلقه اند و بعضی از آن است که در زبان
 مستص

و شش باقی را حلق و گفته اند که حروف حلق شش اند **و حروف حلقه اند** و آن قاف و طاف و طاف است
 و لغات آن کوشت با آن سرف بازند که در کتب لغات از حکر اعلا فرو او گفته باشد **و حروف مجزیه اند**
 و آن شین و یا و جیم است و همراه از شین باقی که ده است و چون حکر زین از برین صد است
 سان از شین میگویند **و حروف فاسله اند** و الا صا و سین و زایا است و اسله نیز سر زبان باشد
و حروف نطعیه اند و از ط و تا و دال است نسبت ایشان با نطق کرده اند **و حروف**
لثویه اند و آن ظ و ث و دال است نسبتشان بالث که از کوشت بر دندان باشد
و حروف نغیه اند و آن را و لام و نون اند و شاید گفته شود لثوی و لثوی و لثوی باشد و لثوی
 بعضی را و لم و نون لثوی گفته اند و ظا و تا و ذال را لثوی گفته اند بعلت اول مذکور **و حروف شفهیه اند**
 گفته اند و آن حروف با و جیم و فال است و شفه لب باشد پس نسبت کردند حروف را با آن **و حروف جوفیه یا هوای اند**
 و آن حروف الف و واو و یا است نسبتشان با جوف کرده اند زیرا که از اقصد حلقی اند و بعضی موافقت ناظم را کام
 هم را حروفی که در زبانها حروفی علی **بیشما** بدانکه صفات مذکور که ناظم یاد کرد بعضی با صفات قوی است بعضی
 صفات ضعف اما جهر و شدة و اطباق و استعلاء و استسقال و قله و ضعیف و تنقی و انحراف و تکریر مجموع صفات
 قوی است و همس و رخاوة و انفتاح و استسقال و مد و اعتدال و هوای صفات ضعف است پس قوه و ضعف
 حروفی از حروف بی محبت وجود و عدم این صفات باشد در وی یعنی حروفی که از صفات قوی در آن بیشترند
 قوی تر باشد و حروفی که صفات ضعف بیشتر باشد آنها ضعیف تر باشد و هر حروفی که در وی صفات قوی و ضعف مساوی
 باشد متوسط باشد **مثلا** ط است زیرا که در وی جهر و شدة و اطباق و استعلاء و استسقال
 و قله جمع آمده است که در مجموع صفات قوی است کام و هماستند با الضعف است زیرا که متضمن خمس در حلق
 و انفتاح و استسقال و بود مخارج است پس در غایت خفا باشد زیرا که اینها صفات ضعف است کام و همس متوسط
 در قوه و ضعف زیرا که متضمن جهر و شدة است و نیز انفتاح و استسقال در وی هست پس متوسط باشد و باقی
 حروف برین چه گفته آمد قیاسی کن که این اصلیت مقابله و برین معلوم شود حسن الادغام و تقیه قوی و جهر
 و رخاوی از آنها در برین مذکور هر نوع از صفات حروف بر سبیل اجمال یاد کرد و بعد از آن بتفصیل اصدا از آن
 ذکر کرد و از تفصیل اصدا معلوم شد و باقی صفات را با قیاسی کرده شیع و معانی صفات را بیان نکرد در این اعتبار
 بر ظاهر استسقال و بعد از آن در جبهه که غیر بعضی حروف همس ده حروف است و بعد از آن جمع کرد تا در حقیقت کسب مخصوص
 تا و همس یا بد کسی یا که صلهها مشخصه که آن یا است از حروف همس است و بعد از قفب جده فرمود که خمس قفله نام و همس یا بد
 کسی یا که متغیر است از حروف قفله است و بعد از آن صفات مذکور را شرح داد و فرمود که و در حروف غلط است

بهر کس
 از مستغالی

بهر کس
 از مستغالی

ولكنها تبغى من الناس كفوها اخاتقة يعقوا بعضي

یعنی هیچ در بیاستی نیست این قصیده را الا آنکه می خواهد کسی با که عیبی او باشد در استعداده و نیز همین باشد که آنرا تقصیری و اهلای رفته باشد غرض بصیر کنان و اگر ترکیبی بزند در آن دکاتی از روی لفظی با معنی باشند از اصلاح کند بوجهی از وجه و اخذ نکند بر ناظم و چون اول مدح قصیده کرد در آخر عذر آن میخاهد و اضافه با خود می کند بقوله

وليس لها الا ذنوب وليها قيا طيب لا تنفاس احسن

یعنی ای ناظم که صاحب کلامی و صاحب فهمی تا ویلی نبی کنی بخشان ضعیف مرا تا حق تعالی ترا عیبی نکند که می دهد که اهلای که رفتند باشند از تقصیری ناظم بوده باشد

ولله عزم الرحمن حيا وميتا فتى كان للانصاف والحلم

یعنی از ملتقی خود در خواه میکند از آن کسی که طیب انفس باشد که ناظم نادعای خیر گوید یعنی از حق تعالی در خواهد تا رحمت کند بر ناظم که اوست رحیم و رحمان تا در حالت زندگی و مردگی او را محروم نکند از رحمت خود و قوله فتی کان للانصاف والحلم معقلا یعنی از جوانی معقل یعنی علی الانصاف

و حلم باشد یعنی اگر حسنی و پسندیده آید او را انصاف دهد و اگر بخلاف آن بزند بحکم خود از آن در گذرد

عسى الله يدنى سعبره بجوارحه وان كان غير خاق عزلا

عسی متصل است با قبل یعنی دعا کند از حق ناظم بر رحمت تا باشد که حق تعالی نزدیکش گرداند سعی و برادرین قصیده بقبول و اگر چه سخنهای بر تریف و منسوب بخطا یافته شعر در آن بعد از آن رجوع کرد با حق تعالی بقوله

فيا خير غفار و يا خير راح و يا خير ما مولد جد و عاك

پس از اعداد نمروده این بهترین امر زندگان و این بهترین رحمت کنندگان و این بهترین کسانی که از ایشان امید باشد امید و از آنرا عطا و احسان عفو کن خللی که واقع شده باشد در این کتاب و منتفع گردان بوی عیب است

قصیده طالبانرا و قوله حنانیک یعنی طلب مهربانی میکنم و رحمت از خداوندی در می خواهم که بر جواد ازین رسالت است

واخرى عوانا بتوفيق من ان الحمد لله الذى وحده

یعنی آفرید ما بندگان بتوفیق حق تعالی است و او خداوند است که منفرد است در بزرگی

زیفا

ترا که مدحیت او را حروف و حوشان زده حرف مذکور است نه سینه زده که احتیاد در این است و قوله معنی آن آن است که معلوم شود که این شعرین مجرای آن قسم نیست و قوله معنی آن که نام و فله و کثرت نبود که لام و را هر دو صفت آن حرف است بعد از آن فرمود که در صفت نگارین حرف پس در ادب صفت باشد یکی آن حرف و دیگر نگار و مراد باین با غفلت است که حرف معی باشد کما تر و معنی اعراض اشهر هلاکت و از این ذکر نگار است از او صاف و غیره خواست بقوله هذا مع التوفيق كاف محصله

وقد فحق الله الكرم من صفة لا كالمحسنات ميمونة الجلا

چون از احکام قیامت و بجا حروف فارغ شد شروع کرد به بشارت و شاق تعالی که توفیق داد ناظم را بفضل و احسان خود که تمام کرد این قصیده را و حال آنکه نیکو و مبارک آمد ظهور آن که هر که آنرا بخواند منتفع شود از آن و مولدین کتاب سماع دارد و شایع کرد که منقول است از ناظم که در هر مقامی که این قصیده باشد در آنجا برکت از آن موضع منتفع شود بسبب اخلاص و نیت بآل ناظم محمد الله که این نظم بر آن از هر اخرا در فضل و سعادت جمع کرده پس حق تعالی

این سعی و نیت و بر این صانع نکرند پس از آن فرمود

فانبايتها الف تر يد ثلثه ومع مائة سبعين زهرا و كلا

یعنی که آیات قصیده هزار و صد هفتاد و سه بیست و هفت بود و آیات را بقوله زهرا و كلا یعنی حال آنکه بیست و سه آیات مذکور روشن و تمام بر وجهی که هر آنکس که صلاحیت اشتغالش باشد بقر خود ببرد و مند شود از این قصیده و مستغنی شود از طولانی بودن آن تعالی

وقد كسبت منها المعاني عنایت كما عيت عنك عودا مفصلا

در این بیت مدح قصیده کرد فرمود که معانی این قصید بسبب الفاظ بدیع و تسکرات لطیف و عنایت و اهتمام ناظم پوشیده شده است همچنانکه فوای آن عاری است از کلام قبیح و مراد از عودا کلمه قبیح است و مفصل یافته قصیده می خواهد و چون قافیة عاری باشد از کلمات قبیح مع ضیقها غیر آن بطریق اولی که عاری باشد مع سعیه

از کلمات قبیح

و تمت بحمد الله في الخلق سهلة مترمة عن نطق الهير مقولا

یعنی تمام شد این قصیده بتوفیق حق تعالی و مراد از خلق اینجا نظم است یعنی نظم کردن آن حال آن بود که اسان بود و نیز دور بود از سختیها بد و فعاید و مراد از مقولا اسان است

الاضاه فم کرد از این قصیده بر سبیل مجاز و الله اعلم

زیفا

وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
مَسْتَجَاباً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

وَتَبَدَّى عَلَى أَصْحَابِهِ نَفْحَاتُهَا بِغَيْرِ تَهْنَأَةٍ مِنْ رُبَّيَا وَقَرَفَلَا
وَبَدَّى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

تَعَالَى اللَّهُ عَنِ الْمَشَابِهِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْقُرْآنَ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يَأْتِي بِالسُّوْفِيِّينَ وَالْمَشَابِهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبَعْدُ صَلَوةُ اللهِ ثُمَّ سَلَامُهُ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ الرَّحْمٰنِ

هَذَا خَيْرٌ سَيِّدِي السَّمْحَ الْعَارِ وَالْمَحْضَ الْوَحْشَ الشَّاذِلِي نَفْعَا لِدُهُ مَوْجِدِ الصَّغِيرِ

لَسْمِ الدِّمْرِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ مَا عَظُمَ بِإِعْلَامِهِ يَا حَلِيمَ أَنْتَ رَبِّي وَعَلَمٌ حَيٌّ
فَتَعْمُ الرُّبِّيَ وَنِعْمَ الْحَسِبُ حَسْبِي نَصْرٌ مَن ثَرَى وَأَنْتَ الْعِزُّ الرَّحِيمُ تَالِكِ

العَصْمَةِ فِي أَحْرَكَانِ وَالسُّكْنَى وَالصَّكْمَاتِ وَكَارَادَاتِ وَالخَطَرَاتِ فِي الشُّكُوكِ
وَالظُّنُونِ وَلَا وَهَامِ السَّائِقَةِ لِلْقُلُوبِ عَنِ مَطَالَعَةِ الْغُيُوبِ لَقَدْ بَاتَ عَلَى الْمُؤْمِنُونَ

وَرَزَلُوا لِوَلَائِ الرَّأْسِ الَّذِي يُقَالُ الْمَنَاقِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ
وَرَسُولُهُ الْأَعْرُورَ فَبُئِيتْنَا وَأَنْصَرْنَا وَسَخَّرْنَا هَذَا الْجَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِمُوسَى وَ

سَخَّرْتَ النَّادِ الْبَرِّهِمْ وَسَخَّرْتَ أَيْجَارَ وَحَدِيدَ الْدَاوُدَ وَسَخَّرْتَ الرِّيحَ وَالشَّيَاطِينَ
وَلَحْنَ السَّيْمَانَ وَسَخَّرْنَا كُلَّ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَالْمَلَكِ وَالْمَلَكُوتِ

وَسَخَّرْنَا الدُّنْيَا وَبِحْرَ الْأَخْرَجَةِ وَسَخَّرْنَا كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرٍ مِنْ جِبْرِئِلَ مَلَكُوتِ كُلِّ شَيْءٍ

كَبِيعِصِ كَبِيعِصِ كَبِيعِصِ أَنْصَرْنَا فَأَنْكَ خَيْرَ النَّاصِرِينَ وَأَفْعَلْنَا

فَأَنْكَ خَيْرَ الْفَاعِلِينَ وَأَخْلَانَا فَأَنْكَ خَيْرَ الْوَالِدِينَ وَأَغْوَيْنَا فَأَنْكَ خَيْرَ الْغَاوِينَ
وَأَهْدَيْنَا وَجَنَّمَا فَتَعْمُ الظَّالِمِ وَهَبْنَا لِنَارِكُمْ طَابِئَةً كَمَا هُوَ فِي عِلْمِكَ

وَأَنْشَرْنَا عَلَيْنَا مِنْ خَيْرِ أَتْنِ رَحْمَتِكَ وَأَخْلَيْنَا بِهَا حَمْلَ الْكَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ
وَالْعَاقِبَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ

يَسِّرْ لَنَا أُمُورَنَا مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوبِنَا وَأَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةَ وَالْعَاقِبَةَ فِي
دِينِنَا وَدُنْيَانَا وَكُنْ لَنَا صَاحِبًا فِي سَفَرِنَا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِنَا وَاطْمِنَنَّ عَلَى

وَجُوهِ أَعْدَائِنَا وَأَمْسِكْهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَلَا يَسْتَطِعُونَ الْمُضَيَّقَ وَلَا
الْمُجَيِّحَ الْيَتِيمَانِ وَلَا تَنْشَأْ لَطْمِنَا عَلَى عَيْنِهِمْ فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَاتْنِي بِصِرَتِهِمْ

وَلَوْ تَشَاءُ لَمَسَخْتَهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَاسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ رِيسًا وَلَا أَعْنَ
أَكَلْمِ الْكَلِمِ الْبَلِّغِ مِنَ الْمُرْسَلِ عَلَى صِرَاطِ مَسْجِدِهِمْ بِرَبِّ الْعَرَبِ الرَّحِيمِ لَتَنْتَذِرَ

وَلَوْ تَشَاءُ لَمَسَخْتَهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَاسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ رِيسًا وَلَا أَعْنَ
أَكَلْمِ الْكَلِمِ الْبَلِّغِ مِنَ الْمُرْسَلِ عَلَى صِرَاطِ مَسْجِدِهِمْ بِرَبِّ الْعَرَبِ الرَّحِيمِ لَتَنْتَذِرَ

وَلَوْ تَشَاءُ لَمَسَخْتَهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَاسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ رِيسًا وَلَا أَعْنَ
أَكَلْمِ الْكَلِمِ الْبَلِّغِ مِنَ الْمُرْسَلِ عَلَى صِرَاطِ مَسْجِدِهِمْ بِرَبِّ الْعَرَبِ الرَّحِيمِ لَتَنْتَذِرَ

وَلَوْ تَشَاءُ لَمَسَخْتَهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَاسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ رِيسًا وَلَا أَعْنَ
أَكَلْمِ الْكَلِمِ الْبَلِّغِ مِنَ الْمُرْسَلِ عَلَى صِرَاطِ مَسْجِدِهِمْ بِرَبِّ الْعَرَبِ الرَّحِيمِ لَتَنْتَذِرَ

و سزایا نبرد بخاند که عنخونست و بیلها بعد از آن با شتام اهدنا در حرکت الف
اهدنا زخدا نزل ندم دانه و دهان قوس باز نکند و غنم نکند و تا وقت حرکت نهد و در حرکت دلان
نون اهدنا غنم نیار و دهان ناز باز نکند چنانکه شنونند و معلوم شود که مالف و مثل هر
قران بسیار است چون ذاقا الشجر و قال الحمد لله الذي بناه اواز بلند تر کند که اینها
تا نهد اندالف و در رستید بحال الصلوط مبالعت کند و طار استخیم کومد تا نشود و اینها
نیز قران کوه اند و ماء المستقم رطاب نکند و حرکت کرد کشاکش ترکوید و بر صراطی نهد
نیار و طار نکوید و در رستید لام الذي منبأ لوت کند و صمنع انعمت را نیکو کوی و نالعت
مغزج و نیکو کوی که کربا انعمت را مضموم کوی که فرستید و در حرکت عن غنم نیار در و اینها
کوی و بر علم و وقف نکند که امام سجا و نیکو کوی که فرستید و نالعت را نیکو کوی که
او قران متاخر کوه اند که بر انعمت علم و وقف حسن است و غنم غیر را قاف نکوید و حرکت
مم المغزج غنم نکند و برضا کشید نیار و هر دو ضای رضاکوید و طار و ذاقا نکوید که
اما کان مع و فقه بر اینند که نماز تباہ شود بخلیم نکوید حرکت اعراب با معصوم بر ندم ترکوید
و حرکت عین علم کشاکش ترکوید و سکون مم علم را درست کوی و حاکم که اینها را
مم حج بحر و ف بوف سید است و و او ولا الصالحه را روشن کوی و این کوه است که کفیم است
با عوم است اما اما سان با بیکه بیشتر ازین طلب کشید و مثل اینها در باب رعایت حرف و بیان
کوه شد است تمام چون کسی از باب مطالعه کند ازین معنیها مستحق کوه و در کشید چنانکه
ولا الصالحه مبالعت کند و در کشش مدینه مبالعت کند و مدینه نقل محققان مقوله جبار العز
چنانکه در باب مبادت تمام با کوه شد است و این در موطول و مدعل نام کوه ندر و سزایا
اها نند که مخزج نون ولا الصالحه است و اظها ز کند و وقت و در قاف دو جاب و قواسط نطق
یا شتام و روم دارد و یکجا تعلق با ساکنان در اینجا که تعلق بر وجه دارد الدن است و آنکه تعلق
با شتام دارد سجعین المبت و آنکه تعلق با ساکنان دارد و الا الصالحه است و روم از باب کبیر
از این خطی نیار اما کسی در بابی نیار که در این خطی نیار و اشتام از باب کبیر را این خطی نیار
اصم را روم خطی نیار و ساکنان از باب کبیر که معروفه را ساکنی کفانی که بجز این معلوم نشود و
از مخزج حرف و مواضع و قوف و وصل و قطع و مد و تشدید و روم و اشتام و ساکنان مخصوص عبارت
نکند در همه واجب و لازم است و جز در این سورت معلوم و مفهوم باید که در همه قران بجای آورد
و هر که در قافه این جاه هجرتی را نگاه دارد یا سورتها را در دست بخند امام مسلمانان شاید
و اگر کسی که اینها را محظوظ نتواند کرد بر وی بکار که از امامت بر وجهی و او امام مسلمانان نکند و او
اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

و کذا کل ما في القرآن فيما كانا و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه
ما يحكون و ساء ما يعاون و ساء ما يزور و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه
لفظ من خبر ايضا **فصل** و اذا كان قبل ما اذا يقابل ما الصلة يعني الزيادة نحو و اذا ما انزلت سورة
و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة
قوله تعالى قليلا ما اشكرون و قليلا ما يشكرون و قليلا ما يؤمنون فالما فصله و لفظ من توبخ **فصل**
ما اصحاب الجنة و ما اصحاب المشاة و ما اصحاب البئر و ما اصحاب الشجر فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه
قال ابو بكر بن محمد بن الحسن بن ابي عمير كان ذلك يعجب معناه ما هم و قال ابو حامد سهل بن محمد السجستاني
كلها صلبة و لا اعلم بالصواب **بسم الله الرحمن الرحيم الا عشر القرآن المجيد**
سورة الفجر و اذا قيل لهم انبئوا و ان كنتم رايب قالوا سبحانك و لا نلبسوا الحق بالباطل
ثم عفونا عنك ان الذين امنوا و اذ قتلتم نفسا و الذين امنوا و عملوا و لغزوا لم موسى و اتبعوا ما
تنزلوا به من اسم و حمد لله الذي ينزل الكتاب و وصى بهما ابراهيم سيقول السفهاء و
كما ارسلناه ان الذين كفروا و ماتوا و مثل الذين كفروا و فس بئله و اذ قتلوه هم حيث و منهم من قتل
سلي بن اسرائيل و يسئلو نيك و اذ اطلقت النساء و لا تطلقات مناع و قتل داود جالوت
و اذ قاتل رب ادنى و ما انعمتم من نعمة و ان كان ذو عسرة **سورة العنكبوت**
كذاب ال فرعون ان الذين يكفون بايات الله قل ان كنتم قال رب اجعل لي آية فلما احس عيسى
من حاجك فيه يا اهل الكتاب و اذ اخذ الله ميثاق ان الذين كفروا و ماتوا و كيف تكفرون
وان يقال لوكم و اذ غدوت و اتقوا النار التي سئلني و ما كان لنبى يستلشون بنعمة
لقد سمع الله الذي يذكرون الله **سورة النساء** و كيف تاخذونه
ان تجتنبوا فكيف اذا جئنا امهم فضيض فكيف اذا اصابهم و ان منكم من افلا يتدبرون
و ما كان لمؤمن و اذا كنت فيهم و من يكسب خطية و الذين امنوا و عملوا و لله ما في السموات
و ما في الارض و لكن بالله و كبره ان المناقفة و الذين امنوا بالله و سلمه لكن الراشدين لن يستكفوا المسيح
سورة المائدة و الذين كفروا و اذ انزلنا بال اهل الكتاب فذحواكم لئن بسطت و السارق و السارقة
و انزلنا الميثاق الكتاب و اذ انزلنا بال اهل الكتاب لعز الذين كفروا و كلوا مما رزقكم الله اعلموا ان الله
ذلك انى يا قوا **سورة الانعام** قل سر واه و من ظلم و رخص الذين فكشف و انذرهم الذين
و هو القاهر و ان اقبوا الصلوة و كيف اطاف و ما قدره الله بديع السموات و لو اننا نزلنا و لا انا كلوا ما
اعلم

و کذا کل ما في القرآن فيما كانا و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه
ما يحكون و ساء ما يعاون و ساء ما يزور و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه
لفظ من خبر ايضا فصل و اذا كان قبل ما اذا يقابل ما الصلة يعني الزيادة نحو و اذا ما انزلت سورة
و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة و اذا ما انزلت سورة
قوله تعالى قليلا ما اشكرون و قليلا ما يشكرون و قليلا ما يؤمنون فالما فصله و لفظ من توبخ فصل
ما اصحاب الجنة و ما اصحاب المشاة و ما اصحاب البئر و ما اصحاب الشجر فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه و فمانيه
قال ابو بكر بن محمد بن الحسن بن ابي عمير كان ذلك يعجب معناه ما هم و قال ابو حامد سهل بن محمد السجستاني
كلها صلبة و لا اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحيم الا عشر القرآن المجيد
سورة الفجر و اذا قيل لهم انبئوا و ان كنتم رايب قالوا سبحانك و لا نلبسوا الحق بالباطل
ثم عفونا عنك ان الذين امنوا و اذ قتلتم نفسا و الذين امنوا و عملوا و لغزوا لم موسى و اتبعوا ما
تنزلوا به من اسم و حمد لله الذي ينزل الكتاب و وصى بهما ابراهيم سيقول السفهاء و
كما ارسلناه ان الذين كفروا و ماتوا و مثل الذين كفروا و فس بئله و اذ قتلوه هم حيث و منهم من قتل
سلي بن اسرائيل و يسئلو نيك و اذ اطلقت النساء و لا تطلقات مناع و قتل داود جالوت
و اذ قاتل رب ادنى و ما انعمتم من نعمة و ان كان ذو عسرة سورة العنكبوت
كذاب ال فرعون ان الذين يكفون بايات الله قل ان كنتم قال رب اجعل لي آية فلما احس عيسى
من حاجك فيه يا اهل الكتاب و اذ اخذ الله ميثاق ان الذين كفروا و ماتوا و كيف تكفرون
وان يقال لوكم و اذ غدوت و اتقوا النار التي سئلني و ما كان لنبى يستلشون بنعمة
لقد سمع الله الذي يذكرون الله سورة النساء و كيف تاخذونه
ان تجتنبوا فكيف اذا جئنا امهم فضيض فكيف اذا اصابهم و ان منكم من افلا يتدبرون
و ما كان لمؤمن و اذا كنت فيهم و من يكسب خطية و الذين امنوا و عملوا و لله ما في السموات
و ما في الارض و لكن بالله و كبره ان المناقفة و الذين امنوا بالله و سلمه لكن الراشدين لن يستكفوا المسيح
سورة المائدة و الذين كفروا و اذ انزلنا بال اهل الكتاب فذحواكم لئن بسطت و السارق و السارقة
و انزلنا الميثاق الكتاب و اذ انزلنا بال اهل الكتاب لعز الذين كفروا و كلوا مما رزقكم الله اعلموا ان الله
ذلك انى يا قوا سورة الانعام قل سر واه و من ظلم و رخص الذين فكشف و انذرهم الذين
و هو القاهر و ان اقبوا الصلوة و كيف اطاف و ما قدره الله بديع السموات و لو اننا نزلنا و لا انا كلوا ما
اعلم

ذلك ان لم يكن وهو الذي انشا قل تعالوا ان الذين فرقوا **سورة الاعراف** قال ما متوك
 فلما اذا الشجرة قل من رحم والذين امنوا وعلموا ولقد جئناهم بالحق والصدق فاجيبنا والذين
 وما كان جوارحهم الذين كذبوا شقيا وما وجدنا قال فرعون اسمع وقالوا امهنا وواعدا موسى
 ان الذين اتخذوا قلوبهم غشاوا واذا خذ ربك من بني آدم من الذين كذبوا باياتنا ولا يستمعون لهم
سورة الانفال اذ يخشعكم ولا تكونوا واذ اتبع عليهم واعلموا انما اذ يقول المنافقون
 ولا يحسبن الذين يا ايها النبي **سورة التوبة** لا يرفقون في مؤمن الذين امنوا وهاجروا
 وقالت اليهود ان تنصروهم ان تصيبك حسنة انما الصدقات الم بما هم استغفروهم
 وجار المعذرون والسابقون الاولون لا ينزل انجيلهم ما كان لاهل المدينة **سورة يونس**
 ولو يجادل الله واذ اذقنا الناس قل من يرفقكم وان كذبوا ثم اذاه وما تكون وانتم تعلم
 فلما القوا فاليوم نجعل قل افقروا **سورة هود** فلعلك تارك ان الذين امنوا
 ولا اقول لكم وقال اركبوا يا قوم لا اسئلكم عذابا قالوا يا صالح قال يا بلقيس والى من اخطم
 ويا قوم اعلموا ان في ذلك لاية ولا ترتبوا **سورة يوسف** قالوا يا انا وقال الذي اشترى به مصر
 فلما سمعت يا صاحبي السجن انا قال ما خطبك قالوا استراودوا قالوا وايقبوا ارجعوا قالوا تالله
 رب قد ابتئنا **سورة الزمر** سوا منكم قل من رب السموات اقم يعلم الذين امنوا وعملوا الصالحات
 طوي نحو الله ما يشاء **سورة احزاب** قالت رسلكم وبرزوا لله قل لاجادى الذين امنوا
 ولا تحسبن الله غافلا **سورة المجادلة** وما ياتهم من رسول الا كانوا يستهزؤن وان من شئ
 فسجد الملائكة قال هذا صراط على مستقيم وبنهم عن ضيف برهم فلما جادل لوط واتيناها
 فكانوا عنها معرضين **سورة النحل** نبت لكم اموات غير حياء جنات عدن والذين هاجروا
 وقال الله لا تتخذوا ولوبوا خذ الله والله فضل والله جعل واوفوا عهد الله واذ ايد لنا
 ورضي الله مثلاً قربة ثم لو حيننا اليك اتبع **سورة بني اسرائيل** ودرع الانسان
 انظر كيف ولا تقبلوا اولادكم ولقد صرفنا قل لو نوا واذ قلنا للملائكة يوم تدعون وقل جاد الحق
 او يكون لك ولقد اتينا موسى **سورة الكهف** فصرنا ولذلك اعترنا واولك كججيات او يصعب
 ماؤها غورا ما شهدتهم فلما بلغنا فانطلقا حتى اذركم فاردا ان يبدها حتى اذ بلغ مطلع وعرضنا
سورة مريم يا يحيى خذ حملك فانبتت والسلام على اذ قال الابهة وكان يا امه لاسمعون
 فيما لغوا ثم نجي الذين اتقوا واتخذوا من دون الله **سورة طه** واضمهم بيك فقولا له كلوا وارعوا

قالوا

فاجعوا انه من بات ربه قال فانا قد فتناها قال بصرت بوميد يتبعون الداعي واذ قلنا للملائكة قال
 لهم احشروني **سورة الانبياء** وكم قصمنا ام اتخذوا الهة ولقد استهزؤا برسول ولقد اتينا ابراهيم
 قالوا فاتوا به ووهبنا له اسحق ويعقوب نافلة ومن الشياطين ان هذه امكم امه لاسمعون حليلهم
سورة الحج ومن الناس من يعبد الله ان الله يفعل ما يشاء ان الله يدخل الذين امنوا وكم فيما منافع
 وان يكذبوا وتعلم الذين لهم ما في السموات ما قدر والله حق قد
 وان لكم ولا انعام ثم انشانا قرنا ثم انشانا قرونا وجعلنا ابن مريم
 وهو الذي يحيى ويميت بل ابنا جم بالحق لعل عمل صالحا فاتخذوهم حذرا **سورة المؤمن**
 فضل الله عليكم اني اراكم يا ايها الذين امنوا لا تتبعوا ولا تفتنوا بعضظن ولقد اتينا العبادت
 الم تر ان الله يسجد انما كان قول المؤمنين والقواعد **سورة الفرقان** بل كذبوا بالساعة وقال الذين
 وكذلك جعلنا واذ اراوك ولوشينا لبعثنا تبارك الذي جعل ومن يات وعمل صالحا **سورة الشعراء**
 وتلك نعمة تمنها قال نعم وانكم اذاه فلما تراء اجماع والذي يفتي بحجتي كذبت قوم نوح كذبت عباد
 كذبت قوم كذبت قوم لوط كذب اصحاب الايكه وانه لتزليل انهم عن السمع لم يقولون **سورة النمل**
 والحق عصا فلما راها لا عذبه عنها قالت يا ايها الملاد اقنوني قال نكرواها وماكره امره ان سيد والحق
 ولا تحزن عليهم انك لا تسمع الموتى ولا تسمع **سورة القصص** ورحمنا عليه المراضع ولما توجه تلقاه
 وان الوعصا وجعلناهم ايم يوعون ولقد وصلنا ائمن وعدناه قل ارايت ان جعل الله فحسنا به
سورة العنكبوت وقال الذين كفروا وما انت بحجيز قالوا نحن اعلم ان الله يعلم قل لقي بالله
 الله يسطر الرزق **سورة مريم** و يوم تقوم الساعة يسلس ومن ابا يخلق لكم من انفسكم منبئين اليه
 طهر النفس ولين ارسلنا رجا **سورة لقمان** ولقد اتينا لقمان الحكمة ومن سلم وجهه واذ اعشهم
سورة السجدة ولو ترى اذ المحرمون ومن اعظم من ذكر **سورة الاحزاب** هذا لكل بيتي المؤمنين ولقد
 كان لكم ومن يقنت هوس الذي يصلح عليكم ترجي من يشاء ملحونين انما اتقوا **سورة السجدة**
 ولقد اتينا داودنا فضلا وما كان له وقال الذين كفروا قالوا سبحانك انت **سورة الملائكة**
 مر كان يريد العرش اما ارسلناك جنات عدن واقسموا بالله جهنم **سورة اس** اتا نحن نجي الموتى
 وما لا اعبد واير سلهم وخلقناهم من مثله قالوا يا بلقيس ولقد اضل وذللتنا هالم **سورة الصافات**
 احشر الذين ويعلمون انا لماركوا ايذا منا وكنا ترابا ولقد نادينا نوح فلما بلغ معه وان لوطا لعل سلطنة
 اضلغ النبات **سورة ص** كذبت قبلهم اذ دخلوا فقال اني اجبت ووهبنا وعدهم قاصرات

١٤٤

قالوا

سورة الفاتحة

فسجد الملائكة كلهم اجمعون **سورة الزمر** خلقكم من نفس واحدة. قل يا عبادي الذين امنوا. اني شرحت لكم
 فمراظلم. واذا ذكر الله وحده اشتدت. وايضا الى ربكم. له مقاليد السموات والارض **سورة المؤمن** ذلكم باننا اذا
 اولم يسروا. وما قوم اني خلق عليكم يوم التثابة. وما قوم ما لي ادعوكم. ولعدايتنا موسى الهوى. ذلكم ان ربكم
 ثم قيل **سورة السجدة** فقضين. وذلكم ظنكم الذي. ومن احسن قولاه ما قاله **سورة التنتن**
 له مقاليد السموات والارض فل كان يريد عزلا فرفقه. او يويعزهن. ولمن صبر وغفر **سورة الزمر** بل قالوا انا وجدناه
 اهم يقسمون. فاستمسك بالذي. ام انا خيره. ولما جاء عيسى. ادخلوا مكة انتم **سورة الدخان** يوم نطقن
 فعدايتهم. ولعدايتهم **سورة الجاثية** الله الذي يحكمكم. اقرب من تحته. واذا قل ان وعد الله **سورة**
الم اخفاف ومن قبله كتاب موسى. قالوا اجننا لنا قلنا. ومن لا يجي داعي الله **سورة محمد** اعلم سره واولي الامر
 والذين اهدوا زادهم. ام حسب الذين **سورة الكهف** سيقول لكم. لنس على الاعمى **سورة القحط**
 ما ايها الذين امنوا لا ينس **سورة ق** وجاءت كل نفس ادخلوها بسلام **سورة الذاريات** وفي
 انفسكم اولادهم. قال ما خطبكم. وفي عاد اذ ارسلنا. ولا تجعلوا مع الله الها **سورة الطور**
 وامر دناهم نواكفة. ام تامرهم اخلهمهم **سورة النجم** ولعدايتهم من ربهم. الذين يحسبون كبار. وان
 الى بل السهمى **سورة القمر** فالسعي للمدعى امره. كدبت نوره بالثذر. ولعدايتهم ال فرعون **سورة الرحمن**
 دي المشرفة. هذه حميم التي. هل هذا الا حسان **سورة الواقعة** وفاقه عما تحبون. انا انشا تا هن انشا
 لو نشا جعلناه اجاجا **سورة الحديد** من ذي الذي يعرض الله. ما اصاب من مصيبة **سورة المجادلة**
 يا ايها الذين امنوا اقبل **سورة الحشر** المرتزق الذين بافغوا **سورة التمتة** لا همسلم الله على الذين
سورة الصف ما اما الذين موافقوا لكم **سورة الجمعة** ما ايها الذين امنوا اذا نطقتم **سورة**

من ارض مصر و قد صير من ارض لحي اصدق سورة
 من ارض المغرب و قد صير من ارض اليمن و سابقه
 من ارض مصر و قد صير من ارض لحي اصدق سورة
 من ارض المغرب و قد صير من ارض اليمن و سابقه
 من ارض مصر و قد صير من ارض لحي اصدق سورة
 من ارض المغرب و قد صير من ارض اليمن و سابقه

[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

باب معرفة الوقف على كلاً والابتداء وجملتها ثلثون موضعاً
 كلها في النصف الأخير وهو على ثلثة اوجه **الوجه الاول** يجوز الوقف عليه ولا يتدار به معاً
 وهو اثنا عشر موضعاً **قاول** ذلك في سورة مريم قوله تعالى اطع العيبام اتخذ عند الرحمن عبداً
كلا يجوز الوقف عليه ولا يتدار به معاً **والثاني** فيها يكونوا هم عزرا **كلا** والثالث في سورة الممتحنة
 لعل عمل صالحا فيما تركت **كلا** والرابع في المعارج ثم نجية **كلا** والخامس فيها جنة نعيم **كلا**
 والسادس في المدثر ثم يطع ان اريد **كلا** والسابع فيها صحفاً منشورة **كلا** والثامن في سورة القيا
 يوم يذابن لغر **كلا** والتاسع عيسى فانت عنه تلميح **كلا** والعاشر في المطففين قال ساطر لاولين
كلا والالحى عشر في الفجر فيقول ربني اهان **كلا** والثاني عشر في الممتحن ان ماله اخله **كلا** واما
الوجه الثاني وهو ما يوقف عليه ولا يتدار به وهو في ثلثة مواضع **الاول** في سورة الشعراء
 فاخاف ان يقتلون قال **كلا** الوقف على كلا خشب **والثاني** فيها ان المذكور قال **كلا** الوقف على
 كلا حسب **والثالث** في سورة سبأ الحقةم به شركاء **كلا** الوقف على كلا حسب **والوجه**
الثالث وهو ما يتدار به ولا يجوز الوقف عليه وهو في ثمانية عشر موضعاً **الاول** في سورة المدثر
 كلا والقمر **والثاني** فيها كلا انه تذكير **والثالث** في القيمة **كلا** بل تجبوا العاجلة **والرابع**
 فيها كلا اذا بلغت الزاقي **والخامس** والسادس في الدنيا **كلا** سئلون ثم **كلا** سئلون
والسابع عيسى **كلا** لما يقض ما امر **والثامن** في الانفطار **كلا** بل تذكرون **والثاسع**
 في المطففين **كلا** ان كتابنا نفي رلعي بعين **والعاشر** فيها **كلا** انهم عن ذنهم يومئذ يخجلون
والالحى عشر فيها **كلا** ان كتابنا نفي رلعي بعين **والثاني** عشر في العج **كلا** اذا ركت الارض
والثالث عشر في العلق **كلا** ان الانسان ليطغى **والرابع** عشر فيها **كلا** ليمن لم يبتئ **و**
الخامس عشر فيها **كلا** لا تطع **والسادس** عشر والثامن عشر **كلا** انهم عن ذنهم يومئذ يخجلون
كلا فذكرت كلام الناس في كلاً والذي عليه لا عما قال في اتي لا بعة معان **الاول** في سورة الممتحنة
والثاني في الردع والجزر **والثالث** صلته لايمان وافتتاح الكلام **والرابع** التحقيق بما جاريه
 بعدها من الاخبار وما سوى هذه لاربع الوجوه فلا تخفى وجوه ردة وابطالها **اما الاول** وهو الرد
 والتكذيب **مثال** اذا قال لك قابل اكلت ثم اقول **كلا** فتقف عليها فيكون الخبر موهوماً وردة
 بكلامه وما ايضا كما قال الله تعالى اطع العيبم اتخذ عند الرحمن عبداً ثم قال **كلا** رد وتكديبا

الثاني وهو الردع والجزر قوله تعالى المقيم الكفا تر حتى رزق المقابر **كلا** رد عنهم عن الكافر وهم محتملة
 معنى الرد وقوله تعالى واما من جاءك بسعي وهو يخشى فانت عنه تلميح **كلا** ردع اي لا تفعل ومنها **كلا** لا تطع
الثالث وهو صلته لايمان وافتتاح الكلام فقوله تعالى **كلا** والقمر ليجتمل ان يكون رداً وردعاً للكلام مقدم
 ايضا كما اقسام عليه **والرابع** ان ياتي لتحقيق ما بعده من الاخبار لقوله تعالى **كلا** انما تذكرون وقوله تعالى
كلا بل تذكرون بالدين **كلا** ان الانسان ليطغى فهذا مبسوط معاني **كلا** وعند التحقيق ترجع المعاني الى الاربعة
 معنيين احدها الرد والردع وكلاهما التحقيق وبلا ردة افتتاح الكلام وليس في النصف الاول من كتاب الله تعالى
كلا وقد يجيء **كلا** محتملة معنيين فضا عدا من وجوهها المذكورة وربما احتمال لك في جميع ما ورد منها فان
 قوله تعالى واتخذوا من دون الله ليوثاً لهم عزرا **كلا** سيكفرون بعبادتهم رد لما قبله فيحس الوقوف عليه
 اذا وثبات لما بعده لانهم زعموا ان تلك الالهة تكون لهم عزراً فيحس الابتداء بقوله ربا رجعون لعل العمل
 صالحا فيما تركت **كلا** محتمل ثلثة معان الرد لقوله ربا رجعون والتحقيق لقوله انما كلفه هو قابلهما والردع
 لا تقل ذبا است فاعله وقوله تعالى في الشعراء فاخاف ان يقتلون قال **كلا** هو رد لقوله ان يقتلون اي
 لن يقتلوك وهو رد في قوله فاخاف اني لا تخف **واما** قوله قال اصحاب موسى ان المذكور قال **كلا** هو
 رد لظنهم ولادراك وثبات لقوله تعالى ان معي ربي سديد وقوله تعالى قل روني الذين الحقتم به شركاء
كلا دون ان يكون رداً لقوله روني وذلك ان النبي صلعم لما ارى ان يقول لهم روني الذين الحقتم به شركاء
 قال لهم ذلك فكانهم قالوا اوصي هذه الاصنام التي تقرنوا ولا يفتخروا فاروة اياها ورد عليهم لقوله تعالى
كلا بل هو الله العزيز الحكيم اي ان الذي يضرهم وينفعهم هو الله ومعنى قوله روني اي علموني وله اعلم
باب مختصر المائت وهو على ثلثة الفاظ **ما الحمد والنفي** ولفظها في التلاوة سوار
 على وجه لفظ الانكار **والثاني ما الاستفهام والتعظيم** ولفظها في التلاوة سوار على وزن لفظ
 السؤال وكذلك لفظ ما التعجب وهي في موضعين احدهما في سورة البقرة قوله تعالى فما اصبرهم والثانية في
 سورة عيسى قبل لاشان ما الكفر **والثالث ما الخبر وما الذي** وهما في التلاوة سوار ولفظها
 على وزن ما ياتي به الحمد **باب علامتها الحمد والنفي** **كلا** وبعدها الا فمجد ونفي
 الاربعة ثلثة عشر موضعاً موضعان في البقرة قوله تعالى ان تاخذوا مما آتيتموهن شيئا الا ان يخافن **كلا**
 نصف ما وضعه الا ان يعقوبن وموضعان في المائدة احدهما لتذهبوا ببعض ما آتيتموهن لان ياتين **كلا**
والثاني ولا تنكحوا ما تنكح ابائكم من النساء الا ما ولسلف **والخامس** في المائدة وما اكل السميع الا ما ذم
 وموضعان في الانعام **احدها** ولا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربي **والثاني** قد فصل لكم ما حرم

عليكم الا ما اضطررتم اليه وموضعان في عهد **احدهما** ما دامت السموات والارض الا ما شاركه وخالفه فيها مثلها
 وموضعان في يوسف **احدهما** فاحصدم فذروه في سبيل الا قليلا مما ناكلون **والثاني** ما كلتمنا قديم نحن الا
 قليلا مما تحصنون **والثاني عشر** في المكلف وما يصعدون الا الله **والثالث عشر** في الاحقاق وما بينهما
 الا بلحق واحل سمي في اتي موضع كان بعدها الا اوله كين **فصل ايضا** كل ما بعدها باء في حق محمد
 مثل وما ينك بظلم للعبيد وما ركب بغا فلحما تصاون وما الله بغافل عما تعملون وما نحن بخبر جنس وما نحن
 بمبعوثين وما شاكله حيث كان في جميع القرآن الا في ثلاث مواضع **احدها** في الاعراف وما كانوا يا ابتكروا
والثاني في النخل وما يكمن من نعمه وفيها ايضا من سوي ما يشبهه في هذه الثلاثة **فصل اخر** كل ما بعدها لكن
 في حق محمد مثل وما كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون وما روي
 ربيت ولكن الله ربي وما شاكل ذلك في جميع القرآن الا من بعد ما جاءتهم البينات ولكن اخلفوا بغيره وحدها
 خبر **فصل اخر** كل ما بعدها حتى في حق محمد مثل فما اخلفوا حتى جاءهم العلم في يوسف الا في سورة
 المؤمن مما جاءكم به حتى اذا هلك فخذوا حذرنا **فصل اخر** كل ما في القرآن وما كان من المشرك وما
 انما من المشرك وما يشعرون وما يشعرك وما لكم من نصري وما لكم من دواعي من المشركين فرما اياهم
 من نبيز لما لهم من الله من هاهنا وما كانوا مهتدين وما كان جواب قوله ولوشاء الله ما لشركوا فخذوا حذرنا
 حيث كانت في جميع القرآن **فصل اخر** وكل ما بعدها لام مكسورة في حق محمد وما كان الله ليطعكم
 على الغيب وما كان الله ليضل قوما وما كان الله ليذر المؤمنين وما كان المؤمنون لينسوا واما فرما ايشبه
باب علامات الاستفهام وكل ما في القرآن من قوله ما ذا انما استفهام نحو يقول ما ذا اراد الله بهذا
 وما ذا علمه لو انمو الله قل انظروا ما ذا في السموات والارض وعلمهم ما ذا انفقون وما شاكله ذلك حيث كان وكذلك
 قوله تعالى فما لكم في المناقير فيقترن فالكم كيف تكلمون وكذلك قوله تعالى ما هي وما خطبكم وما خطبكم وما
 خطبكم وما شاكل ذلك في جميع القرآن **وما** قوله تعالى وما ادرك ما يوم الدين في اتي موضع كان
 فهو للتعظيم ولقظهن للاستفهام وكذلك قوله تعالى وما ادرك ما القارعة وما ادرك ما يوم الفصل
 وما ادرك ما الخطم وما ادرك ما علون **ولما** متى اذا كان بعدها او قبلها قل او قال في استفهام
 وكذلك اتي نحو اني يرفون وانى يرفكون انى لكر هذا اوتى اياين **باب علامته ما خبر**
 كل ما جاءت بعدها يا في خبر نحو ما كانوا يصنعون وما كانوا يعملون وما حسنوا وما شاكل ذلك
فصل فاذا كان بعدها لم او ليس او لا فان ما يكون خبرا حيث كان نحو ما لم يكونوا يعلمون وما
 ليس في قلوبهم وما لا تعلمون وما شاكل ذلك **وكذلك** اذا كان قبل ما الا نحو الا ما علمتنا

كذلك كل ما في القرآن فما كانوا وفيما فيه وفيما كنتم في خبر حيث كان **وكذلك** قوله تعالى سبار ما يبرزون
 في خبر في اتي موضع كان **وكذلك** لما بكسر اللام كلها لفظهن خبر ايضا **فصل** واذا كان قبل ما اذا ابتكر
 ما الصلة يعني الزيادة نحو قوله تعالى واذا ما انزلت سورة واذا ما اتفقوا واذا ما اتقوا واذا ما اجابوها
 وما شاكل ذلك لفظهن خبر والمماصلة وكذلك قوله تعالى قليلا ما تشكرون وقليلا ما تدكرون و
 وقليلا ما يؤمنون فالما صلة ولقظهن توبيخ **فصل** ما اصحاب اليمين وما اصحاب المشامة وما
 اصحاب اليمن وما اصحاب الشمال فخذوا لربعة فيما خلا في والي اوبكر في احد ابناء بن كل ذلك تعجب
 معناه ما هم وقال ابو حاتم سهل بن محمد السجستاني كلها صلة والله اعلم بالصواب
كتاب المائات بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المنعم على خلقه
 وباعث محمد عبده السلام الى حقته شرفه بالكتاب المبين والبيان المنين واوضح له كلام على الاختصار
 واحمل له ما احتيج اليه على لاقتصار صلي الله عليه وعلى آله الا بربار قال الشيخ ابو علي الحسين بن محمد بن الحسن
 المقرن لما رايت حاجة القراء الى معرفة المائات اشدهم حاجتهم الى الفقرات لما في الجمل مما من حدود القرآن
 في الخطاب وما في المعرفة بها من استقامة المعنى والصور ورايت من صنف فيها شيئا لم يبلغ تمام المراد
 ولم يؤد فيها حق التدبير ولا جهة كدعائى الى ان اشتمل فيها فضولا مختصرة يعني واصولا بمجموعة تلتفي وتقديم
 حملها لتدوير البصيرة والتحصيل ثم لا يشيان على الحروف باعبارها في مواضعها تشديد المحارق وارشاد المراد الى البيان
 والتفصيل مستقيما به درجة المثوبة وواجبا من الله تعالى وحسن المعونة اسأل الله ان يرحم كاتبه وقاريه
 والناس فيه ومصنفه والواعية **اعلم** ان مائات القرآن على اربعة اضرب فخصر منها ما بالشرب وما بالظهور
 وهو الحمد والنفسه وهو الذي المستمقوله والآلاف حسنة والقرعة آخره نحو قوله تعالى وجعلنا من الماء كل شئ حي
 وكما ارتبنا هذا ما للشرب والسقي وربما كان مثلا القرآن لانه حيوة القلوب كما ان الماء حيوة للجسد لقوله انزل
 من السماء ماء فسالوا ودية بقدرها لانه وربما ان مدينة الماء في قول بعض المفسرين لقوله تعالى لاسقينهم
 غدقا وقسمه لغزوة على الماء بعينه وجاز فيه معنى الماء لان الماء ينبت الزرع ويخرج الثمار وتخصب البلاد
 فيصير الماء على الماء **وما الظاهر** نحو قوله تعالى من رافق ومن رافقهم في المارغ هذا الباب لا في معر متوتا
 او مصاجلة الالف واللام ومضافا الى الامة بوجه فيغارق التوزين والالف واللام لاضافة نحو هذا ما بارذ ونسبت
 الماء بعد الطعام وما ركم عذب **والضرب الثاني** ان يكون اللفظ معيا والفا ولا عزم فيه ويراد به التثنية نحو عينا
 وعينها وديك القولة تعالى في اى الاربعة كما تكذب ان فهذا قران كان في اللفظ بين وبينه انه ما الخسيس وما انما هو التثنية
والضرب الثالث ان يكون الميم والالف بعض الاسم وليس بما انما هو من حروف الاسم نحو قوله تعالى ما لكر يوم الدين

قوله تعالى سبار ما يبرزون

وكان

وما كلف فيه ابدافادوايا مالك وانكم ما تكون في اليلون منها البطون من ما ربح شيطان ما ردوه هذا وما
او يكون الميم ولا كلف مع حرف لا يفارق بحركاتها واما ولما فقد صورته في اللفظ والحظ فليس يأخذنا
فاما الفتحة لالف فهو حرف موضوع للوصف ابتداء بالكلام بعد التحقيق لليجاب ويكون ما يعبر
ابتداء ولا يتدا رموزها او موضوعا بفعل يعبر وما يلحق بعد ابتداء والمفعول هو بالفاء في تاويل جوار الشرط
نحو قوله تعالى فاما نوح فاهلكوا بالطاغية واما عاد فاهلكوا برح حرهم واما ثمود فهدى بهم والمنصور بالفتحة
نحو فاما البيت ولا تهر واما السابل فلا تهر واما مكسورة لالف على ضربين **احدها** ان يكون مع ما ان للشرط نحو
اما ياتكم وساد كما فيها في موضعها ان شاء الله تعالى وهذا **الثاني** اذا جاءت اما ما تارة قد ذكرت مرتين نحو اما الذي
واما الذي فهذا عند القراءات وليس عندى بالالف لا ينفرد ولا يفارق تشديدا الميم ولا كلف في اولها فهو حرف عزدي
موضوع للتحذير وساجد ذكرها في مواضعها ان شاء الله تعالى وان لم يكن منها ولما على ضربين **احدها** بمعنى لم وهو
حرف وليس ما عدى وعند القراءات هي ما نحو قوله تعالى ولما ياتكم ولما يعلم الله ولما يدخل الايمان ولما يلحقها جعلها
بعضهم صلة وبعضهم نونا وهو عندى حرف جارم للفعل بمعنى لم وليس بالالف لا ينفرد ولا يفارق لهما ولا كلف
تشديدا فهذا هو الاصل في هذا الحرف في جميع القراءات ولا اجدر ذكره **والثاني** لما مع الفعل الماضي نحو فلما
كتب فلما تراجعتان هي عندى حرف وليس بها وعند القراءات هما وساد ذكرها في مواضعها في ذكر المآت وان لم
يكن منها قانها قريسة الشبهة **والضرب** الرابع هو المآت في القرآن وهي منصرفة على وجوه عند
بعضهم على سبعة اوجه وعند بعضهم على اثني عشر جمعا وعندى على وجوه كثيرة وسابقتها واصولها عندى ستة
منفرعة على وجوه كثيرة مختلفة للقاب والاستقامة المعاني بعضها المختلفة في الراء وان كانت متماثلة
مع اختلافها فيها **ما** الاسم **والحبر** **ما** الذي **وما** الاخبار **وما** النية **وما** المشبهة **وما** التثنية **وما** التكرار
وما النسب **وما** الوقت **وما** الوقف **وما** الاستقامة **وما** المقدار **وما** الظروف **وما** التاجيل **ما** التأييد
وما الحنى **وما** الحين **وما** اذ **ما** الصلة **وما** الزيادة **وما** القيا **وما** التأكيد **وما** ماد
الحشو **وما** النفي **وما** الحدود **ما** الاثبات **وما** الايجاب **وما** التحقيق **وما** الاستقمام **وما** التوبيخ **وما**
ما اللطف **وما** الترحم **وما** التعجب **وما** التعظيم **وما** الشرط **وما** الجزاء **وما** التورية **وما** التهديد **وما** التمجيد
وما المصدر **وما** الاسم **والذي** **والحبر** **والاثبات** **وما** الايجاب **واحد** هذه القاب لا اصل هو الاسم ويقال الذي
ويقال الحبر والباقي من القاب على جواز الكلام والتثنية والتثنية والمصدر والوقت والوقف والظرف و
المقدار والتأييد والاستقامة القاب ليعان مختلف وكما في ما الاسم وكذلك ما حنى والاستقمام والتوبيخ و
اللطف والتكبر والتكبير من باب الاستقمام الا انها سميت باسمها ليعان اريدت والشرط والجزاء واحد

لما خلق انوعا

هذا هو الاصل في هذا الحرف في جميع القراءات ولا اجدر ذكره
لما مع الفعل الماضي نحو فلما
كتب فلما تراجعتان هي عندى حرف وليس بها وعند القراءات هما وساد ذكرها في مواضعها في ذكر المآت وان لم
يكن منها قانها قريسة الشبهة
والضرب الرابع هو المآت في القرآن وهي منصرفة على وجوه عند
بعضهم على سبعة اوجه وعند بعضهم على اثني عشر جمعا وعندى على وجوه كثيرة وسابقتها واصولها عندى ستة
منفرعة على وجوه كثيرة مختلفة للقاب والاستقامة المعاني بعضها المختلفة في الراء وان كانت متماثلة
مع اختلافها فيها
ما الاسم والحبر ما الذي وما الاخبار وما النية وما المشبهة وما التثنية وما التكرار
وما النسب وما الوقت وما الوقف وما الاستقامة وما المقدار وما الظروف وما التاجيل ما التأييد
وما الحنى وما الحين وما اذ ما الصلة وما الزيادة وما القيا وما التأكيد وما ماد
الحشو وما النفي وما الحدود ما الاثبات وما الايجاب وما التحقيق وما الاستقمام وما التوبيخ وما
ما اللطف وما الترحم وما التعجب وما التعظيم وما الشرط وما الجزاء وما التورية وما التهديد وما التمجيد
وما المصدر وما الاسم والذي والحبر والاثبات وما الايجاب واحد هذه القاب لا اصل هو الاسم ويقال الذي
ويقال الحبر والباقي من القاب على جواز الكلام والتثنية والتثنية والمصدر والوقت والوقف والظرف و
المقدار والتأييد والاستقامة القاب ليعان مختلف وكما في ما الاسم وكذلك ما حنى والاستقمام والتوبيخ و
اللطف والتكبر والتكبير من باب الاستقمام الا انها سميت باسمها ليعان اريدت والشرط والجزاء واحد

واصديح
اودرايه

ولابيض

وقد قيل اسم بالصلة اقول واخبروا الاسم فلما جاء خبر لما صرح ما عرفوا بيسموا اشتروا بما انزل الله نبيها
 بما انزل علينا بما ورثه لما صرح اسمها فلما جاء خبر حين فلم يقولوا استغفروا وتوبوا ما اتيناكم بيسموا بالمرم
 بما جردت اسمها وما جردت خبره نفي بما يقولون لما بين يديه اسمان وما يكونها نفي ولما جاء خبر حين لما صرح ما
 تنبوا اسمان وما كثر نفي وما انزل على الملك اسم ويقال وبالاسم اقول لا تزله يتعلم وما انزل ذلك على الملك
 وما يعلمان نفي ما يعرفون به اسم وما صرح بضرار نفي ما يصرح اسم ماله في الاخرة نفي ولبسموا اشتروا الاسم في
 تاويل المصدر في جميع العوان اذا اولها الفعل ما يؤخذ نفي ما نفي شرط وما لم يرد من الله نفي كما سئل اسم
 في تاويل المصدر من بعد ما تبين اسم في تاويل اذ حيث كان وما تقدموا شرط بما يقولون بصير فما كان اسم
 ما كان نفي ان يدخلوا نفي قايما تولوا صيده اي قايما تولوا وقد قيل اسم وبالاول اقول ما في السموات اسم مالك من الله
 نفي وما تعدون من بعد ما استغفروا ما كسبت ما كسبت عما كانوا اسماء وما كان من المشرك نفي وما انزل وما اوفى
 بمثل ما اتمت اسماء وما الله بغافل عما تعملون ما كسبت وما كسبت عما كانوا اسماء وما اوتيتهم استغفار وتوبوا وما
 جعلنا القبلة وما كان يضيع نفي ان حيث ما كنتم صلة وقيل اسم والصلة اجوز حيث كان هذا الحرف وما الذي اقل
 نفي عما تعلمون اسم ما اتبعوا قبلك وما انت بنايع وما بعضهم كلها نفي من بعد ما جاءك اسم في تاويل اذ كما يعرفون اسم
 في تاويل المصدر ايما تكون صلة ويقال اسم حيث ما كنتم مثلها وما الذي اقل نفي عما تعملون اسم وحيث ما كنتم و
 اي ما كنتم وايضا تولوا وايضا تكونوا في جميع القرآن صلة ويقال اسم ولا اجدر ذكرها بعدها كما ارسلنا اسم في تاويل
 المصدر وما تكونوا ما انزلت من بعد ما يتيقن الناس وما انزل الله من السماء كما تيروا اسماء وما صرح بما جرد
 نفي مما لا تعلمون ما انزل الله ما الفينا بما لا يسبح ما رزقناكم وما اهلها انزل الله اسماء انما حرم من قراء الميمنة
 بالنصب انما يذوق الكلام ومن دفعها ان من فصلت عنها وما هي اسم والقرارة المستقلة نصب الميمنة ما يكون
 في نظونهم نفي مما احبهم على النار وقيل لاسان ما اكرم كلاهما تجوز ويقال استغفروا الذي اصرح وما الذي اكرم
 وبالفتح اقول فلما اقول بالفتح في القرآن الا فيهما فقط بعد ما سمعوا كاتبت على ما عهدكم ما كاتبت الله لكم بمثل ما اعدت
 فما استيسر اسم ما تقبلوا من خبر شرط وجر كما عهدكم اسم في تاويل المصدر وما في الاخرة نفي مما كسبو اعلى ما في قلبه من بعد
 ما جاءكم من بعد ما جرت فيما اختلفوا اسماء او ما اختلف فيه نفي من بعد ما جاءتهم ما اختلفوا اسمان ما اذا انفقوا استغفروا
 في جميع القرآن ولا اجدر ذكرها ما الفقم وما يفعلوا اشيطان بما كسبت قلوبكم ما خلق الله في ارحامهم مما انتموه في
 اعدت به وما انزل عليكم ما اتيتم بالمرحوم بما تعملون فيما فعلن عما يعملوا خبر نفي في عرضت ما في انفسكم ما لم تتسوهن
 ما فرضتم بما تعملون كما علمكم ما لم تكونوا فيما فعلن اسماء وقد قيل ما لم تتسوهن معناه اذ هو حسن قالوا وما لنا
 استغفروا نفي فلما كاتبت وكلما مع الفعل الماضي في كل القرآن حين وكل ما مع الفعل المستقبل المجرم هو حرف

الاسم
الاسم

وهذا اصلها وهو من الباب الذي لا اجدر ذكره **المبقر** ذكر ما في سورة البقرة وما رزقناهم ينفقون بما انزل
 اليك وما انزل من قبلك اسم لان وما انزل حظوة على ما انزل والمعطوف على الاسم وما اذا دخلت في وقت
 علما الاستغفار حذف الف من ما يحولم قلت هذا وعم سالت زيدا لان حروف الجر تدخل على الاسم فلما دخلت
 على الاستغفار حرف بين الاستغفار والاسم يحذف الف وما مع يؤمنين وما يجدعون وما يشعرون كلها نفي في
 بما كانوا يلدنون وبما امن الناس كما امن السفراء اسم وقد قيل كما في كل القرآن تمثيل وتشبيه وليس شئ لانا
 التشبيه والتمثيل للكاف لا غيرها وقد قيل مصدر وهذا حين دعاه كما بان الناس لان كما اذا اولها فعل
 صارت ما مع الفعل مصدر فتقولك تعني ما يقول معناه يجيبني فتقولك فهو اسم في تاويل المصدر فما رزقنا
 كانوا امتدتين نفيان فلما اضررت حتى اضررت وقد قيل معنى اذ في جميع القرآن وهو حسن ما حوله فيما نزلنا
 اسمان مثلا ما بعوضه صلة وزيادة وتاليد ويسميتها بعضهم حسنا وبعضهم لغوا وصورة الصلة ان لا يشغل
 العامل عن عمله ويمكن النطق بالكلام دونها والعامل يضرب ومثابه منصوب فالج بطل عمل بعضه في يصح
 في الكلام ان يضرب مثلا بعوضه فهذا جملة الصلة في جميع القرآن ومن قرأ بعوضه بالرفع يكون ما اسما اي
 ما هو بعوضه ولذلك فيما رحة وفيما نقصهم من رفقها على ما هو رحة وما هو يقضهم ويجو والصلة مع الرفع
 يرد مثلا هو بعوضه فما فوقها اسم ماذا اراد الله بهذا الاستغفار حيث كان وما يعقل به نفي ما امر الله ما
 في الارض جميعا ما لا تعلمون ما علمتنا ما يتدون وما كنتم تكلمون مما كانا فيه اسماء على الابداء حين قاتنا
 بآياتكم قد قيل وعذو وقيل شرط وهذا تعويذ وقد قيل جملة وهو الوجه وقد قيل تكلموه هو الذي كاتبت في حين
 صلة موكدة دليل صلتها صلاح حذفها لوقوت ان بآياتكم جاز دليل تاليدها ثبوت النون في الفعل
 هذا للاختلاف فيها وفي كل اتما في القرآن ما لم يكن خبر بما انزلت وعما معك ما رزقناكم اسماء وما خلقنا
 في ما كانوا ينسفون مما نبئت الارض ما سالتهم بما عصوا ما اتيناكم ما فيه لما بين يديها وما خلقنا اسماء
 بما عصوا قالوا مصدر وهو حسن كذلك كل لما اذا اولها فعل هو مصدر اي بعضها خبر وما كثر وا
 اي يفرح وما علموا اي يعلمون فهو اسم في تاويل المصدر ما هي استغفروا ما يؤمنون اسم قالوا نبي ما هي استغفروا
 وما كادوا نفي ما كنتم تكلمون لما يتجر لما يشفق لما يبسط اسماء وما الله بغافل عما تعملون نفي ما عدتوه
 بما فتح الله ما تسرون وما تعلمون مما كسبت مما يكسبون ما تعلمون اسم قيل من بعد ما معنى اذ وكذلك جرد
 ما في القرآن وهذا صريح دليل قوله تعالى لا ترجع قلوبنا بعد اذ هديتنا وبعد اذ هدانا الله وبعد اذ هدانا
 محذرا يدل على ان ما بمعنى اذ كانت مع بعد فما جرد من فعل وما الله بغافل نفيان ويجوز فيما جرد على لفظ
 الاستغفار وان كان معناه نفيما عما تعملون بما لا تهوى اسمان فعلى الاما يؤمنون صلة في جميع القرآن

ونفيل

في جميع القرآن لئلا يجدوا كرها ما ترك الالموس وعلمه مما يشاء اسمان ما اقتتل من بردهم ما اقتتلوا نبيان من جده
 ما جاء به فعل ما يريد ما رزقناكم له ما في السموات وما في الارض وما بين ايديهم وما خلفهم ما ينشئونها ما انفقوا منكم
 مما كسبوا مما يعملون بصير من طيبات ما كسبت وما اخرجنا لكم اسماء وما نذكر وما ننظلم من نبيان وما انفقوا شرط
 ما تعلمون وما تنفقوا كما يقوم ما سلف ما بقي ما كسبت كما علم الله اسماء وما تنفقون الا ابتغاء نبي اذا ما دعوا
 صلوة وهي عند ربك صلوة للصلوة وصلوة وقبل اسم والوجه فقلت ما تعلمون علم ما في السموات وما في الارض ما في
 انفسكم بما انزل اليه ما كسبت ما كسبت كما حلتها الا طاعة لثانية اسماء **العمران** ذكر ما في العمران
 لما بين يديه ما تشابه منه اسمان وما يعلم تاويله وما يذكر نبيان وما اختلف الذين نفي من بعد ما جاز نعم اسم معنى
 اذ وما علم من نبي صالحا نوايفه ون ما كسبت بما في صدوركم ما في السموات وما في الارض ما علمت
 من خير يحضر وما علمت من سوء ما في بطنها وما وضعت بفعل ما اسماء وما كنت لديهم وما كنت لديهم نبيان ما يشاء
 بما نالوا وما لا يخرون لما بين يديه ما انزلت فيما كنتم فيه اسماء وما علم من باصر نبي من بعد ما جاز نعم اسم اذ وما
 الا الله نفي لم تحاجون استغفارهم تعجبوا وانكار وما انزلت التوراة نفي فيما كنتم فيها ليس لكم اسمان ساكنان ابراهيم يهوديا
 وما كان من المشرك وما يضلون وما يشعرون كما نفي لم تعلمون لم تلبسون استغفارا نوايفه مثل ما اوتيتهم اسم
 ما دعت عليه اسم وحسن ان يقال تاجيل وقد قيل غراف وقد قيل تابد وكل ذلك حسن وهو اسم في هذا المعاني
 في جميع القرآن وما هو من الكتاب وما هو من عند الله ما كان لبشر كما نفي ما كنتم تعلمون وما كنتم تدرسون اسمان لما
 آتيتكم اسم حرت لام او فخت لما علمكم وما انزل وما انزل وما اوتي اسماء وما علم من باصر نبي نوحا يحيون اسم وما
 تنفقوا اشراط ما حرم اسم الله وما كان من المشرك نفي لم تعلمون لم تصدقوا استغفارا نوايفه مثل ما يعلمون اسم في
 ما قبل المصدر وما الله بغافل عما تعملون وعما تعملون وما تعلمون في كل القرآن اسم في ما قبل المصدر اي على علمكم
 وعز علمكم وعلمكم من بعد ما جاز نعم ما كنتم اسمان وما الله يريد ظلي نفي تباروا وتباروا لنا ما في السموات وما في الارض
 اسمان لئلا تنفقوا الا بجل صلوة وقد قيل اسم مصدر وهو مثل انما تكونوا وما المشبهة بما عصفوا اسم مصدر وما تعلموا
 شرط مثل ما ينفقون اسم وما علمهم الله نفي ما عنتم وما تخفي بما يعملون اسماء وما جعل الله الا بشرى وما الله الا رحيم
 نبيان ما في السموات وما في الارض ما فعلوا اسماء وما محمد الا رسول وما كان للنفس في وهن او ما ضعفوا وما
 استنكروا او ما كان قولهم كما نفي لما اصحابهم بما اشركوا ما لم ينزل به حلالا لكم ما تحبون على ما قالكم ما اصحابكم ما تعلمون
 ما لا يريدون لكل اسماء ما قلنا ها هنا نفي ما في صدوركم ما في قلوبكم ما كسبوا اسماء ما تاتوا وما قتلوا نبيان ما تعلمون
 بصير اسم في ما قبل المصدر فيما رحمة صلوة وما كان لنبي نفي ما كسبت مما يعملون وما اصحابكم ما ليس في قلوبكم بما
 تكونون اسماء ما قلنا نفي بما اتيهم من بعد ما اصحابهم انما نلخص اسماء انما علم على علم حرم ما كان الله لئلا يفتخر

نيزوا

وما كان

وما كان الله ليعلمكم نبيان علم انتم عليه ما اتيهم الله ما يخلو به ما يقولون ما قالوا بما قدوت اسماء فلم يفتقدوا
 استغفارهم توبخ وتوبخت وما الحيوة الدنيا نفي فليسما يشرون بما اتوا ويحيون بما لم يفعلوا اسماء ما خلق هذا
 وما للظالمين نفيما وما وعدنا وما عندنا خيرة وما ابرل وما انزل اسماء **النساء** ما طاب او ما ملكت مما
 ترك الوالدان من نبيين مما قل منه نلنا ما ترك السدس مما ترك نصف ما ترك الربع مما ترك الثلث مما ترك بعض ما
 اتفقوا ما ترك اباؤكم ما قد سلف الا ما ملكت اباؤكم ما واد لكم اسماء فما استغفرتهم بشرط فيما تراصنهم من نبي
 ملكت ما على المحضات كبار ما يتوبون ما فضل الله مما كسبوا مما كسبت مما ترك الوالدان مما فضل الله وما علم
 انفقوا مما حفظ الله وما ملكت ما اتيهم من فضله ما رزقكم الله اسماء حتى تعلموا ما تقولون ان وصية بها اي
 جنة المعروفة اسم وان جعلها عما فهو استغفارهم اسم حتى تعرفوا الذي يقولون وحتى تعلموا اي شئ تقولون بما نزلنا
 لما علمكم كالعنا ويفر ما دون ذلك علم انهم الله اسماء نفي يعظكم وفتحها اسمان وود قيل صلوة وبالاسم اقول
 بما انزل وما انزل الى ما انزل الله بما قدوت ما في قلوبهم اسماء وما ارسلنا نفي فيما نوحا قضيت اسمان ما فعلوا الا
 قليلا نفي ما يوعظون به اسم وما لكم الا ان تعلمون استغفارهم توبخ لم كنتم اسماء نوحا نوحا وكراهية نوايفه
 ليهولوا القوم استغفارهم توبخ ما اصابكم من غير شرطان فما ارسلناك نفي ما يبيتون اسم فالكلمة المناقبة استغفارهم توبخ
 بما كسبوا كما كرهوا اسم المصدر فما جعل الله وما كان لموس نبيان بما تعلمون خبر اسم فكنتم اسماء نوايفه كما تعلمون
 ما لا يرجون بما اركل الله ما لا يرضى بما يعملون اسماء وما يضلون وما يضرون نبيان ما لم يكن يعلم من بعد ما تبين ما تولى
 ما دعوا ذلك اسماء وما بعد من الشيطان نفي ما في السموات وما في الارض ما يتلى عليكم ما كنتم اسماء وما يفعلوا شرط ما في السموات
 وما في الارض بما يعملون خبر ما في السموات وما في الارض اسماء ما يفعل الله بعبادكم استغفارهم توبخ وتقرير من بعد ما جاز نعم
 اسم فيما انقضت صلوة ما قلتم وما صلوة ما علم من علم ما قلتمو يقينا كما نفي بما انزل وما انزل كما اوحيما بما انزل
 الك ما في السموات وما في الارض نصف ما ترك اسماء **المائدة** الا ما يتلى بحكم ما يريد وما اهل ليقول الله به وما
 اكل لا يبيع الا ما ذكيت وما ذبح وما علمكم مما علمكم الله مما اسكن اسماء ما يريد الله ليجعل نفي بما تعلمون اسم فيما انقضت
 صلوة مما ذكروا وحرفان مما كنتم تحفون وما بينها وما بينها اسماء ما جاز نفي نوحا ما لم يوت اسم ما داموا اسم
 وتاجيل وقد قيل غراف وقد قيل تابد وقبله مقدار وهو اسم في هذه المعاني ما انا بياسط نفي لوان علم ما في الارض اسم
 تبطل عنهم وما هم محارص نبيان بما كسبوا اسم وما اولك نفي بما استغفروا لما بين يديه حرفان بما انزل الله فيه بما
 يتوبون مما جاز نفي فيما اتيكم ما كنتم فيه بما انزل الله علم اسماء وما انزل الينا وما انزل من قبل مما كانوا يكفون ما كانوا
 يعملون ما كانوا يصنعون مما قالوا انما انزل اليك وما انزل اليهم سارا ما تعلمون يبلغ ما انزل اليك اسماء فما بلغت نفي وما
 انزل اليكم ما انزل اليك بما لا يقوى بما تعلمون اسماء وما للظالمين وما من الله الا الله وحده ما المسيح بر بن مريم كما نفي

مالا تملك لكم بما عصروا لبيس ما كانوا لبيس ما قدمت وما انزل الله اسما ما اتخذوه ثم ما انزل الى الرسول مما عرفوا اسماء
 وما لنا لا نؤمن استقرها ما سلف وما جازنا بما قالوا ما اخل الله ما ذكركم الله بما عذرتهم ما نطقوا في اطماعها اذا ما اتوا
 صلوا وتأيدوا مثل ما قبل على سلف ما دعتهم ما في السموات وما في الارض اسما ما على الرسول نفي ما تبدوا وما كانوا
 ما جعل الله نفي الى ما انزل الله حسينا ما وجدنا ما كذبوا بغير اسم ما اعتدونا ما يكون لى نبيان ما ليس لى اسم
 ما في نفس وما في نفسك اسما ان اردت اعرف ما في نفس ولا اعرف ما في نفسك وان اردت العلم فاستعها ما
 ما قلت لهم نفي ما امرتهم ما جازتهم وما فهم اسم **الانعام** ما يلبسون اسم في ما قبل المصدر وما نأتمهم
 نفي انما ما كانوا ما لم تكن لهم ما يلبسون ما كانوا لبيسهم ما سكن في الليل مما يشركون كما يعرفون ابناءهم
 اسما ما كان مشركهم محمد لان الله تعالى الذمهم فقال انظر كيف كذبوا على انفسهم ما كانوا يعرفون اسم وما يشعرون
 نفي ما كانوا يخفون لما فتوا عن اسماء وما عن مجموعين مجد انهم يجمعون في حيا ما كذبوا كفرون عابا ما يزوروا
 اسما وما الحيوية الدنيا نفي على ما كذبوا اسم نعوته وما من ذرية ما فرقنا في الكتاب نبيان ما تدعون اليه ما شركوا
 ما كانوا يعلمون ما ذكروا به بما اتوا اسما وما نزل المرسلين نفي بما ينسقون ما يوحى اسما ما علك من حسابهم
 وما من حسابك وما انما من المبتدئين ما عذرتهم كلها نفي ما استحقون ما استحقون به ما في الولا اسما وما استقط
 نفي ما جازتهم ما كذبهم اسما وما ابنيستك الشيطان صلبة موكدة وما على الذين يتقون ما كسبت بما كسبوا
 بما كانوا يكفون ما لا ينفعنا اسما وما انما من المشركين نفي ما تشركون به ما اشركتم بالله ما ينزل به حكم عليكم ما كانوا
 يعلمون اسما وما قدروا الله نفي ما انزل الله تحولا انه قدر انزل ما لم يعلموا مثل ما انزل الله ما كذبوا بقرآنهم
 ما شؤناكم اسما وما تشركي نفي ما كذبتم تزعمون على يصقون اسما وما افاعليكم نفي ما اوحى اليكم ما اشركوا
 وما جعلنا لى وما انت عليهم كلها نفي ما كانوا اسما وما يشعركم استغفام توبيع كما لم يؤمنوا اسم ما كانوا الوصفا
 ما فعلوا انبيان وما يفترون ما هم مقترون مما ذكر اسم الله مما ذكر اسم الله ما حقر عليكم ما اضطرتم اليه
 ما كانوا لم يذكروا اسما وما يكفون وما يشعرون نبيان مثل ما اوتى بما كانوا يعلمون ما شاء انما كانوا
 اسما وما من كل باقى نفي بما يعلمون كما انشا كما انشا كما انشا نفي ما في انما هاهنا منصفه نفي
 وهو موضع النصب ما ان ولات خبر ان وتوعدون صلحا وما انتم نفي مما ذكر ان المغرب ما كان لشركهم وما
 كان لله ما يحكون اسما ما فعلوه بما يعفون بما كانوا ما في بطون هذه ما ذكركم الله اسما وما كانوا نفي ما عملت
 حرفان فيما لوحي الى الا ما حملت او ما اخلط اسما ما اشركتم نفي انزل ما حرمكم ما ظهر منها وما بطن ما كانوا
 كانوا يفعلون اسما وما كان من المشركين نفي ما كذبتم فيه فيما ابتك اسما **الاعراف** ما انزل اليكم اسم قلنا ما انزلنا
 صلوا ويقال اسم وهذا الاختلاف في كل قبيلة ما في القران فما كان دعوتهم وما بكت عما بين نبيان ما كانوا ياتي

ان يعرف
 فعاك

اسم قلنا ما اشركوا صلواتنا من فصل استغفام توبيع مما يكون لك نفي فيما اعوذتني ما وور كما اسما ما انزلنا نفي
 كما اوحى اليكم من اجنة ما لا يعلمون كما انكم ما ظهر منها وما بطن ما لم ينزل ما لا تعلمون اسما اما بانيتم صلواتنا
 انما انتم تدعون اسموهي من نوعه ما بين منار قد ياب بها تكونوا وانما تولوا فما كان لكم نفي عما كنتم تكسبون ما في
 صدورهم اسما وما كنا لنهتدي نفي عما كنتم تعلمون ما وعذنا زينا ما وعوذك اسما ما اغنى عنكم نفي وما كنا لنستغفام
 في اللفظ والمعنى نفي وما كنتم تكلمون كما انزلنا اسما وما كنا لنوعدنا انما كنتم نعدون اسما ما كنتم من الذين
 ما لا تعلمون اسم ما كان يجد ما وعدنا اسما ما نزلنا الله بها وما كانوا يوعظون ما كنتم من الذين
 ارسلناك اسما ما سبقنا بها وما كان جوار جهنم ما كنتم من الذين ما يكون لنا وما ارسلناك في قبيلة كما نفي
 ما كانوا يكسبون اسم كما انزلنا من واولادنا نبيان انما ان تلقى فلما ان تكون حقا خبر ما ياقولون ما كانوا
 يعلمون اسما وما نتفيم نفي من بعد ما جازنا اسم ان قالوا لهم ان بعض النخبة هي ما ما في الاصل حرم بغير ما
 فكره اجتماعهم فابليت من لائف لا اولى حالها والهمز خلفها كما ابدوا الهمة من الهامز اللام والواو
 تم البيت الاجتماع الغيرة في صغرت انها قبل اهلها وقال بعضهم مه بعضي زجر وكف وما نودها اجزا
 وشرط يريها القائل ان القوم قالوا لموسى عليه كف عن قولك فلان اوتى فقال الاستاذ بولوا وعندك هما
 باسرها وجر او شرط لا يوصل ما عنده ولام عن ما في بعض الكلمة وليست بمنقطع فان كل نفي
 بما عذر بما صبر واما كان وما كانوا كما في الحقة ما هم فيه ما كانوا يعلمون ما اشركوا الا ما كانوا يبين ما خلقوا
 بما فعل الله ما رقت كما اسما وما ظلموا نفي ما كانوا يعلمون بما كانوا يصقون اسما لم تعطون استغفام
 مما ذكرنا به ما كانوا اعوانا ما فيه ما ابينكم ما فيه ما كانوا يعلمون اسما ما يصاحبهم نفي وما خلقنا
 ما شاء الله اسما وما مستنى السوء نفي فيما ابينهم اعيا يشركون ما لا يخلق اسما واما بين عندك صلوة وكلة ما يوحى
الانفال وما ذكركم اسما كما اوحى اليكم اسما كما اوحى اليكم اسما في اول المصدر وقد قيل عذرتي
 وما جعلنا الله وما النصر وما ريت كلها نفي لما يحسب اسم وما كان الله يجهده وما كان الله يحجزه نبيان وما الله
 استغفام وعيذ وما كانوا وما كان صلواتهم نبيان بما كنتم ما قد سلف بما تعلمون اسما ما عذرتهم شرط وما انزلنا
 بما تعلمون ما لا ترون بل قد رمت ما با انفسهم اسما ما ما تنققهم واما ما في صلواتنا ما استغفام اسم وقد
 قل مصدر وما تنققوا اسما من الف الت نبيان فيما اخذتم مما عذرتهم مما اخذ اسما ما كنتم ولا يهتم نفي بما
 تعلمون اسم **التوبة** فما استغفاموا لكم قبل ما وقف اسما فاقوا وفعوا وقبل استغفامه ان استغفامه واستغفامه
 فكل لا اشركوا نفي على هو عذرتهم شرط ساء ما كانوا يعلمون بما يعلمون اسما ما كان لا يشركتم نفي لما حرمتم
 اسما وما امر واني نفي يشركون ما كنتم كما كنتم كما يقابلهم ما حرم استغفاموا ما حرم الله اسما ما كنتم استغفام دعا

تم التوبة

وما اتنا عليكم كلما نفي ما نجد من انشاء اسمان ونما الويد في ما كنتم من الخضم الى انتم كما استطق اسمان
وما توفقي نفي مثلها اصاب اسم وما قوم لوط ما نفقه نفيان مما نقول اسم وما انت نفي بما تعلمون كما يوجد
اسمان وما امر زعون برشيد وما ظلتناهم فاغنت وما زاد وجر وما نخرج كلها نفي ما دامت السموات والارض
في موضع اسم ظرفي ووقتا ومقارا وتابيدا وتاجيلا ماشاء ربك لما يريد ما شاررك ما تجد اسمها ما يصدون
نفي كما يجد اسم لما يوفيه من شدد صارح فابغني لا ومن خفف ففصله ما تعلمون كما امرت بما يعلمون اسماء
وما لك نفي ما نرفوا اسم وما كان ربك نفي ما ثبت به اسم وما ربك نفي عما تعلمون اسم **يوسف** بما اوجنا
كما انما اسمان في ما ناول المصد ما لك لاننا ما استقرها وما انت بمومن نفي ما تصفون بما تعلمون اسمان في ما ناول
المصدر قالت ما جزا وما هذا بشر انفيان وجاز في ما جزا لفظ لا استقرها والمعنى نفي ما امر ما يدعونني اليه من يود اراوا
ما علمني اسماء ما كان لنا ما تجدون ما انزل الله وما نحن كلها نفي منها ما يكون فاحصدهم مما ناكلون ما ودمع مما
تحصنون اسماء ما بال النسوة ما خطين استقرها ما ما علمنا عليه وما ابرى نفيها الا ما رحم كما استنك اسمان في
ما وبل المصدر ما نفي نفي ويجوز الاستقرها علم ما نقول اسم وما اغني عنكم ما كان نفي نفيان لما علمنا ما كان اسمان
ما جينا وما كنا نفيان ما اذا تقعدون استقرها ما جزاوه استقرها ما كان ليا قد نفي ما تصفون ما فوطع اسم
وما شهدنا وما كنا نفيان ما علمنا مما لا تعلمون اسمان هل علمت ما فعلت اسم اذا كان معي هل عرفتم والا فاقالوا
ما لا تعلمون لما يشاء اسمان وما كنت لولهم وما اكثر الناس وما تسلمهم وما يؤمنون وما انما وارسلنا ما كان
حدينا كلما نفي **الرعيل** ما تحيل وما تفيض وما تزداد ما بقوم ما بانفسهم اسماء وما لهم من دونه وما هو ما لغد
وما دعا كلما نفي وما يؤقرون وما ما يقع الناس ما في الارض انما انزل ما امر الله ما رزقناهم ما صبرتم ما امر الله
اسماء وما الحق الذي نفي ما صنفوا بما كسبت بما لا يعلم اسماء ما له من حيا وما لهم من حيا نفيان ما انزل ما جود ما جال
اسمان ما لك نفي الله وما كان لرسول نفيان ما يشاء اسم فاما من نزل صلته وتاكيده ما تكسب اسم **ابراهيم**
ما في السموات وما في الارض اسمان وما رسلنا نفي بما رسلنا مما نزعنا مما كان يعبد اسماء وما كان لنا نفي وما انت
استقرها ما اذ يقولون اسم وما هو ميت نفي مما كسبوا اسم وما ذلك ما لنا من حيص وما كان لي ما انا بمصر حكيم
وما انت بمصر حكيم نفي بما اشركون اسم في ما وبل المصدر ما لها من قراري نفي ما يشاء ما رزقناهم ما سالتهم ما
نفي وما نغفل اسماء وقد جعل بعضهم ما سالتهم نفيان اذا نزل من كل ما هو في القرية بشهورة ولا هذا
المعنى بحسن وما يخفي على الله نفي عما يقول اسم في ما وبل المصدر ما لك نفي ما كسبت اسم **الحجر** ربما يود قال
بعضهم ما انكره وقابل جزه القول ذاهب الى ان رب داخله على التكرات يجعل ما الترق هذا وليس مشتق وقال
بعضهم هي حارة للوقت اي رب وقت يورد الذي كثر واومنا هذا يستقيم وقال بعضهم صلته

وحص
وما انتاح احص في لم اذنت لهم في استقرها عيب ما زاد وكم نفي ما كسبه اسم وما منحهم نفي ويجوز لفظه
استقرها ومعناه نفي وما هم متكلم ما اتاح الله بما في قلوبهم ما يجدون كما استمع اسماء في كان الله نفي يحقون
بالله ما قالوا الحمد وقد اذنبهم الله فقال ولقد قالوا بما لم ينالوا اسم وما نفي وما علم في الارض نفيان وما
اخذوا الله ما وعده بما كانوا يكذبون ما كانوا يكذبون ما ينفقون ما خرج اسماء على الخسيس نفي ما انزل
ما احكم ما ينفقون ما كنتم ما انزل الله ما ينفقون ما ينفقون ما كنتم اسماء ما يودهم وما يتوسل
وتوكيد ما كان للنبي نفي من بعد ما يتوسل ما اذ وما كان استغفار وما كان استغفار نفيان ما ينفقون اسم
وما لكم من دون الله نفي من بعد ما كاد اسم اذ بما رجعت اسم ما كان لاهل المدينة نفي احسن ما كانوا اسم
وما كان المؤمنون نفي واذا ما ابرئ كما انزل في اما الذي يكن صلته وكن ما عنتم اسم **يونس** ما من
من ضيق ما خلق الله نفيان وما خلق الله وما كانوا او ما كانوا ما يكون نفيان الا ما يوحى اسم ما تلوت نفي ما لا يفرح
بما لا يعلم عما يشركون اسماء وما كان الناس نفي فيما قدمه ما يكرهون ما كنتم مما ياكل اسماء ما هم نفي الله ما كنتم يا نا
نفيان ما اسلفت ما كانوا اسمان ما لك استقرها ما توبخ وما يتبع نفي ما يعطون اسم وما كان هذا القرآن نفي بما
لم يحيطوا بما اعلم مما يعلمون اسماء ما كانوا نفي فاما من نزل صلته وتاكيده ما يشاء اسم التزم اذ ما وقع صلته وتاكيده
ما كنتم اسم ما نفي نفي ما في السموات ما في الضمور مما يحعون ما انزل اسماء وما خلق الذين استقرها ما نفي
وما تكون وما تلووا وما اجرب كلما نفي وما يتبع الذين يدعون قبل اسم وعلم ما فهمهم نفيان نفي عطف على من
في السموات وقيل نفي وبها قول ومعناه ليس مشهورهم لله شركا لا يستحق الاطية ما في السموات وما في الارض ما لا
تعملون بما كانوا اسماء ما سالتكم ما كانوا المؤمنون نفيان بما كذبوا وكذلك في الاعراف اسمان عما وجدنا اسم المصدر
وما نحن نفي وما نفي اسم ما جيتهم به من مد السيف نفي ويجوز الاستقرها في اللفظ والمعنى نفي واسم ليس بمد الف السحر فما
امن نفي اخفقوا نفيان فيما كانوا اما انزلنا اسمان وما كان لنفس وما نفي لآيات نفيان فيما كانوا اسمان
اسمان وجاز في ما نفي لفظ لا استقرها والمعنى نفي ما لا ينفعل اسم وما انا عليكم نفي **هون** ما يسهرون
وما يعلمون اسمان وما من دابة نفي ما يحسنه استقرها اسم استقرها ما يوحى ما صنفوا ما كانوا اسماء وما كان لهم
ما كانوا يتطعون وما كانوا يصرون مما تراك الا وما تراك تجعل وما انا بطارد كلما نفي قوله ما تراك وما
ربك وما تراك جملة كلامهم محمد بما في انفسهم مما اخذنا اسمان وما انت نفي بما كانوا كما تسخرون اسمان وما
امن نفي ما ليس لك ما ليس لي اسمان ما كنتم نفي ما كنتم نفي لا عنهم ما جيتنا وما نحن نفي كلما نفي ما انزل
اسم ما من دابة نفي ما رسلنا به اسم ما كنتم نفي لا عنهم نفي ما يعبد ابا وانا اسمهم مما تروى نفي في الدت ما لنا في ما لك
كلما نفي ما تروى استقرها ان لم يجعل لتعريف واسم ان جعلته بمعنى لتعريف ما اصابهم اسم وما صي وما لكم من انزل

اسما وما كان نفي

الفعل والصفة

وما هذا الجليل لان ربي لا يلهيها **الاسم** وكلمة لبيت يحا جزوت في انها ليس بها
 وفي حرف مع رت اذا ارادوا الا يحصوها بالاسم الذي هو المنكر ويجوزها
 عن باب رتبة فتورها مع ما تقا لوانها في نبيذ يكون مع الفعل تارة ومع الاسم
 مرة بل في ذلك رعا زيدا خوك ورعا يقوم زيدا وما اهل كذا ما سبق وما يت اخرون
 كلها نفي لوجاهتها تينا قال السجستاني والقراء انها صالحة وليس بشئ لان القوم
 لا تميز ولا يان الملائكة ولا تحتاج لوال الجواب باللام او بما خرف قولك
 لو اني بشئ لا يتبلك ولو جرتي ما جرتك ولكن ما في قوله لو ما كلا في قولك
 لو لا ومعنى لو لا هل لا في مثل هذا الموضوع على الحب والتحرير وهذا مثل قول
 الكفار في حكايت الله تعالى عنهم في الفرقان لو انزل علينا الملائكة او رزقنا
 معناه هلا فقال الله تعالى يوم يرون الملائكة لا بشرى يومئذ للمجرمين لانهم
 يشربون لقتل رواحهم فيرونهم عدد ذلك كعدلك فقالوا ها هنا لو ما تاتنا
 بالملائكة ان كنت من الصادقين اي هلا تاتنا فيها بمعنى لا فقال الله تعالى
 ها هنا عجل ما قال في الفرقان ما انزل الملائكة الا بالحق اي بالموت لا ينزل
 وما كانوا اذا وما تاتهم وما ينزل وما انزلهم كل ما نفي مالك الكون استقرها تخرج بما غرقتي ما في
 صدرهم اسمان وما هم منها نفي قيم يشرون فما خطبكم استقرها ما انما كانوا في اسم فاعني علم
 نفي وجاز في اللفظ لا استقرها والمعنى نفي ما كانوا اسم وما خلقنا نفي وما يبدلها ما متفقا كانزلنا
 عما كانوا يظنون ما يقولون **الاسم** كما في قوله من صومان ما لا تعلمون وما ذراكم ما ترون وما
 تعلمون اسما وما يشعرون نفي ما يشعرون وما يعلمون ما يظنون اسما كما في قوله تعالى
 فقال بلبي بما كنتم ما تشاؤون بل كنتم اسما وما ظلم الله نفي ما علموا ما كانوا اسما ما عبادنا وما هم
 نفيان من اوربها اسم اذ وما ارسلنا نفي ما ترك اسم فاعني الى ما خلق الله ما في السموات وما في الارض
 ما في السموات وما يكلمها انشا لما لا يعلمون مما رزقناهم عما كنتم ما يشعرون ما ينزلنا اسما ما ترك
 نفي ما يظنون اسم وما انزلنا عليك نفي ما في بطونهم وما يرسلون اسما في الذين فضلوا نفي ما علمت
 ما لا يملك لهم اسمان وما رسلنا على اسكتهم نفيان ما خلق ما كانوا يقتررون وما كانوا يظنون ما كنتم
 فيهم علمت بما صدرت انما عند الله ما عندكم وما عند الله ما كانوا غايتهم ما قتلوا ما علمت ما كانوا
 مما رزقكم الله وما اهل ما تصف ما قصصنا اسما وما ظلمناهم وما كان نفيان فيما كانوا ما عظم اسمان

وما صدر نفي مما يكرون اسم **نفي اسرائيل** كما دخلوه كما خلقوا اسما نفي تا وما بل المصدر وما كذا متفقا
 ما نشا اسم وما كان نفي اما يبلغن صلوة وتأكد كاد ياني بما في نفوسكم اسمان ولما توضح صلوة الناس
 كما ما وحي اسمان وما يزيد نفي كما يقولون عما يقولون مما يستمعون مما يكلم اسما وما ارسلناك عليهم
 وما منفا وما نرسل وما جعلنا فما يزيد وما يورثهم كلها نفي ويجوز في ما معنا لفظ لا استقرها والمعنى
 نفي بالقرين ما هو شفا اسمان وما او تيمع وما منع ما انزل وما ارسلناك كلها نفي اي انا نزلت عاصلة **الكف**
 ما لهم نفي ما على الارض ما عليها لما ينشوا اسما وما يعبدون اسم في اصحاب المعاني والنفسية يجوز نفي النفي
 ولا اسم ارادوا بالنفي ان الله تعالى مدح اصحاب الكف فقال وما يعبدون الا الله وقاوا ذواتهم واذا تكلمتم
 وكانتم مقدمين ونوع المعنى واذا عتروهم فواو الى الكف وما يعبدون الا الله في الاستسكان ابو علي والشت
 اقول بالنفي وهي اسم عندنا وما منصوبة مخطوفة على الكفا والميم في عتروهم القوم وما هم على اسم
 دون الله فواو الى الكف ولا يتكلموا عندهم والاهاضا بمعنى تسوي دون الله اسما وما يعبدون سوا الله
 ودون الله ومثله قوله تعالى لو كان فيهم الهة الا الله اس سوا الله وقوم لا اسم الا الذي اخترت قوله الله تعالى
 بر قصة ابراهيم علمه واعتركم وما يدعون من دون الله ثم قال فلما اعتولهم وما يعبدون من دون الله كذلك
 قوله واذا عتروهم وما يعبدون الا الله بالبين اسم وما علمهم نفي بالبين اسم ما علم من دون نفي ما وحي اسم
 في ما اظن ان تبيد وما اظن السابعة حمدان لانها تبيد والسابعة يقوم نفي ما شا الله علم ما انفق اسمان
 وما كان مستقر نفي كما خلقناكم عما فيه اسمان وما لهذا الغراب استقرها ما تلفظ ويرجع ما علموا اسم ما استقرها
 وما كنت وما منع الناس وما ارسل كلها نفي ويجوز ان يكون اللفظ استقرها ما في ما منع والمعنى نفيها وما
 انذروا ما قدمت بما كذبوا اسما وقال بعض مشايخنا رحمة له وما انذروا نفي ردة في قوله وما نرسل البر
 الا المبعوثين ومنذرين ولم ينذروا نفي اسما وعلم الاسم للمقدمون من اهل اللغو والقرابة يكون ما اسما
 انصوبوا عطف على لاني واتخذوا لاني والمنذرين هزوا اودليل هذا قوله تعالى في الكه اومم جميعم بالقران واخذوا لاني
 وصلوا هزوا قال والنفي غير جازع عندنا وما انسا نفي لما كنا نفي مما علمت ما لم تحط بما نسبت ما لم تستطع
 اسما وما فعلته نفي ما لم تستطع اسم اما ان تذهب واما ان تتجزع فالاختيار بما لم يكن اسمان فما استطاعوا وما
 استطاعوا نفيان بما كذبوا اسم **الشمس** فاما تترين صلوة وتأكد ما كان انوك وما كانت نفيان ما مدحتم
 وتاجيل ما كان لله نفي لم تعبدوا استقرها ما لا يسبح علمه لا تكلم وما تدعون وما يعبدون اسما وما تترك
 ما يبرون وما خلقنا وما بين ذلك اسما وما كان نفي وما يلهيها اسم ما وشهد ما وعدهوا اسم **الشمس**
 واما السابعة نفيان ما يقول ما يقول اسمان وما يشع نفي **طه** ما انزلنا نفي ما في السموات وما لا يظنونها

اللفظ
 ذوات
 عايد

وما تحت الأرض لما يوحى بما استحي اسمها وما لكل استغفار لطف ووسطا وتوقف ما يوحى اسم قبال العون استغفار
 اما ان تلقى واما ان يجبلن والحق ما في عيشكم ما صنعوا لانا صنعوا ما حاربا ما كانت قاض وما اكرهنا ما غشيتهم اسماء
 ومن قرأ كذا تحرى بفتح الدال جعل انا حروفا واحدا ابتداء الكلام ورفع الدال هي الفزة المستوفى وما يعني الاسم في موضع
 النصب هو الوجه وما هدى نفي ما زرقناكم اسم وما جعل استغفار لطف ما خلقنا نفي ما مذكور ما خطب استغفار ما
 عالم بهصر واما قد سبق بما يقولون ما بين ايدهم وما خلقهم اسمها فاما يا نبيكم صلوة تاكيد علم احسن نبي استغفار ما
 يدبر وتندرج على ما يقولون ما متعنا طهارة الصلوة اسمها **الانبياء** اما ما بينهم ما انت وما ارسلنا وما جعلنا
 وما كانوا كلفا نفي ما زرقنا اسم فارالت وما خلقنا نبيان وما بينهما مما تصفون عما يفعل اسمها وما ارسلنا نفي
 ما بين ايدهم وما خلقهم اسمان وما جعلنا نفي ما كانوا اسم اذا ما يندرون صلوة ما هزق استغفار ما تخرج ما هو له
 نفي ما لا ينطق ولما تعيدون ما بين ضرر وما تعيدون من دون اسمها ووردوها نفي كما يدان اسم في ناول المصدر
 وما ارسلنا نفي ما يتعدون ما تكتفون على ما تصفون **الحج** عما ارضعت اسم وما هم يسكنون نفي ما ينشأ
 عما قومت ما لا يقصر وما لا ينفذ يفعل ما يرد ما يعيد نفي ما فعلت اسمها في نفي ما في بطونهم علم ما زرقهم
 الاما تلي على ما زرقهم علم اصابعهم وما زرقناهم علم ما حركهم مما تعيدون اسمها وما ارسلنا نفي ما يلقى الشيطان
 ما عوقب ولما تعيدون ما في السموات وما في الارض ما زرق الارض ما تعيدون نفي ما كنتم ما زرق السموات ما لم يزل الذين
 لهم اسم ومن قرأ دعوتهم من دونهم للباطل يفتح اللام جعل انا حروفا واحدا والوجه في ما اسم وفي الباطل رفع
 وما للظالمين وما قدوة الله نبيان ما بين ايدهم وما خلقهم اسمان وما جعل عليكم نفي **الروم**
 او ما ملكك اسم في ناول المصدر وما لتاعن الخلق نفي ما في بطونهم اسم ما كنتم من الذين علم ما هذا الا بستر شك
 ما سمعنا كلفا نفي وما هذا الا بستر وما سمعنا حردان ما لربون اسم ما كنتم من الذين علم ما هذا الا بستر نبيان وقاسر
 بعض العمل الذي هو مما تكون مما تشرعون لما تعيدون اسمها وما نحن جدد وما نحن نفي ما كذبوا اسم في ناول المصدر
 عما قيل صلوة ما سبق وما يتأخرون نبيان اني ما تعلمون بما لا يدعهم انما ندمهم ما اتوا اسم ما كنتم ما بين اسمها
 فما استكانوا وما يتضرعون نبيان قليلا ما تشكرون صلوة ما قائل لا يكون اسمها ما اتوا اسمها من الذين وما كان وجه
 نبيان بما خلق مما يصنعون عما يشركون اسمها اما ترى صلوة ما يتعدون ما تعيدون ما تصفون نفي ما تركت
 بما صبروا اسمها **النور** ما الكنتب فيما افضت ما ليدن اسمها ما يكون لنا ما نذكر منكم نبيان ما كانوا مما تعلمون
 ما يقول ما يتدرون وما تكتفون عما يصنعون ما ظهر منها او ما ملكك ما يجتنب من مما ملكك احسن ما عملوا ما يقولون
 يتكلموا ما يشاء اسمها وما اولئك نفي ما تعلمون ما تحل ما حلة اسمها وما على الرسول نفي ما استخلف كما استخلفوا
 او ما ملكك ما في السموات ما اتق ما عملوا اسمها **الفرقان** ما هذا الرسول استغفار نفي ما يشاؤون وما

تكون

اسمان

العنكبوت

سما يجعلون ما ليس لك ما كنتم بما في صدور اسمها وما هم بما علم نفي عما كانوا اسم وما على الرسول

اسمان

العنكبوت

سما يجعلون ما ليس لك ما كنتم بما في صدور اسمها وما هم بما علم نفي عما كانوا اسم وما على الرسول

وما انتحز من وما لم يكون الله فما كان جواب وما لكم من ناصر من ما سبقتكم فما كان جواب كلها نفي انما انتحز من دون الله
 من نصب الموصوفه كان انما هو قائم لم يكن ما ومن رفع الموصوفه كان ما اسما منصوبه بان ما كانوا وما كانوا وما
 كان نفيان يعلم ما يدعون اسم في تاويل المصدر وما بعقلها نفي انزل ما اوحى ما يصنعون اسما وما مجرد وما كالت
 وما مجرد كلها نفي جاز في السموات وما كنتم اسما وما هده لحنوه نفي ما اتينا اسم في تاويل المصدر **الزهر**
 ما خلق الله نفي وما بينهما مما عرّفها اسما فما كان الله نفي مما ملكت فيما رفقنا لم اسما وما لم من ناصر نفي بما لديهم بما
 اتيناهم بما كانوا بما قدمت اسما وما اوتيتهم وما اوتيتهم شرطا انما يكون ما كسبوا اسما وما انت يباكي العمى نفي ما يشار
 اسم المبالغة نفي **القران** ما ليس لك ما كنت ما اصابع ما والسموات وما في الارض ما انزل الله ما وجدنا ما عملوا ما في
 السموات ولوان ما في الارض اسما ما قدرت ما خلقكم نفيان ما عملون انما تدعون اسما وما مجرد نفي ما في الارض ما في
 اسم ان جعلت يعلم يعرف والا فاستقرهم وما تدرى في حرف نفي **التحفة** ما اتيهم نفي وما بينهما اسم ما لكم
 من دون نفي مما تعدون اسم قليلا ما تشكرون صلة ما سبقتهم بما كنتم وما رفقنا ما خلقهم بما كانوا بما كانوا لما
 صبروا اذا كسرت اللام فما كانوا اسما واذا فتح اللام وشددت اللام فبمعنى خبر واذا **الخراب** ما يوحى ما يتولون
 اسما ما جعل الله وما جعل وما جعل كلها نفي فيما اخطاتم ما تضرتم بما تعملون بصيرة اسما ما وعدنا الله
 وما وعدهما وما وليتوا وما قاتلوا كلها نفي هذا ما وعدنا الله اسم وما زادهم نفي ما عاهدوا الله اسم وما بدلوا
 نفي واذا ذكر ما يتلى اسم وما كان يطوئن نفي ما الله يقيد اسم ما كان على النبي نفي فيما ورض الله اسم ما كان محمد
 فما لكم عليهم نفيان وما ملكت مما افاد الله ما فرضنا وما ملكت بما اتيتهم ما في قلوبكم الا ما ملكت اسما
 واذا لم يجعل يعلم بحسب حرف ما في قلوبكم استقرهم وما كان لكم نفي ولا ما ملكت ما كسبوا اسما وما يدريك
 استقرهم اياهم ما قالوا اسم **السبب** ما في السموات وما في الارض ما يلج وما يخرج وما ينزل وما يوحى ما بين ايديهم
 وما خلقهم بما تعلمون ما يات اسما ما اد لهم ما لبثوا نفيان بما كثروا اسم في تاويل المصدر وما كان وما له كلها نفي
 عما اخرج قدامهم يعلمون اسما وما ارسلناك نفي الا بما كانوا اسم وما ارسلناك نفي بما ارسلتم اسم وما اوحى وما اوتوا
 نفيان بما عملوا اسم في تاويل المصدر وما انفقتم شرط ما هذا الا مجرد عما كان اسم وقالوا ما هذا مجرد وما اتيناهم
 وما ارسلنا وما نبلغوا كلها نفي حشا وما اتيناهم اسم ما صاحبكم نفي ما سألتمكم شرط وما يبدئ وما يعيد نفيان
 فيما يوحى وبين ما يشعرون كما فعل اسما **الملايكة** ما يفتح الله وما يسئل شرطان بما يصنعون اسم في تاويل
 المصدر وما تحل وما يعمر وما يستوى الجزان ما يكون ما استخبروا وما ذلك وما يستوى لاعمى وما يستوى للحاكم
 وما انت بحسب كلها نفي مما رفقنا ما بين يديه ما يتكف به اسما للفظ المين ما زادهم وما كان الله ليجزم كلها نفي
 بما كسبوا اسما في تاويل المصدر ما ترك نفي **يس** ما انزلنا الوهم قال بعضهم كما انزلوا احب بقوله تعالى

اسما حرام ما لم يات ابارك ولا وليه وما لبعضهم صلة ولا وول قول مقابل والثاني قول السجستاني وعندي هو نفي دليله
 لتتذقوا ما اتيهم من غير في مواضع كثيرة وقال ايضا وما ارسلنا اليهم قبل ذلك من نذير واما قوله تعالى ما لم يات ابارك
 الا وليه فلي يقرن به قرين والعرب وانما يريد بذلك قوم ابراهيم ونوح والقرآن لا نبيا الذين اهلكوا حتى كذبوا انبياءهم
 ما قد تروا اسما في تاويل المصدر فالوا انتم وما انزل محمدان وما علينا نفي وما لي لا اعبدوا اسمهم نوح وتوجت بما عرفت
 اسم على المصدر وما انزلنا وما كنا ما ياتيهم كلها نفي لما جرح صلة اذا خفت واذا شدت في حرف الاستفهام وما علمت
 اسم وقد قيل نفي قال لا ستاد ابو علي سمعوا بعض مشايخي رحمه الله يقول من قرأ ما علمت بالهارة فما اسم ومن حذف الهاء
 فتنفي ولا يابس هذا والقول عندى انما اسم في القرآنيين جميعا ما ثبت وما لا يعلمون ما يكون ما بين ايديكم وما
 خلقكم اسما وما تاتتكم نفي مما رد فلكم الله اسم ما ينظرون نفي ما وعد الرحمن الا ما كنتم ما يدعون بما كنتم بما كانوا اسما في
 استطاعوا وما علمت وما يبعثي كلها نفي مما علمت ما يبرون وما يعلمون اسما **الصفات** وما بينهما وما
 كانوا يعلمون اسما ما لكم الا تناصرون استقرهم نوح ورسالة وما كان لنا وما يخرجون نفيان الا ما كنتم اسم انما
 نحن وما نحن نفيان فما خلقكم ما لكم الا اسمها ما وتعبوا ما تحنون وما تعلمون ما تومر اسما ما لكم كين استقرهم نفي
 عما يصنعون وما تعبدون اسما وما منا ما انت نفيان **ص** ما سمعنا بهذا مجرد وما بينهما اسم ما كلفنا صلة
 وما ينظر ما لها نفيان على ما يقولون اسما في تاويل المصدر وقيل ما علمت وقيل اسم بما نسوا اسم على المصدر
 وما خلقنا نفي وما بينهما ما تعدون اسما ما له من نفاك نفي ما لنا لا نرى استقرهم تلفظ وما من الله نفي وما
 بينهما اسم ما كان نفي ما منقر استقرهم نوح ما اسلم وما انما نفيان **التعريف** ما تعبدون نفي فيما جازي
 بما كنتم تعلمون ما كان يدعوا ما شيعه ما كانوا يكسبون نفي ما ياتون ما تدعون من دون الله اسما فما من جهار وما له
 من فضل نفيان وما انت عليهم نفي فيما كانوا ما في الارض ما لم يكونوا ما كسبوا ما كانوا اسما فما اعنى نفي في يجوز فيه
 لا استقرهم في اللفظ والتعريف ما كانوا يكسبون ما كسبوا اسما زوما نفي احسن ما انزل ما فرطت اسما
 وما قدر والله نفي مما يشتركون ما علمت ما دعوا اسما **المؤمن** ما يجادل وما يتذكر نفيان بما كتبت اسم على المصدر
 ما للظالمين نفي وما تحفى الصدور اسم على المصدر وما كان وما كيد نفيان ما اريك وما اهدى محمدان السماوى
 اسم وما له يريد ما لكم فما زلتهم كلها نفي مما جاءكم به اسم وما كيد فيكون نفي ما لي ادعوك استقرهم بديه ما ليس في
 انما تدعون نفي ما قولكم ما لمكم و اسما وما دعا الكافرين ما هم ما خفيه وما يستوى لاعمى كلها نفي قليلا ما صلته وما
 ارسلنا اليهم ان كنتم تسترون نفيان بما كنتم تخرجون وما كنتم تخرجون اسما فما من يترك صلة وما كان لرسول نفيان نفيان وما جاز
 فما اعنى لفظ لا استقرهم خلقا في المعنى ما كانوا ما عندهم ما كانوا بما كتبها اسما **التبجئة** مما تدعون بما ارسلتم
 بما كانوا اسما اذا ما جازها صلة وما كانوا اسم لم شهدتم علينا استقرهم تلفظ وما كنتم ترون نفي مما تعلمون

مشي

البحار

اسم على المصدر فاسم من المعنيين نفي ما يشهدهم وما خلفهم بما كانوا ما تشبه ما تدعون اسما وما يقربها وما يليها
 نفيان واما ينزغك صلة ما شيعت بما تقولون اسما على المصدر ما يقال لكن نفي التورية ما قد قيل اسم وما ركب نظام وما
 يخرج وما تحمل ما سلكها نفي ما كانوا يدعون اسم ما خلفهم وما اظن نفيان بما عملوا اسم على المصدر **عيسى** ما في السموات
 وما في الارض اسما وما انت وما خلف نفيان وما اختلف شرط ما وصي ما وصينا ما تدعو اسم وما لا فرق نفي
 من بعد ما جاء اسم كما امرت بما انزل الله ما استجيب اسم وما يدرك استفهام اياها وما له نفي ما لم ياذن مما كسبوا
 ما يشاؤون ما يفعلون ما يشاؤون ما تظنوا وما يث فيهما وما اصابكم فيما كسبت اسما اذا جعلت ويعلم ما تقولون
 بمعنى يعرف واذا فاستفهام واما وما اصابكم فهو اسم على معنى الشرط وما انت بمعنى ومن وما لم يكن منه الله نفيان بما
 اسم على المصدر ما لم يحسن نفي في اوتيت شرط وما عند الله اسم ما عصبوا صلة وما رزقناهم اسم ما عليهم قاله
 من ولما كان لهم قاله ما لكم من بلاء وما لكم من بلاء وما عليهم فيما ارسلنا انما نعلم نفي بما قدرت بخلاف ما يشاء
 اسما وما كان ليش نفي ما يشاء اسم ما كنت تدرس نفي ما كنت تدرس نفي ما كنت تدرس نفي ما كنت تدرس نفي ما كنت تدرس
الخرف وما ياتهم نفي ما ترون اسم وما كانت نفي مما خلق ما ضرب اسما ما عذبناهم ما لم ارسلنا
 كما نفي مما وجدتم بما ارسلتم ما تصدقون اسما ما متاع صلة اذا خفت وجرى استنسا اذا شردت فاما مذموب
 صلة وما ترون نفي ما عهد اسم ما ضربوه لكن نفي ما تشبهه لانفس ما كنت اسما وما ظنهم نفي مما يصفون وما
 يظنهم اسما **التحان** وما بينهما اسم لما حطصها بكت وما كانوا نفيان ما فيه بلا اسم وما نحن وما خلقنا نفيان
 وما بينهما اسم ما خلقنا نفي ما كنت اسم **الجائز** وما يبيت وما انزل الله ما كسبوا ولما اتخذوا ما في السموات
 وما في الارض بما كانوا اسما في اختلفوا نفي ما جاءهم فيما كانوا اسما ما يكون ما كسبت اسما وقالوا ما هي ما يملكها
 وما لم يزل ما كان حجهم كما نفي والالا ان حدهما كنت ما كنت اسما قلتم ما تدرس نفي ما الساعه استفهام وما نحن
 نفي ما عملوا ما كانوا ما كسبت اسم ما كسبت نفي ما خلفنا نفي وما بينهما نفي ما اذروا ما تدعون بما تقضون
 اسما قل ما كنت وما ادرى نفيان ما يفعل استفهام الا ما يوحى اسم وما اتانا الا ما سبقونا نفيان ما كانوا ما عملوا
 اسما ما هذا حجة مما عملوا اسم على المصدر ما نتم وما كنت مما نتم بما نتم ما ارسلت ما استجبت نفي ان ملكنا اسما فما اغني
 عنهم نفي ما كانوا بها حو ليك وما كانوا لما بين يديه ما كنت تكفون كما صبر ما وعدون اسما **القتال** ما نزل
 اسم على المصدر فاما واما تحيران كما ناكل من بعد ما تبين ما انزل الله ما اسخط الله من بعد ما تبين اسما **الفتح** ما قلنا
 وما ناجر ما ليس في قلوبهم ما كانوا يقولون كانوا نفي ما في قلوبهم بما يقولون ما لم تعلموا اسما **المجرات** ما خلفت ما في السموات
 وما في الارض ما تقولون اسما **قاف** ما نقص الارض اسم على المصدر وما لها نفي ما توسس اسم على المصدر
 ما يلفظ نفي ذلك ما كنت هذا ما لدى اسما ما اطيعته ما يبدل وما انما بظلام كما نفي هذا ما توعدون وما يشاؤون

لغنا
سفرنا

ح
الآن والآ

فيما ومكانهم

تجيران

وما بينهما اسما وما مسنا نفي ما يقولون بما يقولون اسما على المصدر وما انت عليهم نفي **الذاريات**
 انما توعدون ما انتم اسما ما يجعلون صلة وقد قيل نفي وقد تنبيه في كتاب لا شفا وما توعدون مثل ما انتم اسما
 فما خطبكم استفهام فما وجدنا ما نذكر فما استظعوا وما كانوا ما اتى الذين في انت وما خلفت ما اريد وما اريد
 كما نفي **الطور** ما لم يزد نفي بما اتاهم بما انتم اسما وما انتما نفي ما كسبت مما يشهدون اسما في انت نفي
 بما يشهدون اسم على المصدر **الجبر** ما ظل وما غوي وما يهتق كما نفي ما اوحى اسم على المصدر ما كذب نفي ما اوحى
 ما يري ما يهتق اسما ما ذاع وما طغى ما انزل الله كما نفي وما اتوا ما نفي اسما وما خلف نفي ما في السموات وما في الارض
 بما عملوا بما في صفت ما سح اسما فما نفي نفي ما غشي **القم** ما فيه نفي اسما نفي نفي وان شئت كان اللفظ استفهام
 والمعنى نفي واما ما نفي ليس في سورة الرحمن نفي **الواقعة** ما اصحاب الجنة ما اصحاب الجنة ما اصحاب الجنة
 ما اصحاب الجنة ما استقامت ما اتعظم والناس يقولون نفي مما يشهدون بما كانوا ما تقولون اسما وما نحن
 نفي فيما لا تعلمون فما ترون اسما **الحديد** ما في السموات ما ينج وما ينج وما ينج وما ينج وما ينج وما ينج
 اسما وما لكم الا استفهام توضح ما تقولون وما نزل اسما وما الجموع ما اصحاب نفيان ما فانكم بما انتم اسما ما كسبت ما
 فما دعوا نفيان **المجادلة** ما هن امهاتهم نفي لما قالوا بما تقولون كما كتب بما عملوا ما في السموات وما في الارض اسما
 ما يكون نفي بما عملوا ما نوا بما لم يحكى بما نقول بما نعمل اسما ما منكم نفي سا ما كانوا كما يقولون اسما **الحشر**
 ما في السموات وما في الارض اسما ما ظنتم نفي ما قطعتم وما اقاله ما اقاله ما اتاكم وما تهمك شرط وما اوجعتم نفي
 مما اتوا وما قدمت بما تقولون ما في السموات اسما **المتحنة** بما جاءكم بما اخفيتم وما اخفيتم بما تقولون وما
 تصيدون اسما وما امك نفي ما انفقوا انفقتم ما انفقوا اسما **الصف** ما في السموات وما في الارض اسما لم
 تقولون استفهام تاديب ما لا تقولون ما لا تقولون اسما لم تؤذونني استفهام توبيخ لما بين يدي كما قال عيسى
 اسما **الجمعة** ما في السموات وما في الارض ما قدمت ما كسبت ما عند الله اسما **المنافقون** اسما ما كانوا
 ما رزقناكم بما تقولون اسما **التغابن** ما في السموات وما في الارض بما تقولون ما في السموات ما تصدقون
 وما تقولون بما عملتم بما يقولون اسما ما اصاب نفي ما استظعتم اسم على المصدر **الطلاق** مما انت الله
 ما اتينا اسما **التحريم** لم تحرم استفهام عيب ما احل الله ما امرهم ما يوسوسون ما كنت اسما **الملك**
 ما نزل ما نزل الله ما كنا ما يسكنون كما نفي قلنا ما تشكرون صلة **القليل** وما سطر اسم على المصدر
 ما انت نفي كما يكون اسم على المصدر ما لكم استفهام توبيخ لما تحيرون لما تحيرون اسما وما هو نفي **الحاقة**
 ما هي اقرن ومضجر وما ادرى اسما استفهام تاديب نفي للناس هو نفي ما اسلفتم اسم على المصدر ما حساني
 استفهام ما اغنى عن نفي يديه وان شئت كان اللفظ استفهام ما واللفظ استفهام وما لا تبصرون وما لا تبصرون اسما

فلما جاءهم
عند

استفهاما تعظيم وعند أكثر أهل العلم التعجب ما تعبدون وما عبدوا عبدتم ما عبد اسمها ما اغنى عن شئ وان شئت
استفهام في اللفظ نوع المعنى فغنى وما كسب من شئ ما خلق اسمان على المصدر اي وكسب من شئ ما خلق اسمان
يؤمن الملك الوهاب والحمد لله أولا واخر اظلمه او باطنا وحده الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم
وقد وقع الفراعنة في هذا النسب الشريف الميراث المسمى في اللغة

على يد العبد الضعيف الخفيف اقل عباد الله تعالى
لنعمتان حين الحافظ السرور اسد اربع ورع
ثمانين وثمانين لله الهاله النبوية
حامد لله ومصليا على نبيه عموه
له ولوالديه ولجميع المؤمنين
والمؤمنات والمسلمين
المسلمات رحمهم
بنا رحم الراحمين
في يوم

استفهام في اللفظ نوع المعنى فغنى وما كسب من شئ ما خلق اسمان على المصدر اي وكسب من شئ ما خلق اسمان

استفهام في اللفظ نوع المعنى فغنى وما كسب من شئ ما خلق اسمان على المصدر اي وكسب من شئ ما خلق اسمان

وما هو بقول نفي قبلها ما في موضع صلته انما استعملت في الحاجج او ما ملكت اسم على المصدر في الذين استفهام
نما يعاون اسم وما يحثي **النوح** ما لك لا ترجون استفهام توبيخ مما خطاياهم اسم والصدقة حسن ايضا **الحج**
ما اتخذ نفي كما ظننته ما يوعدون مما لديهم اسما **المنزل** على ما يقولون كما ارسلنا ما يتسر ما يتسر اسما وما
تعذبوا اسطر **المنزل** ما ادرى كل ما ستر استفهام تعظيم وما جعلنا وما جعلنا وما يعلم كما نفي بما كسبت
اسم على المصدر ما سلكك استفهام توبيخ مما تفعلهم نفي وان شئت كان استفهام ما والنعى عناء فما فهم عن المذكور
استفهام توبيخ وما يتكلمون نفي **القيامة** يحل قدم اسم على المصدر **الانسان** اما شاكروا اما
كفورا او فاجبوا على التمدد ما صبر و اسم على المصدر ما تشاؤون نفي **المرسلات** انما يوعدون اسم
وما ادرى كل ما يوم الفصل استفهام تعظيم من ما يبين ما الظاهر ما في تمام الشرب الى ما كنتم مما يشتهون بما
كنتم اسما **النبا** علم يقسألون استفهام توبيخ وانكار ما تاججا معناه انما وما بينهم ما قدمت اسمان **النار**
فانما هي زينة اسم في موضع النصب والاشج ابوعنه ما وها ومرعها ما الظاهر ما سعي اسم فم انستفهام
توبيخ **عيسى** وما يدريك وما عليك استفهام توبيخ والتثنية في يحسن فيه النفي اما من استفهام واما من جازك
ما هما من المات ما الفهم تجب وقيل استفهام وقد ذكرها في البقرة ما اسم **التكوير** ما احضرت اسم على
المصدر وما صاحبكم وما هو وما هو وما تشاؤون كما نفي **الانقطار** ما قدمت اسم على المصدر ما عرك استفهام
توبيخ ما شاء ذلك اسم وقيل جعل ما يفعلون اذا جعلت يعملون يعرفون والاف استفهام وما هم عنها نفي وما
ادريك ما يوم ما ادرى كل ما يوم الذين استفهامات تعظيم **المطققين** وما ادرى كل ما يحسن وما ادرى كل
ما عليون استفهامات تعظيم وعند اكثرهم التعجب وما يكذب نفي وما اوصلوا نفي ما كانوا يفعلون اسم
الانشقاق ما فيها وما وسق اسمان فالج استفهام توبيخ بما يوعدون اسم على المصدر **البروج**
وما نقوا نفي على ما يفعلون اسم على المصدر **الطارق** وما ادرى كل ما الطارق استفهام تعظيم كما عليها
صلة اذا خفت وجوق الاستثناء اذا استدل من خلق استفهام اعتبار فماد وما هو نفيان **الاعلى**
ما شاء الله وما يحثي اسمان ليس في العاشية شئ **العجس** اذا ما ابتليته في الحرفين صلة **البلد**
وما ادرى كل ما الحقة استفهام تعظيم **الشمس** وما تليها وما طيرها وما سورها اسما المصدر
اللبد وما خلق اسم على المصدر وما يغني نفي وان شئت استفهام والمعنى نفي وما لاحد نفي نفيان
ما ودرى كل وما قلتي نفيان فما يلك ذلك استفهام توبيخ عالم يعلم اسم وما ادرى كل استفهام تعظيم وما تفرق الذين
نفي من جوارها اسم اذ ونا امر وان نفي ما لها استفهام تلخف ما في القبول ما في المصدر اسمان ما القارة
وما ادرى كل ما القارة وما ادرى كل ما هجده استفهامات تعظيم وعند اكثرهم التعجب وما ادرى كل الخطيئة

ورأيه هاهنا أبو بكر بن عياش بن سالم الأسدي وحفيص بن سليمان البرزاز وله ههنا
 رواة قد ذكرتها كتاب الكامل في جميع القرائت **وأبو عمارة حمزة بن حبيب**
 بن عمارة الزيات مولى بني عجل من ولد الكرم بن صبيح مات بحوان سنة ست
 وخمسة ومائة قرأ على جماعة منهم حمزة بن علي بن قرا حمران علي بن حمران السوسي
 وقرا أبو حرب علي بن لاسوه وقرا أبو لاسوه علي بن علي بن طالب وقرا علي بن طالب
 علي رسول الله صلعم ورأيه ههنا سليم وله رواة منهم خلف بن خالد وأبو الحسن **علي**
بن حمزة الكسائي مات بقرية من قرى اليربوع يقال لها الزبوية سنة تسع ومائة ومائة
 وقيل إحدى وقيل اثنتي وقرا الكسائي علي حمزة وقد ذكرت أسانيد حمزة وزاوية أبو الحرث
 الليث بن خالد وقتيبة بن مهران ونصير وأبو عمرو **وعزاهل البصرة أبو عمرو**
بن العلاء بن حصين وكان اسمه زيان وقيل العريان وقيل غير ذلك مات بالكوفة
 سنة أربع وخمسين ومائة وقيل تسع وست وثمانون سنة قرأ على المجاهد حبيب
 وعبد بن حبيب وقرا على عبد الله بن عباس رضعه ورأيه ههنا أبو محمد يحيى بن المبارك الزبيري
 وشجاع بن ابن بن نصر البلخي وله رواة **فأما ما عداه** هؤلاء الأئمة فاختار أهل
 عصرنا ثلثة أنفس والحفوة بهم في القرائت والفضل أحدهم أبو جعفر **يزيد بن القعقاع**
 المدني مولى عبد الله بن عياش عتاقة وكان يقرئ الناس في مسجد رسول الله صلعم قبل
 الهجرة على رأس ثلث وستين مات في زمان مروان وكان أسنانه نافع ولم يعدوه من
 السبع لأنه قرأ بالقرائت الشاذة الغربية **والثاني** أبو محمد يعقوب بن يحيى الحصري
 النخعي يزيد البصري مات يوم الأحد سنة خمس ومائتين ورأيه محمد بن المنوكل اللؤلؤي
 المعروف برويس وروح بن عبد المومن وقد يعقوب علي سلام وقرا سلام علي
 عاصم وقد ذكرت أسنانه عاصم وقد قرأ عليهم أيضا **والثالث** أبو محمد خلف
 بن هشام الكوفي مات سنة تسع وعشرين ومائتين قرأ على سليم وقد أسلم علي حمزة
 وقد ذكرت أسنانه حمزة **باب** **أدغام** **أدغم** **وهي** **أدغم**
 تخفيف جلودهم خبز زدها رجب ثم وجاءت سبابة وحضر صدوره
 وحملت ظهورها وليبتت ولذت عودها وأورثموها ويرد ثوابها ولقد جاكه
 ولقد زانها ولقد زينا لقر سمع الله ولقد شعها ولقد صرنا لقر ظلمك ولقد

اذخلت واذ جعلها هذا الحروف مزق **شأ** واذ زين واذ سمعتم واذ صرنا
ه يدغم ههنا الحروف الثلثة في رواة **خلاف** في اختيار لم يدغم وكذلك لم يبتت وكذبت
 ثمه ورجبت ثم **فاما** اذا تحرك حرف فكان **و** يدغم كل حرف من جنس واحد ويخرج
 واحدا ونزى الخرج الا ان يكون مضاعفا مثل احوالكم او محذوفا مثل اجلكم او مشروحا
 قبله ساكن غير شلين مثل فيقول رب و يركوك قائما **د** يدغم من يخرج عن اللام
 وقد يبتت ادغام **و** في كتاب الكامل في جميع القرائت وههنا او ماتت اليه
ه وافقه في قوله يبتت ظليفة والصفات صفا والزواجان رجرا قالتا ليات ذكرا والذاريات
 ذروا **م** ادغم التاء في التاء كذبت ثمه وفي الصاد حضرت صدوره وفي الظاء
 حملت ظهورها والذاريات الضار قد ضلوا وفي الظاء قد ظلم نفسه والتاء في التاء
 فقد لبغ الا اورثموها فانه لم يدغم وذلك لانه لم يبتت مع **قش** خرج من هذا
 الحرف و **م** ادغم اللومين واذ تقول للذي انعم الله مع **شأ** وادغم **س**
 رواته **ر** رواية دال قد في الضار وفي الظاء **شأ** زاد عليها في حملت ظهورها حيث كان
 ادغم **ب** في رواية **يس** يدغم الميم في اليم واللام في اللام والباء في الباء في جميع
 القرائن ويدغم ايضا وطبع على قلوبهم تكاثر يدغم حرفا واحدا والصاحب بالجانب واطرف
مس دال قد بين وكذا احببت دعوتكم فلما انقلت دعواه **ص** رواية دخل معه
 في قد بين **ادغام هل وب** كان **ي** يدغم في التاء وفي التاء هل تنقون منا هل
 ثوب وفي الزاء بل زين وفي السين بل سولت وفي الضاد بل ضلوا وفي الظاء بل طبع الله
 وفي الظاء بل طننتم وفي النون بل نبع **شأ** معه الا في الظاء والضار فانه لم يدغم **ه**
 وافقه في التاء والتاء والسين **و** دخل معهم في الملكة الحاقه فهل ترى وهل ترى **ب**
 ادغم اللام في الدال في ستة مواضع في البقرة ومن فعل ذلك وفي آل عمران وفي النساء
 في موضع وفي الفرقان وفي المائدة في **مس** عن **ع** لم يدغم الغنة عند اللام والراء مثل
 هكذا للفتس ومن ذلكم وادغم النون والتون عند الحاء والمخين ولم يدغم الغنة
 مثل هل من خالق غار الله وروت جماعة عن **ه** باظهار الغنة عند الراء واللام والواو
 وقرا **ق** بادغام الغنة عند الراء واللام ويدغم **ه** نص النون والتون والواو
 مثل عشاوة ولحم **ق** لا يدغمون ويدغم **ه** **ي** **ا** **ث** النون والتون عند الياء

ف

مي

ي

حرف

ص

ث

ثم عرض علي زيد بن ثابت رصعهم فكان آخر العرض عرض زيد وثوبن رسول الله
 وبه كان يقرأ ويصلي فاختر المسلمون آخر العرض اذا كان ذلك اختيارا
 لنفسه واختار الله له بين ذلك ان ابن عباس رصعهم قال ان رسول الله صلعم
 كان يعرض القرآن على جبريل صلوات الله عليهم في كل شهر رمضان مرة واحدة
 فلما كان العام يرض فيه عرضه مرتين فقراءة زيد هو آخر العرض وانما يؤخذ
 بالآخر من قول رسول الله صلعم وفعله خصوصا وقد راوا ان عبد الله بن مسعود
 حذف من مصحفه ام الكتاب وهي السبع المثاني والمعوذتين مع عظيمها
 وعظم فضلها وراوا ايضا مصحف ابي بن كعب وقد زارته شوري
 الفتوح وراوا مصحف زيد سليمان من ذلك فاختروا ذلك فلو كان
 هذا الذي فعله عثمان رصعهم باطلا لكان من بعض الصحابة لانكار عليه
 فلما اتفقوا عليه في وقته ومن اجله الى يومنا هذا لم يتك احد العزاة
 بهذا المصحف علمنا كون صتيحة حقا وصوابا وبالله التوفيق **واقول**
 ذكرت في تفسير القرآن بابا مفرقا لهذا الشأن وسؤالات المحدث وغيرهم
 فمن اراد الاستقصاء في ذلك فعليه به **فصل** روى عن النبي صلعم
 انه قال اعطيت السبع الطول مكان التوراة والمثاني مكان الزبور و
 المائتين مكان الانجيل وفضلت بالمفضل وعن ابن مسعود رصعهم من
 قوله نحو **قال** بعض اهل العلم في سورة السبع الطول لانهما
 اطول سورة في القرآن وهي البقرة والحجرات والنساء والمائدة والافات
 والاعراف والانبيا والتوبة وكانوا يرونهما واحدة لانهما جميعا نزلت متقاربا
 رسول الله صلعم فلذلك لم يفتلوا بينهما والسور التي تعرف بالمائتين هي
 ما ولى السبع الطول سميت بالمائتين لان كل سورة منهما تزيد على مائة
 آية او يقاربها والمثاني ما ولى المائتين من السور التي هي دون المائة كان
 المائتين متبادر وهذه مثنى **قال** وقد يكون المثنى سورة القرآن كلها قصا
 وطوالها **ويقال** هي من ذلك قوله جل ثناؤه كما يا مشتاهما مثنى وانما
 سمي القرآن مشتاهما مثنى لان الانبا والعصص ينسب فيهما **والمفضل**

وقد راوا

القرآن

وقد وقع الغرغ من تخنيق هذا النسبة
 الشريفة على يد العبد الضعيف
 المدين المحتاج الى رحمة ربه
 المنان حس بن عثمان
 الحافظ السروي
 في سنة خمس
 ومائة ومائة
 هجرية هلاله
 سورة

فوق مخرج الكاف قوله استعمل والوسط نجيم الشين يا اي المخرج السادس مخرج الكاف وهو اخصي
 اللسان ايضا لكن اسفل من مخرج القاف واليه اشار بقوله اسفل والمخرج السابع مخرج الجيم و
 الشين واليا الغير المدوية وهو وسط اللسان وما يجاذبه من الجكل الاعلى ويسمى هذه التثنية
 بخرجة اي منسوبة الى الخرج وهو ما بين الحيين وبمعنى القاف والكاف فخرجة اي منسوبة الى اللهاة
 وهي اللسان الصغير قوله والصاد من حافة اذ وليا الاضراس ايسر او يمنها واللام اذ انها لمنهيا
 اي المخرج الثامن مخرج الضال من حافة اللسان اي جانبها وما يليه من الاضراس اي اللسان واليه
 اشار بقوله اذ وليا الاضراس والالف في وليا للاشباع وسقطت الخرج في الاضراس للوصل
 واعلم ان تلفظ الضال من اليسر صعب والتراسع امالا ومن اليمنى صعب واقل استعمالا فلذلك
 قدم اليسرى على اليمنى والمخرج التاسع مخرج اللام اذ نجاة اللسان اي اولها الى منهج حافة اللسان
 الى آخرها وما يجاذبه من الجكل الاعلى من اللثة في سمت الضال والمنة بالتحريف ماحول اللسان
 والضال كل سن يبدؤ قوله والنون من طرفه اجعلوا والراء يداينه ظهر ادخل الى المخرج
 العاشر مخرج النون غير الغنة لان النون التي هي غنة لها مخرج براسها وهو الخيشوم وما يخرج
 هذه النون من طرف اللسان اي راسه وما يجاذبه من اللثة وقوله تحت اجعلوا اي اجعلوا مخرج
 تحت مخرج اللام والمخرج الحادي عشر مخرج الراء وهو ظهر اللسان وما يجاذبه من لثة الثنيين
 العليين والثنية مقدم اللسان وقوله يداينه اي يقارب مخرج النون وقوله ظهر ادخل اي
 ظهر اللسان قوله والظاء والذال وتامنه ومن عليا الثنايا والصفير مستكن اي المخرج الثاني عشر
 مخرج الطاء والذال والتاء من راس اللسان ومن بين الثنيين العليين اما من صوبها او
 وسطها وتسمى هذه الثلاثة نطعية لخروجها من نطح الخار الاعلى اي سقفه والقار داخل
 الجكل لمنه ومن فوق الثنايا السفلى والظاء والذال وتاء اللغليبا من طرفيها ومن بطئ الشفة
 فالقار مع اطراف الثنايا المشرقة اي المخرج الثالث عشر مخرج الصاد والراء والشين من طرف
 اللسان ومن فوق الثنايا السفلى وتسمى هذه الثلاثة صفيرية فان ذلك عبر عنها بالصغير و
 الضمير في منه عايد الى طرف اللسان وقوله مستكن اي مستقر وهذا الخيزر والمخرج الرابع عشر
 مخرج الظاء والذال والتاء من طرف اللسان والثنايا العليين وتسمى هذه الثلاثة التي هي الظاء والتاء
 والذال والصاد والراء والشين والظاء والذال والتاء لثوية لخروجها من اللثة والمخرج الخامس
 مخرج الفار من باطن الشفة ومن اطراف الثنايا العليا ولهذا قال المشرقة اي العالبة قوله

السمت
 براسها
 تحت

الثنية

قط بكت

هذا البيت قل اي اجعله مقابلا لكل صفة من هذه الصفات الخمس اولا لاول و
 ثانيا لثاني وهكذا الى اخره على الترتيب واعلم ان المخرج الحرف كالخيزر ان يعرف بكيفية
 والصفة له كانه قد يعرف بكيفية قوله ههنا وسهنا تحضض سكتت شربها لفظا جدي
 وبين رخو والسدد لث من غير وسبح علو حصص صغيف قط حصص وصاد ضال طاطا
 وقدر من لث الحروف المدلقة اي الكس الحروف هذه العشرة التي جمعها كلمة فثنية شخص سكت
 وما عداهما مجموع الحروف المشددة هذه الثمانية التي جمعها لفظا جدي قط بكت والحروف الثنية
 هذه الخمسة التي جمعها لفظا ان عمر اي بين الرخوة والسددة لانه اذا نطق بماء الغم واعمل

الصوت والنفس معهما جريا منهما مع الرخوة ولم ينجسها انجاسا شديدا وما عداها
 الشددة واللينية رخرة قوله سبغ علوي حصر لفظ حصر ضغيط قظا اي الحروف المستقلة
 السبعة وما عدا هذه السبعة مستقلة والحروف المطبقة الصار والضار والطار والمظلة
 وما عدا هذه الاربعة منفصلة والحروف المذلة هذه الستة التي جمعها لفظ فر من لب خروجها
 من ذلق اللسان او الشفة اي طرفه وما عدا هذه الستة مضممة قوله صغيرا صاد وزاي
 وسين قلقة قطب جدي واللين اي الحروف الصغيرة هذه الثلاثة والصغير صوت زاي
 بين التثنيين يصيحا عند خروجها وهولقة صوت بصوت بالهيام والحروف المقلقة
 هذه الخمسة التي جمعها لفظ قطب جدي وانما وضعت بذلك لانها اذا وقفت عليها يقلق الخ
 وهولقة الحروف ولاضطراب قوله واو واو ساكن وانفتح قبلها ولا حروف صحي في اللام
 والراء التكرير جعل والتعني الثمين صاد الاستطال اي الواو والياء اذا ساكنا وانفتح
 ما قبلها يسميان حرف اللين قوله ولا حروف صحي اي صح صفة لا حروف في اللام و
 الراء اي يسميان مخوفين لان اللام فيه انحراف اي طرف اللسان والراء اشار فيهما سبق
 بقوله ادناها لمنتهيهما والراء فيه انحراف الى ظهر اللسان والياء اشار بقوله ظهر رجل
 والانحراف لغة الميل قوله وتكرير جعل اي وصف الراء بالتكرير اي تسمى مكررا لانه
 يقبل التكرار لكن يجب التحفظ عنه وطريق سلامته منه ان يلصق الالفاظ ظهر لسانه
 باعلى جنك الضمير حكما مرة واحدة ومتى ارتعدت حدث من كل مرة راء قوله والتعني
 اي اخصص الشان بصفة التعني وهو انتشار الصوت عند لفظها حتى تنصل بحرف الطرف
 قوله صاد استطال اي صنعت بالاستطالة لانه يستطيل حتى ينصل بحرف اللام و
 سبيل تسهيلها قطع النظر عن الحيز المقابل وتمكينها في مجزها وتحصيل صفتها الممزجة
 لها عن الظاء قوله والخذ بالتجويد حتم للزم من لم يصح القرآن اتم اي العمل بالتجويد
 فرض عين لازم لكل قارى التجويد مصدق جود في القراءة اذا اتى بها صورة الالفاظ ومحا
 بلوغ النباهة في تحسينها من لم يقرء القرآن بالتجويد يكون اثملا لانه ترك الفرض وتارك
 الفرض اثملا قوله لانه بي الاله انزلا وهكذا عنه البناء وصله لان الشان ان الله سم
 انزل القرآن بالتجويد قال الله نعم وتلناه ترتيلا اي ارتلنا القرآن بالترتيل اي التجويد
 قوله وهكذا هذا جواب عن سؤال مقدر كانه قيل من اين تعلم كيفية نزول القرآن حتى

يصحها

من لم يجز

لا

فكانت قد
 القرآن
 كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
 في نزول القرآن
 في ليلة القدر
 في شهر رمضان
 في مكة
 في ليلة الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة الفيل

كانت

كانت فقال ان القرآن هكذا اي بالتجويد وصل البناء عن النبي صلعم وعن الصحابة
 وعن التابعين وعن الشيوخ السبعة وهم قوله وهو ايضا حلية التلاوة ونية
 الاداء والقراءة اي اولها كالخالي الفرق بين التلاوة والاداء والقراءة ان التلاوة قراءة القرآن
 متتابعا والاداء الاخذ من الشيوخ والقراءة اعم منها قوله وهو عطاء الحروف حقيقا
 من كل صفة مستحقها اي هذا اشارة الى تعريف التجويد اي التجويد عطاء الحروف بعد
 احسانها بحاجتها وتمكينها في مجازها حقها من كل صفة من صفاتها المتقدمة من
 الجهر والهمس وغير ذلك مستحقها من تقسيم وترقيق وغيرها وانما فكر مستحقها ولم
 يتكف بقوله حقها من كل صفة لانه لو اتى بذلك لتبادر الفهم الى الصفات السابقة فقط
 وليس كذلك بل المراد جميع الصفات التي يستحقها الحروف سواء كانت صفة لازمة لها
 كالجهر وغيره او صفة لازمة ناشئة من الصفات المذكورة كترقيق المستغل وتقليم
 ورعاية الغنة والاختفاء ولاظهار وغير ذلك وايضا لو اتى بقوله حقها من كل صفة تقم
 منه مراعات تكرير الراء لان التكرير صفة كاصح به بقوله وتكرير جعل وليس كذلك بل ينبغي
 ان يجتزعه كما سيشه اليه بقوله واخف تكريرا اذا ابتدء فلما قال ومستحقها لم
 يتناول التعريف اشارة ذلك لان التكرير ليس مستحق الالفاظ وكل واحد لاصلا
 واللفظ في نظيره كقوله اي والتجويد رد كل حرف الى اصله اي حيزه من مجز بقوله تعالى انقض
 ظهره وبعض المظالم تراء الضار الى حافة اللسان والظاء الى طرف الاعلى والتجويد ايضا
 اللفظ الى التلظ في نظيره الخ الحرف كمثل لفظك به او لا رقيقا وتخيما وتشديدا ومددا
 وقصر امثله ان تمدد الرحمن كما تمدد ياء الرحم وواو عوفه قوله مكملا من غير ما تكلموا
 باللفظ في النطق بالتعريف اي حال كونه مكملا للصفات حقا واستحقاقا من غير تكلف
 في القراء وما زاد من وتلكن القرائن باللفظ بالتعريف اي لتعريف يعني ينبغي ان يكون القاري
 مؤظا ولا مفرطا قوله وليس يبدنه وبين نزله الارباضة امر كما يفكره اي ليس من التجويد
 وبين نزله الارباضة امر يلى مداومته على القرآن بالتكرار والسماع من قواها لمشايخ الخاق
 لا يجد اقصاده على التقل وقوله بفكره اي يفكره قوله فرققن مستغلا من اعرف وحاذر الخ
 لفظ الالف امر اذا كان التجويد عبارة عن ما ذكره فرققن حروفه مستغلا سوى الراء واللام لانه يحى
 حكمها فيما بعد واحذر تقم لفظ الالف كما يفعله لا عجام قوله وحاذر تجويد ان يكون امر

وضع
 من لم يجز
 من لم يجز

لهاء

وحاذر

من حاذر مجاز بمعنى حذو ويكون النون حفيفة ويجوز ان يكون اسم فاعل من المجزوء ويكون
منصوبا على انه خبر كان المقدار كمن حاذرا ولا بد حينئذ ان يكتب بالالف لانه النون لانه
ننون والنون يكتب بالنصب على صورة الف مثل علم حكما في المواضع المستثنى
مثل خالصه ورحمة ونعمة واعلم انه ذكر المصنف رحمه في كتابه المسمى بالشرائح الف اذا
وقوت بعد حرفي نغمة ابا عما قبلها نحو قال وطال وعصى لان الف لا تجزئها
حتى توصف بالترقيق او التخميم فنكون تابعة لما اتصلت به قوله كجز الحدا عوف اهدنا
الله ثم لام لله لنا اى وفي بعض النسخ وهمز بالواو اى لان الف بل رقت كما ترقق
من احمد وعز عوف وهمز اهدنا وهمز الله ثم رقق لام لله ولنا قوله وليتلفظ وعلى الله ولا الضم
واليم من مخضبة ومن مرض وبار برفق يا طين كهم بدى فاجز على الشدة والجهد الذي
فيها وفي الجيم طب الصبر رقيق اجتنت مرج الخبز اى ورتق اللام الثانية لى وليتلفظ
وانما ذلك اللام الثانية لان اللام الاولى رقيقة للحالة واما الثانية فلحلى ورتقا الحرف المنفرد
يصعب ترقيتها فيجب الوصية بهما ورتق اللام الاولى فى على الله وفى ولا الضم اى ورتق
الميم فى مخضبة وفى مرض ورتق الباء فى برفق وباطل وباهم وبدى ثم اى بالجر ص على
الشدة والجهد فى الباء وفى الجيم كقوله تعالى يحبونهم كحب الله واستعينوا بالصبر والصلوة
وكما جنة برفق وكشتم خبيثه اجتنت واذن فى الناس بالبح والجز وليا عشر
ونحو ذلك قوله ويبتئ مقلقا ان سكنا وان لم يكن فى الوقف كان ايتنا اى بين
حرفا مقلقا ان كان ساكنا مثل واجه واوقل ادعوا الله وفى السبت واقرت الساعة
وتطلع على قوم واذا كان الحرف المتعلق فى الوقف كان بيانه اشد مثل اليه متاب وماب
وماله فى الاخرة من خلاق ومن وراهم محيط ويبتئ اى من بين موكدا بالنون الحفيفة قوله
وجاء حصص احطت الحق وسين مستقيم بيطوا ويسقوا اى بين حاد حصص الحقاوتها
وكذلك جاء احطت الحقاوتها ولذلك جاء الحق لجا ورتقا الغاف وكذلك سين مستقيم
لضعفها بالسكون مع مجى القاف بعدها ليلا يشبه بالصاد وكذلك سين بيطوا ويسقوا
لجا ورتقا الطاء والقاف ولذلك ما شابه هذه الكلمات قوله ورتق الراى اذا ما كسرت
كذلك بعد الكسرة حيث سكنت ان لم تكن من قبل حرف استعلاء او كانت الكسرة لبرا اصلا
اى رقق الراء اذا كانت مكسورة سواء كانت الكسرة تامة او مبغضة كما فى الروم والامانة

وهو

وترقق الحرف الخافة وتخميم تسمية ولما صل فى الراء التخميم وكذلك ترقق الراء اذا كانت
ساكنة واقعة بعد كسرة محعفة او مقلمة كالياء الساكنة مثل قوله نعم وان تصبر مواخير
او هو خير وقتا بالاسكان ولكن انما يرقق الراء الساكنة ان لم تكن واقعة من قبل فواستعلاء
اما اذا كانت واقعة من قبل حرف استعلاء فانها تخم مثل قذطيس وبرصاد وفرقة قوله
او كانت الكسرة هذا عطف على مقدر يدل عليه قوله ان لم تكن من قبل حرف استعلاء تقديره
تخم الراء ان كانت من قبل حرف استعلاء او كانت الكسرة ما قبلها ليست اصلا اى عارضة
ولو قال وكانت الكسرة فيه اصلا لسلم من التقدير اى يرقق الراء اذا كانت الكسرة بالواقعة
فيما قبلها اصلا اى غير عارضة انما اذا كانت عارضة بالتخميم مثل ارجع وارجع
وان ارتبتم وام اربا بوا ونحوها قوله والخلف فى فرق لكسرة يوجد واخف تكررا اذا
اسم اخلف القراء فى قوله تعالى فكان كل فرق كالطود العظيم فى سورة القشعر اقال كبرى والفتاوى
وابن شريح بالترقيق وادعوا فيه للاجماع وقال الداى فى التيسير بالتخميم ووجه الترقيق
صنف الراء بوقوعها بين الكسرتين ووجه التخميم وقوع الراء قبل حرف استعلاء قوله وحف
تكريرا اى اذا كانت الراء مشددة فاخف كبرها قال كى رضع لا بد من اخفها التكرير
مطلقا سواء كانت مشددة او غير مشددة قوله وفتح اللام من اسم الله على فتح اوضح كعبه الله
اعلم ان اللام اصحابا للترقيق بعكس الراء ولا تخم الا للموجب وهو وقوعها فى اسم الله
بعد فتح اضع لاجل التعظيم لان التخيم عبارة عن اسمين الحرف نحو قوله اى عند الله
والله يعلم والله ربنا قوله وحرف الاستعلاء تخم واخصصا لاطباق اخرى نحو قال والعصا
اى يجب تخم حروف الاستعلاء وخصص حروف الاطباق بقوع التخيم واخصصا امره
من خصص بخصص موكدا بالنون الحفيفة المتقلبة الفاء وسقطت الهجاء من الاطباق للنقل
مثال حروف الاستعلاء غير المطبق فاك ومانا المطبق نحو عصا واللام فى العصا لله
اى عصا التى فى قوله نعم ان اضرب احصا كجر وكان الاولى ان لا يذكر مع الف واللام
ليتنا ورك الفعل اصلا نحو وعصى ادم ربه فحوى قوله ويبتئ الاطباق من احطت مع
بسطت والخلف يخلعكم وفتح اى بين اطباق الطاء من احطت مع بسطت حتى
لا تشبه بالياء والمدغمة واعلم ان الطاء تدغم فى التاء هيننا ولكن يبقى اطباق الطاء
لان الادغام على تسمى ادغام تائم وهو ادراج الحرف الاول فى الثانى ذاتا وصيغة مثل

دقيق

قال الشيخ فارجت تجارهم غفوا وقالوا ادغام ناقص وهو ادراج الحرف الاول
 والثاني ذاتا للاصغر وادغام احط وبسطت ونظمهما من قبل الناقص قوله واختلف
 اى والاختلاف وقع في قولهم الم مختلفكم قال بعضهم بنى استعلاء القاف ويذهبون
 وقال بعضهم لا يبنى استعلاءها فيكون من قبل الادغام التام والاول مدغم الثاني
 ومن تابع والثاني مذهب ملكي وغيره وبالاول اجناس المتساويون وبالثاني اخذ المصنفون
 وهو اختيار المصنف قوله واخرج على السكون في جعلنا انتم والمعضوب صنلنا
 اى احرض على سكون اللام في جعلنا ونون انتم وغير المعضوب احراز عن
 الخول كما يفعل جملة القراء لانهم سمعوا الله لا يدين امثال هذه من البيان احراز عن
 الاضمار فيفطون في ذلك قاله المصنف لاجل هذا قال احرض على السكون قوله
واخلص انفتاح محذورا عسى خوف استنباطه بمضمون عصى اى خلع انفتاح الذل
 في قوله نعم ان عذاب ربك كان محذورا حتى لا يشبهه بالظلم في قوله تم وما كان عطاء ربك
 محظورا وخلص انفتاح السنين في قوله نعم عسى ان يعطك ربك حتى لا يشبهه بالصلابة
 في قوله نعم وعصى ادم ربه فغوى قوله ولما عصى الله ولما عصى الله ولما عصى الله
 اى راع صفة كل حرف خصوصا شدة الكاف والثاء وهي ان لا يجزى الصوت معها
 معهما عند لفظهما قوله واولى مثل وجبت ان سكن ادغم كقل رب وبلاوا
 وفي يوم مع قالوا وهم وقل نعم سبح لا تزغ قلوب فالتقم اعلم ان الحرف في التفتيح
 اما ان يتفتحا نحو وصفة او يتفتحا نحو واولهما تفتحا والثاني التفتيح
 او لا يتفتحا لا نحو والاصغر وهما المتفتحا ان فاذا التفتحا المماثلان او المتجانسان وسكن
 الاول منهما يدغم الاول والثاني مثال المتجانسان نحو وقل لكم ومثال المتجانسان
 نحو وقل رب واجبت دعوتكم قوله واين اى واظهر الياء المدنية عند الياء نحو يوم
 كان مقدامه واظهر الياء والمدنية عند الواو نحو قالوا وهم وامنوا وعلموا بما حفظه على المد
 وكذلك ظهر اللام الساكنة عند النون نحو قل نعم لان النون لما لم يدغم ففيها شئ مما ادغمت
 فيه استوحش من الادغام في اللام في ذلك ولذلك اظهر الحاء عند الهاء نحو فستحي لان
 فاعدهم ان لا يدغم حلقى في حرف ادخل منه والهاء ادخل من الحاء ولان حرف الخاء جويد
 من الادغام لصعوبها وكذلك اظهر الغين عند القاف نحو ربنا لا تزغ قلوبنا لغفوا ها

لان الغين حلقية ولقاف هوية وكذلك اظهر اللام التي لغير التعريف عند التاء نحو فالتقم
 بعد مجزئها وانما قلنا لغير التعريف محض لانه يجب ادغام لام التعريف في التاء لكنهم استعملوا
 نحو التائبون العابدون الحامدون ويوم النعابين قوله والضال يا شيطان ونخرج مبيد
 من الظاهر وكلها نحو اى بين الضال من الظاهر بشيئين بالخروج وهوان الضال من خاف اللسان
 والظاهر من راس اللسان وبالصفة وهي الاستطالة قوله وكلها نحو اى جميع الظواهر الواجبة
 في القرآن نحو هذه الالفاظ المذكورة في الآيات لانه بعد وهو من الضمن الى قوله وفي
 قوله في الظاهر ظل الظاهر عظم احفظ ايقظ وانظر عظم ظهر اللفظ اى الحرف في اللفظ
 و قوله يوم ضحككم في سورة النمل وليس غيره وفي الظل في قوله نعم لم تر لي ربك كيف عدت
الظل والفرقان وقوله نعم دخلتم ظلالا ظلملا في النساء وقوله نعم وظلمت عليهم الغمام ووقع
 منه في القرآن اثنا وعشرون موضعا وباب الظلمة منه ووقع في القرآن موضعان كانه ظلمة في
 الاعراف ويوم الظلمة في الشعراء وفي الظلم وهو وقت انقضاء النهار وهو في القرآن موضعان
 في سورة النور حين تصحون شيئا من الظهور وفي سورة الروم حين تظهرون وفي العظم
 بعنى العظمة ووقع في القرآن في مائة موضع وثلاثة مواضع نحو قوله نعم عذاب عظم وفي الحفظ
 ووقع في القرآن في اثني واربعين موضعا نحو وحفظ من كل شيطان وفي ايقظ وتحسب الظلمة
 في الكهف وليس غيره وفي نظر ووقع اثنا وعشرون موضعا نحو ليخفف عنهم العذاب ولاهم
ينظرون في البقرة وقال انظروا الى يوم يبعثون وفي العظم جمعا وفردا ووقع في البقرة عشر
 موضعا مثل قوله تعالى وانظر الى المعظام كيف نشرها وفي الظاهر بفتح الظاهر مثل وليدع ما ترك
على ظهرها وكتابه وراهم وليس توا على ظهورهم وليس توا على ظهورهم وفي اللفظ مثل قوله تعالى ما يلفظ من
قوله في سورة ق وليس غيره قوله ظاهر اللفظ شواظ كضم ظلمة اغلف ظلام ظلم انظر ظلمة
 اى وما جاد بالظلمة لفظ ظاهر قوله تعالى هو لاول ولاخر والظاهر والذم يظهر من مسك وان
 تظاهر عليه وفي اللفظ قوله كلاً انما نظى في المعراج وقوله يهم فاندركم تارا تلظي في الميلاء لم
 يات غيرها والشواظ قوله يهم يرسل عليك ستواظ من نار في سورة الرحمن وليس غيره و
اللفظ ووقع منه في ستة مواضع نحو قوله والكاظمين الغيظ في سورة ال عمران ولفظ ظلم ووقع
منه ما يتان واثنان وثمانية لفظا الامر ظلم وكان الله سميها علما في سورة النساء وقوله لا
من ظلمتم يرسل حسنتا في سورة النمل ولفظ اغلف ووقع منه ثلاثة عشر لفظا مثل قوله رب عليق القلب

الظلمة
 التفتيح
 التفتيح

الغلب لا تنفسو وقولهم والمنافق واغظ عليهم ولفظ ظلام ووقع منه في ستة وعشرين موضعا
 قوله نوح واذا اظلم عليهم قاموا ونزلهم في ظلمات لا يبصرون وهي في البقرة ولفظ ظفر قوله تعالى
 كل ذي ظفر في سورة الانعام وليس غيره واسكن الغيا للضرورة ولفظ انظر ووقع منه اربعة عشر
 لفظا قوله تعالى وانظر انهم مستظنون وقول انظروا ولفظ ظم ووقع في ثلثة مواضع في سورة
 التوبة لا يبصرون ظم وفي سورة طه لا تظلم فيها وفي سورة النور بحسب الظان ماء قوله
 اظفر ظم كلف جبار وعظ سوكي عضين ظل النخل زخرف سوكي اي وما جاز اللفظ
 اظفر في قوله تعالى من بعد ان اظفرتم في سورة الفتح ولم يأت غيره ولفظ الظن ووقع منه
 في سبعة وستين موضعا قوله يع انظن الاظنا وقوله لا يظن الا يقين وليكن في البطيف قوله
 كيف جازي على اي هيئة جاز هذه الالفاظ المتقدمة من النظم الى عطف واما الالفاظ التي
 بعد عطفها منها مختصة بالهيئة التي ذكرت في النظم الاماض على عمومهم وقوله وعظ سوكي
 عضين اي لفظ عطف كل بالظاء قوله نوح من كل شئ موضع اذ قال لئن لم يأنس وهو يعظ
 الا الذي في سورة الحجر جعلوا القرآن عضين فانه بالضار ولفظ ظل في سورة النحل قوله
 بالانقي ظل وجهه مشودا وقوله في سورة الزخرف بما ضرب للرحمة مثلا ظل وجهه مسودا
 وقوله سوكي اي كلاهما سوا في كونهن بالظاء وغيرهما بالضار لقوله نعم وقالوا ايضا ضللت افر
 الارض وفي بعض النسخ ظل النخل زخرفا بحر النخل ونصب زخرفا كناية على الحكاية قوله
 وظللت ظلمت وبروم ظلوا كالجحوظت شعرا انظلم يظلمون محظورا مع المحظور
 وكنت قفا وجميع النظر الابويل علق واولى باضرة والعنيد لا اردعد وهو قاصص
 اي وما جاز بالظاء لفظ ظلت في قوله تعالى ظلت عليه عالق في سورة طه ولفظ ظلم في قوله
 فظلمتكم بكون في سورة الواقعة ولفظ ظلوا في سورة الروم في قوله تعالى لظلموا من بعد بكون
 وفي سورة الحجر قوله تعالى وظلموا فيه بوجون والمهم اشار بقوله وبروم ظلوا كالجحوظت
 ظلوا الذي في الروم بالظاء كما ان ظلوا الذي في الحجر بالظاء قوله ضللت شعرا انظلم اي لفظ ظلت
 في الشعرا ولفظ انظلم فيها ايضا بالظاء كقوله في وظلت اعناقهم فنظلمها عالقين ولفظ
 يظلمن في قوله تعالى فيظلمن رسولك في سورة الشعرا فالحاصل ان ظل الذي بمعنى الدوام و
 الصبر ومرت بالظاء وهو في ثلثة مواضع من قوله ظل النخل الى ان يظلمن والذي معنى ضد
 الهداية بالضار ولفظ محظورا في قوله يع وما كان عطا ركب محظورا في سورة الاسراء ولفظ

المحظور بكسر الظاء قوله تعالى فكانوا كهنتم المحظور في سورة اعراس ولفظ لفظ في قوله تعالى وكنت
 قفا في سورة المدثر وليس غيره وجميع الالفاظ النظر ووقع منه في ستة وثمانين موضعا كقوله تعالى
 فظلمتكم بكون في سورة الواقعة ولفظ ظلوا في سورة الروم في قوله تعالى لظلموا من بعد بكون
 وفي سورة الحجر قوله تعالى وظلموا فيه بوجون والمهم اشار بقوله وبروم ظلوا كالجحوظت
 ظلوا الذي في الروم بالظاء كما ان ظلوا الذي في الحجر بالظاء قوله ضللت شعرا انظلم اي لفظ ظلت
 في الشعرا ولفظ انظلم فيها ايضا بالظاء كقوله في وظلت اعناقهم فنظلمها عالقين ولفظ
 يظلمن في قوله تعالى فيظلمن رسولك في سورة الشعرا فالحاصل ان ظل الذي بمعنى الدوام و
 الصبر ومرت بالظاء وهو في ثلثة مواضع من قوله ظل النخل الى ان يظلمن والذي معنى ضد
 الهداية بالضار ولفظ محظورا في قوله يع وما كان عطا ركب محظورا في سورة الاسراء ولفظ
 المحظور بكسر الظاء قوله تعالى فكانوا كهنتم المحظور في سورة اعراس ولفظ لفظ في قوله تعالى وكنت
 قفا في سورة المدثر وليس غيره وجميع الالفاظ النظر ووقع منه في ستة وثمانين موضعا كقوله تعالى
 فظلمتكم بكون في سورة الواقعة ولفظ ظلوا في سورة الروم في قوله تعالى لظلموا من بعد بكون
 وفي سورة الحجر قوله تعالى وظلموا فيه بوجون والمهم اشار بقوله وبروم ظلوا كالجحوظت
 ظلوا الذي في الروم بالظاء كما ان ظلوا الذي في الحجر بالظاء قوله ضللت شعرا انظلم اي لفظ ظلت
 في الشعرا ولفظ انظلم فيها ايضا بالظاء كقوله في وظلت اعناقهم فنظلمها عالقين ولفظ
 يظلمن في قوله تعالى فيظلمن رسولك في سورة الشعرا فالحاصل ان ظل الذي بمعنى الدوام و
 الصبر ومرت بالظاء وهو في ثلثة مواضع من قوله ظل النخل الى ان يظلمن والذي معنى ضد
 الهداية بالضار ولفظ محظورا في قوله يع وما كان عطا ركب محظورا في سورة الاسراء ولفظ

الاول في سورة البقرة
 والاول في سورة البقرة
 والاول في سورة البقرة

عنه

العلم

الواو والفاء والياء اشار بقوله واحذر لادى واو وفاء ان تخفى اى احذر من اخفا واصح
 على اظهارها لان الميم شفوية والواو والفاء كذلك فلولا لم يجرس على اظهارها تخفى
 نحو قوله مع علمهم ولا الضالين وقوله يوم عندنا يوم فتاب عليكم واظهرتها امر مؤكدة
 بالنون الضميمة والضمير يعود الى الميم قوله وحكم تنوين ونون يلقى اظهرها
 ادغام وقلب اخفا اى حكم تنوين ونون ساكنة يوجد في الكلام اربعة انواع اظهار
 وادغام بغنة او غيرها وقلب واخفا وانما اخذ ذلك التنوين وان كانت نونا ساكنة
 لانها لا تكتب على صورة النون قوله فحذف حرف الجلق اظهر واذغخ في اللام والراء
 لا بغنة لزيم اى اظهر النون الساكنة والتنوين عند حرف الحلق اى الحنجرة والها والوزن
 والحاء والغير والحاء مثل عذاب الميم ويهون عنه ويناون وسلام هي وحكيم علم واواة
 حكم وكل من عليهما فان ومن حق وعربيا غير ذى عوج فسينحطون ومختمون ختامه
 الا يعلم من خلق ويجب ادغام النون الساكنة والتنوين عند اللام والراء غير عنتيه
 بغير عنتيه مثل من لانه واداد الميضلوا من ربح حسابا ربي السموات واسماء الله عدم
 الغنة بقوله لا بغنة لزيم اى لا بغنة لا رية بل متعكزة عنها وحذف التاء من لزيم لصورة
 الفاقية ويحتمل ان يكون قوله لزيم صفة للادغام المقدر لان قوله لا بغنة صفة لصورة
 محذوف وقع مفعولا مطلقا تقديره ادغم ادغاما بغير الغنة لزيم ذلك الادغام للنون الساكنة
 اذا قبلت راء اولها ويحتمل ان يكون صفة لقوله لا بغنة كانه اعتبر كلمة واحدة بمعنى عدم
 الغنة اى لزيم عدم الغنة فهذا الادغام وفي بعض النسخ لا بغنة التاء فلا يحتاج الى ان يكتب هذه
 التفتحات ثم اشار الى محل ادغام مع الغنة قوله وادغم تنوين في نون الابدان لربنا عنقوا
 اى ادغم التنوين الساكنة والتنوين في حروف يومن اى في الياء والواو والميم والنون مثل
 من يقول ويرق يجحاون ومن وال وظلمات وردد ويزرق وعلى عدى سرهم ومجازفنا
 ملكا نقاتل من يزيد قوله الابدان اى اذا وقعت النون الساكنة واحده لا رية في كلمة واحدة
 مثل دينا وصنونا فانها يجب اظهار النون فيها للتا سببها بالمصاعف اعني لو ادغم علم
 ان المدغم نون ادغم في الواو والياء او حرف مماثل للمدغم ومثل بلغف عتونا لتسك الورد
 بلفظ صنوان وقوان والمقصود يحصل مجرد التمثيل وان لم يكن من الزان لوجود نظيره فيه
 قوله والقلب عند الياء بنية كذا لا تخفى لادى باقى الحروف اخفا اى القلب عند تلاقى النون
 الساكنة

التميم

الساكنة والواو

الساكنة والواو

سبح واجتبالا بحرف قصره عند جمع الغراء بخلاف المدة المنفصل وجاز إذا أتى منفصلا وعرض الساكنة
وقفا مسجلا إلى المد الجازم يكون في موضعين أحدهما إذا كان حرف المد في آخر الكلمة والختم في أول الكلمة أخرى نحو
بما أنزل وفي أي صيغة وقوا التمسك وثانيهما إذا عرض الساكنة حال الوقف على الحرف الموقوف عليه
مسجلا أو مطلقا سواء كان ساكنا محضاً أو مع لاشتمام لافي الروم مثل الموصل في المد والقصر مثل
يوم الدين وسنغير ولا الضالمة وكذلك وتعملون كل ذلك في الوقف وأعلم انه يجوز في الوقف ثلاثة
أوجه الطول والتوسط والقصر ومقدار القصر بالتوافق ومقدار التوسط الفان ان كان الطول
ثلث الفات والفت ونصف ان كان الفين لانك ان لم تغير الساكنة لعرضه لان العارض كما هو
قصر وان اعتبر الساكنة طولك كالمدة اللازم وان اردت اللانتم ان تفضل اللازم على العارض و
قوله وبعد تجويدك للحروف لا بد من معرفة الوقوف والابتداء وهي قسم اذان ثلاثة تامة وكاف وحسن
أي ما فرغ من احكام التجويد شرع في بيان الوقف ولا بد ان لا يتعلقا بالتجويد فكل واحد تجويد
لحروف اربع الفون أي كلمات وإنما جمع الوقف باعتبار الانواع ووحد الابتداء لعدم تنوعه والوقف
قطع الصوت عند آخر الكلمة مقدار زمان التنفس وسكت قطع الصوت زمانا اقصر من زمان التنفس
وأعلم ان الوقف ثلاثة قسم اختياراً واضطراً واختياراً لأنه لا يتخلوا اما ان يقصد لذاته اولا
فان كان الاول فاختياراً وان كان الثاني لضيق النفس ليخرج فاضطراً والا فاختياراً والمراد
صيننا الاختياراً وهو الذي يكون بعد تمام الكلام واليه اشار بقوله وهي بلا تارة فان لم يوجد
تعلق وكان معنى فائسكي فالتمام فالكافي فلفظاً فامتنع الاروس الا في جواز الحسن
أي الوقوف للكلام والوقف لا اختياراً ثلثاً قسم أيضاً تام وكاف وحسن لأنه لا يتخلوا اما ان
لا يتعلق ما قبله بما بعده لاللفظ ولا معنى فالتمام او يتعلق معنى اللفظ فالكافي اي ان لم يوجد تعلق
لالفظ ولا معنى فالتمام وان وجد معنى لاللفظ فالكافي ويجوز لا بد ان يفهمها بما بعده واليه اشار بقوله
فابتدى بابتدى بما بعده من غير حيد الى ما قبله مثال الوقف التام الوقف على المخلص والابتداء بيان
الذين كثروا والوقف على يوم الدين والابتداء باياك نجد والوقف على تسعين والابتداء باهدنا وجميع
اواخر القرآن من هذا القبيل ومثال الوقف الكافي الوقف على ارب فيه والابتداء بحسب المتفق والوقف على
هم يوقون والابتداء بايلىك على هدى هذا اذا لم يتعلق ما قبله بما بعده الا اذا اس آية واليه اشار بقوله
غير الابداء بما بعده فلفظاً فامتنع الاروس الا في جواز الحسن اي ان وجد تعلق لفظاً فامتنع لا بد ان يفهمها
بده فالوقف يسمى حسناً فالحصل ان الوقف الحسن قسمان قسم لا يجوز الا بداءه بل لا بد ان يفهمها

الكافي ونظا

النص

هذا هو المقصود من الوقف وهو ان يقطع الصوت عند آخر الكلمة مقدار زمان التنفس وسكت قطع الصوت زمانا اقصر من زمان التنفس

بالموقوف عليه ويوصل بما بعده مثال ان يقف على الحمد ويبتدى بالحمد وانصل برب العالين
وتسمى بحرف الابتداء بما بعده مثال ان يقف على لمرن عليهم مصبح ويبتدى وبالليل فلا تغفلون
وان يقف على انمت عليهم ويبتدى بغير المغضوب ومثال ان يقف على رب العالمين ويبتدى بغير
الرحم الرحيم ويقف على قوله الرحيم ويبتدى بقوله ما لك نوم المرء ونظائرها وغير ما تم في قوله
الوقف مضطراً ويبدأ بقوله اي الوقف على الكلام الغير التام فيجئ مثل الوقف على اسم من اسمهم
والوقف على الحمد من حمد الله والوقف على غير من غير المغضوب لكن يجوز للقارى ان يقف في امثلك
هذه المواضع اذا كان مضطراً مثل ضيق النفس ونحوه لكن يبتدى بالكلمة التي وقف عليها ليرد
الفتح واليه اشار بقوله ويبدأ قبله والفتح ساكنة في ابتداء على تارة الوقف كما في قوله لم تغفركان
ليستبان في قرأة ابن كثير من رواية قبل قوله وليس في القرآن من وقف بحرف والاعراب على غير ما له سبب
اي ليس في القرآن من وقف واجب بحيث ياتم القارى لو لم يقف ولا وقف حرام بحيث ياتم الوقف
الا اذا كان له سبب يقضى حرمته مثل ان يقصد القارى الوقف على وما من اله او الوقف على الذي كثر
من غير ضرورة فانه حينئذ يكون حراماً وياتم القارى به قوله واعرف المقطوع وموصول وتا
في المصحف العام فيما قد اتى اس واعرف الرسم للفظ المقطوع والموصول حتى يعرف كيف وقع فقه
في الوقف الاضطراب والاختيار لان في القرآن الفاظ بعضها قد رسم في المصاحف مقطوعاً
عما بعده وبعضها موصولاً بما بعده فيحتاج القارى الى معرفتها حتى يقف على المقطوع في
المقطوع وعلى الموصول في الموصول واعرف ايضا تارة التانيث التي كتبت تان في المصحف العام
في الموضع الذي قد اتى رسمه بالتاء لتقف في ذلك على التام من يقف في مذهب من يقف فيه على التاء
لا على الهاء كما في المرسومة تاء والمراد بالمصحف العام المصحف الذي كتبه امير المؤمنين عثمان رضي
عنهما في المدينة افضل الصلوة على ساكنها ثم شرع في تفصيل المقطوع والموصول فيما يبين
المقطوع ليعلم ان غيره موصول قوله فاقطع بعشر كلمات ان لا مع مجاز ولا اله الا اي قطع
ان لا في عشر كلمات اي قطع لفظية ان عن لفظية لا في عشر مواضع يجوز في قوله كلمات ان لا يتوهم
كلمات فيكون ان لا معمول قطع ويجوز عدم تبين كلمات باضافة كلمات الى ان لا قوله مع ملحق
يجوز في الفتح على كفاية والتنوين للضرورة ويجوز ايجز على الاضافة اي من الموضع العشرة ان اللغات
بلفظ مجاز في سورة التوبة في قوله تعالى ان لا يجاز من الله الاله ومنها ان لا الموتون بل الله الاله
في سورة هود في قوله تعالى واعلم انما انزلنا بحلم الله وان لا اله الا هو الذي في سورة الانبياء في

قوله نية فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت فانه يختلف فيه وكان ينبغي ان يشير اليه وتعبدا
 ثاني هو لا يشركك بشئ بل يخلفان بعلوا على من الموضوع العشرة الا المذرون بتعبدا
 الذي في سورة يس في قوله نعم الم اعهد اليكم يا بني ادم ان لا تعبدوا الشيطان ومنها
 الذي في سورة هود في قوله تعالى اني لكم نذير مبين ان لا تعبدوا الا الله اني اخاف وانما
 قال ثاني هو احتراز عن الاول في قوله تعالى اني لكم نذير مبين ان لا تعبدوا الا الله اني اخاف وانما
 يشركن في سورة المسح في قوله نعم ان لا يشركن بالله شيئا وهم انما المقارن بشرك
 في سورة الحج واذ باننا لا برهم مكان البيت ان لا تشركن بي شيئا ومنها المذرون بتدخلن
 في سورة ن والقلم في قوله نعم ان لا يدخلنهما اليوم عليكم مسكين وههنا المذرون بتعلوا على
 في سورة الكهف وان لا تعلوا على الله اني انيكم وانما قيد بتعلوا على احتراز عن الذي في سورة
 النحل فانه موصوف وهو قوله نعم ان بسم الله الرحمن الرحيم لا تعلوا على واتولى مسلمين
 قوله ان لا يقولوا لا اقول ايتها بالرعد والمفتوح صل وعز ما من الموضوع العشرة ان المذرون
 يقولوا في سورة الاعراف قوله نعم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ومنها المذرون
 بلا قول في قوله نعم حقق على ان لا اقول على الله الا الحق وما عدا هذه العشرة موصول في
 المقطوع بوقف على ان وفي الموصول على لا قوله اما بالرعد اس من المقطوع كله ان ما في سورة
 الرعد في قوله نعم وان ما تريدك بعض نعيم او توفينك لقوله نعم فاما تريدك بعض الذي نعيم
 في سورة غافر والمفتوح صل اي صل اما المفتوح مضمرة في جميع القرآن اما ذكيت في سورة
 واما اشملت عليه وان كان مركبا من ام وما قوله فهو اقطعوا من ما يريدون والنساء
 خلف المنافقين من انيسا اى اقطعوا ايها القائل لفظ عن المذرون بلفظ انما في سورة
 الاعراف في قوله نعم فلما عتوا عن ما نهوا عنه وصلوا غيره لقوله نعم عما تعملون ومفعول اقطعوا
 مقدم في البيت السابق وهو لفظ عن قوله بروم اى اقطعوا ايضا كله من ما في سورة الروم
 لقوله نعم فمن ما ملكت ايمانكم من شركاء وفي سورة النساء قوله تعالى ومن ما ملكت ايمانكم من
 قياتكم المؤمنات قوله خلف المنافقين اى اختلا والمصاحف ثابت في سورة المنافقين
 في قوله تعالى وللفقراء مما رزقناكم من قبل وفي بعض المصاحف مقطوع وفي بعض المصاحف
 موصول وصلوا ما عدا هذه الثلاثة لقوله نعم وما رزقناهم بفقون قوله ام من اسما اى اقطعوا
 لفظ ام من المقارن بلفظ اسس في سورة التوبة لقوله تعالى من اسس بنيانه على شفا جوف
 هارون

الاتعبدا

مما يريدون

عملكم

دول
فتنلت

فضلت النساء واذبح حيث ما وان لم المذبح كمن ان ما اقطعوا كل من اتوا ايضا
 في فضلته في قوله نعم ام مل باق انما اليوم الفضة وفي النساء في قوله نعم ام من يكون عليهم
 وكذا في سورة الصافات وغيره من قوله فذبح لانه ذلك فذبحا وقديناه بذبح عظيم لقوله
 انتم من خلفنا انما خلقناهم من طين وصلوا ما عهدوا من الا ان جنة من اسس بنيانه على شفا جوف
 هارون واقطعوا حيث ما حيث وقع لقوله نعم وحيث ما كنتم توضعون في سورة
 النجم وفيها في غيرهما واطعوا لفظ ان لم المذرون من حيث وقع وكذا في سورة
 النجم في قوله نعم ان لا يدخلنهما اليوم عليكم مسكين وههنا المذرون بتعلوا على
 في سورة الحج واذ باننا لا برهم مكان البيت ان لا تشركن بي شيئا ومنها المذرون بتدخلن
 في سورة ن والقلم في قوله نعم ان لا يدخلنهما اليوم عليكم مسكين وههنا المذرون بتعلوا على
 في سورة الكهف وان لا تعلوا على الله اني انيكم وانما قيد بتعلوا على احتراز عن الذي في سورة
 النحل فانه موصوف وهو قوله نعم ان بسم الله الرحمن الرحيم لا تعلوا على واتولى مسلمين
 قوله ان لا يقولوا لا اقول ايتها بالرعد والمفتوح صل وعز ما من الموضوع العشرة ان المذرون
 يقولوا في سورة الاعراف قوله نعم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ومنها المذرون
 بلا قول في قوله نعم حقق على ان لا اقول على الله الا الحق وما عدا هذه العشرة موصول في
 المقطوع بوقف على ان وفي الموصول على لا قوله اما بالرعد اس من المقطوع كله ان ما في سورة
 الرعد في قوله نعم وان ما تريدك بعض نعيم او توفينك لقوله نعم فاما تريدك بعض الذي نعيم
 في سورة غافر والمفتوح صل اي صل اما المفتوح مضمرة في جميع القرآن اما ذكيت في سورة
 واما اشملت عليه وان كان مركبا من ام وما قوله فهو اقطعوا من ما يريدون والنساء
 خلف المنافقين من انيسا اى اقطعوا ايها القائل لفظ عن المذرون بلفظ انما في سورة
 الاعراف في قوله نعم فلما عتوا عن ما نهوا عنه وصلوا غيره لقوله نعم عما تعملون ومفعول اقطعوا
 مقدم في البيت السابق وهو لفظ عن قوله بروم اى اقطعوا ايضا كله من ما في سورة الروم
 لقوله نعم فمن ما ملكت ايمانكم من شركاء وفي سورة النساء قوله تعالى ومن ما ملكت ايمانكم من
 قياتكم المؤمنات قوله خلف المنافقين اى اختلا والمصاحف ثابت في سورة المنافقين
 في قوله تعالى وللفقراء مما رزقناكم من قبل وفي بعض المصاحف مقطوع وفي بعض المصاحف
 موصول وصلوا ما عدا هذه الثلاثة لقوله نعم وما رزقناهم بفقون قوله ام من اسما اى اقطعوا
 لفظ ام من المقارن بلفظ اسس في سورة التوبة لقوله تعالى من اسس بنيانه على شفا جوف
 هارون

كلامه في قوله تعالى والى الله الرجوع
 في سورة النساء واليه الرجوع في قوله تعالى
 والى الله الرجوع في قوله تعالى

تتميد ظنهم وغيره من صلا

بشيء خلفتوني من بعدى في سمع قال عراف ولفظ استروا في قوله نعم بيشي استروا ^{انفسهم}
 وعلى بيشي يا ربكم في سورة البقرة واقطع غير هذه التلمذة لقوله نعم وليس ما استروا لانفسهم
 قوله خلفتوني مجرور بتقديرى والعامل صنف المتقدم في البيت السابق اى صنف الوصل
 في خلفتوني والمعنى اجعل لفظ بيشي موصوفا بالوصل في هذا الموضوع قوله في الاقطعا
 اس اقطع لفظ فيما في هذه المواضع وهي احد عشر لاول في قوله فلا احد في ما اوحى الى
 في سمعها لانعام واليه اشار بقوله اوحى والثاني في قوله تعالى استقيم في ما افضت في سورة
 النور واليه اشار بقوله افضت والثالث في قوله نعم وهم في ما اشبهت انفسهم لخالقون
 في سورة الانبياء واليه اشار بقوله اشبهت والرابع في سورة المائدة بقوله نعم ولكن
 ليعلمكم في ما اتيتكم في سورة المائدة والسادس في قوله نعم درجات ليعلمكم في ما اتيتكم
 في سورة الانعام واليه اشار بقوله يعلموا بها والسابع في قوله نعم في ما افضل
 على نفسه من اس مؤوف واليه اشار بقوله ثانيا فعلى احترام اهل اول فانه موصوف
 في قوله نعم فيما فعلنى في انفسهم بالمحروف والسابع قوله نعم وتوكل في ما اتوا
 والله اشار بقوله نعم في سورة الواقعة والثامن في قوله نعم ان الله يحكم
 بينناكم في سورة الفرقان واليه اشار بقوله يوم والعاشر في قوله نعم ان الله يحكم
 بينناكم في سورة الاحزاب والعاشر في قوله نعم ان الله يحكم بينناكم في سورة الاحزاب
 في سورة الزمر واليه اشار بقوله كلاتر بل والحادى عشر في قوله نعم انتم تكونون
 ههنا امنين في سورة الشورى واليه اشار بقوله شيئا قوله في ما اقطعا اقطعا انتم
 مواكب بالنون الخفيفة المتقلبة النفا الضميمة للمقنة وفيه مضطرب حذركم على ولا
 قوله وغير حاصل من اجل غير هذه المذكورة في قوله نعم ان الله يحكم بينناكم في سورة الاحزاب
 قوله فانما كما لخلق جبل ويختلف في النور الاخر والى والى وصنف من اجل اقطعا
 فانما قوله نعم وجه الله في سورة البقرة في قوله نعم من الغار في ما اتى
 ووصل لفظ بيشي ايضا في قوله نعم انما يوحى اليها في سورة النحل واليه اشار بقوله
 كالنحل اى كاتصل في النحل واختلف في قوله نعم انما يوحى اليها في قوله نعم ان الله في سورة
 الشعراء قوله نعم انما تلقوا اخذوا وقتلوا اقتتلوا في سورة الفرقان وفي قوله نعم انما
 تكونوا يدرككم الموت في سورة البقرة وقوله نعم اى وصفت اختلف في سورة البقرة

انما يوحى اليها في سورة النحل
 انما يوحى اليها في سورة النحل
 انما يوحى اليها في سورة النحل
 انما يوحى اليها في سورة النحل
 انما يوحى اليها في سورة النحل
 انما يوحى اليها في سورة النحل
 انما يوحى اليها في سورة النحل

انما يوحى اليها في سورة النحل

فتبتني ان يوقف على اي يبتدي بلفظ عمن وبه قال ابو عبيد جهمة انه قوله ووق زقوم كالهم
 لثا من الهماء يا لا تقصلي اصيل لفظ زقوم وكالهم او زقوم بحسب في سورة التلقين اي التلبس
 بعد ادخال الهماء القاف فيكون الوقف على الواو بل على الهمزة في قوله وواذا ما غصوا لم يفتقروا في سورة
 الشعراء قوله لذل من الهماء تقصيل الكلمة التي حطت عليها الالف والهم منها نحو العالمين والذين
 والمستقيم فلا يكون ابتداء بلفظ عالين مستفصلا عن الالف واللام كما هو في القصيدة الزيم وانا لا تقصلي
 الكلمة عن هماء التنبيه قراءة وورسها نحو هماء يتم هواء وكذا عن حرف التبدل نحو يا بني آدم يا عيسى ويا ادم
 قوله ورحمت اللطيفين بالهاء زيم لا يحرف في روم هوء كافي القصة اي لفظ رحمت الذي في سورة الزبور
 كنية الصمى بالهاء وهو قوله هم يقصون رحمت ربك قوله ورحمت ربك هي ما يعنون وفي
 سورة الاعراف قوله ان رحمت الله قريب من المحنين وفي سورة الزوم قوله فاقظوا للآثار حسنة
 كيف يحيى الارض بعد موتها وفي سورة هود قوله رحمت الله وبركاته عليكم اهلا البيت وفي سورة
 مريم قوله كم يعصون في رحمت ربك وعبثت بها بكاف وفي سورة البقرة قوله ان الذين امنوا
 والذين هاجروا وجاهدوا في سبيل الله اولئك يرجون رحمت الله وما سوى هذه السبعة بالهاء قوله
 ام عندهم خزائن رحمت ربك العزيز الوهاب في سورة ص قوله نعمت بالهمزة في قوله مما اخبرناك عقوبته الثاني
 لقسم ثم فاطر كالمعروف عن ان لعنت لهما والتور اي ريم لفظ نعمت بالهاء احد عشر موضعها الاول
 في سورة البقرة قوله واذكر وانعمت عليكم وما ازرع عليكم واليه اشر يقول نعمت بالهمزة اي نعمت اليقظة
 والثاني والثالث والرابع في سورة النحل او اخرها في قوله اقبال ما يلوون سنون ونسب الله لهم
 يكرهون وفي قوله ليعرفون نعمت الله ثم ينكرونها وقوله واشكر وانعمت الله ان كسبه اياه تعدون
 واليه اشر يقول ذلك والحاسم في سورة التوبة اي رحمة قوله في قوله ان الذين بدلوا نعمة الله
 كفرا وقوله وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها واليه اشر يقول انهم كفروا بغير الله وهم وانا
 قالا اجنبتا احتوا من الاويل فانهما بالهاء قوله واذكر وانعمت الله عليكم اذ احكم من الهماء في سورة الاحقاف
 وقوله وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الله لغفور رحيم سورة النحل والنايب في قوله
 يا ايها الذين امنوا اذكروا نعمت الله عليكم اذ هم قوم واليه اشر يقول عقوبته في سورة الاحقاف
 وفي بعض النسخ ثم نعم الله اي نعمت الله عليهم اذ هم قوم واليه اشر يقول عقوبته في سورة الاحقاف
 عليكم وانشاء الذوق انكسبه والثامن في سورة لقمن في قوله ان القرآن انزلنا بحرف في سورة الاحقاف
 والتاسع في سورة فاطر في قوله يا الذين امنوا اذكروا نعمت الله عليكم هل من خالق غير الله وحاشية

سورة الطور وفي قوله فذكرنا انما اتت بنعت ربك بكاهن وكاهن عشره سورة العنبر
 في قوله واذكر وانعمت الله عليكم اذ كسبه اعداء واليه اشر يقول عمران وما سواها بالهماء
 كقوله تع واما بنوعه ربك في قوله لعتبها اي ريم لفظ لعنت بالهاء في سورة
 العنبر في قوله ثم نبهنا فنصلا لعنت الله على الكاذبين وفي سورة التور في قوله تع
 والنايسة لعنت الله عليه ان كان من الكاذبين وقوله والتور معطوف على الصمى المجرور
 فيهما على الشذوذ وما سوى هذين بالهاء كقوله تع فاذن مؤقنا بينهم ان لعنت الله
 على الظالمين في سورة الاعراف قوله واذكر ان يونس وعمران القصص تحريم معصيت
 بعد سمع يخضع اي ريم لفظ امرات بالهاء اذ اضيفت اليها وجهها وهي في سبعة
 مواضع الاول والثاني في سورة يوسف في قوله تع وقال يوسف في المدينة امرات العزيز تدرون
 وقوله تع وقالت امرات العزيز لاني والثالث في سورة العنبر في قوله تع اذ قال امرات
 عمران رب اني نذرت والرابح في سورة القصص في قوله تع وقالت امرات فبعون قردة
 والخامس والسادس والسابع في سورة التحريم امرات نوح وامرات لوط وامرات دعوات
 وما سواها بالهاء كقوله تعالى وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ واعلم ان
 قوله امرات مرفوع بالابتداء وخبر محذوف وخبرها امرات اي من امرسونه بالهاء الكلمات
 كلمة امرات في المواضع المعجزة قوله ويوسف مبتدأ وخبر محذوف اي محلهما سورة
 يوسف وقوله وعمران القصص تحريم معطوفات حذف حرف العطف للوزن قوله
 معصيت اي من اللفاظ المرسومة بالهاء لفظ معصيت في سورة المجادلة قوله يوم
 في الموضوع واليه اشر يقول بقسم يخضع اي يخضع لهذا السورة قوله
 شجرت الدخان سنت فاطر كلاً والافكار واخرى عاقب اي مما ريم بالهاء لفظ
 شجرت في سورة البقر في قوله تع ان شجرت الرقوم طعام ثلاثين وفي غير هاهنا كقوله تع
 اذ لك خير نزل ام تحرج كرقوم في سورة الصافات ومنه لفظ سنت في سورة الفاطر في
 قوله تعالى فخلق نظرون السنن الاول فلن نجد لسنن الله تبدلا ولن نجد لسنن الله تحويلا
 والي هذه التلاية اشر بقوله كلاً قوله وكما قال اي في سورة الانفال في قوله تع فقد مضت سنت
 الاول في قوله واوحى غافر اي في سورة الكافور في قوله تعالى سنت الله التي دخلت في عباده
 قوله واوحى بيان لحمله لا لاختر عن الاول وما سوى هذه السبعة بالهاء كقوله تع

سنة من قدام سلما في سورة بني اسرائيل قوله قُرَّتْ عَيْنُ جَنَّتْ في وقعت
 قُرَّتْ ببيت وايدت وكلمت او سَطَّ للعراف وكلما اختلف جمعاً وفرقاً فيه بالتأنيف
 اى ما رسم بالثاء لفظ قُرَّتْ في قوله تعالى قُرَّتْ عَيْنِي لى ولكن في سورة القصص وايضا قُرَّتْ الى
 عيني احتراراً عن المصاف الى لفظ عين كقوله تعالى وذريات قره اعين في سورة الفرقان
 فانها بالهاء ومنه لفظ جنت في سورة الكواقره في قوله تعالى فروح وزحجان وجنت نعم وغيرها
 بالهاء كقوله تعالى قل ذلك خير الجنة الخ في سورة الفرقان ومنه لفظ قُرَّتْ في قوله تعالى
 قطرت الله التي قطر الناس في سورة الروم ومنه لفظ بقت غير المتون في قوله تعالى بقت اي خسر
 في سورة هود وقيدنا بغير المتون ليجوز غير المتون كقوله تعالى وبقيته مما ترك الوجود
 والو بغيره يبنون فانها بالهاء ومنه لفظ ابنت في قوله تعالى ومريم ابنت عمران التي احصنت
 وليس غيرها ومنه لفظ كالت اوسط للعراف في قوله تعالى وكنت كلمت بكل الحصى على بني
 اسرائيل وغيرها بالهاء كقوله تعالى وكلمة الله هي العليا ولم يحذر بقوله اوسط عن الاول
 ولاخر اعلم ان كلتي التي لانعام ايضا بالثاء ولم يصرح الناظم هيمننا لكوننا مندرجة في
 قوله وكلما اختلف اى كل لفظ اختلف العرف في جمعه بالالف والياء وافراده عرف في سورة
 بالثاء ليستعمل القوافير وذلك في السورة موضعاً الاول في سورة الانعام كقوله تعالى وكنت
 كلمت بكل صدقاً وعدلاً فراعصم وجرم وكسبي بالتوحيد والباقون بالجمع والثاني
 والثالث في سورة يونس في قوله تعالى وكذلك جئت كلمت بكل على الارض فسقوا وقول تعالى
 لنا الذين حقت عليهم كلمت بك لا يوصون قرانا في و ابن عامر بالجمع والباقون بالتوحيد
 والرابع وانما سر والسكس في سورة يوسف كقوله تعالى ايات للسائله قراراين كبر بالتوحيد
 والباقر بالجمع وقوله تعالى والقوم في غيا بنت الحب وان كحلوق في غيا بنت الحب قرنا في
 بالجمع والباقر بالتوحيد والسابع في سورة العنكبوت لولا انزل عليه آيت من ربه
 فزاد من كبر وابوبكر وجرم وكسبي بالتوحيد والباقر بالجمع والثامن في سورة الكسار
 قوله تعالى وهم في الغفان امنون قرارا جمع بالتوحيد والباقون بالجمع والتاسع في سورة القاف
 قوله تعالى جمع على بئس منه قرارا كبر والنوع وحض وجرم بالتوحيد والباقر بالجمع والعا
 في سورة الكاف وكذلك جمع كلمت على الارض قرانا في وان عامر بالجمع والباقر بالتوحيد
 والحاكي عشر في سورة فصلت قوله تعالى وما يخرج من خزات من كمامها قرانا في وان عامر

وخصي

كلها

وخصن بالجمع والباقر بالتوحيد والثاني عشر سورة المرسلات في قوله تعالى كالتفكر
 بجالات صفر قرا حفض وجرم وكسبي بالتوحيد والباقر بالجمع قوله
وايضا يجرم الوصل من فعل يضم ان كان ثالث من الفعل يضم والكسرة
حال الكسر والفتح وفي لا شمار غير اللام كسرها وفي ابن مع ايضاً ايمى والتبشير
 وامرأة واسم مع اثنتين اى اذا بدأت بفعل فيه ضمير وصل فلا يجوز ان يكون
 حرفاً ثالث مضموماً او لا فان كان مضموماً قطع الهزقة ايضاً اذا بدأت كقوله تعالى
 استكننت انت وادخلوا الجنة واخنتت من فوق الارض واليه اشار بقوله ان كان ثالث
 من الفعل يضم وان لم يكن الحرف الثالث مضموماً فاكسر الهزقة في لا بداء كقوله تعالى ارحمها
 كما ربنا في صغير انقلب على وجهه استخوذ عليهم الشيطان انظرت اشقت ائني
 صرحاً ارجع اليك واليه اشار بقوله والكسر حال الكسر والفتح اى الكسرة في الوصل
 في لا بداء حال كسر الحرف الثالث وفتح قوله وفي لاسما اى اذا بدأت بالاسماء التي فيها
 همزة وصل غير ذى اللام فام كسر الهزقة تثبت ايضاً نحو انتقام وانتقام الفتنة و
 اختلاق الليل وقوله غير اللام اى كسر الهزقة تثبت في جميع لاسما وغير اسماء التي
 دخلت عليها الالف واللام فان الهزقة فيها تفتح في لا بداء لكسر اسمها نحو احمد
 ندر باب الحاء والجرم والذين والصادقون والتائبون وكسر هزقة الوصل تثبت
 ايضاً في لفظ واين وايدت في الواحد والتثنية وايمى واثنين وامرأة و
 وتثنيتهما واسم واثنين مثل ائني ايمى واثنى ادم بالحق وايدت عمران وايدت
 هاتين وان ائني واهلك ليس له ولد وايمى سوير واثنين اذها في الغار واثنى عشر
 واثرات العرزة وامرأة مؤمنة ورايمى بنين نذوران واسم احمد واسم يحي واسم
 المسبح وفيها اسم وسعي وخامها واثنين فلهن ثلثا ما ترك واثنى عشر عينا
قوله في حذر الوقت ينزل الحركه الا اذا رمت ببعض الحركه
 الا بفتح او بتصميم وايمى اشارة بالضم ورفع وضع اى ايدت الوقت
 بالحركة الثانية اى لا يجوز الوقف على الحركه الثامه في الروم وغيره اى على الحركه الثامه
 في محصر في الجمع دون غيره لان حقيقة الروم هو التلطف ببعض الحركه في بصوت خفي واليه
 اشار بقوله الا اذا رمت ببعض الحركه وقد راد ذلك البعض بالثالث او الثلثية وانما قلنا

في الوقف اخترازا عن الاختلاس لانه لا فرق عذ البعض بين الروم والاختلاس الا بخصوص
 الروم بالوقوف دون الاختلاس كقولها فكيف شوفا على قربة ابي عمرو قالون وابن بكير فان
 الاختلاس دون الروم وعند البعض الاختلاس خلف الحركة اي التعلق بالحركة القائمة
 السامح للبين بين الاثنيان ببعض الحركة وبيز الاثنيان بالحركة الثابتة لسرعة قوله
 الا بفتح او بنصب اشارة الى شرط الروم اي لا يجوز الوقف بالروم اذا كان حرف
 الموقوف عليه مفتوحا مثل العالمين ويعلمون والارباب ونزل او منصوبا مثل
 احدا واستحق ولن دعوى وعلوه بان الفتح لا ينجزي بخلاف الضم والكسرة
 فانها ينجزي ولو اکتى بالفتح لكان لولي لان الفتح يستعمل بالنصب ايضا ولان القراء
 لا يميزون الفتح والنصب ولانه يوجه ان الروم لا يجوز في قوله تعالى ان المساء و
 المسلمات والقانتين والقانتات وغيرهما لصدق النصب على كثر التفاعل
 من قول ان محل الروم هو حرف المضموم نحو ستمين وثانية وسواها وضم وبيك و
 عمى والمكسرة نحو يوم الدين وليلة القدر وهو لا بد وان لم يوجب قوله وانتم ان وقف
 بالاشتمام كما يجوز بالروم والاسكان المحض لكن ينضم للقاري ان يعرف حقيقة
 الاشتمام ومجده واما حقيقة فهو اسكان الحرف الموقوف عليه فضم الشفتين بلا
 صوت اعني ان يضم الشفتين عيب للاسكان من غير اسما صوت حاك ضم الشفتين
 حتى يتمين من الروم ولهذا قالوا الروم يسمع ولا شتم يري ولا يسمع والى حقيقة
 اشارة لما بقوله اشارة بالضم اي يضم الشفتين واما محل فحرف الموقوف بحركة الضم
 واليه اشارة بقوله رفع وضم ولو اکتى بالضم لكان جيدا لما مر مثلك المرفوع قوله
 الم ذلك الكتاب والركنات والله لا اله الا هو الم القيوم ولا شفيع يطلع ومثلك
 المضموم انك ولد الامر من قبل ومن بعد واعلم انه لا يجوز الروم والاشتمام في تارة
 التانيات الموقوف عليهما هاء نحو الحاقة ودانية والشوكة ومستبشرة وانما قلنا الموقوف
 عليهما هاء اخترازا عن الموقوف عليهما تاء نحو ذكر رحمت فانظر الى اثار رحمت بعضهم
 بعضا نحو يا رحمت واذا وقفت على لفظ رحمت اختيارا او اضطررا فانه لا يجوز
 الروم والاشتمام واما الاشتمام في المضموم والوكسرة والمضموم ولا يجوز الاشتمام
 والروم ايضا في ضم جمع نحو انتم لا علمون واو ليك هم العلمون واجزوا انفسكم

وكذلك لا يجوز ان في تحريك الحركة العارضة حركة نحو يومئذ وحينئذ وانذر الناس
 ولا تنسوا الفضل بينكم وهذا على رأي الاكثرين قوله وقد نقضى نظم المقدمة
 معني لقاري القبول تقدمه اي وقد تم نظمي الذي هو مقوم في النحو بد حال
 كونها تقدمه معني لقاري القرآن المقدمة التحفة قوله الحمد لله لها ختام
 ثم الصلوة بوجه والسلام اي قولي الحمد لله ختام المقدمة والختام ما
 يحكم به الشيخ ثم الصلوة والسلام على النبي صلح وعلى اله بعد الحمد ختامها
 ايضا ثم الكتاب بعون الملك الوهاب والحمد لله رب العالمين والصلوة و
 السلام على نبيه محمد وآله اجمعين ودفع الواغ من تمنين هذا النسخة
 المباركة الشريفه في اول ليلة لاحد من شهر المبارك ذي الحجة ثمان وعشرون

قال النبي عليه السلام

من اكل الرمان انا والله قلبه



Handwritten marginal note in Arabic script.

وكذلك

۱۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله الطيبين

طاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

الطاهرين

حروفی که از ساسی قرآمی نویسنده از بهر اختصار

نافع ابن کثیر ابو عمر ابن عامر
ع ر و مر

عاصم حمزه کسایی
م ه ی

راویان عامه
حفص ابو بکر
ص ب

